# فرهنگ جامع سخنان امام جواد عليه‌السلام

## مشخصات كتاب

‏عنوان قراردادي : كلمات الامام جواد(ع) .فارسي  
‏عنوان و نام پديدآور : فرهنگ جامع سخنان امام جواد عليه‌السلام: ترجمه كتاب موسوعه كلمات الامام الجواد/ تاليف گروه حديث پژوهشكده باقرالعلوم وابسته به سازمان تبليغات اسلامي حسين سجادي‌تبار...[و ديگران]؛ ترجمه مسلم صاحبي .  
‏مشخصات نشر : تهران: سازمان تبليغات اسلامي، شركت چاپ و نشر بين‌الملل‌‏، ۱۳۸۷.  
‏مشخصات ظاهري : ‏دوازده، ۳۳۰ ص.  
‏شابك : ‏۴۹۰۰۰ ريال‏: ‏978-964-304-286-8  
‏وضعيت فهرست نويسي : فاپا  
‏يادداشت : تاليف گروه حديث پژوهشكده باقرالعلوم وابسته به سازمان تبليغات اسلامي حسين سجادي تبار، محمود شريفي، علي غلامي، بهاءالدين قهرماني‌نژادشائق.  
‏يادداشت : ‏پشت جلد به انگليسي: The encyclopedia of Imam Javad's words.  
‏يادداشت : ‏كتابنامه: ص. [۳۲۷] - ۳۳۰؛ همچنين به صورت زيرنويس.  
‏موضوع : محمدبن علي (ع)، امام نهم، ‏۱۹۵ -‏ ۲۲۰ق.‏ -- احاديث  
‏موضوع : احاديث شيعه -- قرن ۱۴  
‏شناسه افزوده : سجادي‌تبار، حسين، ‏۱۳۴۳ - ‏  
‏شناسه افزوده : صاحبي، مسلم، ‏۱۳۳۲ -‏، مترجم  
‏شناسه افزوده : ‏سازمان تبليغات اسلامي‏. پژوهشكده باقرالعلوم (ع)‏. گروه حديث  
‏شناسه افزوده : سازمان تبليغات اسلامي. شركت چاپ و نشر بين‌الملل  
‏رده بندي كنگره : ‏BP۴۸/۲‏/ك۸۰۴۱ ۱۳۸۷  
‏رده بندي ديويي : ‏۲۹۷/۹۵۸۲  
‏شماره كتابشناسي ملي : ۱۲۸۲۳۱۶

## مقدمه

سپاس و ستايش از آن خداوند، پروردگار جهانيان، است و سلام و صلوات، بر پيامبران و فرستادگان او باد؛ خصوصا آخرين ايشان، حضرت محمد صلي الله عليه و اله و بر دودمان پاك و معصومش؛ همان كساني كه خداي متعال، هر پليدي را از ايشان زدود و پاك و پاكيزه شان گردانيد. بر خواننده ي آگاه پوشيده نيست كه آنچه از موضوعات ديني و علمي زندگي ساز و مهم، در اين كتاب فراهم آمده است، بي نيازي از بهره مندي و برخورداري از ميوه ها و ثمرات پاكيزه آن، وجود ندارد و شايد بتوان گفت: بيشتر روايات و مسائلي كه امام معصوم و جوان، حضرت محمد بن علي جواد عليه السلام، شيعيان و پيروان خود را از آنها برخوردار كرده، در نقل و توضيح آنها با پدران و نياكان و فرزندان خويش از امامان معصوم ما - درود خدا بر آنان باد - مشترك است؛ جز اين كه در اينجا نكته مهمي وجود دارد كه به آن حضرت اختصاص يافته و براي هيچ يك از آن بزرگواران - درود خدا بر آنان باد - همانند آن فراهم نگرديده است و آن نكته مهم، موقعيت خطير و حساس آن حضرت در ميان كارگزاران دولت عباسي بود؛ كساني كه از رهگذر توهم نا آگاهي و ناتواني و كوتاهي، نسبت به آن حضرت به واسطه كم سن و سالي او، كوشيدند تا مانع شوند از اينكه مأمون دخترش را به همسري امام جواد عليه السلام در آورد؛ به همين جهت، يحيي بن اكثم و همراهان او خود را براي طرح مسائل پيچيده و دشوار ديني بسيج كردند تا در مناظره ي معروفي كه ترتيب دادند، آن حضرت را به زحمت افكنده، عجز و ناتواني اش را آشكار سازند. اما آن حضرت، پندار آنان را باطل ساخت؛ هنگامي كه با ارائه ي پاسخهاي صحيح، روشن و [ صفحه 2] انكار ناپذير خويش، زبان آنان را به لكنت انداخت و نسبت به برتري و برجستگي خود از لحاظ فضل و دانش و كمالات ديگر بر ايشان، وادار به اعترافشان كرد و ترديدي وجود ندارد كه هر كس آن مناظره فقهي دلپذير و بي نظير را با دقت و ژرف نگري، مورد توجه و بررسي قرار دهد و با سن و سال اندك آن حضرت بسنجد، اطمينان پيدا مي كند كه خداي متعال، الهام بخش اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام بوده، آنان را در گفتار و كردار، استوار مي سازد. امام جواد عليه السلام نهمين امام از امامان اهل بيت عصمت و طهارت است، همان كساني كه خداي متعال آنان را براي رهبري امت و هدايت بندگان و سامان بخشيدن به شهرها، بر گزيده است و به يقين جد بزرگوارش رسول خدا صلي الله عليه و اله و پدران پاك و پاكيزه اش - درود خدا بر آنان باد - به امامت و ولايت و جانشيني آن حضرت تصريح كرده اند؛ و در او تمام ويژگيها و شايستگي هايي كه بايد در هر پيشواي حقيقي وجود داشته باشد، از جمله دانش كامل و فراگيري كه با دانش خلايق قابل مقايسه نيست، بود و عليرغم كوتاهي عمر شريفش و كنترل و مراقبت شديد، توسط طاغوتهاي معاصر خويش، آن حضرت هيچ فرصت فراهم آمده را فرو گذار نكرد، جز اينكه آن را براي بيان حقايق و نشر و گسترش معارف، غنيمت شمرد؛ بنابراين، اگر امت اسلام در آن زمان، از بركات وجود امام جواد عليه السلام بهره مند نگرديد و در شعاع نور حضرتش، به روشنايي نرسيد، خود متضرر گرديد. و هر گاه چنان بوده است كه جامعه هاي پيشين، به بزرگي بزرگان و نخبگان خويش پي نبرده، قدر و منزلت اولياي مقرب خدا را نشناختند و در نتيجه وظايف خود را در فرمانبرداري و پيروي و احترام و قدرداني از آنها، بكار نبستند؛ گناه خودشان بوده است، نه كوتاهي اولياي الهي، و عيب و نقص آن متوجه خود آن نسل منحط و عقب افتاده است، نه متوجه شخصيت آن امام بزرگوار. ويژگي امام جواد عليه السلام اين است كه خداي متعال، او را شبيه حضرت عيسي بن مريم عليهما السلام قرار داد؛ چه اينكه در كودكي، دانش و بردباري به او عطا كرد تا مردم بدانند كه امام عليه السلام، از جانب خداي متعال تعيين مي گردد؛ با اين حال امام جواد عليه السلام، در دوران زمامداري مأمون و معتصم عباسي، تحت فشار بود تا جايي كه مي فرمود: «گشايش من بعد از مأمون، مدت سي ماه خواهد بود.» و بدينگونه از فشار روحي و رواني بسياري كه تحمل مي كرد، تعبير فرمود. [ صفحه 3] از ويژگي هاي منحصر به فرد امام جواد عليه السلام كه او را از امامان پيش از وي متمايز مي سازد، اين است كه در سن هفت سالگي، عهده دار امور امامت گرديد و در همان سن و سال اندك چنان به مسئوليت خطير امامت قيام فرمود كه مردم را به حيرت افكند و با حل مسائل بغرنج و دشوار مذهبي در دوران امامتش، همچنين پاسخگويي به پرسشهاي دانشمندان سرشناس زمان خود كه از مشكل ترين و پيچيده ترين مسائل فقهي و كلامي به شمار مي رفت، شگفتي همگان را برانگيخت؛ به گونه اي كه پاسخهاي صحيح و صريح آن حضرت، مشهور و زبانزد شد و نقل مجالس و محافل گرديد و همچنان در طول تاريخ، از آنها با عظمت و شگفتي ياد مي شود و تعجب ندارد كه امامان معصوم، چونان ستارگانند و در تاريكيهاي خشكي و دريا، راهنماي جويندگان هدايت اند و ياريگر مردم و حلال مشكلات آنان در هر عصر و زمان و در هر شهر و دياري مي باشند. امام جواد عليه السلام، به توضيح و تشريح آن دسته از امور ديني كه براي مسلمانان، مجهول و مبهم بود پرداخت و حقايق شريعت اسلام را از پندار مخالفان ستيزه جو، متمايز و مشخص ساخت؛ هر آينه بساط دانش خود را بر روي مردم گسترد و آنان، را چنان از چشمه ساران صاف و زلال معارفش سيراب كرد كه از مراجعه به ديگران بي نياز شدند؛ لذا پرسشهاي پياپي به محضر حضرتش گسيل گشت و آستان مباركش، همواره بر روي مراجعان و پرسشگران گشوده بود؛ حتي در بعضي از محافل، پرسشهاي بزرگان سرشناس آنان، چونان قاضي القضات دستگاه خلافت مأمون، يحيي بن اكثم را پاسخ فرمودند و سؤالات او را به فروع و شقوق متعدد و فراواني تقسيم كرد و بالاخره پاسخهاي آن حضرت در مناظرات گوناگون، از مرز سه هزار جواب گذشت؛ چنانكه به زودي از نظر خواننده گرامي خواهد گذشت.

## ولادت با سعادت امام جواد

ابو جعفر دوم (امام جواد عليه السلام)، شب جمعه نيمه ماه مبارك رمضان [1] و بنابه گفته ديگر، هفدهم ماه مبارك رمضان [2] سال دويست و نود و پنج هجري قمري، در مدينه منوره ديده به جهان [ صفحه 4] گشود و در روايت ديگري آمده است كه دهم ماه شريف رجب، به دنيا آمده و مشهور نيز همين است [3] و مدت عمر آن حضرت، بيست و پنج سال و دو ماه و هيجده روز [4] بود كه هفت سال و چهار ماه و دو روز آن، در حياط پدر بزرگوارش سپري گشت و بعد از وي هيجده سال و بيست روز كم، زندگي كرد. [5] امامت امام جواد عليه السلام، مصادف بود با دوران زمامداري مأمون و معتصم عباسي و در آخر ماه ذيحجه سال دويست و بيست هجري قمري در بغداد به شهادت رسيد و در قبرستان معروف به «مقابر قريش» كنار قبر جد بزرگوارش امام كاظم عليه السلام به خاك سپرده شد. و چنان بود كه معتصم، آن حضرت را در آغاز همان سال، به بغداد فرا خوانده بود. [6] .

## برجستگي هاي امام جواد

در روايت حسين بن بشار آمده است: امام رضا عليه السلام فرمود «به خدا سوگند! روزان و شبان، به پايان نخواهند رسيد تا آنكه فرزند پسري از نسل من به دنيا آيد و جانشين من شود؛ حق را زنده مي كند و باطل را نابود مي سازد.» [7] . و چون امام جواد عليه السلام به دنيا آمد، امام رضا عليه السلام در همان شب به اصحاب و ياران خود فرمود: «به يقين براي من، فرزندي همانند موسي بن عمران متولد گرديد كه شكافنده درياهاست و چونان عيسي بن مريم عليهما السلام است؛ پاك و مقدس است مادري كه او را زاده است و بي گمان، چنين مادري پاك و پاكيزه آفريده شده است.» [8] . و كليني گفته است: از يحيي صنعاني روايت شده كه گفت: بر امام رضا عليه اسلام داخل شدم، در حالي كه حضرت در مكه بودند و موزي را، پوست كنده، به امام جواد عليه السلام مي خوراندند؛ پس به حضرت عرض كردم: فدايتان گردم! كودك مبارك و فرخنده اين كودك است؟ [ صفحه 5] حضرت فرمود: آري؛ اي يحيي اين كودك، همان كسي است كه در اسلام، كودكي پر بركت تر از او براي شيعيان ما به دنيا نيامده است. [9] .

## شيوه و روش گرد آوري اين مجموعه

به رغم كنكاش و جستجوي بسيار، كتابي كه اختصاص به سخنان امام جواد عليه السلام داشته باشد، نيافتيم؛ آري نوشته هايي ويژه ي امام جواد عليه السلام وجود دارد كه يا در لابلاي نوشتجات ديگر، مانند: «امالي شيخ مفيد» و «مناقب ابن شهر آشوب» و «بحار الانوار مجلسي» آمده است و يا به صورت مستقل و مخصوص آن حضرت است؛ همچون: «مسند امام الجواد عليه السلام عطاردي» و حيات الامام الجواد عليه السلام باقر شريف القرشي» و «دايرة المعارف امام جواد عليه السلام مؤسسه ي ولي عصر (عج)» و «الامام الجواد عليه السلام اسوة و قدوة سيد محمد تقي مددي» و «الامام الجواد عليه السلام سيد عبد الرزاق المقرم»؛ اما در تمام اين كتابها و نوشته ها، سخنان امام جواد عليه السلام، در لابلاي نقل سيره و برجستگي ها و كمالات حضرتش آمده است به همين جهت گروه حديث پژوهشكده ي باقرالعلوم عليه السلام، عهده دار مسئوليت گردآوري سخنان امام جواد عليه السلام گرديده، پژوهشگران آن، در حد توان خود، تلاش كردند تا كليه ي سخناني كه از امام جواد عليه السلام صادر شده است را گردآوري كرده عرضه كنند. شيوه و روش گردآوري اين مجموعه نيز دقيقا همان شيوه و روش ما در گرد آوري فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه السلام است؛ كه مطالب و محتواي اين مجموعه، در چهار فصل به ترتيب زير ساماندهي شده است: 1 - فصل اول: سخنان امام جواد عليه السلام در عقائد. 2 - فصل دوم: سخنان امام جواد عليه السلام در احكام. 3 - فصل سوم: سخنان امام جواد عليه السلام در اخلاق. 4 -فصل چهارم: سخنان امام جواد عليه السلام در دعاها؛ ذكرها؛ و زيارتها. لازم به ذكر است كه در اين مجموعه، فصلي به اشعار امام جواد عليه السلام، اختصاص نيافت؛ چه اينكه اشعار رسيده از آن حضرت، بسيار اندك است و جايي براي اختصاص دادن فصلي [ صفحه 6] مستقل به آن، بدانگونه كه در فرهنگ جامع سخنان امام حسين عليه السلام انجام گرديد، وجود نداشت،؛ بنابراين، اشعار آن حضرت را ضمن همان مناسبتهاي سروده شده آورديم و اميدواريم كار ما، مورد تاييد و قبول امام عليه السلام قرار گيرد. در پايان از تمام برادراني كه در گردآوري، تنظيم و انتشار اين مجموعه، ما را ياري كردند، خصوصا آقايان: شيخ محمود مهدي پور، شيخ غلام حسين خدادادي، و برادر نزار منصوري، تشكر و قدرداني مي كنيم و از همه ي برادران محقق و پژوهشگر و خوانندگان گرامي درخواست مي كنيم با ارسال پيشنهادات و انتقادات خود، موجبات بر طرف ساختن كاستي ها و هر چه كامل تر شدن اين مجموعه نفيس را فراهم آورند و سپاس و ستايش از آن خداوند پروردگار جهانيان است. قم گروه حديث پژوهشكده ي باقر العلوم عليه السلام [ صفحه 9]

## عقايد

### توحيد و شناخت خداوند

### درك نشدن خداوند با وهم

[10] 1- كليني روايت كرده است: عبدالرحمن بن ابي نجران گفت: از ابو جعفر دوم (امام جواد عليه السلام) راجع به توحيد پرسيده، عرض كردم خداوند را به عنوان چيزي تصور و توهم مي كنم؟ آن حضرت فرمود آري چيز است، ولي در عقل و خرد نمي گنجد و حد و مرزي بر نمي تابد؛ بنابراين آنچه در وهم تو آيد، جز اوست. هيچ چيز با وي شباهت ندارد و اوهام، وي را در نمي يابند. چگونه به اوهام در آيد در حالي كه (آن يگانه ي بي همتا) مغاير معقولات و مباين تصورات است؟ همانا به مثابه چيزي كه در عقل و خرد نمي گنجد و حد و مرزي بر نمي تابد، توهم مي شود. [11] .

### معناي واحد و احد و معني «لا تدركه الابصار»

[12] 2 - كليني آورده است: از ابو هاشم جعفري روايت شده كه گفت: از ابو جعفر دوم امام (جواد عليه السلام) سؤال كردم: معني واحد چيست؟ در جواب فرمود: هم آوايي همه زبانها بر يگانگي او، چنانكه خداي متعال فرمود: [ صفحه 10] «و اگر از آنها (مشركان) بپرسي چه كسي آنان را آفريده، قطعا مي گويند: خدا.. [13] [14] 3- صدوق روايت كرده است: ابو هاشم جعفري گفت: از امام جواد عليه السلام پرسيدم معناي واحد چيست؟ فرمود: اجتماع تمام زبانها بر يگانگي او. [15] . [16] 4 - طبرسي گفته است: ابو هاشم داوود بن قاسم جعفري گفت: به ابو جعفر دوم (امام جواد عليه السلام) عرض كردم: احد در آيه شريفه «قل هو الله احد» چه معنا دارد؟ حضرت فرمود: هم آوايي همگان بر يگانگي او؛ آيا نشنيده اي كه مي فرمايد: «و هر گاه از آنان بپرسي چه كسي آسمانها و زمين را آفريده و خورشيد و ماه را مسخر كرده است؟ مي گويند: الله» [17] با اين حال بعد از او مي گويند: او شريك و مونس دارد! عرض كردم گفته خداي متعال كه: «چشمها او را نمي بيند» به چه معني است؟ فرمود: اي ابو هاشم! «تخيل دلها» دقيق تر از «ديدن چشمها» است، لذا تو گاهي «سند» و «هند» و شهرهايي را كه نرفته و نديده اي، تخيل مي كني. خداي متعال با تخيل دلها قابل درك و شناسايي نيست، چگونه چشمها او را درك خواهند كرد؟ [18] . علامه مجلسي گفته است: در اين روايات چند احتمال وجود دارد: اول - اين است كه امام عليه السلام معني واحد (وحدانية خداوند) را به آنچه ميان مردم مشهور است، حواله داده و لذا از معني آن صرف نظر كرده (و به استدلال بر وحدانية خداوند پرداخته) و به اذعان ذاتي و جبلي همه ي خرد ها به يگانگي ذات حق، استدلال فرموده است. دوم - اين است كه مقصود از واحد (وحدانية خداوند)، همان معنايي است كه هر خردمندي، صرف نظر از انگيزه هاي نفساني، بدان اقرار و اعتراف دارد. سوم - اينكه لفظ واحد، در شرع براي اين معنا وضع شده است و اجتماع و هم آوايي زبانها، در معني آن أخذ شده است. اما آيه شريفه، به نظر مي رسد كه در مقام اقامه ي دليل بر مشركان قريش است كه خداي [ صفحه 11] متعال را، آفريننده همه ي موجودات مي دانستند و با اين حال، بتها را پرستش مي كردند و مي گفتند: اينها شفيعان ما در پيشگاه خدايند! و نيز احتمال دارد، منظور آيه اين باشد كه غريزه ي موجودات، بر پذيرش يگانگي خداي متعال سرشته شده است؛ بنابراين، هر گاه به وجدان خود رجوع نمايند و بد انديشي و تعصب را كنار بگذارند، خواهند ديد كه دل و جانشان، بدان معترف است و گواه بر اين مدعا، آن است كه هر گاه دچار ترس يا خطر مي شوند و به استيصال و اضطراب مي رسند، جز به خداي متعال پناه نمي برند؛ چنانكه خداي متعال خود در جاي جاي قرآن مجيد، بدان توجه داده است؛ با اين حال، قول نخست (در مورد آيه)، درست تر به نظر مي رسد. البته توحيد سه معني دارد: 1 - توحيد واجب الوجود (يگانه اي كه وجودش، اجتناب ناپذير است.) 2 - توحيد آفريننده ي جهان و اداره كننده (گرداننده ي) نظام آفرينش. 3 - توحيد معبود كه تنها او، سزاوار پرستش است. و مشركان قريش، مخالف معني سوم و توحيد عبادي بودند. [19] .

### تعبير «شيء» به خداي متعال

[20] 5 - كليني روايت كرده است: حسين بن سعيد گفت: از ابو جعفر دوم (امام جواد عليه السلام) سؤال شد؛ آيا جايز است به خداي متعال گفته شود: «شي مساوي چيز»؟ حضرت فرمودند: آري، همين گفته، خداي متعال را از حد تعطيل (هيچ نوع دركي از او نداشتن) و حد تشبيه (مثل ساير اشياء بودن)، خارج مي سازد. [21]

### معني صمد

[22] 6 - كليني روايت كرده است: داوود بن قاسم جعفري گفت: به ابو جعفر دوم امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! صمد چيست؟ فرمود: آقا و سروري كه در هر چيزي چه كم و چه زياد، او (در واقع) قصد و مورد [ صفحه 12] توجه واقع مي شود. [23] . [24] 7 - حراني آورده است: داوود بن قاسم گفت: از ابو جعفر دوم (امام جواد عليه السلام)، راجع به معني صمد پرسيدم، حضرت فرمود: او كسي است كه ناف ندارد؛ عرض كردم: ديگران مي گويند: كسي است كه شكم ندارد؛ حضرت عليه السلام فرمود: هر صاحب شكمي، ناف دارد. [25] .

### اسماء و صفات خداي متعال

[26] 8 - صدوق گفته است: ابو هاشم جعفري گفت: خدمت ابو جعفر دوم (امام جواد عليه السلام) بودم كه مردي از حضرت سؤال كرد و گفت: از پروردگار متعال كه اسماء و صفاتي در كتاب خود دارد مرا خبر ده كه اسماء و صفات وي، همان خود اوست؟ امام جواد عليه السلام فرمود: اين سخن شما دو صورت دارد: اگر منظور شما از «همان خود اوست» اين است كه خداي متعال، داراي عدد و كثرت است، خداي متعالي فراتر از اين پندار مي باشد و چنانچه مقصود، اين است كه اين اسماء و صفات، همواره بوده است، باز دو مفهوم دارد: پس اگر بگويي همواره نزد او و در عملش بوده، و او شايسته آنهاست، بايد گفت: آري، چنين است و چنانكه مي گويي: پيوسته صورت و هجا و حروف مقطعه اين اسماء و صفات، از ازل وجود داشته است، پناه بر خدا از اينكه چيزي جز وي با او بوده باشد، بلكه خداي متعال بوده در حالي كه آفريده اي وجود نداشته است، سپس اسماء و صفات را به عنوان وسيله ارتباط خود و آفريدگان، پديد آورد تا آفريدگان به واسطه ي آنها دست تضرع به سوي خدا بردارند و او را پرستش كنند و اسماء و صفات به مثابه ي ذكر و ياد خداي متعال اند در حالي كه او بوده و هيچ ذكر و يادي، وجود نداشته است و آنكه با ذكر (اسماء و صفات) ياد مي شود، خداي قديم و ازلي مي باشد. اسماء و صفات مخلوقاتند و معني و مقصود از آنها، آن خدايي است كه، پراكندگي و پيوستگي، شايسته وي نيست، چه اينكه اين دو صفت، در خور موجود داراي جزء است، [ صفحه 13] بنابراين، گفته نمي شود: خداي متعال بهم پيوسته، يا زياد و يا كم است، بلكه او در ذات خود، قديم است، زيرا هر آنچه واحد نباشد، داراي اجزاء است در حالي كه خداي متعال واحد و بدون جزء مي باشد و كم و زياد در ذات وي، راه ندارد، علاوه بر اين، هر موجود داراي اجزاء و مشكوك به كمي و زيادي، آفريده شده است و خود، گواه آفريننده ي خويش مي باشد. با اين حساب، گفته ي تو كه: خداي متعال توانا است، گوياي اين است كه هيچ چيز او را عاجز و ناتوان نمي سازد و با كلمه توانا، عجز و ناتواني را از او نفي كرده و غير او قرار داده اي و نيز گفته ي تو كه: خداي متعال «عالم» است، بدون ترديد با كلمه ي عالم، جهل را از خداي متعال نفي و غير او ساخته اي، پس هر گاه خداي متعال، موجودات را از بين مي برد، صورت و هجا و ظاهر را از بين مي برد (و حقيقت و باطن آنها باقي است) و پيوسته وجود بي زوال، عالم و آگاه، خواهد بود. آن مرد عرض كرد: پروردگار خود را چگونه شنوا ناميده ايم؟ حضرت فرمود: بخاطر اينكه هر آنچه با گوش درك مي شود، بر وي پوشيده نيست و هرگز او را با شنيدن به وسيله ي گوش سر متصف نمي سازيم و نيز او را «بينا» مي ناميم، به اين دليل كه هر آنچه با چشم درك مي شود، مانند: رنگ، شخص و جز آن، بر او پوشيده نيست، در عين حال او را به نگريستن با چشم، توصيف نمي نمائيم، همچنين او را «لطيف» مي خوانيم، زيرا به چيزهاي لطيف، همانند پشه و كوچكتر و مخفي تر از آن، و محلي كه از آن محل در بدن آن حيوانات شروع به رشد و نمو و زاد و ولد مي كنند و محل عقل (مغز و آلت ادراك آن حيوانات ريز) و محل شهوت براي جفتگيري، و ميل و عطوفت بر اولاد و نسلش، و عهده داري و سرپرستي بعضي از آن حيوانات ريز بر بعضي ديگر و انتقال خوردني و آشاميدني جهت فرزندان خود در كوهها، غارها، دشتها و صحراها، آگاهي دارد، به همين جهت، مي دانيم كه آفريدگار اين موجود لطيف، بدون كيفيت لطافت، لطيف است و بي گمان، كيفيت، مربوط به آفريده ي متصف به كيفيت مي باشد. همچنين پروردگار خود را نيرومند مي ناميم نه به زور بازويي كه از آفريدگان سراغ داريم، چه اينكه اگر نيروي پروردگار، زور بازويي كه در ديگران سراغ داريم باشد، تشبيه پيش مي آيد و فزوني، محتمل مي گردد و هر كجا فزوني محتمل باشد، احتمال كاستي و نقصان هم وجود [ صفحه 14] دارد و آنچه ناقص است، بي گمان قديم نيست و هر موجودي قديم نباشد، عاجز و ناتوان است، بنابراين، پروردگار متعال نه شبيه دارد و نه ضد و نه همتا دارد و نه كيفيت و نه پايان دارد و نه به وسيله چشم مي بيند، حرام است بر دلها براي او مثال آورند و بر وهم ها كه وي را به حدودي محدود نمايند و بر خواطر و اذهان كه او را (با وجود ذهني) ايجاد و نزد خود حاضر كنند؛ برتر و والاتر از آلات و قواي مخلوقات (كه بخواهد با آنها كار كند) و از اوصاف و صفات خلايق و نشانه هاي آفريدگان خويش است و بسيار فراتر و والاتر از اين سخنان است آن ذات بزرگ بلند مرتبه. [27] .

### كفر و شرك در عبادت

[28] 9 - كليني گفته است: از عبدالرحمن بن ابي نجران روايت شد كه گفت: در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشته، يا به حضرت عرض كردم: رحمن، رحيم، يگانه، يكتا و صمد را عبادت و پرستش مي كنيم. راوي گفت: پس حضرت فرمود: به يقين كسي كه اسم را، بدون ذاتي كه به اين أسماء ناميده شده بپرستد و عبادت نمايد، شرك ورزيده، كافر شده و منكر گردد و هيچ عبادت و پرستشي انجام نداده است، بلكه من، خداي يگانه ي يكتاي بي نياز كه به اين اسماء، ناميده شده است مي پرستم و عبادت مي كنم نه اين أسماء را، همانا اسماء صفاتي است كه خداي متعال، خود را بدانها توصيف فرموده است. [29] . [ صفحه 15]

### نبوت

### پيمان خداوند با پيامبران درباره ي توحيد

[30] 1 - صفار آورده است: علي بن مهزيار از ابو مسافر، روايت كرده كه گفت: ابو جعفر امام جواد عليه السلام در همان شبي كه بيمار شد و با همان بيماري از دنيا رفت، به من فرمود: اي بنده ي خدا! خداي متعال پيامبري از پيامبران خود را نفرستاده، مگر اينكه در مورد سه چيز از او، پيمان گرفته است، عرض كردم: سرور من! آن سه چيز كدام است؟ حضرت فرمود: اقرار به بندگي براي خدا و يگانگي خداي متعال و اينكه خداي متعال، هر چيزي را كه بخواهد، جلو مي اندازد و ما، - اهل بيت - مردمي (يا گروهي) هستيم كه هرگاه خداي متعال، دنيا را براي هر يك از ما نپسندد، او را به نزد خود مي برد. [31] .

### شمار پيامبران

[32] 2 - راوندي روايت كرده است: عبد العظيم حسني گفت: نامه اي به ابو جعفر - منظور محمد بن علي بن موسي (امام جواد عليه السلام) است - نوشته، راجع به «ذوالكفل» از حضرت سؤال كردم كه «اسم» او چيست و آيا از رسولان الهي است؟ حضرت در جوابم نوشتند: خداي متعال، يكصد و بيست و چهار هزار پيامبر برانگيخت كه رسولان ايشان، سيصد و [ صفحه 16] سيزده نفرند، البته ذوالكفل از رسولان است و جايگاه تاريخي او، بعد از «سليمان بن داوود عليه السلام» قرار دارد و او نيز همانند داوود پيامبر عليه السلام در ميان مردم، قضاوت مي كرد و هيچگاه خشمگين نگشت، مگر براي خداي متعال و نام او «عويديا» است و او، كسي است كه خداي متعال در كتاب خود، وي را ياد كرده و گفته است: «و بخاطر بياور (اسماعيل عليه السلام) و (أليسع) و (ذوالكفل) را كه همه از خوبان بودند.» [33] .

### ديدار ذوالقرنين و ابراهيم

[34] 3 - و نيز روايت كرده است: محمد بن خالد با واسطه از ابو جعفر (امام جواد عليه السلام) روايت كرده كه گفت: ذوالقرنين با ششصد هزار سوار، حج گزارد؛ چون داخل حرم شد، چند نفر از يارانش، او را تا كعبه همراهي كردند؛ وقتي بازگشت، گفت: مردي را ديدم كه هرگز نوراني تر و خوش سيما تر از وي را مشاهده نكرده بودم. گفتند: او، ابراهيم خليل الرحمن است. گفت: مركبها را زين كنيد؛ بي درنگ و در مدت زمان زين كردن يك مركب، ششصد مركب، مهيا گرديد. امام عليه السلام گفت: سپس ذوالقرنين گفت: نه، بلكه به ديدار خليل الرحمن مي رويم؛ او به راه افتاد و نخبگان ياران او نيز پشت سرش به راه افتادند و رفتند. حضرت ابراهيم عليه السلام از او پرسيد: چگونه روزگار را سپري كردي؟ ذوالقرنين در جواب حضرت گفت: با يازده كلمه كه عبارت است از: منزه است آنكه او، پايدار فنا ناپذير است؛ منزه است، آنكه او، دانايي است كه فراموش نكند؛ منزه است آنكه او، نگهدارنده اي است كه به زمين نمي زند؛ منزه است آنكه او، بينا است و هرگز دچار شك و ترديد نمي شود؛ منزه است آنكه او، نگهبان پاينده اي است كه خوابش نگيرد؛ منزه است آنكه او، پادشاهي است كه قصد كرده نشود (كسي طمع نيل به پادشاهي اش نكند)؛ منزه است آنكه او، عزيز است و هرگز مورد ستم قرار نگيرد؛ منزه است آنكه او، پرده نشين است و مشاهده نگردد؛ منزه است آنكه او، فراخ دست (بخشنده اي) است كه در زحمت نيفتد؛ منزه است آنكه او، هميشه در كار است و [ صفحه 17] مبرا از بازي است؛ منزه است آنكه او، هميشگي و فارغ از سهو و غفلت است». [35] و

### شباهت امام جواد به حضرت عيسي

[36] 4 - مسعودي نقل كرده است: محمد بن محمودي از پدرش روايت كرده كه دايه امام جواد عليه السلام به حضرت عرض كرد: تو را در انديشه و تفكر مي بينم، گويا بزرگ شده اي؟ حضرت به خانمي كه از وي نگهداري مي كرد (دايه) فرمود: همانا عيسي بن مريم (علي نبينا و آله و عليه السلام) بيمار مي شد، در حالي كه خردسال بود، پس داروي درد خود را براي مادرش، توصيف مي نمود و هنگامي كه آن را ميل مي كرد، مي گريست. مادرش مي گفت: پسركم! بي گمان تو را به آنچه به من آموختي، درمان كردم! حضرت عيسي به مادرش اظهار مي داشت: حكم، حكم پيامبرانه و خلق و خو، خلق و خوي كودكانه است. [37] .

### چرا پيامبر اكرم امي ناميده شده است

[38] 5 - صفار گفته است: جعفر بن محمد صوفي گفت: به ابو جعفر، (امام جواد عليه السلام) عرض كردم: اي فرزند رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم! چرا پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم، امي ناميده شده است؟ حضرت فرمود: ديگران چه مي گويند؟ عرض كردم: فدايتان گردم! گمان مي كنند به اين جهت پيامبر امي ناميده شده كه چيزي ننوشته است. حضرت فرمود: دروغ مي گويند، نفرين خدا برايشان باد، چگونه چيزي ممكن است در حالي كه خداي متعال در كتاب متقن خويش مي فرمايد: «او، كسي است كه در ميان جمعيت درس نخوانده، رسولي از خودشان برانگيخت كه آياتش را بر آنها مي خواند و آنها را تربيت مي كند و به آنان، كتاب (قرآن) و حكمت مي آموزد.. [39] و چگونه ممكن است چيزي را كه در حد [ صفحه 18] استادي نمي داند به آنها بياموزد؟ به خدا سوگند! چنان بود كه رسول خدا صلي الله عليه و اله با هفتاد و دو يا هفتاد و سه زبان، مي خواند و مي نوشت و نام گزاري حضرت به «امي» از آن روست كه او، اهل مكه است و مكه از شهرهاي مركزي و مادر است و اين، گفته خداي متعال در قرآن كريم است كه «تا ساكنان ام القري (مكه) و اطراف آنرا بترساني [40] » [41] . [42] 6 - و نيز گفته است: از علي بن اسباط و جز او، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: همانا مردم گمان مي كنند رسول خدا صلي الله عليه و اله، خط نمي نوشت و نمي خواند. حضرت فرمود: دروغ مي گويند، خدا لعنتشان كند؛ كجا اينگونه است؟ در حالي كه خداي متعال فرمود: «او كسي است كه در ميان جمعيت درس نخوانده، رسولي از خودشان برانگيخت كه آياتش را، بر آنها مي خواند و آنها را، تربيت مي كند و به آنان، كتاب (قرآن) و حكمت مي آموزد، هر چند پيش از آن، همگي در ورطه ي جهالت و گمراهي بودند»؛ [43] آيا ممكن است به مردم، كتاب و حكمت بياموزد؛ در حالي كه به خواندن و نوشتن، تسلط نداشته باشد؟! راوي گفت: عرض كردم: پس چرا پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله، امي ناميده شده است؟ حضرت فرمود: پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله با اين تعبير، به مكه منسوب گرديد و اين سخن خداي متعال است: «تا اهل مكه و مردم اطراف آن را، با پند هاي خود متنبه سازي...» [44] ؛ خداي متعال از شهر مكه، ام القري (مساوي مادر آباديها) تعبير فرموده، به همين جهت به آن حضرت امي (مساوي منسوب به ام القري) گفته شده است. [45] .

### چگونگي بيعت پيامبر اكرم با زنان

[46] 7 - حراني گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: بيعت رسول خدا صلي الله عليه و اله با زنان، چنان بود كه حضرت دست خود را در ظرف آبي فرو مي برد؛ سپس بيرون مي آورد و زنان، دستهاي خود را به منظور اقرار و ايمان به خداي متعال و گواهي به پيامبرش و پيماني كه از آنها گرفته است، در آن فرو مي بردند. [47] . [ صفحه 19]

### قرآن و تفسير آن

### تفسير آيه ي «ما ننسخ من ءاية...»

[48] 1 - در تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام آمده است: امام عسكري فرمود: جد (بزرگوارم) محمد بن علي بن موسي الرضا، عليه السلام فرمودند: (ما ننسخ من آية) «هر آيه اي نسخ كنيم» به اينكه حكم آن را بر داريم (أو ننسها) «يا نسخ آن را به تأخير اندازيم» به اينكه رسم آن را بر داشته و نقش آنرا از دلهاي ديگران و از قلب تو اي محمد!، پاك كنيم؛ چنانكه خداي متعال فرمود: (سنقرئك فلا تنسي - الا ما شآء الله انه يعلم الجهر و ما يخفي) [49] «ما به زودي، قرآن را بر تو مي خوانيم و فراموش نخواهي كرد، مگر آنچه را خدا بخواهد كه او به امور آشكار و پنهان عالم، آگاه است». يعني: مگر اينكه خداي متعال بخواهد تو را به فراموشي وا دارد پس ياد آن را از دلت بر مي دارد. «بهتر از آن را مي آوريم» يعني: بهتر از آن را براي شما؛ بنابراين آيه دومي، ثواب بيشتري براي شما دارد و با مصلحت شما به مراتب سازگارتر از آيه نخستي است كه منسوخ شده است؛ «يا مانند آن را مي آوريم» به لحاظ همخواني با مصلحت شما؛ خلاصه اينكه: ما هيچ حكمي را بر نداشته يا تغيير نمي دهيم، جز اينكه خير و صلاح شما را در نظر مي گيريم. سپس فرمود: اي محمد صلي الله عليه و اله! «آيا نمي داني كه خداوند بر همه چيز، توانا است؟!» بنابراين او كه قادر و توانا است، قدرت نسخ و جز آن را دارد؛ اي محمد! آيا نمي داني كه: «حكومت آسمانها و زمين از آن خدا است؟!» و او نسبت به اداره امور و خير و صلاح آنها، آگاه است؟ به [ صفحه 20] اين ترتيب، شما را نيز با آگاهي و دانش خود، اداره مي نمايد. «و جز خدا، وليي براي شما نيست» كه صلاح و مصلحت شما را به عهده بگيرد و سرپرستي كند چرا كه عالم به همه مصالح، تنها خداوند عزيز و بزرگ است نه غير او؛ «و لا نصير» يعني شما، يار و ياوري نداريد كه هر گاه پديده ي نا خوشايندي از سوي خداي متعال به شما روي آورد، يا عقوبتي از جانب وي، شما را در بر گرفت، شما را ياري رساند. و محمد بن علي (امام جواد عليه السلام) فرمود: و چه بسا «نسخ» و«تغيير» را به خاطر مصلحت و منفعت شما، مقدر و مقرر فرموده تا به آن، ايمان بياوريد و ثواب زيادي نصيبتان گردد؛ بنابراين، هر نسخ و تغييري، در راستاي خير و صلاح شما صورت مي گيرد. آنگاه افزود: اي محمد صلي الله عليه و اله! آيا نمي داني «كه حكومت آسمانها و زمين از آن خداست؟!» پس او با قدرت و توانايي خود، آنها را تصاحب مي كند و مطابق خواست و اراده خويش اداره مي نمايد؛ هيچ كس نمي تواند تصميمات او را جابجا نموده، جلو و عقب بيندازد و فرمود: «نيست شما را» اي گروه يهود و دروغ پنداران دعوت حضرت محمد و منكران نسخ احكام شرايع و مكاتب آسماني «غير از خداوند» جز خداوند «وليي» كه عهده دار خير و صلاح شما گردد اگر پروردگار شما مصالح شما را به عهده نگيرد «و نه يار و نه ياوري» غير از خداوند كه عذاب او را از شما دفع كند. [50] [51] .

### تفسير آيه ي «و وفيت كل نفس»

[52] 2 - شيخ طوسي گفته است: محمد بن احمد بن حماد مروزي [53] معروف به ابو علي محمودي گفت: امام جواد عليه السلام نامه اي به پدرم نوشت كه در بخشي از آن - چنانكه گويا مرگ امروز و فردا [54] فرا مي رسد - آمده بود: (و فيت كل نفس ما كسبت و هم لا يظلمون) [55] «و به هر كس - آنچه از اعمال براي خود - [ صفحه 21] فراهم كرده، بطور كامل داده شود و به آنها، ستم نخواهد شد.» اما دنيا، ما در حال گشت و گذار در شهر هاي آن مي باشيم و هر كس دل در گرو دوستش داشته و دين و مرام او را گردن گزارد به يقين با او خواهد بود، هر چند از وي، فرسنگها فاصله داشته باشد. و اما جهان آخرت، بي گمان محل ثبات و قرار و پايداري است. ابو علي محمودي افزوده است: امام جواد عليه السلام بعد از وفات پدرم در نامه اي خطاب به من نوشت: پدرت - خدا از او خشنود باد -، در حالي از دنيا رفت كه نزد ما، حالتي نيكو و پسنديده داشت و تو هم (خدا كند كه) از آن حال پسنديده، فاصله نگيري! [56] .

### تفسير آيه ي «ولا تؤتوا السفهآء أموالكم»

[57] 3 - عياشي آورده است: از ابراهيم بن عبدالحميد روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، راجع به آيه شريفه ي (و لا تؤتوا السفهآء أمولكم) [58] «مال و دارايي هاي خود را در اختيار سفيهان قرار ندهيد.» سؤال كردم؟ حضرت فرمود: هر كس مست كننده اي را بنوشد، البته سفيه است. [59] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «وسئلوا الله من فضله»

[60] 4 - عياشي گفته است: از حسين بن مسلم روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! آنها (اهل سنت) مي گويند خوابيدن بعد از طلوع فجر، مكروه است، زيرا رزق و روزي در آن وقت، تعيين مي شود؛ حضرت فرمود: روزيها، مشخص و معين است و خداي متعال بخششي دارد كه از طلوع فجر تا طلوع آفتاب (ميان بندگان خود) قسمت مي كند و اين، معني آيه ي شريفه ي (و اسئلوا الله من فضله) [61] «و از فضل (و رحمت و بركت) خدا (براي رفع تنگناها) طلب كنيد، است. سپس افزود: و ذكر و ياد خداوند، بعد از طلوع فجر براي جلب روزي، كارسازتر از سعي و تلاش در حد «در نورديدن زمين» است!. [62] . [ صفحه 22]

### تفسير آيه ي شريفه ي «يأيها الذين ءامنوا أوفوا بالعقود»

[63] 5 - قمي آورده است: ابن ابي عمير از امام جواد عليه السلام در تفسير آيه ي شريفه ي (يا أيها الذين ءامنوا أوفوا بالعقود) [64] «اي كساني كه ايمان آورده ايد! به پيمانها (و قرارها) وفا كنيد.» روايت فرموده كه فرمود: بدرستي كه رسول خدا صلي الله عليه و اله در ده موضع و محل با آنها - اصحاب و ياران - راجع به جانشيني علي عليه السلام پيمان بست؛ آنگاه خداي متعال آيه ي شريفه ي «اي كساني كه ايمان آورده ايد به پيمانها و قراردادهايي كه با شما - نسبت به امير مؤمنان، علي عليه السلام بسته شده است - وفا كنيد» را فرو فرستاد. [65] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «و ما أهل لغير الله»

[66] 6 - شيخ صدوق گفته است: عبدالعظيم حسني (ره) گفت: از امام جواد عليه السلام تفسير آيه ي شريفه ي (و ما أهل لغير الله) «و حيواناتي كه به غير نام خدا ذبح شوند» را پرسيدم؛ حضرت فرمود: مراد حيواناتي است كه براي «بت» يا مجسمه، يا درخت، ذبح شوند؛ خداي متعال آنها را نيز مانند «مردار» و «خون» و «گوشت خوك» حرام كرده است؛ (فمن اضطر غير باغ و لا عاد فلا اثم عليه) [67] با اين حال، كسي كه مجبور شود، در صورتي كه ستمگر و متجاوز نباشد، گناهي بر او نيست كه مردار بخورد. عبدالعظيم حسني (ره) اضافه كرد: به حضرت عرض كردم: اي رسول خدا صلي الله عليه و اله! چه وقت مردار براي مضطر، حلال مي شود؟ او فرمود: پدرم از پدرش، از پدران بزرگوارش - درود خدا بر آنان باد - به من فرمود: كه رسول خدا صلي الله عليه و اله، مورد پرسش قرار گرفت و به حضرت عرض شد: اي رسول خدا! صلي الله عليه و اله همانا، در سرزميني قرار مي گيريم و دچار مخمصه و تنگنا مي شويم، چه وقت مردار بر ما حلال مي شود؟ حضرت فرمود: وقتي كه صبحانه نخورده باشيد، شام هم نخورده و گياهي هم به دست نياوريد، خوردن مردار بر شما روا است. [ صفحه 23] عبدالعظيم حسني (ره) گفت: به حضرت گفتم: اي فرزند رسول خدا صلي الله عليه و اله! معني اين سخن خداي متعال (فمن اضطر غير باغ و لا عاد) «با اين حال، كسي كه مجبور شود در صورتي كه ستمگر و متجاوز نباشد» چيست؟ فرمود: منظور از ستمگر، دزد است و مراد از متجاوز، كسي است كه به قصد بازي و تفريح، شكار مي كند، نه براي تأمين معاش خانواده ي خود كه اين دو، در حال اضطرار نمي توانند، مردار بخورند؛ مردار براي آنها در حال اضطرار هم مانند حال اختيار، حرام است همچنانكه نمي توانند در حال سفر، روزه و نماز خود را قصر نمايند. عبدالعظيم حسني (ره) گفت: عرض كردم: اين گفته خداي متعال (و المنخنقة و الموقوذة و المتردية و النطيحة و مآ أكل السبع الا ما ذكيتم) [68] «و حيوانات خفه شده و به زجر و مرض كشته شده و آنها كه بر اثر پرت شدن از بلندي بميرند و آنها كه به واسطه ي آسيب ديدن از حيوان ديگري مرده باشند و باقي مانده ي صيد حيوان درنده، مگر آنكه (به موقع به آن حيوان برسيد) و آن را سر ببريد...»، چه تفسيري دارد؟ حضرت فرمود: حيوان خفه شده، حيواني است كه راه نفسش بسته شود و بميرد و حيواني كه به زجر و مرض كشته شود، آن است كه از شدت بيماري، ناي حركت نداشته باشد و جانش در آيد و حيواني كه بر اثر پرت شدن از بين برود، حيواني است كه از جاي بلندي سقوط كند، يا در چاه افتد و بميرد و حيواني كه به واسطه ي آسيب ديدن از حيوان ديگري كشته شود، آن است كه مثلا به ضرب شاخ يا لگد حيوان ديگر از بين برود و باقي مانده ي صيد حيوان درنده ي كه بميرد و حيواني كه روي بتها (يا در برابر آنها) يا سنگها ذبح شوند، مگر اينكه بتواني به موقع آنها را سر ببري و تذكيه كني. عرض كردم: تفسير (و أن تستقسموا بالأزلام) «و قسمت كردن گوشت حيوان، به وسيله چوبه هاي تير مخصوص بخت آزمايي» چيست؟ حضرت فرمود: مردم زمان جاهليت، چنان بودند كه ده نفري شتري را مي خريدند و با تيرهاي چوبي در ميان خود قرعه مي انداختند؛ تيرهاي چوبي ده عدد بودند كه هفت عدد، نشانه داشت و سه عدد بدون نشانه بود؛ هفت عدد تير چوبي نشانه دار «فذ»، «توام»، «نافس»، «حلس»، «مسبل»، «معلي»، و «رقيب» ناميده مي شدند و سه عدد تير چوبي بي نشان، «فسيح»، «منيح» و «وغد» نام داشتند؛ سپس آن افراد تيرهاي چوبي را ميان خود، توزيع مي كردند و تير بي نشان، دست هر كس [ صفحه 24] مي افتاد، ملزم به پرداخت يك سوم قيمت شتر مي شد و به همين ترتيب، تيرها را وارسي مي كردند تا صاحبان تيرهاي بي نشان، شناخته مي شدند و قيمت شتر را از آنها مي گرفتند و شتر را نحر [69] مي نمودند و تمام آن را هفت نفري كه پولي بابت آن نپرداخته بودند، مي خوردند و به سه نفري كه پول شتر را پرداخته بودند، از گوشت آن نمي دادند و چون دين مبين اسلام آمد، خداي متعال اين راه و رسم جاهليت را نيز در شمار كارهاي حرام قرار داد و فرمود: (و أن تستقسموا بالأزلم ذلكم فسق) [70] «و قسمت كردن گوشت حيوان، به وسيله ي تيرهاي چوبي مخصوص بخت آزمايي، فسق و گناه است.» يعني حرام است. [71] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «و علي الأعراف رجال»

[72] 7 - صفار گفته است: سعد بن سعد گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به آيه ي شريفه ي (و علي الأعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم) [73] «و بر اعراف - ديواري كه بين بهشت و جهنم فاصله شده است - مرداني هستند كه هر يك از آن دو (بهشتيان و دوزخيان) را از چهره شان مي شناسند.» پرسيدم؛ حضرت جواب فرمود: اي سعد! امامان از آل محمد صلي الله عليه و اله هستند. [74] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «فمن اتبع هداي»

[75] 8 - و كليني روايت كرده است: علي بن عبدالله [76] گفت: مردي از او - امام جواد عليه السلام - راجع به تفسير آيه ي شريفه ي (فمن اتبع هداي فلا يضل و لا يشقي) [77] «هر كس از هدايت من پيروي كند، گمراه نشود و بد بخت نگردد.»، پرسيد حضرت فرمود: يعني هر كس به امامان، معتقد باشد و از فرمانشان، پيروي كند [ صفحه 25] و از اطاعتشان، بيرون نرود. [78] .

### تفسير سخن خداي متعال: «و كان تحته كنز لهما»

[79] - 9 - شيخ طوسي نقل كرده است: از احمد بن عمر حلبي كه گفت: در مني خدمت امام رضا عليه السلام رسيدم و عرض كردم! فدايت شوم! ما، خانداني شاد، در ناز نعمت و مورد غبطه و حديث ديگران بوديم؛ اما خداي متعال همه ي آنها را، از ما گرفت تا جايي كه محتاج كساني شديم كه قبلا نيازمند ما بودند. حضرت به من فرمود: اي احمد! چه حال خوبي داري، اي احمد بن عمر! عرض كردم: فدايت شوم! حال و روزم را به عرضتان رساندم؛ پس حضرت به من فرمود: آيا خرسندت مي سازد كه در جايگاه يكي از اين ستمكاران باشي و دنياي تو، آكنده از طلا باشد؟ به حضرت عرض كردم: به خدا سوگند! نه، اي فرزند رسول خدا! پس حضرت خنديد؛ آنگاه فرمود: از اينجا بر مي گردي به پشت (به حال خوب) و چه كسي حال و روزش بهتر از تو خواهد بود؛ در حالي كه تو به هنري آراسته اي كه آن را با دنيايي پر از طلا و جواهر معامله نمي كني؛ آيا به تو مژده ندهم كه خداي متعال مرا، به واسطه ي تو و پدرانت مسرور ساخته است! سپس امام جواد عليه السلام در تفسير سخن خداي متعال (و كان تحته كنز لهما) «و زير آن، گنجي از آن دو طفل يتيم نهفته بود.» [80] فرمود: كتيبه اي از طلا كه در آن نوشته بود: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ خدايي، جز خداي يكتا نيست؛ محمد، رسول و فرستاده ي خداست؛ در شگفتم از كسي كه به مرگ اطمينان دارد، چگونه شادماني مي كند؟ و كسي كه دنيا و دگرگوني هايش با اهل خود را مي بيند، چگونه بدان دل مي بندد؟ و سزاوار است بر كسي كه از خداي متعال غافل است خيال نكند كه خداي متعال، در رزق و روزي اش درنگ و كندي مي كند و نيز خداي متعال را در حكم و قضايش (بر بندگان) متهم نسازد. سپس فرمود: راضي شدي، اي احمد؟! راوي گفت: عرض كردم: از خداي متعال و از شما اهل بيت. [81] . [ صفحه 26]

### تفسير آيه ي شريفه ي «فيها يفرق كل أمر حكيم»

[82] 10 - كليني آورده است: حسن بن عباس از امام جواد عليه السلام نقل مي كند كه فرمود: خداي متعال در مورد «شب قدر» فرموده است: (فيها يفرق كل أمر حكيم) [83] در آن شب، هر امري بر اساس حكمت (الهي) تدبير و جدا مي شود.» خداي متعال مي فرمايد: هر امر محكمي را در آن شب، فرود مي آورد و امر محكم، دو چيز نيست؛ بلكه فقط يك چيز است؛ بنابراين، هر كس حكم كند به چيزي كه اختلافي را بر نتابد، حكمش بر اساس حكم خداي متعال صورت گرفته است و هر كس به چيزي حكم كند كه جاي اختلاف دارد و حكم خود را هم صحيح و درست بداند، بدون ترديد بر اساس حكم طاغوت حكم كرده است؛ به يقين تدبير امور، سال به سال در شب قدر بر ولي الامر، نازل مي شود؛ آن حضرت در مورد خودش و ساير مردم، به اموري امر مي شود؛ علاوه بر اين، براي ولي امر در هر روز علم ويژه، نهان و شگفت انگيز خدا كه در خزانه غيب او است، همانند آنچه در شب قدر فرود آمده، پيش مي آيد. سپس اين آيه ي شريفه را قرائت فرمود: «و اگر همه ي درختان روي زمين، قلم شود و دريا، براي آن مركب گردد، و هفت دريا به آن افزوده شود، (اينها همه تمام مي شود) و كلمات خدا پايان نمي گيرد، به يقين خداي متعال عزيز و حكيم است. [84] » [85] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «يضربون وجوههم و أدبرهم»

[86] 11 - عياشي گفته است: ابو علي محمودي به نقل از پدرش و بدون ذكر راويان، راجع به تفسير آيه ي شريفه ي (يضربون وجوههم و أدبرهم) [87] «... بر صورت و پشت آنها مي زنند (و جانشان را مي گيرند.)» از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: همانا خداي متعال، اراده كرده است نشيمنگاه آنها را، و به يقين، خداي متعال، كريم است و پنهان مي سازد (پوشيده و در پرده سخن مي گويد). [ صفحه 27]

### تفسير آيه ي شريفه ي «ما ضل صاحبكم و ما غوي»

[88] 12 - قمي آورده است: حسين عباس از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه در تفسير آيه ي شريفه (ما ضل صاحبكم و ما غوي) [89] «هرگز دوست شما (محمد صلي الله عليه و اله)، منحرف نشده و مقصد را گم نكرده است»، مي فرمود: هرگز در مورد معرفي علي عليه السلام، منحرف نشده و به بيراهه نرفته و پيرامون آن، هرگز از هواي نفس، سخن نمي گويد؛ آنچه مي گويد، چيزي جز وحي كه بر او نازل شده، نيست. سپس فرمود: «آن كس كه قدرت عظيمي دارد (جبرئيل امين) او را تعليم داده است؛» آنگاه به حضرت، رخصت داده شد و او به آسمان رفت و خداي متعال در اين باره فرمود: [«همان كس (پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله) كه توانايي فوق العاده دارد، او سلطه يافت - در حالي كه در «عالي ترين افق»، قرار داشت - سپس نزديك و نزديكتر شد - تا آنكه فاصله او (با خداوند) به اندازه ي فاصله ي دو كمان يا كمتر بود...]. فاصله ي ميان لفظ خداوند و شنيدن محمد صلي الله عليه و اله به اندازه ي فاصله ي طاق و تار كمان بود «در اينحال خداوند، آنچه را وحي كردني بود به بنده اش وحي فرمود». رسول خدا صلي الله عليه و اله راجع به چگونگي اين وحي، مورد سؤال قرار گرفت كه حضرت در جواب فرمود: به من وحي شد كه علي عليه السلام به يقين، آقا و سرور جانشينان (يا مؤمنان) و پيشواي پرهيزكاران و رهبر و فرمانده روي سپيدان و نخستين جانشين خاتم پيامبران است. مردم با شنيدن اين سخن، بناي بگو مگو گذاشتند و پرسيدند: آيا اين سخن از جانب خداي متعال و رسولش مي باشد؟ ولي خداي متعال به پيامبر خود دستور داد كه به آنان بگو: «قلب پاك او در آنچه ديد، هرگز دروغ نگفت» سپس با مردود شمردن سخنان آنان فرمود: آيا با او درباره ي آنچه (با چشم خود ديد)، مجادله مي كنيد؟!» آنگاه حضرت رسول صلي الله عليه و اله خطاب به مردم فرمود: البته راجع به علي عليه السلام، مأموريت ديگري دارم كه بايد او را به امامت امت، منصوب نمايم و به امت بگويم: (علي) عليه السلام بعد از من، ولي (و صاحب اختيار) شماست و او، چونان كشتي (نوح) است، در روز غرق شدن همگان؛ هر كس درون آن در آيد، نجات مي يابد و هر كس از [ صفحه 28] آن خارج گردد، غرقه ي غرقاب هلاكت مي شود. سپس فرمود: «و بار ديگر نيز او را مشاهده كرد» مي فرمايد: (امين) وحي را يكبار ديگر ديدار نمودم [«نزد سدرة المنتهي»]، جايي كه شيعيان در بهشت و در سايه سار آن به گفتگو مي نشينند؛ آنگاه خداي متعال فرمود: به آنان بگو: «در آن هنگام كه چيزي سدرة المنتهي را پوشانيده بود.»؛ مي فرمايد: در آن هنگام كه سدرة المنتهي را پوششي از نور، پوشانده بود، «چشم او هرگز منحرف نشد....»؛ مي فرمايد: چشم از آن حجابهاي نور، نابينا نگشت. «طغيان نكرد، و آنچه ديد، واقعيت بود.»؛ مي فرمايد: و قلب با افزودن چيزي بر موضوع وحي، يا كاستن چيزي از آن، طغيان نكرد؛ «او، البته پاره اي از آيات و نشانه هاي بزرگ پروردگارش را ديد.» [90] ؛ مي فرمايد: البته سخني شنيد كه اگر آن سخن نبود قوي و نيرومند مي شد آنچه بايد نيرومند مي شد! [91] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «أولي لك فأولي»

[92] 13 - شيخ صدوق روايت كرده است: از عبدالعظيم حسني روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، تفسير آيه ي شريفه ي (أولي لك فأولي - ثم أولي لك فأولي) [93] «(با اين اعمال) عذاب الهي براي تو، شايسته تر است!، شايسته تر! سپس عذاب الهي براي تو، شايسته تر است! شايسته تر!.» پرسيدم. حضرت فرمود: خداي متعال مي فرمايد: خير دنيا از تو، دور باد، دور بودني و خير آخرت نيز از تو دور باد. [94] .

### تفسير آيه ي شريفه ي «و اليل اذا يغشي»

[95] 14 - شيخ صدوق گفته است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم؛ آيات شريفه ي (و اليل اذا يغشي - و النهار اذا تجلي) «سوگند به شب! آن هنگام كه (گيتي را) به پوشاند و سوگند به روز! آن هنگام كه تجلي كند [96] و گفته ي خداي بزرگ (و النجم اذا هوي) و سوگند به ستاره! [ صفحه 29] هنگامي كه افول نمايد [97] و آنچه شبيه به اين آيات است، چگونه است؟ حضرت فرمود: همانا خداي متعال به هر چه خواهد از آفريدگان خود، سوگند ياد مي كند؛ ولي آفريدگان او را نمي رسد كه جز به وي، سوگند ياد نمايند. [98] . [ صفحه 30]

### قرائت قرآن كريم

### آثار خواندن سوره هاي مباركه ي «نوح» و «قدر».

[99] 1 - كليني روايت كرده است: از ابو عمرو حذاء كه گفت: حال و روز بدي پيدا كردم، لذا نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم (و از حضرت چاره خواستم) حضرت در جوابم نوشتند: مداومت كن بر خواندن سوره ي نوح سپس اين سوره ي مباركه را يكسال خواندم و نتيجه اي نگرفتم. دوباره به حضرت نامه نوشتم و حال بدم را گوشزد نمودم و اينكه به دستور شما، يكسال تمام سوره ي مباركه ي نوح را خواندم و گشايشي نديدم. ابو عمرو گفت: در جوابم نوشتند: البته يكسال خود را كامل كردي، بنابراين به جاي سوره ي نوح، سوره ي مباركه ي «قدر» را بخوان او گفت: به خواندن سوره ي قدر، پرداختم و چيزي نگذشت كه ابن ابي داود، قاصدي نزدم فرستاد و قرضم را ادا كرد و براي من و خانواده ام، مقرري تعيين نمود و مرا رهسپار بصره ساخت و در محله ي «باب كلا» نمايندگي داد و پانصد درهم به من بخشيد و من از بصره، توسط علي بن مهزيار نامه اي با اين مضمون خدمت امام هادي عليه السلام فرستادم كه: من از پدر بزرگوارتان چنين و چنان پرسيدم و از چنان و چنين شكايت نمودم و همانا من به خواسته ي خود رسيده ام، اكنون اي آقا و مولاي من! دوست دارم مرا در مورد خواندن سوره ي قدر و اينكه در نمازهاي واجب و مستحب خود به خواندن آن اكتفا كنم، يا سوره هاي ديگر را نيز بخوانم، يا دستور خاصي وجود دارد كه بايد بدان عمل نمايم، راهنمايي ام فرمائيد، حضرت «توقيعي» صادر فرمود، در آن توقيع شريف خواندم كه: سوره هاي كوتاه و بلند قرآن را رها مساز و خواندن يكصد مرتبه سوره قدر در هر شبانه روز، تو [ صفحه 31] را كافي است. [100] . [101] 2 - كليني آورده است: از اسماعيل بن سهل روايت شده كه گفت: نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم كه گرفتار قرض سنگين و كمر شكني شده ام، حضرت در جوابم نوشتند، زياد «استغفار» كن و زبان خود را به خواندن سوره ي قدر، مرطوب ساز (آنرا فراوان بخوان). [102] . [103] 3 - سيد بن طاووس گفته است: حسن به عباس مي گويد: امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس بعد از عصر، ده مرتبه سوره ي مباركه ي قدر را بخواند همانند پاداش اعمال همه ي خلايق به او عطا مي شود. [104] . [105] 4 - و نيز گفته است: حسن بن عباس بن حريش رازي، از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: هر كس سوره ي مباركه ي قدر را، قبل از عشاء آخر، هفت مرتبه بخواند تا صبح بيمه ي خداست. [106] . [107] 5 - مجلسي آورده است: كفعمي در يكي از كتاب دعاهاي خود، نوشته است: شيخ عزالدين حسن بن ناصر بن ابراهيم حداد عاملي در كتاب «طريق النجاة» خود از امام جواد عليه السلام، نقل كرده است كه: هر كس سوره ي قدر را در هر شبانه روز، هفتاد و شش مرتبه بخواند، خداي متعال برايش هزار فرشته مي آفريند تا ثواب آن را به مدت سي و شش هزار سال بنويسند و خداي متعال طلب آمرزش آنان را هم به مدت دو هزار سال و تعداد هزار مرتبه (در هر روز) بر آن مي افزايد. تقسيم هفتاد و شش مرتبه سوره قدر به قرار زير است: 1 - بعد از طلوع فجر و قبل از نماز صبح، هفت مرتبه تا فرشتگان به مدت شش روز بر وي، درود فرستند. 2 - ده مرتبه بعد از نماز صبح، به اين منظور كه تا شب در پناه خداي متعال قرار گيرد. 3 - ده مرتبه بعد از زوال خورشيد و پيش از نافله ي ظهر تا خداي متعال بر وي بنگرد و درهاي آسمان را به رويش بگشايد. [ صفحه 32] 4 - بيست و يك مرتبه، بعد از نافله هاي ظهر تا اينكه خداي متعال از آن، خانه اي هشتاد در هشتاد ذراع [108] با ارتفاع شصت ذراع بيافريند و فرشتگان در آن، ساكن شوند و تا روز قيامت براي وي، طلب آمرزش نمايند و خداي متعال به مدت دو هزار سال، روزانه به تعداد هزار مرتبه بر استغفار آنان بيفزايد. 5 - ده مرتبه بعد از نماز عصر تا معادل اعمال خلايق در آن روز، نصيبش گردد. 6 - هفت مرتبه بعد از نماز عشاء، به اين جهت كه تا صبح در پناه خداي متعال باشد. 7 - يازده مرتبه، وقتي به رختخواب خود رفت تا خداي متعال فرشته اي از آن بيافريند كه بال و پرش، بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمين است و بر هر سلول او، مويي است كه به نيروي جن و انس سخن مي گويد و همگي تا روز قيامت، براي خواننده آن، طلب آمرزش مي كنند. [109] . [110] 6 - مجلسي روايت كرده است: صاحب كتاب «بلدالامين» از كتاب «طريق النجاة» نوشته ابن حداد عاملي، با سند آن از امام جواد عليه السلام نقل كرده است كه فرمود: هر كس سوره ي مباركه ي قدر را در نماز خود بخواند، نماز او معادل چند برابر پذيرفته مي شود و تا عليين، بالاي رود، هر كس آنرا بخواند و بعد از آن دعا كند، دعاي او تا «لوح محفوظ» بالا مي رود و مستجاب مي گردد. [111] . [ صفحه 33]

### اهل بيت

### زنده نگه داشتن ياد اهل بيت

[112] 1 - شيخ صدوق با سند خود روايت كرده است كه: امام جواد عليه السلام فرمود: خداي متعال رحمت كند، بنده اي را كه ياد ما را زنده دارد، عرض كردم: زنده داشتن ياد شما، چگونه است؟ فرمود:ديدار با ثابت قدمان و گفتگو كردن با آنان راجع به ما خاندان. [113] .

### همسايگي اهل بيت

[114] 2 - كليني روايت كرده است: از محمد بن فرج كه گفت: امام جواد عليه السلام، در نامه اي به من نوشتند كه هر گاه خداي متعال بر آفريدگان خود خشم گيرد، ما را از امان دادن به ايشان، باز مي دارد. [115] . [116] 3 - شيخ صدوق آورده است: از مروان انباري روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام چنين نقل شده است: كه هر گاه خداي متعال همسايگي ما را با گروهي از مردم نپسندد، ما را از ميان آنها خارج مي سازد. [117] .

### آثار بر گزيدن خاندان پيامبر

[118] 4 - در تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام آمده است: [ صفحه 34] امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس پيوندهاي ديني با محمد صلي الله عليه و اله و علي عليه السلام را بر پيوندهاي فاميلي خود برگزيند، خداي متعال او را در روز قيامت با خلعتهاي كرامت خويش، از ديگران ممتاز مي سازد و بر بندگان خود، شرافتش مي بخشد، مگر كسي كه در اين فضيلت، يا بطور كلي همه ي فضيلتها، هم سنگ او باشد. [119] .

### پاداش دوستدار محمد و علي

[120] 5 - در تفسير منسوب به امام عسكري عليه السلام آمده است: روزي شخصي در خدمت محمد بن علي بن موسي الرضا عليه السلام عرض كرد: حتي اگر قطعه قطعه شوم محمد صلي الله عليه و اله و علي عليه السلام را دوست دارم و اگر با قيچي پاره پاره شوم از دوستي ايشان باز نخواهم گشت، حضرت به او فرمود: بدون ترديد محمد صلي الله عليه و اله و علي عليه السلام هم با تو، همانگونه رفتار خواهند كرد و آن دو بزرگوار، پاداشي براي تو درخواست خواهند كرد كه بذل و بخشش تو به آنها، معادل يك جزء صد از هزار هزار جزء آن پاداش نخواهد بود. [121] .

### جايگاه اهل بيت

[122] 6 - كليني روايت كرده است: محمد بن سنان گفت: خدمت امام جواد عليه السلام بودم و سخن از اختلاف شيعه گفتم، آن حضرت فرمود: اي محمد! بي گمان خداي متعال، همواره در يگانگي خود بي همتا بود، سپس محمد صلي الله عليه و اله و علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام را آفريد و آنها، هزاران سال درنگ كردند، آنگاه تمام موجودات خود را پديد آورد و محمد صلي الله عليه و اله و علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام را گواه آفريده ي آنها گرفت و فرمانبرداري ايشان را بر عهده ي موجودات نهاد و امور آنها را به ايشان سپرد، بنابراين، محمد صلي الله عليه و اله و علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام، هر چه را خواهند، روا و هر چه را خواهند، ناروا مي شمارند و چيزي را اراده نمي كنند، جز اينكه خداي متعال نيز همان را اراده مي فرمايد، سپس فرمود: اي محمد! اين همان آئيني است كه هر كس از آن جلو افتد، گمراه مي شود و هر كس از آن عقب [ صفحه 35] ماند، منحرف گشته و هر كس پا به پاي آن حركت نمايد، رستگار مي شود، پس اي محمد! آن را به چنگ آور و بدان پاي بند باش. [123] .

### مقام فاطمه ي زهرا

[124] 7 - ابن حمزه از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: رسول خدا، سلمان را براي كاري نزد فاطمه عليها السلام فرستاد، سلمان گفت: جلوي در ايستادم و با كمي انتظار سلام دادم، اما شنيدم كه آن بانو، به آرامي قرآن مي خواند و سنگ آسياب دستي مي چرخد و كسي هم نزد او نيست، سلمان گفت: نزد رسول خدا بازگشتم و عرض كردم: اي رسول خدا! امر بزرگي را مشاهده نمودم، حضرت فرمود: چه امري اي سلمان! آنچه ديدي، باز گوي. عرض كردم: اي رسول خدا! جلوي در خانه دخترت ايستادم، پس شنيدم كه فاطمه آهسته قرآن مي خواند و سنگ آسياب دستي مي چرخد و كسي هم نزد او نيست! رسول خدا تبسمي كرد و فرمود: اي سلمان! همانا خداي متعال دل و تمام اعضا و جوارح دخترم فاطمه را از ايمان و يقين بي اندازه، سرشار كرده است، لذا براي عبادت پروردگارش، از هر انديشه و اشتغالي تهي گشته است، خداي متعال نيز به فرشته اي بنام «روفائيل» - و در روايتي رحمت - مأموريت داده تا آسياب او را بچرخاند و خداي متعال خود، مؤونه دنيا و آخرتش را كفايت كرده است. [125] .

### انتقام گيري از قاتلان فاطمه

[126] 8 - طبري آورده است: زكريا بن آدم قمي گفته است: خدمت امام رضا عليه السلام بودم كه امام جواد عليه السلام را آوردند، در حالي كه سن شريفش زير چهار سال بود، پس دست مباركش را بر زمين نهاد و سر را به طرف آسمان بلند كرد و در انديشه اي دراز فرو رفت، امام رضا عليه السلام به او فرمود: فدايت شوم! چه چيز انديشه ات را به درازا كشانيد؟ [ صفحه 36] گفت:ظلم و ستمهايي كه به مادرم فاطمه روا داشتند! به خدا سوگند! آن دو را از قبر بيرون مي كشم، آتش مي زنم، ذرات وجودشان را مي پراكنم و به دريا مي ريزم، پس امام رضا عليه السلام او را به نزد خود طلبيد و در آغوش كشيد و ميان دو چشمش را بوسيد و فرمود: پدر و مادرم به فدايت! تو شايسته آن - امامت - هستي. [127] .

### مقام امامان در شبهاي جمعه

[128] 9 - صفار گفته است: حسن بن عباس بن حريش از امام جواد عليه السلام نقل كرده كه فرمود: همانا براي ما اهل بيت عليهم السلام در شبهاي جمعه، قدر و منزلت ممتازي است، عرض كردم: فدايت شوم! چه قدر و منزلتي؟ فرمود: به فرشتگان و پيامبران و جانشينان پيامبران كه از دنيا رفته اند و به روح جانشينان پيامبران (كه زنده اند) و آن جانشيني كه در ميان شما مي باشد، اجازه مي دهند كه به آسمان بالا روند و پيرامون «عرش» پروردگار خويش، هفت دور طواف كنند، در حالي كه مي گويند: سبوح قدوس رب الملائكة و الروح بسيار پاك و منزه و بسيار شريف و مقدس است، پروردگار فرشتگان و روح و چون از طواف خود فارغ شوند، پشت هر يك از ستونهاي عرش، دو ركعت نماز مي گزارند؛ آنگاه باز مي گردند. پس فرشتگان كه خداي متعال آنها را كوشا آفريده، باز مي گردند در حالي كه آنچه را كه ديده اند بسيار بزرگ داشته و تكاپو و تلاش و ترس و بيم شان، دو چندان شده است و پيامبران و جانشينان و ارواح زندگان، باز مي گردند در حالي كه محبتشان زياد گشته و از شادي در پوست خود نمي گنجند و جانشين (وصيي كه در ميان شما است) و همه ي جانشينان ديگر بواسطه ي درك و دريافت دانشي فراوان از طريق الهام، آنچنان مسرور و شادمان مي گردند كه هيچ كس و هيچ چيز در شادي قابل مقايسه با آنها نخواهد بود؛ اين راز را پوشيده دار كه به خدا سوگند! اين راز در پيشگاه خداي متعال از هر رازي كه مي شناسي، شايسته تر به كتمان است؛ حضرت فرمود: اي پسنديده! به خدا سوگند! به اقرار و تصديق آنچه شنيدي الهام نشود مگر صالحان؛ [ صفحه 37] عرض كردم: به خدا سوگند! چندان شايستگي در خود نمي بينم؛ حضرت فرمود: به خداي متعال دروغ نبند؛ چه اينكه او تو را صالح ناميده است، آنجا كه مي فرمايد: (و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين) [129] و كسي كه خدا و پيامبر را اطاعت كند (در روز رستاخيز)، همنشين كساني خواهد بود كه خداي متعال، نعمت خود را بر آنها تمام كرده؛ از پيامبران و صديقان و شهيدان و صالحان». منظور آيه ي شريفه، كساني است كه به ما وجد ما امير مؤمنان علي عليه السلام و فرشتگان و پيامبران خداي متعال و تمام حجتهاي الهي ايمان بياورند؛ بر او (امير المؤمنين عليه السلام) و محمد و خاندان پاك و پاكيزه و برگزيده و نيكو كارش سلام و درود باد. [130] . [ صفحه 38]

### درباره ي جد بزرگوارش حضرت محمد

#### اشاره

[131] 1 - صفار گفته است: حسن بن عباس بن حريش از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: يكي از نزديكان امام صادق عليه السلام راجع به سوره ي (انا انزلناه في ليلة القدر) از حضرت سؤال كرد حضرت در جوابش فرمود: واي بر تو! از حقيقت بزرگ و با عظمتي پرسش نمودي؛ از چنين پرسشهايي پرهيز كن؛ پس آن مرد بر خاست و رفت. راوي گفت: يك روز خدمت حضرت رسيدم و راجع به سوره ي قدر از وي سؤال نمودم، حضرت فرمود: اين سوره ي شريفه ي نزد پيامبران و جانشينان آنها، «نور» است و آنان هيچ حاجت و خواسته آسماني و زميني را جز به آن نور نمي گويند و به آن مي رسند؛ مثلا يكي از خواسته هاي علي بن ابيطالب عليه السلام، اين بود كه روزي خطاب به «ابوبكر» اين آيه را تلاوت فرمود! (و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون) [132] هرگز گمان مبر كساني كه در راه خدا كشته شدند، مردگانند!، بلكه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزي داده مي شوند.» و به او گفت: بدان كه حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم با شهادت از دنيا رفت؛ مبادا بگويي او مرده است، قسم به خدا او نزد تو مي آيد؛ بنابراين از خداي متعال به پرهيز، هنگامي كه شيطان بسوي تو مي آيد به شكل پيامبر در نمي آيد. ابوبكر از اين سخن، شگفت زده شد و گويا چنين گفت كه: به خدا سوگند! هر گاه پيش رويم در آيد، فرمانبرداريش مي كنم و خلافت را وا مي گذارم! [ صفحه 39] راوي گفت: پس امير مؤمنان علي عليه السلام نور سوره ي قدر را ياد كرد و اين نور تا جايگاه ارواح پيامبران بالا رفت و ناگهان حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم در حالي كه آن نور هاله اي سيمايش را فرا گرفته بود، حاضر شد و فرمود: اي ابوبكر! به ولايت علي عليه السلام و يازده فرزندش ايمان بياور كه آنان، جز در مقام پيامبري، چون من مي باشند و به سوي خداي متعال، با رد خلافت به او، توبه كن و بدان كه در مورد آن، هيچ حقي نداري. راوي گفت: سپس رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم رفت و ديده نشد و ابوبكر نيز چنين اظهار داشت كه: اي علي! مردم را جمع خواهم كرد و طي خطبه اي، مشاهداتم را به آنها خواهم گفت و از غصب خلافت به خدا پناه خواهم برد، به شرطي كه به من اعتماد كني!، علي عليه السلام فرمود: تو چنين نخواهي كرد؛ و اگر مشاهدات خود را از ياد نبري، اين كار را مي كني. حضرت فرمود: آنگاه ابو بكر نزد عمر رفت و نور سوره ي قدر، پيش علي عليه السلام بازگشت و به حضرت گفت: ابوبكر با عمر، خلوت كرده است!؛ عرض كردم: مگر، نور، دانش و آگاهي دارد؟ حضرت فرمود: البته او، داراي زباني گويا و بينشي نقاد و نكته سنج است و اخبار و گزارشهاي سري و مكتوم دشمنان را به دست مي آورد و همراه با تفسير و تبيين آنها به جانشينان پيامبران ارائه مي نمايد. چون ابوبكر، ماجرا را به اطلاع عمر رسانيد، عمر به او گفت: او تو را سحر كرده و ساحري، در قبيله بني هاشم قديمي و سابقه دار است؛ امام فرمود: سپس ابو بكر و عمر برخاستند در حاليكه خطاب به مردم، سخناني مي گفتند كه خود نمي فهميدند! عرض كردم: چرا نمي فهميدند چه مي گويند؟ فرمود: به خاطر اينكه واقعه را از ياد برده بودند. و نور سوره ي قدر، ماجراي آن دو را خدمت علي عليه السلام گزارش كرد و حضرت فرمود: آن دو نفر از حق و حقيقت، چونان قوم ثمود دور گردند. [133] .

### پيامبر اكرم و ابوذر غفاري

[134] 2 - امام حسن عسكري عليه السلام فرمود: پدرم از پدر بزرگوارش امام جواد عليه السلام روايت كرده است كه: ابوذر غفاري، يكي از برگزيدگان اصحاب و ياران رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم بود؛ يك روز خدمت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم رسيد و عرض كرد: اي [ صفحه 40] رسول خدا! همانا من، گوسفنداني به اندازه شصت عدد دارم و نمي خواهم سرگرم آنها شده و از محضر مباركتان، دور باشم و از طرفي هم مايل نيستم آنها را به شباني بسپارم، مبادا در حق آنها ظلم و ستم نمايد و رسيدگي به آنها را از ياد ببرد، بفرمائيد من من چكار كنم؟ سپس رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم فرمود: سرگرم آنها باش (و ابوذر، سرگرم رسيدگي به آنها گرديد.)؛ چون روز هفتم فرا رسيد، ابوذر خدمت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم شرفياب شد و رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم به او فرمود! اي ابوذر! ابوذر عرض كرد: بلي، اي رسول خدا! حضرت فرمود: با گوسفندانت چه كردي؟ ابوذر عرض كرد: اي رسول خدا! آنها داستان عجيبي دارند! سپس حضرت فرمود: داستانشان چيست؟ ابوذر عرض كرد اي رسول خدا! در حالي كه من، به نماز ايستاده بودم، گرگ به گوسفندانم زد و من گفتم: پروردگارا! نمازم؛ پروردگارا! گوسفندانم و نمازم را، بر گوسفندانم ترجيح دادم؛ در همين حال شيطان ملعون خطوراتي به خاطرم دميد كه اي ابوذر! كجا هستي، اگر گرگها به گوسفندانت حمله كنند، در حالي كه تو مشغول نمازي؛ همه را نابود مي سازند و در دنيا، چيزي براي تو باقي نخواهد ماند تا هزينه ي زندگي خود را تأمين كني. اما به شيطان گفتم: يگانگي خداي متعال و ايمان به حضرت محمد پيامبر خدا صلي الله عليه و اله و سلم و ولايت برادرش، سرور آفريدگان بعد از او، حضرت علي بن ابيطالب عليه السلام و ولايت و محبت امامان پاك و راستين از فرزندان آن حضرت و دشمني با دشمنان ايشان، برايم باقي خواهند ماند و با وجود اين سرمايه هاي عظيم، از دنيا هر چه از دست بدهم باكي نيست. سپس با دل و جان به نمازم پرداختم پس گرگي آمد و در حاليكه من متوجه بودم بره اي را گرفت و برد، ناگهان شيري به گرگ رو آورد و آن را نصف كرد و بره را به گله برگردانيد سپس مرا ندا كرد: اي اباذر! به نمازت رو كن خداوند تا زماني كه تو مشغول نمازي، مرا به گوسفندانت گمارده است. پس با دل و جان به نمازم پرداختم و آنچنان شگفتي يي مرا فرا گرفت كه جز خداي متعال، احدي بر آن واقف نيست تا اينكه از نماز فارغ شدم؛ در اين حال، شير نزد من آمد و به من گفت: پيش حضرت محمد برو و او را با خبر ساز كه خداي متعال، به يقين صحابه ي تو را كه نگهبان شريعت توست، تكريم و احترام فرمود و شيري را بر گوسفندانش گمارد تا [ صفحه 41] حافظ و نگهبان آنها باشد. همه ي كساني كه در محضر رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم بودند، دچار شگفتي شدند و رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم فرمود: راست گفتي، اي اباذر! و بي گمان، من و علي و فاطمه و حسن و حسين (درود خدا بر آنان باد.)، به اين حقيقت ايمان داريم. اما يكي از منافقان اظهار داشت: اين ماجرا، بيانگر تباني محمد صلي الله عليه و اله و سلم و ابوذر است؛ محمد صلي الله عليه و اله و سلم مي خواهد با نيرنگش ما را بفريبد و بيست نفر از منافقان، هم پيمان شدند و گفتند: پيش گوسفندان ابوذر مي رويم و تماشا مي كنيم كه آيا هنگام اقامه نماز ابوذر، شيري مي آيد و از گوسفندانش محافظت مي كند يا نه و بدينگونه، دروغش را آشكار مي سازيم؛ سپس آنها رفتند و اتفاقا ابوذر، به نماز ايستاده بود و آن شير، پيرامون گوسفندانش مي گشت و از آنها، محافظت مي كرد و اگر يكي از آنها، از گله جدا مي شد؛ آن را به گله باز مي گردانيد تا وقتي كه ابوذر، نمازش را به پايان برد؛ در اين حال، شير او را آواز داد: بيا اين گله گوسفندانت، را صحيح و سالم و بي كم و كاست. آنگاه آن شير، منافقان را آواز داد كه: اي گروه منافقان! موالي و پيرو حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم و علي عليه السلام و خاندان پاكيزه ي او و نيز كسي كه به خداي متعال به وسيله ي آنان متوسل گشت كه خداي متعال و پروردگار من، مرا به نگهباني گوسفندانش به گمارد را، انكار نموديد! سوگند به آن كسي كه محمد صلي الله عليه و اله و سلم و خاندان پاك و پاكيزه اش را گرامي داشت! خداي متعال اختيار مرا به ابوذر داده است، تا جايي كه اگر به من دستور دهد كه شما را پاره پاره كنم و هلاك سازم، هر آينه چنين خواهم كرد؛ سوگند به كسي كه به فراتر از او، سوگندي ياد نمي شود! اگر از خداي متعال خواسته شود كه به حق محمد صلي الله عليه و اله و سلم و خاندان پاكش، آب درياها را به روغن «زنبق» و «بان»، مبدل سازد و كوهها را مشك و عنبر و كافور، گرداند و شاخه هاي درختان را به «زمرد» و «زبر جد»، بدل فرمايد، خداي متعال اين خواسته را رد نخواهد كرد. وقتي ابوذر خدمت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم آمد، حضرت به او فرمود: اي ابوذر! همانا خداي متعال را نيك بندگي كردي، در نتيجه خداوند هم كسي را فرمانبردار تو ساخت، تا دشمنان را از تو دور سازد؛ بنابراين، تو از برترين كساني هستي كه خداي متعال آنان را به نماز گزاردن، ستايش نموده است. [135] . [ صفحه 42]

### امامت و رهبري

### حجتهاي خدا بر دينش

[136] 1 - در تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام آمده است: امام جواد فرمود: به يقين حجتهاي خداي متعال بر دين او، بزرگترين حجت و دليلي است كه بر بندگان خود، گماشته است، بنابراين، هر كس از آنها بهره ي كافي بگيرد، مبادا چنين پندارد كه كسي را كه خدا او را از آن حجتها منع كرده [بر وي برتري دارد، هر چند از حيث مال و ثروت و زيبايي و شرافت در بالاترين حد، باشد، زيرا اگر چنين پندارد] چنان است كه بزرگترين نعمت خداي متعال را كوچك شمرده است و همانا دشمني از دشمنان ناصبي ما او را به خاطر علوم ما اهل بيت كه آموخته، براند و منع كند، البته هر آينه براي او برتر و فراتر است از تمام دارايي كسي كه بر او، در مال و ثروت برتري دارد، هر چند هزار برابر آن را در راه خدا صدقه دهد. [137] .

### نشانه هاي امام و رهبر

[138] 2 - طبري آورده است: عمارة بن زيد گفت: امام جواد عليه السلام را ديدم و به او عرض كردم: اي زاده رسول خدا! نشانه ي امام چيست؟ حضرت فرمود: هرگاه چنين كند و بي درنگ دست خود را بر سنگ بزرگي نهاد و اثر انگشتان حضرت در آن آشكار گشت و او را ديدم كه آهن را بدون استفاده از آتش، كش داد [ صفحه 43] و دراز كرد و سنگ را با انگشتري خود، مهر زد. [139] . [140] 3 - و نيز آورده است: ابراهيم بن سعد گفت: امام جواد عليه السلام را مشاهده كردم، در حالي كه موهاي بلندي داشت و مانند پر كلاغ سياه بود، دست خود را بر آن كشيد و قرمز شد، سپس پشت دستش را بر آن ماليد و موهايش سفيد گشت، بار ديگر كف دستش را بر آن كشيد، به حالت اولش برگشت و سياه گرديد، پس به من فرمود: اي ابن سعد! نشانه هاي امام اينگونه است، عرض كردم: پدر بزرگوارتان را ديدم كه دست مباركش را به خاك زد و آن را به صورت درهم ها و دينارها در آورد! حضرت فرمود: در منطقه ي شما گروهي هستند كه گمان مي كنند، امام نياز مالي دارد، لذا حضرت خاك را زر كرد تا به آنها بفهماند كه گنجهاي زمين، در اختيار امام عليه السلام است. [141] .

### آگاهي حضرت از باطن اشخاص

[142] 4 - كليني روايت كرده است: از محمد بن ابي العلاء نقل شده كه گفت: از يحيي بن اكثم، قاضي سامراء بعد از تلاش فراوان جهت دسترسي به او و مناظره و گفتگو و تماس مداوم با وي و سؤال از علوم آل محمد صلي الله عليه و اله و سلم شنيدم كه گفت يك روز كه داخل مسجد پيامبر شده، دور قبر حضرت مي چرخيدم، محمد بن علي الرضا عليهما السلام را ديدم كه پيرامون قبر رسول خدا مي گشت، پس به گفتگو و مناظره با او راجع، به سؤالاتي كه داشتم، پرداختم و او به همه ي آنها پاسخ گفت، عرض كردم به خدا سوگند! سؤال ديگري دارم كه از پرسيدنش حيا مي كنم! به من فرمود: پيش از آنكه بپرسي، آگاهت مي نمايم، تو مي خواهي راجع به امام سؤال كني، عرض كردم به خدا سوگند! سؤالم همين است، فرمود: من امامم، عرض كردم: نشانه ي امامتتان؟ پس عصايي كه در دست داشت، به زبان در آمد و گفت: همانا آقا و مولاي من (امام جواد عليه السلام)، امام اين زمان و حجت خداي سبحان است. [143] . [144] 5 - كليني آورده است: [ صفحه 44] محمد بن حمزه هاشمي از علي بن محمد، يا محمد بن علي هاشمي نقل كرده كه گفت: صبح روزي كه شبش عروسي امام جواد عليه السلام با دختر مأمون بود، بر حضرت داخل شدم و آن شب، دارو خورده بودم و نخستين كسي بودم كه در آن بامداد، بر حضرت در آمدم و دچار تشنگي شديدي گرديدم، اما خوش نداشتم كه در خواست آب كنم، وقتي امام جواد عليه السلام در صورتم نگريست، فرمود: گمان مي كنم عطش داري! عرض كردم: آري، لذا فرمود: اي غلام! ما را آبي بنوشان، من با خود گفتم: الان آبي مسموم به او مي دهند و اندوهگين شدم، در همين حال، ساقي آمد و آب آورد، حضرت در صورتم تبسم كرد، سپس فرمود: اي غلام! آب را به من بده، پس آب را گرفت و نوشيد، آنگاه به من داد و من نيز نوشيدم، طولي نكشيد كه بار ديگر، عطش به سراغم آمد و خوش نداشتم كه تقاضاي آب كنم، و حضرت كار نخست را تكرار فرمود: چون غلام آمد و آب آورد، انديشه نخست را در ذهنم تكرار كردم، پس حضرت ظرف آب را گرفت، كمي نوشيد و به من داد و تبسم فرمود: محمد بن حمزه گفت: اين فرد هاشمي به من اظهار كرد كه، من نيز او را چنانكه گويند مي پندارم (گمان مي كردم كه امام جواد عليه السلام همانگونه است كه شيعيان مي گويند و از باطن اشخاص خبر دارد) [145] . [146] 6 - طبرسي آورده است: از علي بن اسباط روايت شده كه گفت: به شهر مدينه رفتم، در حالي كه آهنگ مصر داشتم و خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم كه در آن هنگام، پنج سال داشت، پس با دقت حضرت را برانداز مي كردم كه بتوانم او را براي شيعيان مصر، توصيف نمايم كه حضرت در سيماي من نگريست و فرمود: اي علي! همانا خداي متعال، امامت را چونان نبوت و پيامبري قرار داده است و آن ذات پاك و منزه، راجع به يوسف پيامبر فرمود: (و لما بلغ اشده آتيناه علما و حكما) [147] «و هنگامي كه به بلوغ و قوت رسيد، ما حكم (نبوت) و علم به او داديم.» و راجع به يحياي پيامبر عليه السلام فرمود: (و آتيناه الحكم صبيا) [148] «و ما فرمان نبوت (و عقل كافي)، در كودكي به او داديم.» [ صفحه 45] [149] 7 - صفار نقل كرده است: از علي بن اسباط روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام را مشاهده كردم، در حالي كه بسوي من خارج شد و من به دقت در او، از سر تا قدمش مي نگريستم تا بتوانم در مصر، قامت حضرت را براي شيعيان توصيف نمايم، پس حضرت به سجده افتاد و فرمود: همانا خداي متعال درباره ي امامت، استدلال فرموده، به همانگونه كه در مورد نبوت و پيامبري، اقامه دليل و برهان كرده است، خداي متعال فرمود: (و آتيناه الحكم صبيا) [150] «وما فرمان نبوت (و عقل كافي)، در كودكي به او داديم.» خداي متعال فرمود: (و لما بلغ أشده) [151] «و هنگامي به بلوغ و قوت رسيد.»، (و بلغ اربعين سنة) [152] «و به چهل سالگي بالغ گردد.»، بنابراين، رواست كه گاهي پيامبر در كودكي به پيامبري رسد و زماني، در چهل سالگي. [153] .

### امامت او در خردسالي

[154] 8 - كليني روايت كرده است: از علي بن سيف با واسطه، راجع به امام جواد عليه السلام نقل شده كه گفت: به حضرت عرض كردم: شيعيان مي گويند كم سن و ساليد، حضرت فرمود: به يقين خداي متعال به داود عليه السلام وحي كرد سليمان عليه السلام را كه كودك بود و گوسفند مي چرانيد، جانشين خود قرار دهد، اما عابدان و دانشمندان بني اسرائيل نپذيرفتند، لذا خداي متعال به داود عليه السلام وحي كرد كه عصاي گويندگان [منكرين] و عصاي سليمان را در يك اتاق قرار ده و در آن را به مهر قوم مهر و موم كن و فردا روز، عصاي هر كس كه برگ و ميوه داده بود، همو پيامبر است، حضرت داود عليه السلام ماجرا را به اطلاع آنها رسانيد و آنها اظهار داشتند: راضي شديم و پذيرفتيم. [155] . [156] 9 - او همچنين آورده است: علي بن ابراهيم از پدرش نقل كرده كه علي بن حسام به امام جواد عليه السلام عرض كرد: اي سرور من! مردم، امامت شما را به خاطر سن و سال كمتان نمي پذيرند، فرمود: و بدينگونه، [ صفحه 46] سخن خداي متعال را رد مي نمايند كه به پيامبر بزرگوارش فرمود: (قل هذه سبيلي أدعوا الي الله علي بصيرة أنا و من اتبعني) [157] بگو: «اين راه من است، من و پيروانم با بصيرت كامل، همه ي مردم را به سوي خدا دعوت مي كنيم به خدا سوگند! جز علي كه تنها نه سال داشت، هيچ كس از او پيروي نكرد و من نيز نه سال دارم. [158] . [159] 10 - و نيز روايت كرده است: احمد بن محمد بن عيسي از پدرش محمد بن عيسي نقل كرده كه گفت: بر امام جواد عليه السلام داخل شدم و حضرت پيرامون چند مسأله، به مناظره پرداخت و سرانجام فرمود: اي ابا علي! شك و دودلي را از خود دور كن، پدرم، غير از من كسي را نداشت. [160] . [161] 11 - و نيز روايت نموده است: محمد بن اسماعيل بن بزيع نقل كرده كه گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به شئون امام پرسيدم و عرض كردم: آيا كوچكتر از هفت سال هم امام مي شود؟ فرمود: آري و كوچكتر از پنج سال نيز، سهل گفت: علي بن مهزيار در سال دويست و بيست و يك، اين روايت را برايم تعريف كرد. [162] .

### خطبه رساي حضرت در كودكي

[163] 12 - ابوجعفر طبري آورده است: از ابو محمد حسن بن علي (امام عسكري) عليه السلام، روايت شده كه فرمود: امام جواد عليه السلام بسيار گندم گون بود؛ به گونه اي كه اهل شك و ترديد درباره ي آن حضرت - كه بيست و پنج ماهه بود -، گفتند: او، از فرزندان امام رضا عليه السلام نيست؛ آن نفرين شدگان، گاهي اظهار داشتند: آن حضرت از «شنيف اسود»، غلام امام رضا عليه السلام به هم رسيده و زماني گفتند: او، از شخصي بنام «لؤلؤ» است و آنان، در زماني كه امام رضا عليه السلام در دستگاه خلافت مأمون به سر مي برد، امام جواد عليه السلام را كه كودكي در مكه و در ميان گروهي از مردم، در مسجد الحرام بود، گرفتند و نزد قيافه شناسان بردند و او را در معرض قضاوت آنان قرار دادند؛ اما قيافه شناسان، چون در [ صفحه 47] حضرت نگريستند و او را ورنداز كرده و تيز نگريستند؛ به سجده افتادند؛ سپس سر از سجده برداشتند و به اهل شك و ترديد گفتند: واي بر شما! مانند اين ستاره درخشان و اين نور پرتو فشان، در معرض قضاوت امثال ما قرار مي گيرد؟ به خدا سوگند! اين آقا، داراي حسب و نسب پاك و پاكيزه است و به خدا سوگند! جز در پشتهاي پاك و مزكي و رحمهاي طيب و طاهر، آمد و شد نداشته است؛ به خدا سوگند! او، جز از فرزندان امير مؤمنان علي بن ابي طالب عليه السلام و پيامبر خدا صلي الله عليه و اله و سلم، نيست؛ باز گرديد و از خداي متعال درخواست بخشش كنيد و از وي، آمرزش بخواهيد و در همانند اين آقا شك و ترديد به خود راه ندهيد. امام جواد عليه السلام كه در آن هنگام بيست و پنج ماهه بود، با زباني برنده تر از شمشير و روان تر از آب روان و در كمال فصاحت و بلاغت، به ايراد سخن پرداخت و چنين فرمود: سپاس و ستايش، خدايي را سزاست كه ما را از نور خود و با دست قدرت خويش آفريد و از ميان آفريدگانش برگزيد و امامت داران خلق و وحي خويش قرارمان داد؛ اي گروه مردم! همانا من محمد، پسر علي رضا، پسر موسي كاظم، پسر جعفر صادق، پسر محمد باقر، پسر علي سجاد، پسر حسين شهيد، پسر علي بن ابي طالب، پسر فاطمه زهرا و پسر محمد مصطفي - درود خدا بر همه ي آنان باد - هستم؛پس، آيا درباره كسي مثل من، شك و ترديد پديد مي آيد؟ و بر من و پدر و مادرم، تهمت و افترا بسته مي شود؟ و من، در معرض قضاوت و داوري قيافه شناسان، قرار داده مي شوم؟! و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند! من به نسبتهاي فاميلي ايشان، از پدرانشان آگاه ترم! به خدا قسم! من، به نهان و آشكار آنان، داناتر مي باشم و من، هر آينه، به خود ايشان و آنچه به سوي آن رهسپارند، آگاه ترم و اين سخنان را از روي حقيقت مي گويم و به راستي و درستي آشكار مي سازم، اين دانشي است كه خداي متعال، قبل از آفرينش تمامي آفريدگان و بعد از افراشتن آسمان و گستردن زمين، ما را وارث آن گردانيده است. و به خدا سوگند ياد مي كنم كه اگر همدستي باطل بر عليه ما و غلبه دولت كفر بر ما و مستولي شدن ظالمانه اهل شك و شرك و تفرقه و نفاق بر ما و چنگ اندازي آنان، به حق و حقوق ما نبود، هر آينه سخني بر زبان مي راندم كه خلق اولين و آخرين، دچار شگفتي شوند؛ سپس دست مباركش را بر دهان خود نهاد؛ آنگاه فرمود: اي محمد! سكوت اختيار كن، چنانكه [ صفحه 48] پدرانت، سكوت كردند: «پس صبر كن، آنگونه كه پيامبران «اولوالعزم» صبر كردند و براي عذاب آنان شتاب مكن..» [164] تا آخر آيه. سپس متوجه مردي كه در كنارش بود، شد و دستش را گرفت و در حالي كه مردم راهش را مي گشودند با سرعت از آنجا رفت. راوي گفت: بزرگان و ريش سفيداني را ديدم كه به حضرت مي نگريستند و مي گفتند: خداي متعال، داناتر است كه رسالت خود را كجا قرار دهد؛ از آنان پرسيدم كه اينان، چه كساني هستند؟ در جوابم گفته شد: اينان، گروهي از طايفه بني هاشم از فرزندان عبدالمطلب مي باشند. راوي گفت: اين خبر به امام رضا عليه السلام كه در خراسان بود، رسيد و آن حضرت در جريان اتفاقي كه براي فرزندش محمد عليه السلام افتاد، قرار گرفت؛ لذا فرمود: سپاس و ستايش از آن خداست؛ آنگاه به شيعيان خود كه حاضر بودند، رو كرد و فرمود: آيا جريان تهمت زدن به ماريه ي قبطيه در زادن ابراهيم، فرزند رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم و نسبت ناروايي را كه به وي دادند، مي دانيد؟ عرض كردند: نه نمي دانيم اي سرور ما! شما آگاهتريد؛ براي ما بازگو فرما تا آگاه شويم. حضرت فرمود: همانا ماريه، وقتي به جدم رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم پيشكش شد، كنيزكان ديگري هم با او بودند كه آن حضرت ميان اصحاب و ياران خود، قسمت فرمود و در اين ميان، تنها ماريه كه خدمتكاري بنام «جريح» داشت و او را با روش معاشرت بزرگان (رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم) آشنا مي كرد و همراه ماريه و به دست رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم مسلمان شد و ايمان و اسلام هر دو، نيكو گرديد، مورد بدگماني قرار گرفت؛ زيرا ماريه در دل رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم جايگير شد و به همين جهت، بعضي از همسران آن حضرت به وي، رشك بردند و آن دو نفر (عايشه و حفصه)، نزد پدرانشان (ابوبكر و عمر) رفتند و از علاقه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم با ماريه و رفتار حضرت با وي، شكايت كردند و در نتيجه وسوسه ها و دمدمه هاي نفس شيطاني، اظهار داشتند كه ماريه، ابراهيم را از جريح بار دار شده است؛ در حالي كه هيچ كس نمي دانست جريح، خادمي خواجه است. [ صفحه 49] پدران عايشه و حفصه (ابوبكر و عمر)، نزد رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم كه در مسجد نشسته بود، رفتند و در مقابل آن حضرت نشستند و عرض كردند: اي رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم! روا و پذيرفته نيست، خيانتي را كه نسبت به شما صورت گرفته و بر ما آشكار شده است را از شما، پوشيده و مخفي نگه داريم! رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم فرمود: منظور شما دو نفر چيست؟ آن دو گفتند: اي رسول خدا صلي الله عليه و اله وسلم همانا جريح با ماريه، مرتكب خلاف شده و او از جريح بار دار شده است و فرزند ماريه از تو نيست، اي رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم. در اين هنگام چهره رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم از خشم برافروخته شد و از بزرگي مطلبي كه آن دو نفر به زبان آوردند، دگرگون گرديد؛ آنگاه فرمود: واي بر شما! چه مي گوئيد؟! آن دو نفر گفتند: اي رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم! هم اكنون ما، جريح و ماريه را در مشربه وانهاديم؛ در حالي كه جريح با ماريه سرگرم شوخي و مزاح بود! و با وي ملاعبه و بازي مي كرد! و از او خواهشي داشت كه مردان، از زنان دارند؛ كسي را نزد آنها بفرست كه قطعا او را بدينحال خواهي يافت؛ پس حكم خداي متعال و حكم خويش را بر او جاري ساز. پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم فرمود: اي ابوالحسن (علي)! شمشير ذوالفقارت را بردار و رهسپار مشربه ماريه شو و هرگاه با او و جريح، بدينگونه كه اين دو توصيف كردند مواجه گرديدي، با يك ضربت كار ماريه و جريح را يكسره كن. علي عليه السلام برخاست و شمشيرش را حمايل كرد و در زير لباسش قرار داد و چون از خدمت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم خارج شد، به نزد حضرت بازگشت و عرض كرد: اي رسول خدا صلي الله عليه و اله وسلم! در مأموريتي كه به من سپردي، همچون سكه گداخته در آتشم؛ يا مثل شاهدي كه مي بيند آنچه را كه غايب نمي بيند. پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم فرمود: فدايت گردم اي علي! البته پذيرفته است كه حاضر، چيزي را مي بيند كه غايب نمي بيند. راوي گفت: پس علي عليه السلام روانه شد؛ در حالي كه شمشير خود را در دست داشت، تا اينكه بر مشربه ماريه اشراف پيدا كرد ومشاهده فرمود كه ماريه، نشسته و جريح با وي بود و آداب معاشرت با بزرگان را به وي مي آموخت و از جمله به وي مي گفت: رسول خدا را بزرگ و با عظمت بشمار و او را با كنيه (ابوالقاسم)، صدا بزن و تكريم و احترامش كن و از قبيل [ صفحه 50] سخنان، بر زبان مي راند كه ناگهان چشمش به امير مؤمنان عليه السلام كه شمشير برهنه اش در دستش بود افتاد و وحشت زده، به سوي درخت خرمايي كه در حياط مشربه قرار داشت، گريخت و با شتاب بر بالاي آن رفت؛ علي عليه السلام نيز داخل مشربه شد و در همين هنگام باد وزيدن گرفت و پيراهن جريح را بالا زد و خواجگي او را آشكار ساخت. علي عليه السلام به او فرمود: اي جريح! بيا پايين! جريح عرض كرد: اي امير مؤمنان جانم در امان است؟ حضرت فرمود: جانت در امان است. راوي گفت: جريح از درخت پائين آمد و امير مؤمنان علي عليه السلام، دست او را گرفته تا خدمت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم آورد و به آن حضرت عرض كرد: اي رسول خدا! همانا جريح خدمتكاري خواجه است! در اين موقع رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم روي به ديوار نمود و خطاب به جريح فرمود: (بدنت) را براي آندو باز كن و بگشاي اي جريح! و خود را برهنه ساز تا دروغشان آشكار شود؛ واي بر آن دو نفر باد! چه اندازه نسبت به خدا و پيغمبرش جري و جسورند! جريح لباس خود را بيرون آورد و معلوم شد كه او، خدمتكاري خواجه است، همانگونه كه علي عليه السلام توصيف كرده بود و آن دو نفر به پاي رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم افتادند و عرض كردند: اي رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم! توبه كاريم، براي ما آمرزش بخواه كه ديگر تكرار نمي كنيم. رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم به آن دو فرمود: خداي متعال توبه شما را نپذيرد! آمرزش خواستن من نيز به حال شما كه نسبت به خداي متعال و پيامبرش، اينقدر جري و جسور هستيد، سودي ندارد؛ آن دو گفتند: اي رسول خدا! اگر شما براي ما آمرزش بخواهيد، اميدواريم پروردگار ما، ما را ببخشد؛ در اينجا خداي متعال آيه اي فرو فرستاد كه در ضمن آن آمده است: «... اگر هفتاد مرتبه هم براي آنان آمرزش بخواهي، خداي متعال هرگز آنان را نخواهد بخشيد.» [165] امام رضا عليه السلام فرمود: سپاس و ستايش خدايي را كه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم و فرزندش ابراهيم را الگوي من و فرزندم محمد قرارداد؛ وقتي عمر امام جواد عليه السلام به شش سال و چند ماه رسيد، [ صفحه 51] مأمون، پدرش امام رضا عليه السلام را به شهادت رسانيد و پس از وي، فرقه شيعه اماميه، در حيرت و سرگرداني فرو رفتند و در ميان مردم، اختلاف فكر پديد آمد و بيشتر آنها، سن و سال امام جواد عليه السلام را براي امامت، كوچك شمردند و شيعيان ساير شهرها نيز دچار حيرت و سرگرداني شدند. [166] .

### سخن گفتن حضرت، بعد از ولادتش

[167] 13 - مسعودي نقل كرده است: از حكيمه خاتون، دخت امام موسي بن جعفر عليه السلام روايت شده كه گفت: وقتي مادر امام جواد عليه السلام به حضرت باردار شد، در نامه اي به امام رضا عليه السلام نوشتم: همسرت سبيكه، باردار شده است، آن حضرت در جوابم نوشت: او در فلان ساعت، از فلان روز، از فلان ماه، حامله شده است و چون زايمان كرد، مدت هفت روز در كنارش بمان.» حكيمه خاتون گفت: وقتي سبيكه، امام جواد عليه السلام را به دنيا آورد و آن حضرت، روي زمين قرار گرفت، فرمود: «گواهي مي دهم كه خدايي، جز خداي يكتا نيست و البته حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم، پيامبر و فرستاده ي اوست» و چون روز سوم تولدش فرا رسيد، عطسه كرد، سپس فرمود: «سپاس و ستايش از آن خداست و درود خداوند، بر حضرت محمد و پيشوايان راستين هدايت باد.» [168] . [169] 14 - ابن شهر آشوب آورده است: از حكيمه دختر امام موسي بن جعفر عليهما السلام نقل شده كه گفت: چون هنگام زايمان خيزران، مادر امام جواد عليه السلام فرا رسيد، امام رضا مرا خواست و به من فرمود: اي حكيمه! ناظر زايمانش باش و تو و او و قابله، داخل اتاقي شويد و حضرت، چراغي براي ما در اتاق نهاد و در را بر روي ما بست، چون درد بر خيزران غالب گشت، چراغ خاموش شد و خيزران در ميان طشت بود، من به خاطر خاموش شدن چراغ، اندوهگين شدم كه در همان حال، امام جواد عليه السلام در طشت ظاهر شد و پوشش نازكي به صورت لباس، بر وي پوشيده بود كه مي درخشيد و اتاق را روشن [ صفحه 52] ساخت، من و قابله او را ديديم و من او را گرفته، در دامن خود نهادم و آن پوشش نازك را از تنش بيرون كردم، طولي نكشيد كه امام رضا عليه السلام آمد و در اتاق را گشود و فرزندش جواد را از من گرفت و او را در گهواره نهاد و به من فرمود: اي حكيمه! مواظبش باش. حكيمه گفت: چون روز سوم فرا رسيد، آن نوزاد خردسال ديدگان خود را به سوي آسمان گشود، سپس به چپ و راستش نگريست، آنگاه فرمود: «گواهي مي دهم كه خدايي، جز خداي يكتا نيست و گواهي مي دهم كه محمد، فرستاده ي خداست»، پس من ترسان و هراسان از جا پريدم و نزد امام رضا مشرف شدم و به حضرت عرض كردم: البته من از اين نوزاد، سخنان شگفت انگيزي شنيدم! حضرت فرمود: چه سخناني؟ آنچه شنيده بودم به عرض رساندم، حضرت فرمود: اي حكيمه!آنچه از شگفتيهاي او در آينده مشاهده خواهي كرد، به مراتب شگفت انگيزتر است. [170] .

### سخن امام در كودكي

[171] 15 - و نيز روايت كرده است: كه بنان بن نافع گفته است: در خدمت امام هشتم عرض كردم: فدايت شوم! جانشين شما كيست؟ حضرت به من فرمود: اي پسر نافع! از اين در، كسي در آيد كه امامت را از من به ارث خواهد برد؛ چنانكه من از امام پيش از خود به ارث بردم؛ او حجت خداي متعال پس از من است؛ من در همين انديشه بودم كه امام جواد عليه السلام بر ما داخل شد و تا چشمش به من افتاد، به من فرمود: اي پسر نافع! آيا تو را با سخني خشنود سازم؟ ما گروه امامان، چنان هستيم كه هرگاه يكي از ما، در رحم مادر جاي مي گيرد صداها را به مدت چهل روز از شكم مادر مي شنود و چون، چهار ماه را در شكم مادر سپري كرد، خداي متعال موانع (مساوي پرده هاي) زمين را از او بر مي دارد و هر آنچه به وي دور است، برايش نزديك مي شود تا جايي كه حتي جريان يك قطره باران مفيد يا مضر، بر وي پنهان نمي ماند و بي گمان گفتگوي تو با پدرم ابوالحسن، راجع به حجت دوران و امام زمان بعد از او بود و آن كسي كه پدرم به تو معرفي كرد، حجت خدا بر تو است. [ صفحه 53] در اين هنگام عرض كردم: من، نخستين خادم و غلام (او) هستم؛ آنگاه امام هشتم بر ما در آمد و به من فرمود: اي پسر نافع! تسليم امامت او باش و به پيرويش اقرار كن كه جان او، جان من و جان من، جان رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم است. [172] .

### شجاعت حضرت در كودكي

[173] 16 - همچنين نقل كرده است: مأمون بر امام جواد عليه السلام كه كودكي در ميان كودكان بود، گذشت؛ جز آن حضرت، همه ي كودكان پا به فرار گذاشتند؛ مأمون گفت: او را نزد من بياوريد و از او سؤال كرد: چرا تو با ديگر كودكان نگريختي؟ حضرت فرمود: اولا - گناهي نداشتم كه لازم باشد بگريزم؛ ثانيا - راه تنگ نبود كه با فرار خود بر تو فراخ سازم، از هر كجا بخواهي مي روي؛ مأمون پرسيد: تو كي هستي؟ حضرت فرمود: من محمد پسر علي، پسر موسي، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علي، پسر حسين، پسر علي، پسر ابو طالب هستم. مأمون پرسيد: از علم و دانش، چه مي داني؟ حضرت فرمود: اخبار آسمانها را از من سؤال كن؛ در اينجا مأمون با او خداحافظي كرد و رفت، در حالي كه يك باز شكاري در دست خود داشت؛ وقتي از امام جواد عليه السلام دور شد، باز شكاري از دست مأمون بالا رفت؛ مأمون در اين حال به راست و چپ نگريست، اما شكاري نيافت و باز شكاري از دست او مي جست و بالا و پايين مي آمد پس باز را رها كرد و آن هم پريد و بالا رفت و بالا رفت تا از چشم وي ناپديد گشت؛ باز بعد از ساعتي بازگشت، در حالي كه ماري در منقار داشت؛ مأمون مار را گرفت و در محل نگهداري خوراكيها نهاد و به همراهان خود گفت: هنگام سر افكندگي آن كودك به دست من، فرا رسيده است؛ آنگاه مأمون مراجعت كرد، در حالي كه فرزند برومند امام رضا عليه السلام همچنان در ميان كودكان بود؛ مأمون به او رسيد و پرسيد: از اخبار آسمانها، چه مي داني؟ امام جواد عليه السلام فرمود: بله اي امير مؤمنان! پدرم به نقل از پدرانش، به نقل از پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم، به نقل از جبرئيل امين، به نقل از پروردگار جهانيان روايت كرده است كه فرمود: در [ صفحه 54] ميان آسمان و زمين، دريايي خروشان و پر سر و صدا با امواج متلاطم قرار دارد؛ در ميان آن امواج دريا، مارهايي وجود دارند كه زير شكمشان سبز و پشتشان داراي خالهاي سياه و سفيد است و پادشاهان به وسيله بازهاي شكاري، آنها را صيد نموده، دانشمندان را بدان مي آزمايند؛ مأمون با شنيدن سخنان امام جواد عليه السلام گفت: راست گفتي تو و راست گفتند پدرانت و راست گفت جد تو و راست گفت پروردگارت؛ پس او را سوار مركب كرد و سپس دخترش «ام الفضل» را به همسري او در آورد. [174] . [175] 17 - اربلي روايت كرده است: كه ابو جعفر امام جواد عليه السلام بعد از شهادت پدر بزرگوارش امام رضا عليه السلام، در بغداد به سر مي برد؛ بعد از گذشت يكسال، مأمون به شهر بغداد در آمد و روزي به قصد شكار خارج شد و در راه خود بر كودكاني گذشت كه بازي مي كردند و امام جواد عليه السلام كه حدود يازده سال داشت، در ميان آنها بود؛ وقتي مأمون رسيد، كودكان پا به فرار گذاشتند؛ ولي امام جواد عليه السلام در جاي خود ايستاد و از آنجا نرفت؛ خليفه به او نزديك شد و در سيمايش نگريست و گويا خداي متعال اندكي مهر امام جواد عليه السلام را در دلش افكند؛ لذا ايستاد و از او سؤال كرد: اي پسر! چرا با دوستانت متواري نشدي؟ حضرت بي درنگ فرمود: اي امير مؤمنان! اولا - راه تنگ و باريك نبود كه با رفتنم، بر تو فراخ سازم؛ ثانيا - خطا و گناهي نداشتم كه بر آن ترسيده، و گريزان شوم؛ ثالثا - نسبت به تو خوش گمانم كه بي گناه را آزار نمي رساني. خليفه با شنيدن اين سخنان، ايستاد و از سخنان و سيماي نوراني امام جواد عليه السلام، در شگفتي فرو رفت و از وي پرسيد: اسم تو چيست؟ فرمود: محمد؛ گفت: نام پدرت چيست؟ فرمود: اي امير مؤمنان! من پسر، رضا هستم؛ پس مأمون بر امام رضا عليه السلام ترحم نمود و به راه خود رفت، هنگامي كه خليفه از محله فاصله گرفت، باز شكاري خود را از روي خرك (يا چرخ مانندي) رها ساخت و مدتي دراز از چشمش ناپديد گشت؛ آنگاه از هوا باز آمد، در حالي كه ماهي كوچك و نيمه جاني در منقار خود داشت؛ خليفه از اين شكار بي سابقه، دچار شگفتي فوق العاده شد؛ شكار را در دست خود گرفت و روانه كاخ خود، از همان راهي كه رفته بود [ صفحه 55] برگشت؛ چون به همانجا رسيد، كودكان را مشاهده كرد كه مانند دفعه ي قبل، پا به فرار گذاشتند و امام جواد عليه السلام دوباره، در جاي خود ايستاد؛ وقتي خليفه به او رسيد، گفت: اي محمد! حضرت فرمود: بله، اي امير مؤمنان! خليفه گفت: در مشت من چيست؟ حضرت با الهام خداي متعال فرمود: اي امير مؤمنان! به يقين خداي متعال با اراده ي خود، در درياي قدرتش ماهيهاي كوچكي آفريده است كه بازهاي شكاري پادشاهان و زمامداران، آنها را صيد مي كنند و خرد خاندان پيامبر را بدان مي آزمايند؛ مأمون از شنيدن اين سخن در شگفتي فرو رفت و مدتي در سيماي حضرت نگريست و گفت: به راستي تو فرزند [امام] رضا عليه السلام هستي و بر نيكيهاي خود به حضرت افزود. [176] .

### افتادن آلت نوازندگي از دست آواز خوان

[177] 18 - كليني روايت كرده است: از محمد به ريان نقل شده كه گفت: مأمون ملعون، هر نيرنگي درباره ي امام جواد عليه السلام به كار بست، كار ساز نشد؛ وقتي تصميم گرفت دختر خود را به همسري اش در آورد، دويست كنيز از جوانترين و زيباترين آنان كه در دست هر كدام جامي پر از گوهر بود، به من سپرد تا هنگامي كه امام جواد عليه السلام در جايگاه سران و بزرگان قرار گرفت، از حضرت استقبال نمايند؛ اما امام جواد عليه السلام، به هيچ يك از آنها توجهي نفرمود. و (در آن زمان) مردي، بنام «مخارق» كه آواز خوان، نوازنده با آلات مختلف و داراي ريش بلند بود، وجود داشت؛ مأمون او را فرا خواند، و او اظهار داشت: اي امير مؤمنان! اگر مشكل تو با او، راجع به امور دنيوي است، ترتيب آن را برايت مي دهم؛ سپس در مقابل امام جواد عليه السلام نشست و صيحه اي زد كه همه ي اهل منزل، گرداگرد او (مخارق) جمع شدند و او، شروع به نوازندگي و آواز خواني نمود؛ مدت يك ساعت، كار خود را ادامه داد در حالي كه امام جواد عليه السلام كمترين توجهي نه از چپ و نه از راست، به او نفرمود؛ آنگاه سر مبارك خود را بلند كرد و فرمود: از خدا بترس، اي ريش بلند! [ صفحه 56] راوي گفت: در اين هنگام، آلت نوازندگي از دست مخارق افتاد و تا زنده بود، نتوانست از دو دست خود، استفاده كند. راوي گفت: مأمون حال او را جويا شد؛ او گفت: وقتي امام جواد عليه السلام مرا آواز داد، به لرزه شديدي افتادم و هرگز بهبود نيافته ام. [178] . [ صفحه 57]

### درباره ي امامان ديگر

### دانش آموختن رسول خدا به امام علي

[179] 1 - شيخ صدوق گفته است: عبدالله بن مغيره از امام جواد عليه السلام شنيده است كه مي فرمود، «رسول خدا، هزار كلمه به علي عليه السلام آموخت كه هر كلمه، رمز هزار كلمه ي ديگر را مي گشود.» [180] .

### موعظه هايي از علي

[181] 2 - و نيز گفته است: ابو تراب عبدالله روياني از عبدالعظيم حسني نقل كرده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم. اي فرزند رسول خدا! از پدرانت، حديثي برايم بيان فرما؛ حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش. برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: مردم تا وقتي متفاوتند، در خير و نيكي بسر برند و چون يكسان گردند، نابود شوند. راوي گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي؛ حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - درود خدا بر آنان - برايم نقل كرده است كه: امير مؤمنان عليه السلام فرمود: اگر اسرارتان بر ملا مي شد، بر يكديگر نمي پوشيديد. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي؛ حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - درود خدا بر آنان - برايم نقل كرده است كه امير المؤمنين عليه السلام فرمود: شما البته [ صفحه 58] نمي توانيد با دارايي خود، به همه مردم احسان كنيد؛ بنابراين با گشاده رويي و برخورد پسنديده، آنان را فرا گيريد؛ چه اينكه من از رسول خدا شنيدم كه فرمود: شما البته با دارايي خويش نمي توانيد به همه مردم احسان كنيد، پس آنها را با خلق و خوي خود فرا گيريد. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيافزائيد؛ حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - درود خدا بر آنان باد - برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود، كسي كه به سرزنش روزگار پردازد، سرزنشش به درازا خواهد كشيد. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش: برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: همنشيني با شريران و بدان، بدگماني به نيكان و خوبان را در پي مي آورد. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - كه درود خدا بر آنان باد - برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود بد ره توشه اي است به سوي معاد، دشمني با بندگان. گفت: عرض كردم: اي فرزند! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش: برايم نقل كرده است كه اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: بهاي هر كس، به اندازه نيكي اوست. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: شخصيت آدمي در زير زبان نهفته است. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه اميرمؤمنان عليه السلام: كسي كه قدر خود را شناخت، هلاك نگرديد. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليهما السلام فرمود: تفكر پيش از هر كاري، از پشيماني ايمنت مي گرداند. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام، برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان فرمود: كسي كه به روزگار اعتماد نمايد، [ صفحه 59] شكست مي خورد. گفت: عرض كردم: اي زاده رسول خدا! برمن بيفزاي، فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: هر كس به رأي و نظر خود بسنده نمايد و خود را غني و بي نياز از ديگران بداند، جانش را به خطر افكنده است. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: اندك بودن عائله، يكي از دو آساني است. گفت: عرض كردم: اي رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: كسي كه دچار خود پسندي شد، به هلاكت رسيده گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: كسي كه به جايگزين (و عوض داشتن انفاق مال در راه خدا) يقين داشته باشد، در بخشش سخاوتمند خواهد بود. گفت: عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بر من بيفزاي، حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش عليهما السلام برايم نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمود: كسي كه به سلامت بودن خويش از سوي زير دستان راضي باشد (حق و حقوق آنها را رعايت كند)، از سلامتي مافوقش بهره مند مي شود. راوي گفت: عرض كردم: مرا بس است. [182] . [183] 3 - كليني آورده است: ابو مريم انصاري از امام جواد عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: مردي در بصره بپا خاست و خطاب به امير مؤمنان عليه السلام عرض كرد: اي امير مؤمنان! ما را از برادران، آگاه ساز؟ حضرت فرمود: برادران و دوستان دو دسته اند: دوستان امين و مورد اعتماد و دوستان مجاور و همكار، اما دوستان مورد اعتماد و امين، به منزله ي دست و بازو و فاميل و دارايي اند، هر گاه با برادر ديني خود در اين حد از اعتماد و اطمينان بودي، جان و مالت را نثارش كن و با دوستانش دوست و [ صفحه 60] با دشمنانش دشمن باش، عيب و رازش را كتمان كن و خوبيهايش را علني ساز و بدان اي سؤال كننده! كه اين برادران ديني، از ياقوت سرخ كمتر هستند، (بسيار كم و انگشت شمار هستند.) و اما دوستان مجاور و همكار، همانا تو، بهره خود را از آنها مي بري و قطع رابطه با آنان نكن و جز همين منفعت ظاهر چيزي از نهان خانه آنها مخواه و درست مثل خودشان، با آنان گشاده رو و شيرين زبان باش. [184]

### پاسخهاي امام حسن مجتبي

[185] 4 - و نيز روايت كرده است: ابو هاشم داود بن قاسم جعفري از امام جواد عليه السلام نقل كرده است كه فرمود: اميرمؤمنان عليه السلام در حالي كه پسرش حسن عليه السلام، همراهش بود و به دست سلمان تكيه داده بود، تشريف آورد تا اينكه داخل مسجد الحرام شد و نشست، در همين هنگام، مردي خوش تيپ و خوش لباس آمد و بر حضرت سلام كرد، حضرت سلام او را جواب داد و او همانجا نشست، سپس عرض كرد: اي امير مؤمنان! سه مسأله از شما مي پرسم، اگر جواب داديد، خواهم دانست كه امت درباره ي شما، دستخوش قضا و قدر شدند و نسبت به دنيا و آخرت خود، در امان نيستند و چنانكه پاسخ نگوئيد، آشكار خواهد شد كه شما و آنها مانند يكديگريد. امير مؤمنان به او فرمود: هر چه مي خواهي از من بپرس. عرض كرد: مرا آگاه كن كه: اولا آدمي چون به خواب رفت، روحش كجا مي رود؟ ثانيا - انسان چگونه (چيزي را) به ياد مي آورد و از ياد مي برد؟ ثالثا - چگونه فرزند انسان به عمو و دايي شباهت مي برد؟ حضرت متوجه امام حسن عليه السلام شد و به او فرمود: اي ابا محمد! پاسخش را بده. راوي گفت: امام حسن پاسخ او را بيان كرد، پس او گفت: گواهي مي دهم كه خدايي، جز [ صفحه 61] خداي يكتا نيست و همواره بر اين گواهم و گواهي مي دهم كه محمد صلي الله عليه و اله و سلم، رسول خدا است و همواره بر اين گواهي مي دهم و شهادت مي دهم تو (به اميرالمؤمنين عليه السلام اشاره كرد،) جانشين رسول خدا و حجت بعد از وي مي باشي و همواره بدان شهادت خواهم داد و گواهي مي دهم كه تو - به امام حسن اشاره كرد - جانشين وي و حجت بعد از او هستي و همواره بدين گواهي خواهم داد و شهادت مي دهم كه حسين بن علي، جانشين و قائم به حجت برادرش بعد از او خواهد بود و گواهي مي دهم كه علي بن الحسين، بعد از او عهده دار امرش خواهد بود و گواهي مي دهم كه محمد بن علي، عهده دار امر علي بن الحسين خواهد شد و گواهي مي دهم كه جعفر بن محمد، عهده دار امر محمد بن علي خواهد گشت و گواهي مي دهم كه موسي بن جعفر، عهده دار امر جعفر بن محمد خواهد بود و گواهي مي دهم كه علي بن موسي، عهده دار امر موسي بن جعفر خواهد شد و گواهي مي دهم كه محمد بن علي، عهده دار امر علي بن موسي خواهد گشت و گواهي مي دهم كه علي بن محمد، عهده دار امر محمد بن علي خواهد گرديد و گواهي مي دهم كه حسن بن علي، عهده دار امر علي بن محمد خواهد بود و گواهي مي دهم بر امامت مردي، از فرزندان حسن بن علي كه تا هنگام ظهورش به نام و كنيه، خوانده نمي شود و زمين را آكنده از عدل و داد مي كند، چنانكه از ظلم و جور پر شده باشد، و درود و رحمت و بركات خدا بر تو باد اي امير مؤمنان! سپس برخاست و رفت، امير مؤمنان فرمود: اي ابا محمد! به دنبالش برو و ببين كجا مي رود؟ امام حسن فرمود: بيرون رفتم، ولي به محض اينكه پايش را بيرون مسجد گذاشت، متوجه نشدم به كجاي زمين خدا رفت! و نزد پدر بازگشتم و آنچه ديده بودم به او گفتم، حضرت فرمود: اي ابو محمد! آيا او را مي شناسي؟ عرض كردم: خداي متعال و رسولش و امير المؤمنين، داناترند، حضرت فرمود: او، خضر عليه السلام است. [186] . [ صفحه 62]

### حرمت آتش بر نسل امام حسن و امام حسين

[187] 5 - خطيب بغدادي آورده است: جعفر بن يزيد گفت: در بغداد به سر مي بردم، محمد بن منذر بن مهريز به من گفت: دوست داري تو را نزد امام (پسر رضا) جواد عليه السلام ببرم؟ گفتم: آري، پس مرا نزد حضرت برد، و هر دو سلام داديم و نشستيم، محمد بن منذر به حضرت عرض كرد: آيا سخن رسول خداست كه چون فاطمه عليها السلام، عفت و پاكدامني ورزيد، خداي متعال آتش را بر نسل او حرام كرد؟ حضرت فرمود: حرمت آتش، مخصوص امام حسن و امام حسين عليهما السلام است. [188] .

### قيام حضرت ولي عصر در روز عاشورا

[189] 6 - شيخ طوسي روايت كرده است: علي بن مهزيار اهوازي گفت: امام جواد عليه السلام فرمود: گويا مي بينم، قائم آل محمد را در روز عاشورا كه روز شنبه است، ميان ركن و مقام ايستاده و جبرئيل در مقابل اوست و مردم را به بيعت كردن براي خدا فرا مي خواند و زمين را از عدل و داد پر مي كند، چنانكه از ظلم و جور آكنده شده باشد. [190] .

### گريه بر امام حسين

[191] 7 - ابن نما روايت كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: آسمان جز بر يحيي بن زكريا و حسين ابن علي عليه السلام، گريه نكرد. [192] .

### راه رفتن در منزلگاه بني هاشم

[193] 8 - شيخ كليني آورده است: علي بن مهزيار اهوازي گفت: امام جواد عليه السلام را ديدم كه فرداي عيد قربان، پياده براي رمي [ صفحه 63] جمرات مي رفت و در بازگشت سواره بود و من، حضرت را پس از محاذات مسجد خيف در حالي كه پياده بودم مشاهده نمودم، همچنين راوي از حسن بن صالح به نقل بعضي از اصحاب آن حضرت نقل كرد كه گفت: امام جواد عليه السلام كمي بالاتر از مسجد (خيف در) مني و در خيمه گاه امام سجاد عليه السلام، از مركب خود پياده شد و رهسپار جمرات گرديد، عرض كردم: فدايتان شوم! چرا اينجا پياده شديد؟ فرمود: اينجا خيمه گاه علي بن الحسين (امام سجاد عليه السلام) و بني هاشم است و من دوست دارم در اينجا پياده باشم. [194] .

### شهيدان فخ

[195] 9 - مجلسي نقل كرده است: در كتابهاي «عمدة الطالب» و «معجم البلدان» به نقل ابو نصر بخاري از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: براي ما بعد از واقعه ي كربلا، شهادتگاهي به بزرگي فخ نبوده است. [196] . [ صفحه 64]

### درباره ي پدر بزرگوارش امام رضا

### نام گذاري پدر بزرگوارش به رضا

[197] 1 - شيخ صدوق گفته است: از احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطي نقل شده است كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: گروهي از دشمنان شما گمان مي كنند كه مأمون، پدر بزرگوارتان را «رضا» ناميد، به خاطر اينكه به وليعهدي او راضي شد، حضرت فرمود: بخدا سوگند! دروغ گفته و مرتكب گناه شده اند، بلكه خداي متعال او را «رضا» نام گذاري كرد، چه اينكه در آسمان، از خداي متعال و در زمين، از پيامبر خدا و امامان بعد از پيامبر اكرم راضي بود. راوي گفت: عرض كردم: آيا هر يك از پدران گذشته شما، از خداي متعال و پيامبر خدا و پيشوايان معصوم راضي نبودند؟ حضرت فرمود: آري، عرض كردم: پس چرا از ميان ايشان پدر بزرگوارتان رضا ناميده شد؟ حضرت فرمود: بدان جهت كه مخالفان از دشمنانش، به او راضي شدند، همچنان كه موافقان از دوستانش از او خشنود شدند و هيچ يك از پدرانش، چنين نبودند، لذا آن حضرت از ميان ايشان، رضا ناميده شد. [198] .

### كرامات امام رضا

[199] 2 - و نيز گفته است: يوسف بن محمد بن زياد و علي بن محمد بن سيار، به نقل از پدران خود از امام عسكري [ صفحه 65] از امام هادي از امام جواد عليهما السلام روايت كردند كه فرمود: وقتي مأمون امام رضا را وليعهد خود ساخت، باران بند آمد، لذا بعضي از پيرامونيان مأمون و متعصبين به طعنه مي گفتند: نگاه كنيد! از وقتي علي بن موسي به اينجا آمد و وليعهد ما شد، خداي متعال باران را از ما بازداشت! اين خبر به مأمون رسيد و بر او گران آمد و به امام رضا عليه السلام عرض كرد: باران بند آمده، چقدر خوب است كه در پيشگاه خداي متعال دست به دعا برداريد تا باران بر مردم ببارد. امام رضا عليه السلام فرمود: آري (چنين مي كنم) عرض كرد: چه وقت دعا مي فرمائيد؟ - و آن روز، روز جمعه بود - حضرت فرمود: روز دوشنبه، همانا رسول خدا ديشب به خوابم آمد، در حاليكه امير مؤمنان علي عليه السلام با او بود و به من فرمود: اي فرزند عزيزم! تا روز دوشنبه صبر كن، پس به صحرا رفته، طلب باران كن كه بي گمان خداي متعال سيرابشان خواهد ساخت و نيز آنها را نسبت به آنچه خداي متعال از حالات آنها كه خود بدان واقف نيستند ولي به تو نشان داده، آگاهشان كن تا دانش ايشان به فضل و كمال تو و قدر و منزلتت نزد پروردگار متعال افزون گردد. چون روز دوشنبه شد، صبحدم راهي صحرا و بيابان گرديد و مردم نيز به تماشا آمدند، سپس، منبر رفت، حمد و ثناي الهي بجاي آورد، سپس فرمود: اي خداي متعال! اي پروردگار! تو حق ما خاندان را بزرگ گردانيدي، پس مردم، چنانكه دستور دادي به ما توسل مي جويند، در حالي كه فضل و رحمت تو را خواستارند و احساس و نعمت تو را انتظار مي برند، بنابراين آنان را به وسيله باران سودمند، سيرابشان ساز، باران فراگيري كه ضرر و زياني نداشته باشد و سر آغاز بارانشان را بعد از مراجعت ايشان، از اين گردهمايي به خانه هايشان قرار بده. امام جواد عليه السلام گفت: سوگند به آن خدايي كه محمد را به حق به پيامبري بر انگيخت! بي درنگ باد وزيدن گرفت و ابرهاي آسمان را به هم پيوست و رعد و برق آمد و مردم، چنان به حركت در آمدند كه گويي مي خواهند از باران پناه گيرند! اما امام رضا عليه السلام فرمود: اي مردم! منتظر فرستادگان خداي خود باشيد كه اين ابرها از آن شما نيست، بلكه متعلق به فلان منطقه است و ابرها، راه خود را گرفته و رفتند. سپس ابر متراكم ديگري آمد و همچنان با رعد و برق همراه بود و مردم را به تكاپو افكند، اما آن حضرت فرمود: منتظر فرستادگان خود باشيد كه اين هم، از آن شما نيست و متعلق به [ صفحه 66] فلان منطقه است، و همينطور ده ابر متراكم آمد و رفت و هر بار حضرت مي فرمود: منتظر باشيد كه اين، از آن شما نيست و متعلق به فلان منطقه است، آنگاه ابر متراكم يازدهم، روي آورد و حضرت فرمود: اي مردم! خداي متعال اين ابر باران زا را براي شما فرستاده لذا شكر او را به واسطه ي كرامتش بر شما به جاي آريد و برخيزيد و به خانه ها و قرارگاههاي خود برويد كه به زودي از سرهاي شما خواهد گذشت و تا زماني كه داخل خانه هايتان نشده ايد باران را نگاه مي دارد، آنگاه از خير و خوبي، آنچه در خور كرم و بزرگواري خداي متعال است به شما خواهد رسيد و از منبر به زير آمد و مردم باز گشتند. پس ابر متراكم، از باريدن باز ايستاد تا مردم به خانه هاي خود رسيدند، آنگاه سيل آسا باريدن گرفت و دامنه ها و گودالها و حفره ها و دشتها را سرشار نمود و مردم همزبان مي گفتند: كرامات خداي متعال، بر فرزند رسول خدا گوارا باد، سپس امام رضا عليه السلام به جمع آنها كه عده ي زيادي بودند، پيوست و خطاب به آنها فرمود: اي مردم! نسبت به نعمتهاي خدا بر شما، تقوا پيشه كنيد و با گناه و معصيت، آنها را از خود نرانيد، بلكه با شكر و طاعت پروردگار، آنها را براي خود ماندگار سازيد و بدانيد كه هرگز خداي متعال را بعد از ايمان به او و اعتراف به حقوق اوليائش از خاندان محمد - پيامبر و فرستاده وي - به چيزي بهتر از ياري رساندن به برادران مؤمن خود در كار دنياي ايشان كه گذر گاه آنان سوي بهشت پروردگار است شكر گزاري نكرده ايد، بي گمان هر كس چنين كند، از خاصان درگاه خداي متعال خواهد بود و رسول خدا در اين باب، سخني فرموده است كه شايسته نيست هيچ گوينده اي (عاقلي) در لطف و فضل خدا بر وي، در آن كلام بي رغبت شود و اهميتي به آن ندهد، اگر گوينده (عاقل) در آن تأمل كند و آن را به كار برد. و آن كلام اين است كه گفته شد اي رسول خدا! فلاني با اين گناهان كذايي اش هلاك شد (و اميدي برايش نيست)! حضرت فرمود: بلكه نجات پيدا كرد و خداي متعال عاقبتش را ختم به خير خواهد كرد و به زودي گناهانش را به حسنات مبدل خواهد ساخت، چه اينكه او، يكبار كه در راهي مي گذشت به مؤمني برخورد نمود كه عورتش مكشوف بود و او، خود توجه نداشت، پس عورت او را بر وي پوشاند و به روي او نياورد، مبادا خجالت بكشد، سپس آن مؤمن از راه ديگري متوجه گشت و براي او دعا كرد و گفت: خداي متعال پاداش تو را فراوان دهد و سرانجامت نيك گرداند و در حسابرسي بر تو سخت نگيرد، خداي متعال نيز [ صفحه 67] دعاي او را در حقش مستجاب كرد، بنابراين خدا عاقبت اين بنده را با دعاي آن مؤمن ختم به خير مي سازد. سخنان رسول خدا به فرد مورد نظر رسيد، پس توبه كرد و به بندگي خداي متعال باز گشت و طاعت خدا را در پيش گرفت و بيشتر از هفت روز بر او نگذشت كه رمه مدينه مورد دستبرد قرار گرفت و رسول خدا، گروهي را به تعقيب سارقين فرستاد كه آن مرد يكي از آنان بود و به شهادت رسيد. امام جواد عليه السلام فرمود: خداي متعال به دعاي امام رضا عليه السلام بركت را در شهر ها زياد كرد، در دستگاه مأمون كسي بود كه مي خواست به جاي حضرت، وليعهد باشد و نيز كساني پيرامون مأمون را گرفته بودند كه نسبت به امام رضا رشك مي بردند، بعضي از اين حسودان، به مأمون گفتند: اي امير مؤمنان! تو را در پناه خدا قرار مي دهم، از اينكه اين شرافت فراگير و افتخار بزرگ (خلافت) را از خاندان بني عباس، به خاندان علي بن ابيطالب منتقل سازي! بي گمان به ضرر خود و خاندانت قدم برداشتي، اين جادوگر فرزند جادوگران! را آوردي در حاليكه او، ناشناخته بود و تو سرشناسش كردي، فرو مايه بود، جاه و مقامش دادي، گمنام بود، شهرتش بخشيدي، خوار و خفيف شمرده مي شد، بلند آوازه اش كردي، اكنون با اين باراني كه به دعاي او باريد، دنيا را سرشار از شگفتي و شيفتگي به خود كرده است. بسيار بيمناكم كه مبادا اين مرد، خلافت را از بني عباس به فرزندان علي منتقل نمايد، بلكه از اين مهمتر، خوف آن دارم كه با استفاده از سحر و كهانتش، نعمت را از تو باز گيرد و به قلمرو دولتت، دست اندازد! آيا كسي در حق خود و مملكت خود، جنايتي چونان تو روا داشته است؟ مأمون گفت: اين مرد، پنهان از چشم ما، مردم را به خود فرا مي خواند، پس مصلحت آن بود كه او را وليعهد خويش سازيم تا دعوت او به نفع ما باشد و بر حكومت و خلافت ما اعتراف كرده باشد و شيفتگان او نيز درباره او بپذيرند كه او از ادعاي خود (حكومت) هيچ سهمي چه كم و چه زياد، ندارد و خلافت تنها از آن ما است نه او و ما ترسيديم كه هرگاه به حال خود رهايش سازيم، شكافي پديد آورد كه از عهده ي ترميمش برنيائيم، يا دست به كاري بزند كه از چاره ي آن عاجز مانيم، اكنون نيز كه با او چنين كرديم و مرتكب اشتباه شديم و با بلند آوازه كردن او خود را در معرض هلاكت و نابودي قرار داده ايم، سستي در كار او روا نيست، اما ما [ صفحه 68] نا گزيريم كه جايگاه او را اندك اندك فرود آوريم تا مقصود عموم مردم از وي چنان شود كه شايستگي اين امر (حكومت) را ندارد، آنگاه درباره ي او، چاره اي بينديشيم كه شرش را از ما قطع كند! آن مرد اظهار داشت: اي امير مؤمنان! كشمكش با او را به من بسپار، چه اينكه من، او و يارانش را مجاب و محكوم مي سازم و به فرومايگي مي كشانم و اگر از تو نمي ترسيدم او را سرجايش مي نشاندم و كوتاهي و ناسپاسي اش را نسبت به لطف و عنايت شما، براي مردم آشكار مي كردم. مأمون گفت:دوست داشتني تر از اين كار، نزد من نيست. آن مرد گفت: بنابراين، رجال مملكت اعم از سران سياسي و قضايي و فقيهان برجسته را گرد آور، تا ناتواني او را در حضور آنان آشكار سازم، و اين خود در حقيقت به منزله باز گرفتن مقامي است كه تو او را در آن فرود آورده و بدو واگذاشته اي و آنان آن را درست تلقي كرده و تو را در اين كار مصيب دانسته اند. امام جواد عليه السلام گفت: پس مأمون، مجلس بزرگي ترتيب داد و نخبگان رعيتش را گرد آورد، خودش در حضور آنان نشست و امام رضا عليه السلام را نيز در مقابل خودش و در جايگاه وليعهدي نشانيد، سپس پرده داري كه شكست امام رضا عليه السلام را بر عهده گرفته بود، آغاز سخن كرد و خطاب به حضرت، اظهار داشت: همانا مردم، داستانهاي زيادي از شما نقل مي كنند و در توصيفتان زياده روي مي نمايند، تا جايي كه گمان مي كنم اگر از آنها مطلع شويد، برائت مي جوئيد، مثلا همين كه دعا كرديد و از خدا باراني را طلب نموديد كه به طور طبيعي (همه ساله) مي بارد و باران (به طور طبيعي) باريد پس آن را معجزه اي براي شما به حساب آورده، نشانه ي آن پندارند كه در دنيا، همانندي برايتان وجود ندارد، در حالي كه اين امير مؤمنان (مأمون) - كه خدا خود و دولتش را پايدار فرمايد - است و با هيچكس مقايسه نمي شود، جز اينكه بر وي برتري دارد و شما را نيز در جايگاهي كه مي داني، قرار داده است، بنابراين از حقوق او بر شما اين نيست كه اجازه دهيد دروغ گويان به نفع شما و به ضرر او (مأمون) اينچنين دروغ پردازي كنند! امام رضا عليه السلام فرمود: هرگز بندگان خدا را از گفتگو راجع به نعمتهاي خداي متعال نسبت به من باز نمي دارم، هر چند من اين سخنان مردم را از روي خود پسندي و تكبر و تبختر [ صفحه 69] نمي خواهم و اما آنچه از اربابت گفتي كه مرا در جايگاه وليعهدي قرار داده است، بايد بگويم اين جايگاهي است كه عزيز مصر، يوسف صديق را در آن قرار داد و حال آن دو، بر تو پوشيده نيست! در اين هنگام پرده دار مأمون به خشم آمد و خشمگينانه گفت: اي پسر موسي! از حد خود گذشتي و پا از گليم خويش درازتر كردي! اگر خداوند باراني در وقت معين كه پس و پيش نمي شود، فرو باريد، تو آن را آيت و معجزه اي براي تكبر و باليدن خود و قدرتي براي حمله كردن به حريف خود قرار داده اي، گويا گمان كرده اي كه معجزه اي همانند ابراهيم خليل آورده اي كه سر پرندگان را در دست خود گرفته، اعضاي آنها را بر قله ي كوهها نهاده بود و چون آنها را فرا خواند شتابان به نزدش آمدند و اندام هر پرنده اي به سرش پيوست و به اذن خداي متعال بال بال زده و به پرواز در آمدند! اكنون اگر در پندار خود صادقي، اين دو شير را كه تصوير آنها بر پشتي نقش بسته است برانگيز و بر من مسلط ساز تا نشانه ي اعجاز تو قرار گيرد، چه اينكه باران و باريدن آن بطور عادي و طبيعي، نمي تواند گواه استجابت دعاي شما باشد، چرا كه ديگران نيز دعا كرده، خواستار آن شده اند و تو سزاوارتر از آنها به استجابت دعا نيستي. وقتي پرده دار مأمون گفت: اين دو را بر من مسلط ساز و به تصوير دو شيري كه بر پشتي مأمون نقش بسته، روبروي يكديگر بودند و مأمون به آن پشتي تكيه داده بود، اشاره كرد، امام رضا عليه السلام برآشفت و به آن دو صورت آواز داد كه بر شما باد اين بدكار را پس او را بدريد و اثري از وي بر جاي نگذاريد. آري آن دو صورت از پشتي بيرون پريده و به صورت دو شير واقعي در آمدند و پرده دار را قطعه قطعه كرده استخوانهايش را شكستند، خوردند و خونش را ليسيدند، در حالي كه حاضران مي نگريستند و مات و مبهوت بودند و چون آن دو شير، از كار حاجب رهايي يافتند، رو به حضرت كرده، عرضه داشتند: اي ولي خداوند در زمين او دستور چيست؟ آيا با اين - اشاره به مأمون - چنان كنيم كه با پرده دار كرديم؟ كه مأمون با شنيدن سخن آن دو شير، از هوش رفت و حضرت فرمود: دست نگهداريد و آن دو باز ايستادند. حضرت فرمود: گلاب بر او بپاشيد و وي را به هوش آوريد، پس چنان كردند و مأمون به هوش آمد و آن دو شير با تكرار حرف خود به حضرت گفتند: آيا اجازه مي فرمائيد او را به [ صفحه 70] همنشين معدومش ملحق سازيم؟ حضرت فرمود: نه، چه اينكه خداي متعال براي او سرنوشتي مقرر داشته است كه بايد سپري نمايد، آن دو شير پرسيدند: چه دستوري مي فرمائيد؟ حضرت فرمود: به جاي خود بر گرديد و آن دو بر پشتي، چنانكه پيش از اين بودند، حك شدند. مأمون اظهار داشت: سپاس و ستايش خدايي را كه شر حميد بن مهران، يعني - همان پرده دار معدوم - را از من كفايت نمود، سپس به امام رضا عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! حكومت از آن جد شما رسول خدا بود و سپس متعلق به شما است، اگر مي خواهيد آنرا به شما بسپارم. حضرت فرمود: اگر ميل حكومت داشتم، با تو كنار نمي آمدم و آنرا از تو هم مطالبه نمي كردم، چه اينكه خداي متعال فرمانبرداري ساير آفريدگانش را نيز بسان اطاعت اين دو صورت به جز جهال فرزندان آدم، به من عطا فرموده است، پس اينان اگر چه در بهره هاي خويش دچار ضرر و زيان مي شوند، اما خداي متعال را در آن مشيتي است و از همين رو مرا به ترك اعتراض بر تو، و كنار آمدن با تو فرمان داده است، چنانكه يوسف پيامبر را به كنار آمدن با فرعون مصر، فرمان داده بود. امام جواد عليه السلام گفت: بعد از اين ماجرا، مأمون همواره پيش خود حقير بود و احساس حقارت مي كرد تا حضرت را از سر راه خود برداشت. [200] .

### حزن حضرت در آخرين وداع پدرش از كعبه

[201] 3 - مسعودي آورده است: از امية بن علي روايت شده كه گفت: خدمت امام رضا عليه السلام بودم، در همان سالي كه به حج مشرف شد؛ سپس رهسپار خراسان گرديد؛ پسرش امام جواد نيز كه يك سال داشت، با او بود؛ امام رضا عليه السلام با كعبه وداع كرد و چون طواف وداعش به پايان رسيد، نزد مقام بازگشت و نماز [ صفحه 71] طواف گزارد و امام جواد عليه السلام بر دوش موفق خادم قرار داشت كه او را طواف مي داد؛ وقتي امام جواد عليه السلام به حجر الاسود رسيد، نشست و خيلي طول داد تا اينكه موفق به او عرض كرد: بر خيز، اي آقاي من! فدايت شوم! امام جواد عليه السلام فرمود: از جاي خود بر نمي خيزم، مگر خداي متعال اراده نمايد و موج اندوه، در سيماي مباركش آشكار گشت؛ موفق خدمت امام رضا عليه السلام رسيد و ماجرا را به اطلاع حضرت رساند. امام رضا عليه السلام از جاي خود بلند شدند و نزد امام جواد عليه السلام رفته، به او فرمودند: عزيزم! برخيز. امام جواد عليه السلام گفت: از اين جايي كه نشسته ام، بر نمي خيزم و چگونه برخيزم، در حالي كه شما را در وداع كعبه چنان ديدم كه ديگر به سوي آن، باز نمي گرديد! امام رضا عليه السلام به او فرمود: با من بر خيز و امام جواد عليه السلام، پدر را همراهي كرد! [202] .

### خبر دادن حضرت از شهادت پدر بزرگوارش

[203] 4 - مسعودي گفته است: امية بن علي در روايتي اظهار داشت: در مدينه بودم و خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم در حالي كه پدر بزرگوارش در خراسان بود، يك روز كنيزي را صدا زد و به او فرمود: به اهل خانه بگو آماده ي عزاداري شوند! وقتي من و گروهي كه در محضرش بوديم، بيرون آمديم با خود گفتيم: نپرسيديم عزاداري براي چه كسي؟ روز بعد گفته خود را تكرار فرمود و ما عرض كرديم: عزاداري چه كسي؟ حضرت فرمود: عزاداري بهترين كسي كه بر روي زمين بود، چند روز بعد خبر شهادت امام رضا عليه السلام رسيد. [204] . [ صفحه 72]

### شهادت امام رضا و غسل دادن امام جواد او را

[205] 5 - ابن حمزه آورده است: محمد بن قتيبه كه مؤدب [206] امام جواد عليه السلام بود روايت كرده كه گفت: يك روز امام جواد عليه السلام پيش من بود و نوشته اي را كه در دست داشت، قرائت مي كرد، ناگهان نوشته را از دست مباركش افكند و پريشان برخاست، در حالي كه مي فرمود: (انا لله و انا اليه راجعون) [207] «همه ي ما از آن خدائيم و به سوي او باز مي گرديم.» به خدا سوگند! او در گذشت! پدرم بدرود زندگي گفت عرض كردم: چگونه دانستيد؟ حضرت فرمود: مطلب بي سابقه اي از عظمت و بزرگي خداي متعال به من روي آورد. عرض كردم: شهادتش قطعي است؟ فرمود: از اين سخن در گذر، بگذار داخل اتاق شوم و پيش تو باز گردم، سپس اگر خواستي آياتي از قرآن كريم برايم بخوان تا برايت تفسير كنم و به خاطر سپاري (امام جواد عليه السلام اينجا است كه بعد از شهادت پدرش اظهار علم امامت مي كند)، آنگاه داخل اتاق شد، من نيز برخاستم و از سر ارادت، به جستجويش پرداختم و از احوالش سؤال كردم؟ گفتند: داخل اين اتاق شده و در را بر خود بسته و فرموده است، به كسي اجازه ورود به اين اتاق ندهيد تا به نزد شما بازگردم، (مدتي سپري شد) و حضرت با حال دگرگون، بيرون آمد و مي فرمود: (انا لله و انا اليه راجعون) «ما از آن خدائيم و بسوي او باز مي گرديم.» به خدا سوگند! پدرم در گذشت! عرض كردم: فدايت شوم، شهادتش قطعي است؟ فرمود: آري، خود عهده دار غسل و كفنش بودم كه اين كار، از ديگري ساخته نيست، سپس افزود از اين سخن بگذر و اگر دوست داري، آياتي از قرآن كريم عرضه كن تا برايت تفسير كنم و آنها را بخاطر بسپاري، عرض كردم: اعراف، پس به خداي متعال از شيطان رجيم پناه برد، آنگاه قرائت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم (و اذا نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظلة و ظنوا أنه [ صفحه 73] واقع بهم) [208] بنام خداوند بخشنده مهربان (و نيز بياد بياور) هنگامي كه كوه را بر فراز آنها بلند كرديم، آنچنان كه گمان كردند بر آنان فرود مي آيد... عرض كردم: منظورم «المص» [209] است حضرت فرمود: اين آغاز سوره است و بعد آن حضرت مواردي از آيات ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه و خاص و عام و مواردي كه نويسندگان دچار اشتباه شده اند، يا بر مردم مشتبه گرديده است را بيان فرمودند. نويسنده مي گويد: البته بايد توجه داشت كه حضرت، در مدينه بود و پدرش، در خراسان. [210] . [211] 6 - شيخ صدوق گفته است: از ابا صلت هروي روايت شده كه گفت: در حالي كه خدمت امام رضا عليه السلام ايستاده بودم به من فرمود: اي ابا صلت! به اين گنبد كه قبر هارون در آن قرار دارد، داخل شو و كمي خاك از چهار طرف آن برايم بياور. ابا صلت گفت: پس رفتم و خاك را برايش آوردم و چون در برابرش نهادم، به من فرمود: كمي هم از خاك كنار در به من بده، آن را به حضرت دادم، حضرت آن را گرفت و بوئيد و ريخت، سپس فرمود: به زودي قبر مرا در اين جا حفر خواهند كرد و سنگ بزرگي آشكار خواهد شد كه هر گاه تمام كلنگ زنان خراسان دست به دست يكديگر بدهند، آن را از جاي نخواهند كند، آنگاه مثل همين سخن را، راجع به جاي پا و محل سر بيان كرد و فرمود: اين خاك را به من بده كه از تربت من است، حضرت در ادامه فرمود: به زودي قبر مرا در همينجا حفر خواهند كرد، پس وادارشان كن كه قبر مرا هفت پله پائين برند و در آن ضريحي (شكاف در وسط گور) قرار دهند و اگر سرباز زدند تا لحد (شكاف در يك جانب گور) بسازند، وادارشان كن تا آن را به وسعت دو زراع (يك متر) و يك وجب قرار دهند، خداي متعال هر اندازه كه خواهند برايم فراخ خواهد ساخت و چون چنين كردند، در كنار سرم رطوبتي خواهي يافت، پس به سخني كه به تو خواهم آموخت سخن بگو كه آب از لحد خواهد جوشيد و آن را پر خواهد كرد و تو ماهيان كوچكي در آن خواهي ديد، پس ناني كه به تو خواهم داد براي آنها بيفكن كه ماهيان آن را خواهند خورد و چون از نان چيزي نماند، ماهي بزرگي بيرون خواهد [ صفحه 74] آمد و ماهيان كوچك را يك به يك خواهد بلعيد و چيزي از آنها باقي نخواهد گذاشت و پس از آن نا پديد خواهد گشت، وقتي ماهي بزرگ ناپديد شد، دست خود را بر آب گذار و سخني را كه به تو خواهم آموخت بر زبان آور كه بعد از آن، آب فروكش خواهد كرد و چيزي از آن باقي نخواهد ماند و اين كار را جز در حضور مأمون انجام مده. سپس فرمود: اي اباصلت! فردا صبح بر اين بد كار داخل خواهم شد، هر گاه از نزد وي با سر برهنه بيرون آمدم، با من سخن بگو كه سخن مرا خواهي شنيد و اگر با سر پوشيده خارج شدم، با من سخن مگو. چون بامداد فردا رسيد، لباس خود را پوشيد و در محرابش به انتظار نشست، در همين حال غلام مأمون بر او داخل شد و عرض كرد: امير مؤمنان را اجابت كنيد، پس حضرت كفش خود را پوشيد و عباي خود را بر شانه افكند و به راه افتاد و من نيز همراهي اش كردم تا اينكه بر مأمون كه طبقهايي از ميوه هاي گوناگون پيش رويش بود و خوشه انگوري در دست داشت و دانه هايي از آن را خورده بود، داخل گرديد، وقتي چشم مأمون به امام رضا عليه السلام افتاد، به جانب حضرت پريد و با او معانقه كرد و ميان دو چشمش را بوسيد و در پهلوي خويش نشانيد و آن خوشه انگور را به حضرت داد و گفت: اي فرزند رسول خدا! آيا انگوري بهتر از اين، ديده ايد؟ امام رضا عليه السلام به او فرمود: چه بسا انگور خوبي كه در بهشت است مأمون گفت: از اين انگور ميل كنيد حضرت به او فرمود: مرا از خوردن آن معافم دار! مأمون گفت: غير از خوردن، چاره اي نداريد و چرا از آن نمي خوريد؟! شايد نزد شما به چيزي متهميم؟ پس مأمون، همان خوشه انگور را برداشت و دانه اي از آن خورد و آنرا به حضرت داد، امام رضا عليه السلام سه دانه از آن خورد، سپس آنرا انداخت و از جاي بر خاست، مأمون به او گفت: كجا مي رويد؟ حضرت فرمود: به همانجا كه روانه ام ساختي، حضرت در حالي كه سر مبارك خود را پوشيده بود، بيرون آمد، پس با او سخني نگفتم تا اينكه داخل خانه شد و دستور بستن در را داد پس آن را بستم و حضرت در بستر خود خوابيد و من در صحن خانه، محزون و اندوهگين ايستادم، در همين حال جواني خوش سيما و مجعد موي و شبيه ترين مردم به امام رضا بر من داخل شد، به طرف او دويدم و گفتم: از كجا داخل شدي در حاليكه در بسته است؟ در جوابم فرمود: آن كسي كه مرا در اين هنگام از مدينه به اينجا آورد، هم او از در بسته [ صفحه 75] داخل خانه ساخت. عرض كردم: شما كه هستيد؟ به من فرمود: من، حجت خدا بر توام، اي اباصلت! من محمد بن علي هستم، سپس به سوي پدرش رفت و داخل اتاق شد و به من نيز دستور داد داخل شوم و چون نگاه امام رضا عليه السلام به او افتاد، از جاي خود جست و او را در آغوش كشيد و به سينه اش چسبانيد و ميان دو چشمش را بوسه زد، آنگاه او را به ميان بستر خود كشيد و امام جواد نيز به وي دل سپرد و او را مي بوسيد و اسراري را با او گفت كه من چيزي از آن نفهميدم و در همان حال بر لبهاي مبارك امام رضا عليه السلام، كفي ديدم كه از برف سفيدتر بود و مشاهده كردم كه امام جواد عليه السلام آن را با زبان خود مي ليسيد سپس دست خود را از سينه در پيراهنش فرو برد و چيزي شبيه به گنجشك بيرون آورد و امام جواد عليه السلام بي درنگ آن را بلعيد و امام رضا عليه السلام در گذشت. در اين حال امام جواد عليه السلام فرمود: اي اباصلت! برخيز و آب و وسايل شستشو و غسل را از صندوق خانه برايم بياور. عرض كردم: در پستو آب و وسيله شستشو و غسل نيست، پس به من فرمود: دستور را اطاعت كن و من داخل پستو شدم كه ناگهان آب، و وسايل غسل را آماده ديدم، بي درنگ از آنجا بيرون آوردم و پيراهن خود را به كمرم بستم تا در غسل امام رضا عليه السلام به امام جواد عليه السلام كمك كنم كه حضرت فرمود: اي اباصلت! درنگ كن زيرا كساني جز تو با من اند و مرا ياري خواهند كرد، پس امام جواد عليه السلام حضرت را غسل داد و چون از غسل فراغت يافت، خطاب به من فرمود: به پستو خانه برو و بسته حاوي كفن و حنوطش را بياور،پس بدانجا رفتم و بسته اي ديدم كه هرگز نديده بودم و آن را نزد امام جواد عليه السلام آوردم و حضرت با آن، پدر بزرگوارش را كفن كرد و بر وي نماز گزارد، سپس فرمود: تابوت را بياور، عرض كرد م! پيش نجار بروم و سفارش تابوت بدهم؟ فرمود: برخيز كه تابوت در پستو مهيا است، به آنجا رفتم و تابوتي يافتم كه هيچگاه مشاهده نكرد ه بودم و آن را نزد حضرت بردم، پس بدن نازنين امام رضا عليه السلام را پس از اينكه بر وي نماز گزارده بود، در تابوت نهاد و پاهاي مباركش را صاف كرد و دو ركعت نماز به جاي آورد و هنوز به پايان نرسيده بود كه تابوت از جا بلند شد و سقف خانه شكافته گشت و تابوت به آسمان رفت. [ صفحه 76] عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! الان است كه مأمون پيش ما بيايد و امام رضا عليه السلام را از من بخواهد! بفرمائيد چه كنيم؟ حضرت فرمود: خاموش باش، اي اباصلت! تابوت بزودي باز خواهد گشت، هيچ پيامبري در مشرق عالم از دنيا نرود و وصي و جانشين او در مغرب عالم نميرد، مگر اينكه خداي متعال جسم و روح آن دو را گرد هم مي آورد و هنوز سخنان حضرت به پايان نرسيده بود كه سقف شكافت و تابوت فرود آمد، پس حضرت بپاخاست و بدن نازنين امام رضا عليه السلام را بيرون آورد و بر بستر وي نهاد، گويا غسل و كفن نشده است و بي درنگ فرمود: اي اباصلت! برخيز و در را براي ورود مأمون بگشا، در را گشودم و مأمون و غلامانش را پشت در ديدم، پس مأمون در حالي كه اندوهگين بود و مي گريست و گريبانش را چاك زده، دست بر سر مي زد و مي گفت: اي آقا! اي مولا و اي سيد و سرور من! من داغدار تو شدم، داخل خانه گشت و نزد سر حضرت نشست و گفت: تجهيز او را آغاز كنيد و دستور كندن قبر داد و همان جايگاه مورد نظر را كندند و تمام آنچه حضرت فرموده بود بي كم و كاست آشكار شد، در همين موقع يكي از همنشينان مأمون به او گفت: آيا باور نمي كني كه او امام است؟! مأمون گفت: آري (باور دارم) پس گفت: چاره اي نيست از اينكه امام بايد مقدم (بر سايرين) باشد و مأمون دستور داد كه سمت قبله قبري برايش حفر نمايند، در اين هنگام گفتم: حضرت دستور داده است كه آن را هفت پله حفر كنم و برايش ضريح (شكاف در وسط قبر) بشكافم. مأمون گفت: جز ضريح، همه را مطابق نظر اباصلت، عمل كنيد و به جاي ضريح برايش لحد (شكاف در يك جانب قبر) بسازيد، وقتي چشم مأمون به آب و ماهيان و... افتاد، گفت: شگفتي هاي امام رضا، پايان ندارد و همانگونه كه در حياتش آنها را به ما مي نمود، بعد از رحلتش نيز نشان ما مي دهد. يكي از وزيران مأمون كه همراه او بود به وي گفت: آيا مي داني كه امام رضا چه خبري به تو مي دهد؟ مأمون گفت: نه، او گفت: حضرت به تو خبر مي دهد مثل دولت شما بني عباس، هر چند تعدادتان زياد باشد و مدتتان طولاني بشود، مثل اين ماهيان است كه سرانجام وقتي اجلتان برسد و مدتتان به سر آيد و قدرتتان از دست برود خداي متعال مردي را از خاندان بر شما [ صفحه 77] مسلط خواهد ساخت تا نابودتان گرداند، مأمون به او گفت: راست گفتي. پس مأمون به من گفت: اي اباصلت! كلامي را كه بر زبان آوردي به من بياموز، در جوابش گفتم: به خدا سوگند! آن كلام را همين ساعت از ياد بردم، و من راست مي گفتم؛ مأمون دستور به حبس من داد و امام رضا به خاك سپرده شد، مدت يكسال در زندان به سر بردم تا اينكه دلتنگ شدم و وقت سحري، دست به دعا برداشتم و خداي متعال را به حق محمد و آل محمد سوگند دادم كه گشايشي حاصل كند و هنوز دعاي خود را به پايان نبرده بودم كه امام جواد بر من داخل شد و به من فرمود: اي اباصلت! دلتنگ شده اي؟ عرض كردم: آري، به خدا سوگند! فرمود! برخيز و بيرون شو، آنگاه دست مبارك خود را به قيد و بندهايي كه بر من نهاده شده بود، زد و همه را گشود و دستم را گرفت و پيش چشم نگهبانان و غلامان مرا از خانه بيرون برد و همگي مرا مي ديدند ولي هيچكدام نتوانستند حرفي با من بزنند و من از در بيرون رفتم، سپس حضرت به من فرمود: برو در پناه خدا كه هرگز تو و او به يكديگر نخواهيد رسيد. اباصلت گفت: و تا اين ساعت، با مأمون ديداري نداشته ام. [212] . [213] 7 - مسعودي گفته است: از عبدالرحمن بن يحيي روايت شده كه گفت: روزي خدمت مولايم و آقايم امام رضا عليه السلام بودم، در همان مسموميتي كه از دنيا رفت، ناگهان به من نگريست و فرمود: اي عبدالرحمن! چون امروز من به پايان رسيد و صداي شيون بلند شد، منتظر باش كه پسرم محمد، براي غسلم تو را به كمك خواهد طلبيد و بعد از آن، خبر غسل من و نماز گزاردن بر من را به اين متجاوز بده، مبادا اقدام نادرستي در مورد غسل ونماز من انجام دهد كه از انجام صحيح آن ناتوان است. عبدالرحمن گفت: به خدا سوگند! من همچنان خدمت آقايم بودم و او سخن مي فرمود كه مغرب داخل شد و مشاهده كردم كه سرورم چشم از جهان فرو بست و غم و اندوه شديدي مرا فرا گرفت، پس به حضرت نزديك شدم كه ناگهان صدايي از پشت سر، مرا آواز داد اي عبدالرحمن! آرام باش، به عقب برگشتم كه ديدم ديوار شكافته شد و آقا و مولايم امام جواد عليه السلام كه رداي سفيدي بر دوش و عمامه ي سياهي بر سر داشت، داخل گرديد. [ صفحه 78] امام جواد عليه السلام فرمود: اي عبدالرحمن! براي غسل آقا و مولايت مهيا شو و بدن نازنينش را بر تخت بگذار و او را همانند جدش رسول خدا از زير پيراهن غسل داد و چون غسلش به پايان رسيد، به نماز ايستاد و من نيز با او، بر حضرت نماز گزارديم، سپس فرمود: اي عبدالرحمن! آنچه ديدي به اين متجاوز (مأمون) گزارش كن، مبادا اقدام نادرستي انجام دهد، زيرا از انجام صحيح آن ناتوان است، تمام آن شب را تا طلوع فجر خدمت مولايم امام جواد عليه السلام بودم، در آن وقت، مأمون با عده زيادي آمد و هيبتش مانع از آن شد كه در سخن با او پيشدستي كنم، تا اينكه او آغاز سخن كرد و گفت: اي عبدالرحمن! اي پسر يحيي! چه دروغ گوئيد شما! آيا پنداريد كه هيچ امامي از دنيا نمي رود، مگر اينكه پسري كه جانشين اوست عهده دار كفن و دفن او مي گردد؟ اين امام علي بن موسي در خراسان است و پسرش محمد در مدينه مي باشد! عبدالرحمن گفت: به مأمون گفتم: اي امير مؤمنان! اكنون كه آغاز سخن كردي، به سخنان من گوش فرا ده، ديروز بود كه آقا و مولايم امام عليه السلام رضا چنين و چنان فرمود، به خدا سوگند! هنوز وقت نماز مغرب داخل نشده كه جان به جان آفرين تسليم كرد، من به او نزديك شدم كه ناگهان كسي از پشت سر به من گفت! آرام باش اي عبدالرحمن! او تمام حديث را بازگو كرد مأمون گفت: او را برايم توصيف كن، من امام جواد عليه السلام را با لباس و حالتش توصيف نمودم و ديواري را كه حضرت از آن در آمد به مأمون نشان دادم و مأمون خود را بر زمين افكند و همچون گاو خرناسه مي كشيد و مي گفت: واي بر تو مأمون! دست به چكاري زدي؟ و چه حالي داري؟ خدا لعنت كند فلاني و فلاني را كه آن دو نفر بر اين كار وسوسه ام كردند. [214] .

### حضور امام جواد در مراسم خاكسپاري پدر بزرگوارش

[215] 8 - راوندي آورده است: از ابوالحسن بن معمر بن خلاد روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام در مدينه به من فرمود: اي معمر! سوار شو، عرض كردم: به سوي كي؟ حضرت فرمود: چنان كه به تو گفته شد، سوار شو، پس من، به همراه حضرت سوار شدم تا اينكه به دشتي رسيديم و به زميني پست و به زميني بلند و مرتفع. [ صفحه 79] حضرت فرمود: در اينجا بايست و من توقف كردم و حضرت از نزد من رفت، پس از مدتي بازگشت، عرض كردم: فدايت شوم! كجا تشريف داشتيد؟ حضرت فرمود: هم اكنون پدرم را به خاك سپردم و آن حضرت، در خراسان بود. [216] .

### سخن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش

[217] 9 - برسي گفته است: از امام جواد عليه السلام روايت شده است كه طفل خردسال بود، او را بعد از شهادت پدرش امام رضا عليه السلام، به مسجد رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم بردند، پس بر يك پله ي منبر فراز شد و به سخنراني پرداخت و فرمود: من محمد، پسر علي الرضا عليه السلام هستم، من جوادم نسبهاي مردم را در پشت پدرانشان مي دانم، بر آشكار شما و نهانتان، واقفم و نيز آنچه به سوي آن كشيده مي شويد، دانش من، دانشي است كه پيش از آفرينش آفريدگان، به ما بخشيده شده است و تا بعد از نابودي آسمان و زمين، ادامه خواهد داشت و چنانكه همدستي اهل باطل بر عليه ما و كارگزاري گمراهان و چنگ اندازي شبهه افكنان نبود، سخني به زبان مي آوردم كه اولين و آخرين را در شگفتي فرو برد!، سپس دست مبارك خود را در دهانش نهاد و فرمود: اي محمد! خاموش باش، چنانكه پدرانت از پيش، خاموش گرديدند. [218] . [ صفحه 80]

### آنچه مربوط به شخص آن حضرت است

### سلاح پيامبر

[219] 1 - صفار گفته است: از ابراهيم بن ابي البلال نقل شده است كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: آيا به نوشته هاي پدر بزرگوارت مي نگري؟ حضرت فرمود: آري، عرض كردم: شمشير و زره رسول خدا كجا است؟ حضرت فرمود: در فلان جا و فلان جا، پس (خادم امام رضا عليه السلام بنام) مسافر و محمد بن علي عليهما السلام به آنجا رفتند، آنگاه سكوت فرمود. [220] . مرحوم علامه ي مجلسي بعد از نقل اين حديث اين چنين توضيح داده است: ابو جعفر در متن حديث، همان امام جواد عليه السلام است و ابراهيم، راوي حديث از اصحاب امام صادق عليه السلام و امام كاظم عليه السلام و امام رضا عليه السلام بوده و از روايت معلوم مي شود كه امام جواد عليه السلام را هم درك كرده است و مسافر، خادم امام رضا عليه السلام است. و روايت شده كه مسافر گفت: امام رضا عليه السلام دستور داد كه به خراسان سفر كنم، سپس فرمود: به پيش پسرم محمد (امام جواد عليه السلام) برو كه تو را به او بخشيدم. [221] . [222] 2 - و نيز آورده است: ابراهيم بن هاشم از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: همانا «سلاح» در ميان ما، به منزله ي «تابوت» در بني اسرائيل است، امامت در ميان ما دائر مدار سلاح است، چنان كه در بني اسرائيل، دائر مدار تابوت بود. [223] . [ صفحه 81] [224] 3 - راوندي گفته است: از محمد بن فضيل صيرفي نقل شده كه گفت: در پايان نامه ام به امام جواد عليه السلام نوشتم، پرسيدم آيا سلاح رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم نزد شماست؟ و يادم رفت كه نامه را برايشان بفرستم. حضرت نامه اي، براي سفارش مايحتاج خود برايم فرستاد و در پايان آن نوشته بود سلاح رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم نزد من است و آن سلاح در ميان ما، به منزله ي تابوت در ميان بني اسرائيل است و دائر مدار (امامت) ماست (يعني با هر امامي هست) و نيز وقتي در مكه بودم و مطلبي با خود انديشيدم كه هيچ كس جز خدا آنرا نمي دانست، هنگامي كه به مدينه رسيدم و بر حضرت وارد شدم، نگاهي به من افكند و فرمود: از خداي متعال به خاطر آنچه با خود انديشيده اي، بخشش بخواه و ديگر به آن باز مگرد. بكر (كه در شمار راويان حديث است) گفت: از محمد بن فضيل پرسيدم: چه مطلبي را با خود انديشيده بودي؟ در جوابم گفت: هرگز به كسي اظهار نخواهم كرد، راوي (محمد بن فضيل) گفت: يكي از دو پايم مبتلا به بيماري «عرق مدني» شد در حالي كه پيش از اين بيماري و هنگامي كه با او خداحافظي مي كردم به عنوان آخرين سخن فرمود: در آينده نزديك دچار بيماري مي شوي، پس بر آن بردباري كن، چه اينكه هر مردي از شيعيان ما مبتلا شود، پس صبر كند و به خاطر خدا راضي باشد، خداي متعال پاداش هزار شهيد به او مي دهد. وقتي به منطقه ي «بطن مر» (اطراف مكه) رسيدم، درد به پايم اصابت كرد و مبتلا شدم و مدت چند ماه از بابت آن شكايت داشتم، در سال دوم عازم حج گرديدم و در مدينه بر حضرت وارد شدم و عرض كردم: خدا مرا فداي شما گرداند! براي درد پايم، دعايي بخوانيد و پاي دردناكم را به حضرت نشان دادم، امام فرمود: اين پا نگراني ندارد، بلكه آن پاي ديگر سالمت را پيش بياور، پس آنرا دراز نمودم و بر آن دعا خواند و چون از خدمتش بيرون آمدم، درد به پاي سالمم منتقل گرديد، پس سر در گريبان فرو بردم و با خود انديشيدم و فهميدم حضرت براي آن دعا خوانده و بعد از آن، خدايم عافيت بخشيد. [225] . [ صفحه 82]

### مناظره ي حضرت با يحيي بن اكثم

[226] 4 - شيخ مفيد گفته است: از ريان بن شبيب نقل شده كه گفت: وقتي مأمون تصميم گرفت، دختر خود ام الفضل را به همسري امام جواد عليه السلام در آورد، خبر به بني عباس رسيد و بر آنها گران آمد و آنرا تصميم خطرناكي تلقي كرده، از اينكه كار امام جواد به جايي رسد كه كار پدرش امام رضا رسيد (ولايت عهدي) بيمناك شدند، به همين جهت به رايزني پرداختند و گروهي از بستگان نزديكش گرد آمدند و به او گفتند: اي امير مؤمنان! تو را به خدا سوگند مي دهيم! از تصميمي كه در خصوص همسري دخترت با پسر امام رضا گرفته اي، بازگردي، چه اينكه بيم آن داريم كه به اين واسطه، خلافتي كه خدا به ما ارزاني داشته، زايل گردد و لباس عزتي كه بر ما پوشيده است، از تن ما بيرون آيد و تو از مناسبات ميان ما و اين گروه از گذشته و حال و نيز روش خلفاي پيشين در مورد تبعيد، تحقير و بي حرمتي به آنان، آگاهي و در گذشته نيز از رفتار تو با امام رضا عليه السلام هراسان بوديم تا اينكه خدا آن را كفايت فرمود، بنابراين، بپرهيز و بر حذر باش از اينكه بار ديگر ما را به اندوهي در افكني كه از ما سپري گشته است، انديشه خود را از ابن رضا (امام جواد) باز گردان و براي دامادي، فردي از خانواده ي خود را كه شايسته مي داني، جايگزين وي ساز. مأمون به آنها گفت: اما مناسبات نادرست شما و فرزندان ابوطالب، از ناحيه ي شما است و اگر شما از در انصاف با آنها در مي آمديد، آنان نزديك ترين و سزاوارترين كسان به شما بودند و اما آنچه خلفاي پيش از من در حق آنها روا مي داشتند، قطع رحم بود و من از آن به خدا پناه مي برم و به خدا سوگند! از اينكه علي الرضا را وليعهد خود ساختم، پشيمان نيستم، حتي از او خواستم كه خلافت را عهده دار شود و لباس خلافت را از تن من بركند، اما نپذيرفت و (و كان امر الله قدرا مقدورا) [227] «و چنان است كه فرمان خدا، روي برنامه و حساب دقيق است.» اما ابوجعفر محمد بن علي (امام جواد) را به جهت برتري اش بر همه ي اهل فضل و كمال، در علم و دانش با سن و سال كمش و شگفتي آفريني اش در اين جهت به دامادي برگزيدم و [ صفحه 83] اميدوارم كه آنچه من از او مي دانم، براي مردم نيز روشن و آشكار گردد، در نتيجه به درستي ديدگاه من راجع به وي، پي خواهيد برد، مشاورين مأمون گفتند: اين نوجوان، اگر چه باخوي سيرتش، توجه شما را به خود جلب كرده است، اما بي گمان او سن و سال كمي دارد و از فهم و درك درست و دانش بالايي برخوردار نيست، بنابراين به او فرصت بده تا ادب فرا گيرد و احكام دين بياموزد، آنگاه هر تصميمي كه مي خواهي در مورد وي بگير. مأمون به آنان گفت: واي بر شما! من اين نوجوان را از شما بهتر مي شناسم و همانا او از خانداني است كه دانش خود را از خدا و با الهام او مي گيرند، همواره پدران وي در علوم ديني و ادب بي نياز و سر آمد ديگران كه از حد كمال دور بودند، بشمار مي رفتند، اگر مي خواهيد، ابوجعفر را بيازمائيد تا آنچه از او به زبان آوردم، بر شما روشن و آشكار گردد. مشاورين مأمون گفتند: اي امير مؤمنان! آزمايش او، ما و تو را خشنود خواهد ساخت، لذا ما را با وي واگذار تا كسي را بگماريم كه در حضور شما، چيزي از فقه و دين از او بپرسد، چنانكه پاسخ صحيح دهد، ديگر در كارش اعتراض نخواهيم داشت و براي خاص و عام، استحكام نظر امير مؤمنان، معلوم خواهد شد و هرگاه از پاسخ مسئله فرو ماند، ما از كفايت خواهد نمود. مأمون به آنها گفت: مانعي ندارد، هر زمان مي خواهيد اقدام كنيد، در اين هنگام مشاورين از نزد مأمون، خارج شدند و در مورد يحيي بن اكثم كه قاضي وقت بود، متفق شدند كه او مسأله اي از امام جواد عليه السلام بپرسد كه جواب آن را نداند و يحيي را به پيشكشي مال و ثروت نفيسي جهت شكست امام جواد، وعده دادند و نزد مأمون بازگشتند و خواستند تا روزي را جهت همايش تعيين كند، مأمون نيز جواب مثبت داد و آنها در روز ياد شده و به همراه يحيي بن اكثم، گرد آمدند، پس مأمون دستور داد، جايگاه امام جواد عليه السلام را در صدر مجلس بگسترند و دو متكا برايش قرار دهند و اين كار را كردند و امام جواد عليه السلام بيرون آمد و در آن روز، نه سال و چند ماه داشت و در ميان دو متكا نشست، يحيي بن اكثم نيز در برابر حضرت جلوس كرد و مردم در جايگاه خود، ايستاده و صحنه را تماشا مي كردند و مأمون نيز در صدر مجلس و كنار ابو جعفر (امام جواد) بود. در اين هنگام يحيي بن اكثم بن مأمون عرض كرد: اي امير مؤمنان! اجازه مي دهيد از ابوجعفر سؤالي بپرسم؟ مأمون به او گفت: از خودش اجازه بگير، يحيي رو به امام جواد عليه السلام [ صفحه 84] نمود و عرض كرد: فدايت گردم! آيا اجازه دارم سؤالي كنم؟ حضرت فرمود: اگر مي خواهي، بپرس، يحيي گفت: چه مي فرمائيد فدايت گردم! درباره ي محرمي كه صيدي را كشته است؟ امام جواد عليه السلام فرمود: صيد را در بيرون حرم امن الهي كشته، يا در حرم؟ مسأله را مي دانسته، يا جاهل به آن بوده؟ عمدا صيد را كشته، يا از روي خطا؟ محرم آزاد بوده، يا بنده؟ صغير بوده، يا كبير؟ اولين قتل صيد در احرام او بوده، يا قبلا صيد كشته بود؟ صيد كشته شده از پرندگان بوده، يا از غير پرندگان؟ از صيدهاي كوچك بوده، يا بزرگ؟ محرم بر كشتن صيد اصرار دارد، يا پشيمان است؟ كشتن صيد در شب بود، يا روز؟ در حال كشتن صيد، محرم به احرام عمره بود يا حج؟ يحيي بن اكثم، مات و متحير گشت و آثار ناتواني و شكست در سيمايش آشكار شد و به گونه اي به لكنت افتاد كه همه ي اهل مجلس، متوجه حيرت و سرگرداني اش گرديدند، مأمون گفت: خدا را سپاسگزارم كه اين نعمت را عطا كرد و درستي رأي و نظرم، معلوم گشت، سپس به بستگانش رو كرد و گفت: آيا اكنون آنچه را باور نداشتيد، پذيرفتيد؟ آنگاه متوجه امام جواد عليه السلام شد و به او گفت: آيا خطبه عقد مي خواني، اي ابو جعفر؟! حضرت فرمود: آري، اي اميرمؤمنان! پس مأمون به او گفت: فدايت گردم! بنام خودت خطبه بخوان كه تو را پسنديده ام و دخترم ام الفضل را به عقد تو در مي آورم، هر چند گروهي آن را خوش ندارند. امام جواد عليه السلام نيز شروع به خواندن خطبه كرد و فرمود: حمد و ستايش، مخصوص خداست و اين را در مقام اقرار و اعتراف نعمت او، بر زبان مي رانم و معبودي، جز الله نيست و اين سخن را در مقام اخلاص ورزيدن به يگانگيش ادا مي كنم و درود خدا بر محمد صلي الله عليه و اله و سلم، سرور آفريدگانش و برگزيدگان از خاندان او باد، اما بعد از جمله ي لطف و كرم خداي متعال بر بندگان خود اين است كه آنها را با حلال از حرام بي نيازشان كرده و در قرآن كريم فرموده است: (و أنكحوا الأيامي منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم) [228] «مردان و زنان بي همسر خود را همسر دهيد، همچنين غلامان و [ صفحه 85] كنيزان صالح و درستكارتان را، اگر فقير و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود، آنان را بي نياز مي سازد، خداوند گشايش دهنده و آگاه است.» همانا محمد بن علي بن موسي، ام الفضل دختر بنده ي خدا مأمون را به همسري خود در مي آورد، در حاليكه مهر جده اش فاطمه زهرا دختر حضرت محمد را مهر او قرار داده است كه مبلغ پانصد درهم خالص مي باشد، آنگاه رو به مأمون كرده از او پرسيد: اي امير مؤمنان! آيا، با اين مبلغي كه به عنوان مهر به زبان آوردم، او (محمد بن علي الجواد عليه السلام) را به ازدواج او (أم الفضل) در آورم؟ مأمون در جواب گفت: آري، البته دخترم ام الفضل را با همين مهر گفته شده، به همسري تو اي ابو جعفر! در آوردم آيا آن را پذيرفتي؟ امام جواد عليه السلام فرمود: آن را قبول كردم و بدان راضي شدم، پس مأمون دستور داد كه خاص و عام در اين جشن ازدواج شركت نمايند. ريان گفت: طولي نكشيد كه صداهايي همچون صداي ناخدايان، در گفتگوي خود به گوشمان رسيد و مشاهده كرديم كه خدمتكاران، يك كشتي مصنوعي از نقره را كه با ريسمانهايي از ابريشم بسته بودند و مملو از ماده معطر و خوشبو بود با شتاب مي كشيدند؛ مأمون دستور داد كه تمام خواص درگاه، محاسن خود را معطر كنند؛ سپس آن كشتي را به قسمت عمومي بردند و همگان خود را با آن خوشبو ساختند و سفره ها گستردند و مردم غذا خوردند و به هر قوم و قبيله اي فرا خور حال خود، جوايزي اهدا شد. چون مردم پراكنده شدند و هنوز تني چند از خواص حضور داشتند، مأمون به امام جواد عليه السلام گفت فدايت شوم! اگر صلاح مي دانيد شقوق مسئله ي قتل صيد، توسط محرم را بيان فرمائيد تا استفاده كنيم. امام جواد عليه السلام فرمود! آري، همانا محرم اگر صيدي را در حل (غير حرم) بكشد و صيد از پرندگان بزرگ باشد، يك گوسفند كفاره دارد و چنانكه آن را در حرم بكشد؛ كفاره اش دو برابر است و هرگاه جوجه اي را در غير حرم بكشد، يك شتر بچه اي كه از شير گرفته شده باشد بر اوست؛ اگر جوجه را در حرم بكشد، علاوه بر شتر بچه، قيمت جوجه را هم بايد بدهد؛ هرگاه صيد كشته شده از حيوانات وحشي و مثلا الاغ وحشي باشد، كفاره ي آن يك گاو است و چنانكه شتر مرغ باشد، كفاره اش يك شتر است و اگر يك آهو باشد، كفاره ي آن يك گوسفند مي باشد؛ [ صفحه 86] هرگاه يكي از اين حيوانات را در حرم بكشد، كفاره ي آنها دو برابر است، به صورتي كه قرباني بايد به حريم كعبه برسد و اگر محرم كاري كند كه قرباني بر او واجب شود و محرم به احرام حج باشد، قرباني را در مني سر مي برد و چنانكه محرم به احرام عمره باشد، قرباني را در مكه مي كشد؛ كفاره ي صيد هم، بر عالم و جاهل مساوي است و در صيد عمدي، گناه نيز كرده است و در صيدي كه از روي خطا صورت گرفته است، گناهي بر وي نخواهد بود؛ كفاره ي محرم حر و آزاد بر گردن خود اوست؛ ولي كفاره ي بنده، بر مولاي وي مي باشد و صغير، كفاره ندارد و بر كبير واجب مي باشد و عقوبت اخروي از پشيمان، ساقط مي گردد؛ در صورتي كه مصر بر صيد، در آخرت نيز عقوبت مي شود. مأمون به امام جواد عليه السلام گفت: چه نيكو گفتي اي ابا جعفر! خدايت با تو نيكي كند؛ اكنون خود اگر مايل هستي سؤالي از يحيي بپرس، همچنان كه او از شما پرسيد؛ حضرت به يحيي فرمود: از شما بپرسم؟ يحيي گفت! فدايت گردم! هر طور دوست داريد؛ اگر جواب سؤالتان را بدانم مي گويم و گر نه، از محضر شما استفاده مي كنم. امام جواد عليه السلام فرمود مرا از مردي خبر ده كه به زني، در اول روز نگاه كرد، نگاهش بر او حرام بود، وقتي روز بالا آمد، نگاه بر زن، وي را حلال گشت؛ هنگام زوال خورشيد، نگاه بر او حرام شد و موقع عصر، حلال گرديد؛ با غروب خورشيد، نگاه حلال شد؛ وقت عشا آخر، حلال گشت؛ در نيمه شب حرام شد و هنگام طلوع فجر، حلال گرديد؛ بگو كه حال اين زن چيست و چگونه نگاه بر او، حلال و حرام مي شود؟ يحيي بن اكثم گفت: نه، به خدا سوگند! جواب اين سؤال را نمي دانم و از وجه حلال و حرام شدن نگاه، اطلاعي ندارم؛ اگر بيان بفرمائيد، استفاده مي كنيم. امام جواد عليه السلام فرمود: اين زن، كنيز مردي است كه يك مرد اجنبي اول صبح به او نگاه مي كند و نگاهش حرام است؛ روز كه بالا مي آيد، او را از صاحبش مي خرد و نگاهش حلال مي شود، هنگام ظهر او را آزاد مي كند، بر او حرام مي گردد؛ در وقت عصر با وي ازدواج مي كند و بر او حلال مي شود؛ چون مغرب فرا مي رسد، او را ظهار مي نمايد و بر او حرام مي شود و هنگام عشا آخر، كفاره ي ظهار را مي دهد و بر او حلال مي گردد و در نصف شب، يكبار ديگر طلاقش مي دهد و بر او حرام مي شود و صبح هنگام، به او رجوع مي كند و بر او حلال مي شود. [ صفحه 87] راوي گفت: پس مأمون، به حاضران از خاندان رو كرد و گفت: آيا در ميان شما كسي هست كه پاسخ اين مسأله را اين چنين بگويد؟ يا سخنان نو و تازه در جواب سؤال پيشين، مطرح نمايد؟ آنها يكصدا گفتند: به خدا سوگند! نه، اي امير مؤمنان! همانا امير مؤمنان نسبت به رأي و نظر خود، آگاهتر است؛ پس خطاب به آنها اظهار داشت: واي بر شما! همانا افراد اين خانواده، از ميان آفريدگان، به فضل و كمال مخصوص شده اند كه مشاهده مي كنيد و البته سن و سال اندكشان، مانع آنها از رسيدن به كمال نيست؛ آيا نمي دانيد كه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم، دعوت خود را با دعاي امير مؤمنان علي بن ابيطالب عليه السلام كه در آن زمان ده ساله بود، آغاز كرد و اسلام او را پذيرفت و حكم به مسلماني او كرد، در حاليكه هيچ كس ديگر هم سن و سال او را به اسلام نخواند و با حسن و حسين عليهم السلام كه كمتر از شش سال داشتند، بيعت فرمود و با كودك ديگري غير از آن دو نفر، دست بيعت نداد؛ آيا اكنون نيز نمي دانيد، آنچه را خداي متعال اين قوم را به آن مخصوص گردانيده است و اينكه اينان، فرزنداني هستند كه بعضي از بعض ديگرند و ماجراي آخرين نفرشان، همان ماجراي اولين نفر آنهاست؛ همگي گفتند: راست گفتي، اي امير مؤمنان! سپس آنان برخاستند و رفتند؛ چون بامداد فردا شد، مردم گرد آمدند و امام جواد عليه السلام نيز حاضر شد و دربانان و خدمتكاران و خاص و عام، به مبارك باد مأمون و امام جواد عليه السلام آمدند و سه طبق نقره اي كه گلوله هايي از مشك و زعفران بهم آميخته كه در داخل آن گلوله ها نوشته هايي در خصوص مال و ثروت فراوان و بخششهاي ارزنده و قطعه اي چند از زمين و باغ و بوستان در آنها بود، به مجلس آورده شد و مأمون دستور پراكندن همه ي آنها را بر سر خاصان درگاه، صادر كرد و چنان بود كه هر كس چيزي به دستش مي رسيد، نوشته اش را بيرون مي آورد و ارائه مي داد و به پايش مهر مي زدند؛ آنگاه كيسه هاي طلا آورده در ميان نهادند و مأمون محتويات آنها را در ميان اميران لشكر و ديگران پخش مي كرد و مردم همگي بر اثر گرفتن جوائز و هدايا، مستغني و بي نياز، مجلس را ترك نمودند و مأمون، صدقاتي را پيشكش همه ي مستمندان و مساكين كرد و تا زنده بود، همواره امام جواد را تكريم و احترام مي نمود و حتي حضرت را بر فرزندان و تمام خاندان خود، مقدم مي داشت. [229] . [ صفحه 88] [230] 5 - حراني نقل كرده است: مأمون به يحيي بن اكثم گفت: در محضر ابو جعفر، محمد بن رضا (امام جواد) عليهما السلام مسأله اي مطرح كن كه او، در جوابش فرو ماند؛ لذا يحيي بن اكثم از حضرت پرسيد: اي ابا جعفر! چه مي فرمائيد راجع به مردي كه با زني زنا كرده، آيا مي تواند با وي ازدواج نمايد؟ حضرت در جواب فرمود: او را واگذارد تا رحم خود را از نطفه ي خودش و نطفه ي ديگري كه ممكن است به ديگري نيز زنا داده باشد، پاك كند؛ سپس در صورت تمايل با وي ازدواج نمايد؛ البته اين زن، در مثل به درخت خرمايي مي ماند كه مردي، به حرام از خرماي آن بخورد، تا آنگاه درخت خرما را خريداري كند و به حلال از آن تناول نمايد. سپس يحيي بن اكثم منفعل گشت و امام جواد عليه السلام به او فرمود: اي ابا محمد! چه مي گويي درباره ي مردي كه زني در اول روز بر وي حرام گرديد و چون روز، بالا آمد، حلال شد و نيمه ي روز بر او، حرام گشت، سپس موقع ظهر حلال گرديد؛ آنگاه در وقت عصر حرام شد؛ هنگام مغرب، حلال گشت و در نيمه ي شب، حرام شد؛ سپس موقع طلوع فجر، حلال گرديد و هنگام بالا آمدن روز، حرام گشت و در نيمه ي روز، حلال گرديد؟ سپس يحيي و فقيهان، گنگ و متحير باقي ماندند كه مأمون (ملعون) گفت: اي ابو جعفر! خدايت عزيز و گرامي دارد! جواب اين مسأله را براي ما روشن فرما. امام جواد عليه السلام فرمود: اين مرد، كسي است كه به كنيز نامحرمي نگاه كرد؛ او را خريداري نمود و بر وي، حلال گشت؛ سپس كنيز را، آزاد كرد و بر او حرام شد؛ آنگاه وي را به همسري گرفت و بر وي، حلال گشت؛ بعد از آن او را ظهار كرد (مساوي او گفت: تو نسبت به من، به منزله ي مادرم هستي.) و بر وي حرام گرديد؛ آنگاه كفاره ي ظهار را پرداخت نمود و بر او، حلال گشت؛ بعد از آن، او را طلاق داد به يك طلاق و بر وي حرام گشت؛ سپس به او، رجوع نمود و بر وي حلال گرديد؛ آنگاه آن مرد مرتد شد و از اسلام بر گشت و بر او، حرام شد؛ سپس از آن توبه كرد و دوباره اسلام آورد كه با همان عقد اول بر وي حلال گرديد، همانگونه كه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم پيوند زناشويي «زينب» را با «ابي العاص بن ربيع» كه پس از ارتداد اسلام آورد، با همان عقد اول تأييد و امضا فرمود. [231] . [ صفحه 89]

### مناظره حضرت راجع به ابوبكر و عمر

[232] 6 - طبرسي گفته است روايت شده كه مأمون، بعد از اينكه دخترش ام الفضل را به همسري امام جواد عليه السلام درآورد، در مجلسي بود كه امام جواد عليه السلام ويحيي بن اكثم و گروه ديگري، حضور داشتند؛ يحيي بن اكثم به امام جواد عليه السلام عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! چه مي فرمائيد راجع به خبري كه مي گويد: جبرئيل بر رسول خدا نازل شد و عرض كرد: اي محمد! خداي متعال سلامت مي رساند و مي فرمايد: از ابوبكر بپرس كه آيا از من راضي است؟ من البته از او راضي و خوشنودم؟! امام جواد عليه السلام فرمود: فضل ابو بكر را انكار نمي كنم؛ اما لازم است شنونده ي اين خبر، آن را با آنچه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم در حجه الوداع فرمود: مقايسه كند؛ آن حضرت در آنجا فرمود: دروغ گويان بر من، زياد شده اند و بعد از من بيشتر هم خواهند شد؛ آگاه باشيد كه هر كس دروغي را به من نسبت دهد، جايگاه وي از آتش پر مي شود؛ پس هر گاه سخني از من به شما رسيد، آن را با كتاب خدا (قرآن كريم) و سنت و روش من، مقايسه كنيد؛ هر گاه با آن دو موافق بود، آن را كار بنديد و اگر مخالف كتاب خدا و سنت من بود، رها كنيد. اين خبر، موافق كتاب خدا نيست، خداي متعال مي فرمايد: (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب اليه من حبل الوريد) [233] ما انسان را آفريديم و وسوسه هاي نفس او را مي دانيم و ما به او، از شاهرگ گردن نزديك تريم.» اينكه رضا و سخط ابوبكر بر خداي متعال پنهان است، تا جايي كه از راز درون او پرس و جو مي كند، عقلا محال است. سپس يحيي بن اكثم گفت: همچنين روايت شده كه مثل ابوبكر و عمر در زمين، مثل جبرئيل و ميكائيل در آسمان است و امام جواد عليه السلام پاسخ داد: اين خبر نيز جاي تأمل و بررسي دارد؛ چه اينكه جبرئيل و ميكائيل، دو فرشته مقرب درگاه خداي متعال هستند؛ هرگز نافرماني خدا نكرده اند و هرگز به اندازه ي چشم بر هم زدني از اطاعت و فرمانبرداري خداي متعال جدا نشده اند، در حاليكه ابوبكر و عمر، به خداي متعال شرك ورزيدند؛ هر چند بعد از آن مسلمان [ صفحه 90] شدند، ولي بيشتر روزگار خود را در شرك سپري كرده اند؛ بنابراين همساني ابوبكر و عمر با جبرئيل و ميكائيل از محالات است. يحيي گفت: و نيز روايت شده كه آن دو نفر: سرور پيران اهل بهشتند؛ نظر شما چيست؟ امام جواد عليه السلام فرمود: اين خبر نيز محال است؛ زيرا همگي اهل بهشت، جوانند و پيري در ميان آنها نيست؛ اين خبر از مجعولات بني اميه است كه با فرمايش رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم درباره ي امام حسن و امام حسين عليهما السلام كه آن دو، سيد جوانان اهل بهشتند، در تقابل و تضاد قرار مي گيرد. يحيي گفت: همچنين روايت شده كه عمر بن خطاب چراغ بهشتيان است. امام جواد عليه السلام فرمود: اين نيز محال است؛ چه اينكه فرشتگان مقرب درگاه الهي، آدم و محمد صلي الله عليه و اله و سلم بلكه همه ي پيامبران و رسولان در بهشتند آيا بهشت با نور ايشان روشن نمي گردد تا با نور عمر روشن شود؟! يحيي بن اكثم گفت: و نيز روايت شده كه «سكينه» (آرامش يا صندوق عهد) با زبان عمر سخن مي گويد. امام جواد عليه السلام فرمود منكر فضل عمر نيستم؛ ولي ابوبكر برتر از عمر بوده و او بر فراز منبر گفت: همانا مرا شيطاني است كه فريبم مي دهد؛ لذا هر گاه كج شدم، استوارم سازيد. يحيي گفت: روايت شده كه پيامبر اكرم فرمود: اگر من به رسالت مبعوث نمي شدم، عمر مبعوث مي گشت. امام جواد عليه السلام فرمود: كتاب خدا (قرآن) راستگوتر از اين حديث است كه مي فرمايد: (و اذا اخذنا من النبيين ميثاقهم و منك و من نوح) [234] «به خاطر آور» هنگامي را كه از پيامبران، پيمان گرفتيم و (هم چنين) از تو و نوح و...» بي گمان خداي متعال كه پيمان پيامبران را از قبل گرفته بوده است، چگونه ممكن است آن را تغيير دهد؟! (علاوه بر اين) تمام پيامبران چنان بوده اند كه به اندازه ي يك چشم بر هم زدن، به خداي متعال شرك نورزيده اند؟ چگونه ممكن است مشركي كه بيشتر عمر خود را در شرك سپري كرده، به پيامبري بر انگيخته شود؟! (مزيد بر اينها) رسول خدا فرمود: به پيامبري رسيدم، در حاليكه آدم هنوز ميان روح و جسد بود [ صفحه 91] (شمايل كامل انساني پيدا نكرده بود). يحيي بن اكثم گفت: همچنين روايت شده كه پيامبر اكرم فرمود: وحي از من هيچگاه قطع نشد، جز اينكه گمان كردم به آل خطاب (عمر) نازل شده است! امام جواد عليه السلام فرمود: اين نيز محال است، زيرا روانيست، پيامبر اكرم در نبوت خود، ترديد كند، خداي متعال مي فرمايد: (الله يصطفي من الملائكة رسلا و من الناس) [235] «خداوند از فرشتگان، رسولاني بر مي گزيند و هم چنين از مردم... پس چگونه ممكن است خداي متعال نبوت را از برگزيده ي خود، به مشركي منتقل نمايد؟! يحيي گفت: روايت شده كه پيامبر اكرم فرمود: اگر عذاب فرود آيد، احدي جز عمر نجات پيدا نمي كند! امام جواد عليه السلام فرمود: اين هم محال است، چه اينكه خداي متعال مي فرمايد: (و ما كان الله ليعذبهم و أنت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون) [236] «اي پيامبر!) تا زماني تو در ميان آنها هستي، خداوند آنها را مجازات نخواهد كرد و (نيز) تا استغفار مي كنند، خدا عذابشان نمي كند.» خداي متعال بدينگونه خبر داده است كه تا وقتي رسول خدا در ميان مردم است و تا زماني كه اهل ايمان استغفار كنند، هيچكس را مجازات نخواهد نمود. [237] . [ صفحه 92]

### كرامات امام جواد

### شفا دادن بيماران

[238] 1 - طبري آورده است: عباس بن سندي همداني از بكر روايت كرده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: عمه ام از بادي كه در بدنش نفوذ كرده، شكايت دارد، فرمود: او را نزد من بياور، بكر گفت: عمه ام را خدمت حضرت بردم و چون بر او داخل شد، به عمه ام فرمود: از چه چيزي شكايت داري؟ او عرض كرد: فدايت گردم! از درد زانو مي نالم، بكر گفت: پس حضرت دست مبارك خود را از روي لباس، بر زانويش كشيد و با خودش چيزي فرمود، عمه ام از نزد حضرت بيرون رفت و ديگر دردي در خود نيافت. [239] . [240] 2 - شيخ طوسي روايت كرده است: محمد بن سنان گفت: از درد چشم به امام رضا عليه السلام، شكايت كردم، حضرت كاغذي برداشت و چيزي به امام جواد عليه السلام نوشت، در حاليكه دور از انتظار من بود، پس آن نامه را به خادم سپرد و مرا به همراهش، روانه كرد و به من فرمود اين قضيه را كتمان كن و در حاليكه نوشته نزد خادم بود، خدمت امام جواد عليه السلام رسيديم. محمد بن سنان گفت: خادم، نامه را نزد امام جواد عليه السلام گشود و آن حضرت، كرارا در نامه مي نگريست و سرش را به آسمان بلند مي كرد و مي فرمود: نجات يابنده است، سپس درد چشم من به كلي از بين رفت و بينايي ام چنان تند و تيز شد كه كمتر كسي به آن پايه مي رسيد، [ صفحه 93] ابن سنان گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: خداي متعال تو را بزرگ امت قرار دهد، چنانكه عيسي بن مريم را پيشواي بني اسرائيل ساخت، سپس به حضرت عرض كردم: اي همتاي صاحب فطرس! و از خدمتش بيرون آمدم و امام رضا عليه السلام دستور داده بود اين راز را مخفي سازم و پيوسته چشمانم صحيح و سالم بود تا اينكه شفاي چشم، به دست امام جواد عليه السلام را پخش و منتشر كردم كه در اين هنگام درد چشمم بر گشت. راوي گفت: به محمد بن سنان گفتم: از اينكه گفتي: اي همتاي صاحب فطرس!، چه منظوري داشتي؟! او گفت: همانا خداي متعال بر فرشته اي از فرشتگان به نام فطرس، خشم گرفت و بالش را شكست و او را به جزيره اي از جزيره هاي دريا، در افكند، وقتي امام حسين عليه السلام به دنيا آمد، خداي متعال جبرئيل را به مباركباد حضرت محمد فرستاد و جبرئيل دوست فطرس بود، به همين جهت به او كه در آن جزيره رانده شده بود، گذشت و ولادت امام حسين عليه السلام و فرمان خداي متعال به خودش را به وي خبر داد و به فطرس گفت: آيا مي خواهي تو را بر بالهايم حمل كنم و به نزد حضرت محمد ببرم تا از تو شفاعت نمايد؟ فطرس گفت: آري، جبرئيل او را بر بالش برداشت و نزد حضرت محمد آورد، پس تهنيت پروردگارش را به حضرت، ابلاغ كرد و ماجراي فطرس را به عرض رساند، حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم به فطرس گفت: خودت و بال شكسته ات را به گهواره ي حسين عليه السلام بمال و فطرس چنين كرد، خداي متعال به بركت امام حسين، بالش را التيام بخشيد و او را به جايگاهش در ميان فرشتگان، باز گرداند. [241] . [242] 3 - و نيز آورده است: احمد بن محمد بن ابي نصر و محمد بن سنان گفته اند: ما، در مكه بوديم و امام رضا عليه السلام نيز آنجا تشريف داشتند، به حضرت عرض كرديم: فدايتان شويم! ما مي رويم و شما در مكه تشريف داريد، اگر صلاح مي دانيد، نامه اي به ابو جعفر (امام جواد عليه السلام) بنويسيد تا بدان التيام يابيم، پس نامه اي به او نوشت و ما به مدينه آمديم و به موفق (خادم امام جواد عليه السلام) گفتيم: حضرت را (كه در سن كودكي بود)، نزد ما بياور، پس حضرت در حاليكه در بغل موفق بود، نزد [ صفحه 94] ما آمد و شروع به خواندن نامه كرد و گاهي آنرا تا مي كرد و زماني در آن مي نگريست و تبسم مي نمود تا به پايان نامه رسيد، در حالي كه آنرا از قسمت بالا تا مي كرد و از سمت پائين مي گشود، محمد بن سنان گفت: چون از خواندن نامه فارغ گشت، پاي مباركش را حركت داد و فرمود: نجات يابنده است! نجات يابنده است! و احمد بن محمد گفت: سپس محمد بن سنان در اين هنگام گفت: اي فطرسي! اي فطرسي! (يعني اي كسي كه شبيه امام حسيني، همو كه ملك فطرس را شفاء و نجات داد). [243] . [244] 4 - طبري گفته است: احمد بن محمد بن ابي نصر گفت: من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغيره، در مني خدمت امام رضا عليه السلام بوديم، حضرت به من فرمود: آيا حاجتي داري؟ عرض كردم: آري، حضرت نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشت و به ما داد، وقتي به مدينه رسيديم، مسافر (خادم حضرت) او را بر شانه ي خود نشانده، نزد ما آورد و او در آن روز هيجده ماه داشت، نامه را به حضرت داديم، مهر آنرا گشود و خواند، سپس سر مبارك خود را به سوي درخت خرمايي كه در زير آن قرار داشت، بلند كرد و فرمود: باح، باح. [245] . [246] 5 - و نيز گفته است: از ابو محمد عبدالله بن محمد نقل شده كه گفت: عمارة بن زيد، برايم تعريف كرد: خانمي را ديدم كه فرزند نابيناي خود را، خدمت امام جواد عليه السلام آورد، حضرت دست خود را بر او كشيد و او از جا بلند شد و ايستاد، چنانكه گويي چشمش ناراحتي نداشته است. [247] . [248] 6 - راوندي آورده است: از محمد بن ميمون روايت شده كه گفت: در مكه با امام رضا عليه السلام بودم، پيش از آنكه به خراسان عزيمت كند، به حضرت عرض كردم: مي خواهم به مدينه بروم، نامه اي براي (امام) جواد عليه السلام بنويس و همراه من كن، حضرت تبسمي فرمود و نوشت، به مدينه رسيدم و در آن حال، بينايي خود را از دست داده بودم، پس خادم، امام جواد عليه السلام را از گهواره نزد من آورد، نامه [ صفحه 95] پدرش را به او دادم، حضرت به موفق خادم فرمود: مهر نامه را بگشا و آنرا باز كن، موفق نيز مهر را گشود و نامه را در برابر حضرت باز كرد، حضرت در آن نگريست و به من فرمود: اي محمد! چشمت در چه حال است؟ عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! هر دو چشمم بيمار شدند و چنانكه مي بيني، بينايي ام رفته است، حضرت فرمود: نزديك من بيا، نزديك او رفتم، دستش را دراز نمود و به چشمانم كشيد و بينائيم باز آمد و سالمتر از گذشته بود، پس دست و پاي مباركش را بوسيدم و با چشم بينا از خدمتش مراجعت كردم. [249] . [250] 7 - و نيز آورده است: از محمد بن عمير بن واقد رازي روايت شده كه گفت: همراه برادرم كه به بيماري شديد تنگي نفس مبتلا بود، بر امام جواد عليه السلام داخل شديم، برادرم از بيماري خود، به حضرت شكايت كرد، حضرت فرمود: خداي متعال از آنچه شكايت مي كني، عافيتت دهد، پس از نزد حضرت بيرون آمديم، در حاليكه بهبود يافته بود و تا زنده بود، آن بيماري به سراغش نيامد. محمد بن عمير گفت: در هر هفته در لگن خاصره ام (مساوي پشت و پهلو بالاي ران) دردي پديد مي آمد. چند روزي درد آن بسيار سخت شد به طوري كه از امام جواد عليه السلام خواهش كردم كه براي دفعش دعا كند، حضرت فرمود: خداي متعال تو را عافيت دهد، پس تا اين ساعت، اثري از آن نديده ام. [251] . [252] 8 - ابن شهر آشوب آورده است: از ابو سلمه روايت شده كه گفت: بر امام جواد عليه السلام داخل شدم، در حالي كه گوشم به شدت سنگين شده بود، حضرت هنگام ورودم متوجه شده، مرا به نزد خود طلبيد و دست راست مباركش را بر گوش و سرم كشيد، سپس فرمود: بشنو و حفظ كن! پس به خدا سوگند! هر آينه بعد از دعاي حضرت، صداهايي را مي شنوم كه از گوشها ي مردم مخفي و پنهان است. [253] . [ صفحه 96]

### آگاهي حضرت از غيب و نهان

[254] 9 - راوندي نقل كرده است: از قاسم بن محسن روايت شده كه گفت: بين راه مكه و مدينه بودم، عرب بيابانگرد، مستمندي بر من گذشت و چيزي از من خواست، دلم به حالش سوخت و يك قرص نان بيرون آورده، به او دادم: چون از من گذشت، گردبادي برخاست كه عمامه از سرم برد و آن را نديدم كه چگونه و به كجا رفت، هنگامي كه داخل مدينه شدم، نزد امام جواد عليه السلام مشرف گرديدم و حضرت به من فرمود: اي قاسم! عمامه خود را در راه از دست دادي؟ عرض كردم: بلي فرمود: اي غلام! عمامه اش را به او برگردان، غلام همان عمامه ي خودم را به من داد. عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! چگونه به دست شما رسيد؟ فرمود: به اعرابي صدقه دادي، خداي متعال به شكرانه آن، عمامه ات را به تو باز گرداند و (ان الله لا يضيع أجر المحسنين) [255] «البته خدا، پاداش نيكوكاران را تباه نمي كند.» [256] . [257] 10 - ابن حمزه آورده است: از محمد بن ابي القاسم روايت شده كه گفت: عموم اهل مدينه روايت كرده اند كه امام رضا عليه السلام در نامه اي خواسته بود كه وسايل گوناگون حضرت را برايش بفرستند؛ وسايل را فرستادند، (و هنوز در راه بود) كه يك روز امام جواد عليه السلام، كساني را فرستاد تا آنها را باز گردانند و معلوم نبود چرا حضرت چنين كرد؛ اما وقتي آن روز، در همان ماه محاسبه شد، معلوم گرديد كه امام رضا عليه السلام در همان روز، به شهادت رسيده است. [258] [259] 11 - و نيز روايت كرده است: محمد بن قاسم از پدرش نقل كرده كه گفت: بعضي از مردم شهر منصور برايم گفتند كه بر امام جواد عليه السلام داخل شدند در حالي كه حضرت در قصر احمد بن يوسف بود و اظهار داشتند: اي ابا جعفر! فدايتان گرديم! ما مجهز و مهياي حركت هستيم؛ اما مي بينيم كه شما اهميتي [ صفحه 97] نمي دهيد. حضرت به آنها فرمود: شما از اين جا بيرون نخواهيد رفت تا اينكه با دستان خود، از اين درهايي كه مشاهده مي كنيد، آب بنوشيد، آنها از اين كه آب از آن درهاي متعدد در آيد، دچار شگفتي شدند؛ اما بيرون نرفتند تا زماني كه با دست خود، از آب آنها نوشيدند. [260] . [261] 12 - بحراني روايت كرده است: ابو هاشم، داود بن قاسم جعفري گفت: در بغداد در خانه ي امام جواد عليه اسلام، خدمت حضرت نشسته بودم كه ياسر خادم، داخل شد، حضرت به او خوش آمد گفت و او را نزد خود نشانيد، سپس ياسر خادم عرض كرد: اي سرورم! ام جعفر اجازه مي خواهد، نزد ام الفضل برود و احوال شما و ايشان را بپرسد، پيش از اين، از مأمون اجازه گرفته و او، تأكيد كرده است كه بدون اجازه ي شما، نزد ام الفضل نرود، حضرت به او فرمود: به ام جعفر بگو: با خوشي و صفا، پيش من بيايد، پس خادم رفت و من نيز در حاليكه با خودم گفتم: اكنون كه ام جعفر به سوي امام جواد عليه السلام و ام الفضل مي آيد وقت مناسبي براي نشستن من نيست، بر خاستم، ولي حضرت به من فرمود: اي ابو هاشم! بنشين، چه اينكه ام جعفر خواهد آمد و تو هر آنچه را دوست داري مشاهده خواهي كرد. من هم نشستم و ام جعفر آمد و قبل از اينكه براي رفتن نزد ام الفضل اجازه بگيرد براي رفتن نزد امام جواد عليه السلام اجازه گرفت، آن حضرت به خادم فرمود: به ام جعفر بگو: جز پسر عمويت ابو هاشم جعفري كه نسبت به ما شرم و حيا مي ورزد، كسي پيش من نيست، من نيز حيا كردم و خود را به كناري كشيدم، به گونه اي كه آنها را نمي ديدم، اما سخنانشان را مي شنيدم، پس ام جعفر داخل شد و سلام داد و اجازه خواست كه نزد ام الفضل، دختر مأمون و همسر حضرت برود، امام جواد عليه السلام نيز به او اجازه داد، طولي نكشيد كه ام جعفر نزد حضرت بازگشت و گفت: سرور من! دوست دارم تو و دخترم ام الفضل (ام الخير) را با هم، در يكجا ببينم تا ديدگانم روشن شود و شادمان گردم و براي امير مؤمنان، تعريف كنم و او نيز خرسند و شادمان شود. [ صفحه 98] امام جواد عليه السلام فرمود: به نزد او برو و من نيز دنبال شما مي آيم، پس او عازم منزل ام الخير گشت سپس امام عليه السلام امر كرد، استرش را آوردند و ايشان نيز در حالي كه كنيزان رو گرفته ام الفضل در مقابل حضرت ايستاده بودند داخل گرديد، اما چيزي نگذشت كه با شتاب، مراجعت فرمود در حالي كه اين آيه ي شريفه را تلاوت مي كرد: (فلما رأينه أكبرنه) [262] «هنگامي كه چشمشان به او افتاد، او را بسيار بزرگ (و زيبا) شمردند». حضرت نشست و ام جعفر در حاليكه دامنش روي زمين مي لغزيد بيرون آمد و عرض كرد: سرورم! بر من احساني فرموديد ولي با نشستن، آن را تمام نكرديد؛ حضرت فرمودند: چيزي رخ داد كه با آن نشستن خوب نبود. أم جعفر گفت: سرورم! قسم به خدا هر چه روي داد، خير است! چه چيز مشاهده فرموديد؟ و چرا ننشستيد؟ آخر چه اتفاقي افتاد؟ حضرت فرمود: اي ام جعفر! اتفاقي افتاد كه باز گفتنش براي تو، روا نيست، به نزد ام الفضل باز گرد و في ما بين خودتان، از او سؤال كن، چه اينكه او به تو خواهد گفت كه در لحظه ورود من بر وي، چه اتفاقي افتاد و البته آن، يك راز زنانه است. ام جعفر، سخن امام را به ام الفضل رساند، ام الفضل به او گفت: اي عمه! از كجا نسبت به آن قضيه من، علم پيدا كرد؟ ام جعفر گفت: دختركم! آن قضيه چيست؟ من از آن بي خبرم و سوگند ياد كردم كه چيزي جز خير و نيكي نيست و گمان بردم كه حضرت، كراهتي در سيمايت ديده است، ام الفضل گفت: به خدا سوگند! كراهتي نداشتم، اي عمه! البته فهميدم چه اتفاقي افتاد، نزد وي برو و از او بپرس تا به تو بگويد، ام جعفر گفت: دختركم! حضرت فرمود: آن يك راز زنانه است. اينجا بود كه ام الفضل گفت: چگونه زبان به نفرين پدرم نگشايم كه مرا به ساحري، شوهر داده است، ام جعفر به او گفت: دختركم! اين حرف را بر زبان مران كه رأي و نظر پدرت، راجع به شوهرت و قبل از او، راجع به پدرش (امام رضا عليه السلام)، رأي و نظر تو نيست، به من بگو: چه اتفاقي افتاده است؟ ام الفضل گفت: اي عمه! به خدا سوگند! همين كه آفتاب رويش در آستانه ي در پديدار شد، از نماز فرو مانده و عادت زنانه شدم و دست بر پيراهنم زده، آن را جمع و جور كردم، پس ام جعفر به نزد حضرت بازگشت و عرض كرد: سرورم! شما علم غيب مي دانيد؟ [ صفحه 99] حضرت فرمود: نه، ام جعفر پرسيد: حال ام الخير را كه جز خدا و او، در آن لحظه هيچ كس نمي دانست، چه كسي به تو خبر داد؟ فرمود: آگاهي ما، از جانب خداي متعال است و از او دريافت خبر مي كنيم. ام جعفر پرسيد: وحي بر شما فرود مي آيد؟ فرمود: خير، بار ديگر پرسيد: پس چگونه دريافت خبر مي كنيد؟ فرمود: به گونه اي كه تو بر آن واقف نيستي و به زودي، اين ماجرا را براي كسي نقل خواهي كرد و او به تو خواهد گفت: تعجب مكن كه مراتب فضل و دانش حضرت جواد عليه السلام فراتر از حد ظن و گمان توست. ام جعفر از نزد امام جواد عليه السلام، بيرون آمد و من به او (امام عليه السلام) نزديك شده و گفتم: شنيدم كه مي فرمائيد: «هنگامي كه چشمشان به او افتاد، او را بسيار بزرگ و (زيبا) شمردند»، مراد از «اكبار» و بزرگ شمردن زناني كه حضرت يوسف را ديدند چه بود؟ حضرت فرمودند: «اكبار»، چيزي است كه عارض بر ام الفضل شده بود (راوي مي گويد:) پس من دانستم كه آن حيض است. [263] .

### خبر دادن حضرت از نامه ها

[264] 13 - كليني آورده است: از داود بن قاسم جعفري نقل شده كه گفت: بر امام جواد عليه السلام، داخل شدم در حالي كه سه نامه ي بدون عنوان و نامشخص با من بوده و بر من مشتبه شده بود؛ من اندوهگين شدم، پس حضرت يكي از آنها را گرفت و فرمود: اين، نامه ي ريان بن شبيب است، سپس دومي را گرفت و فرمود: اين، نامه فلاني است و من مبهوت شدم، آنگاه حضرت به من نگريست و تبسم نمود. راوي گفت: حضرت سيصد دينار به من داد و امر فرمود آن را به يكي از عموزادگانش برسانم و در ضمن فرمود: او به تو خواهد گفت: مرا به دلالي راهنمايي كن تا با اين پول، [ صفحه 100] كالايي برايم خريداري كند، و تو راهنمايي اش كن، راوي گفت: نزد عموزاده اش آمدم و دينارها را به او دادم و او به من گفت: اي ابو هاشم! مرا به دلالي راهنمايي كن كه كالايي برايم خريداري كند و در جوابش گفتم: به چشم! راوي گفت: شتر داري به من گفت كه با حضرت سخن بگويم تا كاري به او بدهد، پس وارد بر حضرت شدم كه با او سخن بگويم، حضرت مشغول غذا خوردن بود و گروهي بر سفره نشسته بودند و نتوانستم حرفي بزنم، حضرت فرمود: اي ابو هاشم! بنشين و غذا بخور و غذا را پيش من گذاشت، سپس از پيش خود و بدون اينكه من درخواستي كنم، فرمود: اي غلام! به شتر داري كه ابو هاشم به نزد ما آورده، سر بزن و او را پيش خود نگهدار. راوي گفت: يك روز با حضرت داخل باغي شدم، به او عرض كردم: فدايت شوم! من حرص فراواني به خوردن خاك دارم، برايم دعا كنيد، حضرت سكوت كرد و سه روز بعد از پيش خود فرمود: اي ابو هاشم! خداي متعال عادت به خوردن خاك را از تو برداشت، ابو هاشم گفت: امروز چيزي منفورتر از خوردن خاك، در پيش من نيست. [265] .

### خبر دادن حضرت از نيت افراد

[266] 14 - طبري آورده است: ابو جعفر محمد بن علي بن شلمغاني در روايتي گفت: اسحاق بن اسماعيل، در همان سالي كه شيعيان خدمت امام جواد عليه السلام رسيدند، حج گزارد، او گفت: ده سؤال را در برگه اي نوشتم كه از حضرت بپرسم، همسرم نيز حامله بود و با خود گفتم: وقتي پاسخ سؤالاتم را گرفتم، از حضرت درخواست دعا كنم تا از خدا بخواهد، فرزندم را پسر قرار دهد، مردم جوابهاي خود را شنيدند و نوبت به من رسيد، از جا بلند شدم و برگه سؤالاتم همراهم بود، وقتي چشم حضرت به من افتاد، فرمود: اي ابو يعقوب! نام او را احمد بگذار، پس فرزندم پسر شد و اسمش را احمد گذاشتم و بعد از مدتي از دنيا رفت. [ صفحه 101] و از جمله ي كسانيكه با شيعيان، خدمت امام جواد عليه السلام رسيدند، علي بن حسان واسطي، معروف به عمش بود، او گفت: تعدادي اسباب بازي كه بعضي از آنها از نقره بود، با خودم خدمت حضرت بردم و با خود گفتم: آنها را به حضرت پيشكش مي نمايم، چون مردم جواب گرفته و از حضورش پراكنده شدند، از جاي خود برخاست و به روستاي صريا رهسپار گرديد، دنبال حضرت به راه افتادم و با موفق (خادم) رو به رو شدم و از او خواستم، اجازه ي ديدار برايم بگيرد، پس داخل شده و سلام دادم، حضرت جواب سلام مرا فرمود، در حالي كه چهره در هم كشيده بود و اجازه نشستن به من نداد، به حضرت نزديك شدم و آنچه در كيسه ي خود داشتم، پيشكش كردم، اما او خشمگينانه در من نگريست و آنها را به راست و چپ افكند و فرمود: خداي متعال ما را براي بازي نيافريده است! من كجا و بازي كجا! پس از حضرت طلب بخشش نمودم و او مرا بخشيد و اسباب بازيها را برداشته، از حضورش بيرون آمدم. [267] .

### خبر دادن حضرت از باطن ابن سهل قمي

[268] 15 - طبري آورده است: از محمد بن سهل بن يسع قمي روايت شده كه گفت: مجاور مكه بودم، در سفري به مدينه، خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم و خواستم از حضرت لباسي بگيرم كه مرا بپوشاند، فرصتي پيش نيامد كه چنين در خواستي كنم و با او خداحافظي كرده و قصد بيرون آمدن كردم، پس با خودم گفتم: نامه اي مي نويسم و خواسته ي خود را در ميان مي گزارم. راوي گفت: نامه را نوشتم و به مسجد پيامبر رفتم تا دو ركعت نماز، بجاي آورم و صد مرتبه از خدا طلب خير كنم، پس اگر در دلم افتاد كه نامه را تقديم كنم، تقديم و گرنه آن را پاره نمايم، چون چنين كردم، در دلم افتاد كه نامه را تقديم حضرت نكنم. نامه را پاره كردم و از مدينه، خارج شدم، در همين حال بود كه قاصدي را ديدم، در حالي كه چند پيراهن را در دستمال راه راهي پيچيده، سراغ محمد بن سهل قمي را مي گرفت تا اينكه به من رسيد و گفت: آقاي تو، اينها را برايت فرستاده است و آنها، دو پيراهن بود. [ صفحه 102] احمد بن محمد گفت: خداي متعال مقدر كرد كه وقت مردن، من غسلش دادم و در آن دو پيراهن، كفنش نمودم. [269] .

### فرستادن پيراهن، براي حسن بن علي و شاء

[270] 16 - راوندي گفته است: از حسن بن علي وشاء روايت شده كه گفت: در شهر مدينه و در مشربه ي (ام ابراهيم)، واقع در محله ي «صريا»، خدمت امام جواد عليه السلام بودم كه حضرت از جاي خود بلند شد و به من فرمود: همينجا آسوده باش؛ پس با خود گفتم؛ مي خواستم از امام رضا عليه السلام، پيراهني (به قصد تبرك) بگيرم كه نگرفتم؛ ولي وقتي امام جواد عليه السلام بازگشت، از او درخواست پيراهن مي كنم؛ حضرت، قبل از آنكه در خواستي بكنم و حتي پيش از آنكه به مشربه نزد من باز گردد، پيراهني برايم فرستاد و قاصد از قول آن حضرت به من گفت: اين، پيراهن پدرم امام رضا است كه در آن نماز مي گزارد. [271] .

### علم حضرت به راه و آب

[272] 17 - حضيني روايت كرده است: از صالح بن محمد بن داود يعقوبي نقل شده كه گفت: هنگام بازگشت مأمون از شامات امام جواد عليه السلام خواست به پيشواز او برود (هنگام رفتن) دستور داد كه دم مركبش را گره بزنند و آن روز، يك روز گرم تابستان بود و آبي در مسير حضرت يافت نمي شد، لذا بعضي از همراهان كه شناختي از حضرت نداشتند به ما گفتند: ببين كجا دم مركبش را گره مي زند!!. جز اندكي راه نسپرده بوديم كه وارد سرزمين آب گرفته و پر گل و لايي شديم و لباس و وسايل ما (در اثر زدن مركب دم گلي اش را به آنها) گل آلود شد و حضرت در امان ماند. صالح گفت: يك روز حضرت به ما فرمود - در حاليكه ما هم در آن وادي از سخنان بوديم -: بدانيد كه قبل از فرود آمدن نخست، در حاليكه شب فرا برسد، راه را گم مي كنيد و هفت ساعت از شب رفته، به راه باز مي گرديد، بعضي از همراهان اظهار داشتند اين سخن [ صفحه 103] كسي است كه هرگز اين راهها را نرفته و هيچ اطلاعي از آنها ندارد! (و من در جوابش گفتم:) به زودي، درستي اين سخنان، آشكار خواهد گشت. پس چنانكه فرموده بود، قبل از منزل نخست، راه را گم كرديم و شب را تا نيمه شب، راه رفتيم، (او كه حرف امام را باور نداشت) جلوي ما بود و ما پشت سرش تا بالاخره در منزل دوم، راه را پيدا كرديم، در همين حال گفت: به بينيد چند ساعت از شب رفته است؟ آيا هفت ساعت مي شود، ما نگاه كرديم و ديديم، همان است كه حضرت فرموده است. [273] .

### دستور حضرت به مرده، جهت اعلام دارائي خود

[274] 18 - ابن شهر آشوب آورده است: از حسن بن علي روايت شده كه مردي خدمت امام جواد عليه السلام رسيد و عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! مرا درياب! پدرم به مرگ ناگهاني مرد، در حاليكه صاحب دو هزار دينار است و من كه عيالوارم، به پولها دسترسي ندارم. امام جواد عليه السلام فرمود: وقتي نماز عشا به جاي آوردي، صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا پدرت جاي پولها را به تو بگويد، چون آن مرد چنين كرد، پدرش را مشاهده كرد كه محل پولها را نشانش مي دهد، وقتي پولها را برداشت، پدرش به او گفت: پسرم! پولها را نزد امام عليه السلام ببر و ماجراي مرا برايش تعريف كن، چه اينكه او، مرا به اين كار فرمان داد، آن مرد كه بيدار شد و پولها را برداشت و خدمت امام جواد عليه السلام آورد و عرض كرد: سپاس و ستايش خدايي را كه شما را برگزيد و گرامي داشت. [275] .

### خبر دادن حضرت از مرگ و ميرها

[276] 19 - راوندي گفته است: داود بن محمد نهدي از عمران بن محمد اشعري نقل كرده است كه گفت: خدمت امام [ صفحه 104] جواد عليه السلام رسيدم و خواسته هاي خود را گفتم و عرض كردم: ام حسن، خدمت شما سلام مي رساند و پيراهني از شما مي خواهد كه كفن خويش سازد. حضرت فرمود: البته او، از اين بي نياز شده است، من بيرون آمدم و مفهوم سخن حضرت را نفهميدم، پس خبر رسيد، سيزده روز يا چهارده روز جلوتر، از دنيا رفته است. [277] . [278] 20 - همچنين گفته است: از عمران بن محمد روايت شده كه گفت: برادرم، يك زره با چند چيز ديگر به من داد كه به امام جواد عليه السلام تحويل دهم، آنها را نزد حضرت بردم، در حالي كه زره را فراموش كرده بودم، چون خواستم با حضرت خداحافظي كنم، به من فرمود: زره را هم بياور. و مادرم نيز خواسته بود كه پيراهني از حضرت، برايش بگيرم و چون با او در ميان گذاشتم فرمود به آن نيازي ندارد، پس خبر رسيد كه بيست روز پيش از دنيا رفته است. [279] . [280] 21 - مسعودي گفته است: از صالح بن عطيه اصم نقل شده كه گفت: قبل از بيرون رفتن امام جواد عليه السلام به جانب عراق، حج گزاردم و خدمت حضرت از تنهايي شكايت كردم؛ حضرت به من فرمود: آگاه باش كه تو، از حرم بيرون نخواهي رفت تا كنيزي خريداري كني و از او، فرزند دار شوي. عرض كردم: فدايتان شوم! اگر صلاح مي دانيد، راهنمائيم كنيد؛ حضرت فرمود: آري، برو و جستجو كن و چون كنيزي انتخاب كردي، مرا آگاه ساز؛ من نيز چنين كردم. حضرت فرمود: برو و نزديك صاحب كنيز باش تا من بيايم؛ من نيز به غرفه ي كنيز فروش رفتم؛ امام جواد عليه السلام بر ما گذشت و به كنيزك، نظر افكند و گذشت؛ چون خدمت حضرت رسيدم، فرمود: او را ديدم، اما عمر كوتاهي دارد؛ فردا صبح، نزد صاحبش رفتم؛ او گفت: كنيز تب دار است و نمي توان او را نشان داد؛ روز بعد به سراغش رفتم؛ صاحبش گفت: همين امروز به خاكش سپردم؛ پس خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم و او را مطلع ساختم و كنيز ديگري خريدم و فرزندم محمد، از وي زاده شد. [281] . [ صفحه 105]

### علم حضرت به وقوع سيلاب

[282] 22 - راوندي گفته است از امية بن علي قيسي نقل شده كه گفت: من و حماد بن قيسي، در مدينه بر امام جواد عليه السلام داخل شديم تا با حضرت خداحافظي كنيم؛ حضرت فرمود: بيرون نرويد و تا فردا بمانيد. راوي گفت: چون از نزدش خارج شديم، حماد گفت: من بيرون مي روم؛ زيرا بار و بنه ام رفته است؛ ولي من اظهار داشتم كه مي مانم. راوي گفت: حماد رفت؛ و همان شب در دره، سيل به جريان افتاد و او را در كام خود فرو برد. قبر او، در سياله (سر راه مدينه به مكه) است. [283] .

### پاسخ ندادن حضرت به نامه ي واقفي

[284] 23 - راوندي آورده است: نقل شده كه گروهي از شيعيان گفته اند: نامه هايي راجع به نيازمنديهاي خود، براي امام جواد عليه السلام نوشتيم؛ مردي از واقفيها نيز نامه اي نوشت و در ميان نامه ها گذاشت؛ پس حضرت جواب هر نامه را با خط خود بر روي آن نگاشته بود؛ جز نامه ي واقفي كه بدون جواب مانده بود. [285]

### خبر دادن از محل گوسفند گم شده

[286] 24 - و نيز گفته است: از علي بن جرير روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام نشسته بودم؛ گوسفند يكي از كنيزانش (يا نزديكانش)، گم شده بود و تني چند از همسايگان را بسوي حضرت، مي كشيدند در حالي كه خطاب به آنها مي گفتند: گوسفند را شما دزديده ايد. امام جواد عليه السلام فرمود: واي بر شما! همسايگان ما را رها سازيد؛ گوسفند شما را آنها ندزديده اند؛ بلكه آن حيوان در خانه ي فلاني است؛ آنجا برويد و گوسفند خود را بياوريد؛ آنها [ صفحه 106] بيرون شدند و گوسفند خود را در خانه ي او يافتند و وي را به باد كتك گرفته، لباسش را پاره كردند، در حالي كه سوگند ياد مي كرد، گوسفند را ندزديده است خدمت امام جواد عليه السلام رسيدند؛ حضرت فرمود: واي بر شما! در حق اين مرد، ستم نموديد؛ چه اينكه اين گوسفند، بدون اطلاع او، داخل خانه اش شده بود. پس او را خواست و به تلافي پاره شدن لباسش و كتك خوردنش، چيزي به وي بخشيد. [287] .

### خبر دادن آن حضرت از كالاي دو زن

[288] - 25 - و نيز گفته است: از ابن اورمه روايت شده كه گفت: خانمي، مقداري زيور آلات و درهم و لباس، نزد من آورد و گمان كردم آنها، از خود اوست و از وي نپرسيدم كه چيزي از آنها، به ديگري تعلق دارد يا نه و آنها را همراه وجوهات شيعيان ديگر، به مدينه بردم و خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم كه از طرف فلاني و فلاني و... و از طرف فلان زن هم اين مقدار اين مقدار كالا آورده ام؛ در توقيعي كه از حضرت دريافت كردم، آمده بود: آنچه از جانب فلاني و فلاني و از طرف آن دو زن فرستاده بودي، رسيد؛ خداي متعال از شما بپذيرد و از شما خشنود گردد و تو را در دنيا و آخرت، با ما قرار دهد. وقتي ديدم كه حرف دو زن در ميان است، در صحت و درستي نامه ترديد نمودم و فكر كردم كه كسي غير از آن حضرت از پيش خود جعل نموده است؛ چه اينكه من مطمئن بودم كه آنچه آن خانم به من داد (همه اش)، مال خودش بود و او، فقط يك زن بود و چون (در توقيع) دو زن را نوشته ديدم، نسبت به واسطه ي نامه، بد گمان شدم؛ اما هنگامي كه به وطن بازگشتم، آن بانو پيش من آمد و گفت: آيا كالاي مرا تحويل دادي؟ گفتم: آري؛ ولي او پرسيد: و كالاي فلان زن را؟ گفتم: مگر چيزي از غير شما، در ميان آنها بود؟ گفت: آري؛ فلان مقدار، مال من و فلان مقدار، مال خواهرم فلاني بود؛ به او گفتم: آري؛ آنها را رساندم (و شك و ترديدم بر طرف شد.) [289] . [ صفحه 107]

### خبر دادن حضرت از مسموم بودن غذا

[290] 26 - ابن حمزه طوسي روايت كرده است: تني چند از شيعيان از عمر بن فرج شنيدند كه گفت: از امام جواد عليه السلام مطلبي شنيدم كه اگر برادرم محمد آنرا مي شنيد، هر آينه كافر مي گشت؛ گفتند: خدا تو را به كارهاي نيك و صالح توفيق دهد! آن مطلب چه بود؟ او در جواب گفت: يك روز در مدينه با حضرت بودم كه غذا حاضر كردند؛ حضرت فرمود: دست نگهداريد (غذا نخوريد.) عرض كردم: پدرم فدايتان باد! خبري از غيب برايتان آمد؟ حضرت فرمود نانوا را نزد من بياوريد؛ او را نزد حضرت آوردند؛ پس حضرت با وي برخورد كرد و به او فرمود: چه كسي تو را وادار ساخت كه مرا با اين غذا مسموم كني؟ او عرض كرد: فدايتان گردم! فلاني؛ سپس دستور داد آن غذا را بردند و غذاي ديگري حاضر كردند. [291] .

### استدلال حضرت بر علم و دانش خويش

[292] 27 - حسين بن عبدالوهاب آورده است: از عمر بن فرج رحجي نقل شده است كه گفت: به امام جواد عليه السلام در حالي كه در ساحل رود دجله بوديم، عرض كردم: شيعيان شما! ادعا مي كنند كه شما، از هر چيزي كه در رود دجله هست و حتي از وزن آن اطلاع داريد! حضرت فرمود: آيا خداي متعال مي تواند اين آگاهي را، به يك پشه از ميان مخلوقاتش عطا كند يا نه؟ عرض كردم: آري، مي تواند؛ حضرت فرمود: احترام من پيش خداي متعال از يك پشه، بلكه از اكثر آفريدگانش بيشتر است. [293] [ صفحه 108]

### آگاهي آن حضرت به زبان حيوانات

[294] 28 - ابن حمزه روايت كرده است: از علي بن اسباط نقل شده كه گفت: همراه امام جواد عليه السلام، در حالي كه بر الاغي سوار بود، از كوفه بيرون رفتيم، به رمه ي گوسفندي برخورد كرديم كه ناگهان، گوسفندي از رمه جدا شد و در حالي كه بانك و فرياد (ناله) مي زد، نزد امام جواد عليه السلام آمد، حضرت به من دستور داد كه شبان را فرا بخوانم و من، چنين كردم. امام جواد عليه السلام فرمود: اي شبان! اين گوسفند كه صاحب دو فرزند شير خوار است، از تو شكايت دارد، چه اينكه در دوشيدن شيرش، بر او ستم مي كني و چون شب هنگام به خانه صاحبش باز مي گردد، هيچ شيري در پستانش نمي يابد، اكنون دست از ظلم و ستم بر او بردار، يا از خداي متعال مي خواهم كه عمرت را كوتاه سازد. شبان عرض كرد: البته گواهي مي دهم كه خدايي، جز خداي يكتا نيست و گواهي مي دهم كه محمد، فرستاده اوست و تو، جانشين او هستي، خواهش مي كنم بفرمائيد كه چگونه از اين راز آگاه شديد؟ امام جواد عليه السلام فرمود: ما گنجينه داران دانش و نهان و حكمت خداي متعال و جانشينان پيامبران او هستيم و بندگان محترم و گراميش مي باشيم. [295] . [296] 29 - طبري گفته است: از عبدالله بن سعيد نقل شده كه گفت: محمد بن علي بن عمر تنوخي اظهار داشت: امام جواد عليه السلام را ديدم، در حالي كه با گاو نري سخن مي گفت و گاو، سر خود را حركت مي داد، ناباورانه عرض كردم: چنين نيست، بلكه شما به گاو دستور مي دهيد (دستور دهيد!) كه با شما سخن بگويد؟ حضرت فرمود: (علمنا منطق الطير و أوتينا من كل شي ء) [297] «زبان پرندگان به ما، تعليم داده شده و از هر چيزي، به ما عطا گرديده است.». سپس به گاو فرمود: بگو: خدايي جز خداي يكتا نيست و شريكي ندارد، پس گاو گفت: [ صفحه 109] (خدايي جز خداي يكتا نيست و شريكي ندارد.) آنگاه حضرت، دست مبارك خود را بر سر گاو كشيد. [298] .

### خبر دادن حضرت از نهان مردم

[299] 30 - ابن حمزه طوسي آورده است: از اباصلت هروي نقل شده كه گفت: به مجلس امام جواد عليه السلام در آمدم، در حاليكه گروهي از شيعيان و غير ايشان خدمتش بودند، پس مردي از ميان آنان برخاست و عرض كرد: سرورم! فدايتان گردم!... حضرت فرمود: شكسته نمي شود، بنشين، سپس ديگري برخاست و عرض كرد: آقاي من! فدايتان گردم!... حضرت فرمود: اگر كسي را نيافتي، آن را در آب انداز، البته به صاحبش مي رسد. راوي گفت: سؤال كننده نشست و چون اهل مجلس متفرق شدند، به حضرت عرض كردم:فدايتان گردم! مسأله ي شگفت انگيزي مشاهده نمودم، فرمود: آري، راجع به آن دو مرد سؤال مي كني؟ عرض كردم: آري، سرورم! فرمود: اولي برخاست تا بپرسد: آيا نماز ناخدا در كشتي شكسته است؟ پاسخ دادم كه شكسته نيست، زيرا كشتي مانند خانه ي اوست، نه بيرون از آن. و ديگري بلند شد تا سؤال كند كه اگر دسترسي به كسي از شيعيان نداشت، زكاتش را به چه كسي بپردازد كه در جوابش گفتم: اگر دسترسي به اهلش پيدا نكردي، آن را در آب بيانداز كه البته به اهلش خواهد رسيد. [300] . [301] 31 - راوندي گفته است: محمد بن اورمه از حسين مكاري نقل كرده كه گفت: در بغداد بر امام جواد عليه السلام داخل شدم، در حالي كه سرگرم كار خود بود و با خود گفتم كه اين مرد با توجه به خورد و خوراك و رفاهي كه دارد، هرگز به وطنش باز نمي گردد، راوي گفت: حضرت سرش را به زير انداخت، آنگاه سربرداشت و در حالي كه رنگ مباركش زرد شده بود، فرمود: اي حسين! نان جو و نمك نسائيده در حرم (جدم) رسول خدا، نزد من محبوب تر است از آنچه مرا در آن مي بيني. [302] . [ صفحه 110] [303] 32 - و نيز گفته است: از محمد بن وليد كرماني روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم و در آستانه ي در بيروني، جمعيت زيادي را مشاهده كردم، لذا به نزد مسافر (خادم) رفتم و تا زوال خورشيد (ظهر) پيش او نشستم و در آن هنگام، مهياي نماز شديم، وقتي نماز ظهر را به جاي آورديم، احساس كردم كسي پشت سرم قرار دارد، برگشتم و متوجه امام جواد عليه السلام شدم، بسوي حضرت رفته، دست مباركش را بوسيدم، سپس حضرت نشست و راجع به شرفيابي ام به محضر مباركش سؤال كرد، آنگاه فرمود: تسليم شو! (و از شك در امام خود خارج شو!) عرض كردم: فدايتان گردم! تسليم شدم، باز فرمود: تسليم شو! و فرمايش خود را سه مرتبه تكرار كرد و من با خود گفتم: تأكيد حضرت به خاطر آن اندك شكي است كه هنوز در دلم باقي مانده بود، پس حضرت لبخندي زد و باز فرمود: تسليم شو!.. در اين هنگام عقيده ام را تصحيح و تسليمم را در برابر امام تدارك نمودم و عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! تسليم شدم و خشنود گشتم، پس خداي متعال دغدغه ي خاطرم را بر طرف ساخت، به گونه اي كه اگر سعي مي كردم و مي خواستم به آن حالت شك باز گردم نمي توانستم. صبح روز بعد به قصد ديدار حضرت رفتم، از در نخست گذشتم و نزديك گروه اسبان رسيدم، اما هيچ كس نبود كه ورودم را اطلاع دهم و انتظار داشتم، كسي مرا راهنمايي كند، اما كسي وجود نداشت تا اينكه گرماي آفتاب و گرسنگي، به شدت بر من فشار آورد و پياپي آب مي نوشيدم تا بلكه شدت گرما و گرسنگي خود را بكاهم، در همين حال، خدمتكاري را ديدم كه طبقي از غذا و خوردنيهاي ديگر بر سر دارد و خدمتكار ديگر را كه آفتابه و لگني در دست دارد و هر دو به سوي من مي آيند، طبق غذا را پيش من گذاشتند و گفتند: حضرت دستور داده است كه غذا ميل كني: من نيز شروع به خوردن كردم و سر گرم غذا خوردن بودم كه حضرت تشريف آوردند، پيش پاي حضرت بلند شدم، ولي دستور دادند، بنشينم و غذاي خود را بخورم، من اطاعت كردم كه حضرت به خدمتكار، نگريست و به او فرمود تا با من غذا بخورد كه بر من گواراتر باشد، بالاخره سير شدم و طبق را برداشتند و خدمتكار شروع به جمع كردن خورده ريز غذا از زمين كرد كه حضرت فرمود: دست نگهدار! هر چه در بيابان باشد رها كن، هر چند ران گوسفندي است و هر چه در خانه است، جمع آوري كن، سپس به من فرمود: بپرس. عرض [ صفحه 111] كردم: خداي متعال مرا قربان شما گرداند! چه مي فرمائيد راجع به عطر و بوي خوش؟ حضرت فرمود: همانا پدرم دستور داد، از برايش در چوب درخت بان عطر بسازند، امام فضل (وزير مأمون) براي او نامه نوشت تا خبر دهد كه مردم، از اين بابت بر او خورده مي گيرند، پدرم در جواب فضل چنين نگاشت: اي فضل! آيا نمي داني كه يوسف پيامبر، ابريشم زربافت مي پوشيد و بر تخت طلايي مي نشست و ذره اي از حكمت او، كاسته نشد، سليمان پيامبر عليه السلام نيز چنين بود، سپس دستور داد كه نوعي عطر بنام غاليه، به چهار هزار درهم برايش بسازند. باز پرسيدم: پاداش دوستان شما، در دوستي كردن با شما چيست؟ حضرت فرمود: امام صادق عليه السلام، غلامي داشت كه چون داخل مسجد مي شد، مركبش را نگه مي داشت و يكبار كه او نشسته بود و از مركب امام نگهداري مي كرد، شيعياني از خراسان آمدند، يكي از آنها به غلام امام صادق عليه السلام گفت: اي غلام! آيا دوست داري از امام خواهش كني، مرا به جاي تو بگمارد تا غلام او باشم و تمام دارايي خود را كه از همه نوع و فراوان است، به تو بدهم؟ برو و مركب حضرت را به من بسپار كه به جاي تو، از آن مراقبت مي كنم، غلام گفت: از حضرت درخواست مي كنم. پس غلام بر امام صادق عليه السلام داخل شد و عرض كرد: فدايتان گردم! شما، خدمتگزاري و مدت همنشيني مرا با خود مي دانيد، آيا اگر خداي متعال خيري برايم حواله كند، از من دريغ مي داريد؟ حضرت فرمود: خودم به تو عطا مي كنم و عطاي ديگري را، دريغ مي نمايم! غلام، سخن مرد خراساني را باز گفت، حضرت فرمود: اگر خدمت ما را نمي خواهي (و نسبت به آن بي تفاوتي) و او مشتاق خدمت به ماست، او را مي پذيريم و تو را رها مي كنيم، وقتي غلام برگشت كه برود، او را صدا زد و فرمود: تو را به خاطر مدت همنشيني با ما، نصيحت مي كنم و تو مختاري: چون روز قيامت شود، رسول خدا، به نور خدا در آويزد و امير مؤمنان علي، به نور رسول خدا چنگ زند و ائمه، به امير مؤمنان در آويزند و شيعيان ما، به نور ما خواهند آويخت و به منزلگاه ما داخل شوند و به جايگاه ما در آيند. غلام عرض كرد: بلكه در خدمت شما مي مانم و آخرت را بر دنيا، بر مي گزينم، آنگاه غلام به نزد مرد خراساني بازگشت، اما مرد خراساني به او گفت: به گونه ديگري به نزد من آمدي! غلام، فرمايش امام را براي او بازگو كرد و او را به خدمت امام برد، امام نيز ولايت و محبت او [ صفحه 112] را پذيرفت و دستور داد كه هزار دينار به غلام بدهد، سپس برخاست و خداحافظي نمود و از امام درخواست دعا كرد و حضرت برايش دعا نمود. عرض كردم: سرورم! اگر زن و فرزندانم در مكه نبودند، خوش داشتم، مدتها بر آستان شما درباني كنم! امام اجازه رفتن داد و فرمود: (اگر بماني) دچار غم و اندوه مي شوي، سپس مالي را كه متعلق به حضرت بود در خدمتش نهادم، ولي دستور داد آن را بردارم اما من بر نداشتم و گمان كردم كه بي نيازم، حضرت خنديد و به من فرمود: آن را بردار كه به آن نياز پيدا خواهي كرد، پس من آمدم در حاليكه هزينه زندگي ما - بخشي از آن - از بين رفته بود بنابراين همين كه داخل مكه شدم، به آن احتياج پيدا كردم. [304] . [305] 33 - طبري آورده است: از ابراهيم بن سعد روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام نشسته بودم كه اسب ماده اي بر ما گذشت، حضرت فرمود: اين اسب، امشب كره پيشاني سفيدي كه در گونه اش هم نقطه ي سفيدي است به دنيا مي آورد، از حضرت اجازه گرفتم و با صاحب اسب همراه شده، مرتب با او سخن گفتم تا شب فرا رسيد و آن اسب، كره اي با همان صفت كه حضرت فرموده بود، به دنيا آورد چون فردا خدمت امام جواد عليه السلام بازگشتم، فرمود: اي ابن سعد! در سخنان روز گذشته ي من، شك كردي؟ بدان كه همسرت، حامله است و فرزند نابينايي به دنيا مي آورد!، پس همسرم، فرزندم محمد را برايم به دنيا آورد و نابينا بود. [306] . [307] 34 - خضيني آورده است: از موسي بن جعفر داري روايت شده كه گفت: با گروهي از مردم ري، به قصد ديدار امام جواد عليه السلام، داخل بغداد شديم، ما را به خدمت حضرت بردند، در ميان ما، مردي زيدي مذهب بود كه تظاهر به دوازده امامي مي كرد، وقتي خدمت امام جواد رسيديم، مسائل مورد نظر خود را از حضرت سؤال كرديم، اما امام جواد به يكي از خدمتكاران خود فرمود: دست اين مرد زيدي را بگير و او را بيرون ببر، پس آن مرد، بر سر پاي خود ايستاد و گفت: گواهي مي دهم كه [ صفحه 113] خدايي جز خداي يكتا نيست و گواهي مي دهم كه محمد، پيامبر خداست و علي، امير مؤمنان است و پدران تو، همگي امام اند و تو، حجت خدا در اين عصر و زمان مي باشي. حضرت به او فرمود: بنشين كه با وانهادن گمراهي خويش و تسليم امر امامت به كسي كه خداي شنوا و بازدارنده براي او قرار داده مستحق نشستن شدي. مرد زيدي اظهار داشت: اي آقا و سرور من! چهل سال تمام، زيد بن علي را امام خود مي دانستم، ولي در ميان مردم به اثني عشري تظاهر مي نمودم، اكنون كه مشاهده كردم بر راز من كه جز خدا آن را نمي داند، واقفي، گواهي مي دهم كه تو امام و حجتي. [308] . [309] 35 - طبري آورده است: از عسكر خدمتكار امام جواد عليه السلام روايت شده كه گفت: بر آن حضرت داخل شدم، در حالي كه وسط ايوان نشسته بود و مساحت آن، حدود ده زراع بود، عسكر ادامه داد، در جلوي ايوان ايستادم و با خود گفتم: خداي من! چقدر رنگ مولايم گندمگون و بدنش نحيف و لاغر است!! راوي گفت: به خدا سوگند! هنوز حديث نفسم به پايان نرسيده بود كه اندام حضرت، برجسته و برجسته تر شد تا جايي كه تمام ايوان را تا سقف و بطور كامل پر كرده و مشاهده كردم كه رنگش، چونان شب تار، تيره گشت، سپس سفيد شد، به گونه اي كه از برف سفيد تر، گرديد، آنگاه قرمز گشت و به رنگ خون بسته در آمد، بار ديگر به سبزي گرائيد، مانند رنگ يكي از بزرگترين چوبهاي سبز و بالاخره، جسم حضرت رو به كاهش نهاد تا به اندازه ي نخستين رسيد و رنگش نيز به حال اول بازگشت و من از شگفتي آنچه ديده بودم، به رو در افتادم. در اينجا حضرت فرياد زد: اي عسكر! تا كي درباره ي ما دچار شك مي شويد! و چقدر دلهايتان ضعيف است! به خدا سوگند! به حقيقت معرفت ما نمي رسد، مگر كسي كه خدا بر وي منت گذارد و او را شايسته ي دوستي ما بداند! عسكر گفت: پس بر آن شدم تا چيزي با خود نينديشم، جز آنچه به زبان مي آورم. [310] . [ صفحه 114]

### مستجاب شدن دعاي حضرت

[311] 36 - شيخ مفيد گفته است: از بكر بن صالح روايت شده كه گفت: داماد من، در نامه اي به امام جواد نوشت: پدرم ناصبي است و عقيده اش فاسد است و من، رنج و زحمت زيادي از او ديده ام، فدايتان شوم، برايم دعا كنيد و بفرمائيد: نظرتان چيست؟ آيا در برابرش جنگ و دشمني كنم يا با او مدارا نمايم؟ حضرت در جوابش نوشت: نامه ات را خواندم و آنچه از وضع پدرت نگاشته بودي، متوجه شدم، انشاء الله دعا براي تو را ترك نخواهم كرد و مدارا، بهتر از رودرويي است و با هر سختي آساني است، بنابراين، صبوري پيشه كن كه عاقبت از آن پرهيزگاران است، خداي متعال تو را بر ولايت مواليانت، ثابت قدم دارد، ما و شما در امانت خداي متعاليم كه او امانتهاي خود را ضايع نمي سازد. بكر گفت: خداي متعال قلب پدرش را با او مهربان كرد، به گونه اي كه در هيچ موردي با وي به مخالفت نپرداخت. [312] .

### متوقف ساختن كشتيها در دجله

[313] 37 - طبري گفته است: از حكيم بن حماد نقل شده كه گفت: آقايم امام جواد را ديدم كه انگشتري خود را در دجله افكند، پس همه ي كشتيها اعم از آينده و رونده، از حركت باز ايستادند، اهل عراق آن روز در دجله زياد رفت و آمد مي كردند. سپس به غلام خود فرمود: انگشتر را بيرون بياور، پس از آن، قايقها به حركت در آمدند. [314] .

### طي الارض حضرت

[315] 38 - و نيز گفته است: احمد بن سعيد از منخل بن علي روايت كرده است كه گفت: امام جواد را در سامرا، ملاقات [ صفحه 115] نمودم و هزينه ي سفر به بيت المقدس را از او خواستم، حضرت صد دينار به من عطا كرد، آنگاه فرمود: چشمهايت را ببند، چشمهاي خود را بستم، سپس فرمود: باز كن، ناگهان ديدم در بيت المقدس و زير گنبد، قرار دارم و شگفت زده شدم. [316] .

### گفتگوي حضرت با بايزيد بسطامي

[317] 39 - شيخ حر عاملي گفته است: ابو نعيم اصفهاني در كتاب «حلية الاولياء» - كه من اين روايت را به خط بعضي از شيعيان به نقل از او (ابو نعيم) يافته ام) - مي گويد: با يزيد بسطامي به رسم حكايت، اظهار داشت: از بسطام [318] به قصد حج خانه ي خدا، بيرون آمدم؛ گذرم به سرزمين شام، افتاد و به شهر دمشق، رسيدم؛ وقتي در آن منطقه كه بسان دره، از همه طرف در محاصره ي كوه هاست، به راه خود مي رفتم، داخل يك روستا شدم و تلي از خاك، در برابر خود ديدم كه كودكي تقريبا چهار ساله، بر روي آن سر گرم خاكبازي بود. با خود گفتم: اگر به اين كودك سلام كنم، چه بسا معرفت لازم، نسبت به سلام را نداشته باشد و اگر سلام را ترك نمايم، در انجام وظيفه ي واجب خود، كوتاهي كرده ام و بالاخره تصميم گرفتم سلام كنم و به او سلام دادم؛ پس كودك سرش را بطرف من بلند كرد و گفت: سوگند به آن كسي كه آسمان را برافراشت و زمين را بگسترانيد، هرگاه خداي متعال فرمان به دادن جواب سلام نداده بود، جواب سلامت را نمي دادم؛ كار مرا و مرا به خاطر كمي سن و سالم، كوچك شمردي! سلام و رحمت و بركات و تحيات و رضوان خدا بر تو باد! سپس افزود: راست گفت خداي متعال كه (اذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن منها ) [319] «هر گاه به شما تحيت گويند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهيد.» و سكوت كرد؛ ولي من دنباله ي آيه را خواندم كه: (أو ردوها) «يا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوئيد.»، او گفت: اين ذيل اين آيه، كار تقصير كاري مثل شماست. پس دانستم كه او كسي است كه قطب و محور عالم و مورد تأييد و حمايت الهي است؛ در همين حال رو كرد به من و گفت: اي ابا يزيد! چه كاري تو را از زادگاهت بسطام، به شام [ صفحه 116] كشانيده است؟ عرض كردم: سرور من! آهنگ خانه ي خدا دارم - تا اينكه راوي گفت: - بايزيد گفت: سپس آن كودك برخاست و به من فرمود: آيا وضو داري؟ عرض كردم: نه؛ فرمود: با من بيا؛ حدود ده قدم، پشت سرش رفتم كه رودخانه اي، بزرگتر از فرات را در برابر خود ديدم؛ حضرت نشست، من هم نشستم و به نيكوترين وجهي، وضو ساخت؛ من نيز وضو گرفتم؛ ناگهان كارواني را در حال عبور مشاهده كردم؛ خود را به يكي از كاروانيان رساندم و پرسيدم: اين رودخانه، كدام است؟ و او جواب داد: رود جيحون پس من ساكت ماندم. سپس آن كودك، به من فرمود: برخيز و من، با او بلند شدم و همراهش به راه افتادم و حدود بيست قدم با وي رفتم كه ناگهان به رودخانه اي بزرگتر از فرات و جيحون رسيديم و او به من فرمود: بنشين؛ من هم نشستم؛ مردمي، سواره بر من گذشتند و از آنها پرسيدم: اينجا كجاست؟ آنها گفتند: اين رودخانه ي «نيل» در سرزمين مصر است و ميان تو و شهر مصر، يك فرسنگ يا كمتر فاصله است؛ و كاروان رفت. بيشتر از ساعتي نگذشت كه همراه و همسفرم باز آمد و به من فرمود: برخيز كه رخصت يافتيم؛ برخاستم و حدود بيست گام با او، راه سپردم كه به هنگام غروب خورشيد به نخلستان بزرگي رسيده، به استراحت پرداختيم؛ طولي نكشيد كه برخاست و فرمود: راه بيفت و اندكي پشت سرش رفتم كه خودمان را در كعبه يافتم و... از كليد دار كعبه پرسيدم (اين آقا كيست)؟ در جوابم گفت: اين آقا و مولايم، امام جواد عليه السلام است. گفتم: خداي متعال بهتر (از هر كسي) مي داند، رسالتهاي خود را در كجا قرار دهد. [320] .

### بزرگواري حضرت با مرد شامي

[321] 40 - طبري گفته است: از علي بن خالد - زيدي مذهب - روايت شده كه گفت: در پادگان خليفه بودم كه از يك مرد زنداني كه او را از سرزمين شام، باغل و زنجير آورده بودند و گمان مي كردند، مدعي پيامبري [ صفحه 117] است با خبر شدم. راوي گفت: پس به دربانها نزديك شدم و چيزي به آنها دادم و اجازه دادند كه پيش مرد زنداني بروم، رفتم و احوال او و داستانش را سؤال كردم، او گفت: در شام بودم و پاي ستوني كه مي گويند سر امام حسين عليه السلام در زير آن قرار دارد، خدا را عبادت مي كردم، يك شب در حالي كه به نماز ايستاده بودم، نگاهم به اطراف افتاد و ناگهان ديدم، كسي در كنار من است، او به من گفت: آي آقا! دوست داري قبر امام حسين عليه السلام را زيارت كني! عرض كردم! به خدا سوگند! آري، فرمود: چشمانت را ببند، ديدگان خود را بسته، پس فرمود: باز كن، چشمها را گشودم، ناگهان ديدم در حائر حسيني هستم و حضرت را زيارت كردم. سپس فرمود: آيا دوست داري، پدرش را هم زيارت كني؟ عرض كردم: آري، پس همان كار نخست را كرد، تا اينكه مرا به مسجد كوفه در آورد و از من پرسيد: آيا اين مسجد را مي شناسي؟ عرض كردم: آري، اين مسجد كوفه است، پس خودش و من، نماز گزارديم. بار ديگر فرمود: آيا دوست داري، رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم را زيارت كني؟ عرض كردم: به خدا سوگند! آري، بار ديگر كار نخست خود را انجام داد و بي درنگ خود را در مسجد رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم، مشاهده نمودم، او نماز گزارد و من نيز بجاي آوردم و او بر پيامبر خدا درود فرستاد و در همين حال، با هم به مكه در آمديم و همواره با او بودم تا هر دو، مناسك حج خود را بجاي آورديم، آنگاه مرا به جاي خودم در شام، باز گرداند و رفت. سال بعد نيز در موسم حج، نزدم آمد و برنامه ي سال پيش را با من اجرا كرد و مرا به شام برگردانيد، اينجا بود كه او را قسم دادم و عرض كردم! تو را به حق آن كسي كه بر اين كار توانايتان ساخته است، خود را به من معرفي بفرمائيد. راوي گفت: مدتي دراز سر مبارك خود را به زير افكند، سپس در من نگريست و فرمود: من، محمد بن علي بن موسي (امام جواد عليه السلام)، هستم و رفت. وقتي ماجرا را براي همسر و فرزندانم تعريف كردم، دهن به دهن گشت و هنوز از محله ما بيرون نرفته بود كه گفتند: فلاني، ادعاي پيامبري مي كند، رفته، رفته خبر به حاكم رسيد و بدون اينكه آگاه شوم، به اينجايم آوردند، چنانكه ملاحظه مي كنيد. [ صفحه 118] با خود گفتم كه ماجراي او را به محمد بن عبدالملك زيات مي رسانم و بلافاصله چنانكه شنيده بودم، نگاشته و براي محمد بن عبدالملك فرستادم، اما او در ذيل ماجرا، چنين نوشت: به همان كسي تو را با طي الارض به آنجاها برده است - اگر راست مي گويي! -، بگو تا تو را از زندان برهاند. علي بن خالد گفت: جواب حاكم، اندوهگينم ساخت و صبر و تحمل را چاره ي كار او ساختم و پولي به او پرداختم، اما آن را نپذيرفت، اين ديدار در روز پنجشنبه بود، چون روز جمعه، آهنگ ديدار او كردم، زندان بان را در وسط راهرو ديدم كه گفت: دوست تو كه ديروز به دلجويي اش آمده بودي، بند و زنجير را وسط زندان گذاشته و رفته است و من نمي دانم، زمين او را بلعيده يا به آسمان بالا رفته است. از زندان، رهسپار مسجد شدم و بعد از آن، مدت زيادي در پادگان حضور داشتم، اما احدي را تا به امروز، نديده ام كه بگويد او را مشاهده كرده است. [322] .

### كرنش درندگان در مقابل امام

[323] 41 - شبلنجي آورده است: يكي از نگهبانها گفته است: زني پيش متوكل، ادعاي سيادت كرد، لذا در جستجوي كسي برآمد كه راست و دروغ او را آشكار سازد، امام جواد عليه السلام را معرفي كردند و متوكل، قاصدي را بسوي حضرت فرستاد و امام جواد عليه السلام، نزد متوكل آمد، پس حضرت را كنار خود بر تخت نشانيد و سيادت آن را از وي پرسيد. امام جواد عليه السلام فرمود: خداي متعال گوشت فرزندان حسين را بر درندگان، حرام كرده است، او را پيش درندگان بينداز، اين خبر را به مدعي سيادت دادند و او به دروغ خود، اعتراف كرد، سپس به متوكل گفته شد: آيا اين پيشنهاد را در حق خودش امتحان نمي كني؟ پس متوكل دستور داد، تا سه تا از درندگان را حاضر كنند، آنها را به حياط كاخش آوردند، سپس امام جواد عليه السلام را فرا خواند، وقتي حضرت داخل حياط شد، متوكل در را بست، ولي درندگان، صداي خود را فرو خورده، خاموش گرديدند و چون حياط را به طرف پلكان طي كرد، [ صفحه 119] در حالي كه آنها آرام بودند، خود را به حضرت سائيدند و پيرامونش، به گردش در آمدند، حضرت نيز با دست خود، آنها را نوازش فرمود: آنگاه بر جاي خود، نشستند و حضرت به طبقه بالا، پيش متوكل رفت و ساعتي با وي به گفتگو پرداخت، بعد از آن از پلكان فرود آمد و درندگان، رفتار نخست خود را تكرار كردند تا اينكه حضرت بيرون رفت و متوكل، حضرت را با پيشكش نفيسي مشايعت كرد. بعضي از حاضران، به متوكل گفتند: تو همچنان كن كه پسر عمويت، با درندگان كرد متوكل چنين جسارتي در خود نيافت و به آنها گفت: مي خواهيد مرا به كشتن دهيد، سپس تأكيد نمود مبادا آن را افشا كنند. [324] [325] .

### معجزه ي حضرت در مورد كاسه چيني

[326] 42 - طبري آورده است: عمارة بن زيد برايم تعريف كرد كه: امام جواد عليه السلام را ديدم، در حالي كه يك كاسه چيني در مقابلش بود، پس خطاب به من فرمود: اي عماره! آيا مي خواهي از اين شگفتي ببيني؟ عرض كردم: آري، پس حضرت دستش را بر آن نهاد و ذوب شد و تبديل به آب گرديد، سپس آن را جمع كرد و در ظرفي بزرگي ريخت، سپس دست مباركش را بر آن كشيد و بي درنگ، تبديل به كاسه چيني شد، همچنانكه قبلا بود. و فرمود: قدرت و توانايي، اين چنين است. [327] .

### معجزه ي حضرت، راجع به درخت سدر خشكيده

[328] 43 - ابن حمزه گفته است: از ريان بن شبيب روايت شده كه گفت: هنگامي كه امام جواد عليه السلام به همراه ام الفضل، بغداد و دستگاه مأمون را به قصد مدينه ترك كرد، به خيابان «باب الكوفه» رسيد، مردم نيز حضرت [ صفحه 120] را مشايعت مي كردند، در وقت غروب خورشيد، به محله ي «دارالمسيب» رسيد، از مركب فرود آمد و داخل مسجد شد، در صحن مسجد، درخت سدري بود كه بار نمي داد، حضرت ظرف آبي خواست و در پاي درخت، وضو ساخت، آنگاه برخاست و نماز مغرب را با مردم بجاي آورد، در ركعت اول، «حمد» و سوره «نصر» و در ركعت دوم، «حمد» و «توحيد» خواند و قبل از ركوع، قنوت گرفت و ركعت سوم را بجاي آورد و تشهد خواند و سلام داد، سپس اندكي نشست و ذكر خدا گفت و قبل از تعقيبات نماز مغرب، به پا خاست و چهار ركعت نافله اقامه فرمود و بعد از آن، تعقيبات خواند و سجده ي شكر به جاي آورد، وقتي پاي درخت آمدند، همه ي مردم ديدند كه باردار شده و بار نيكويي گرفته است، مردم دچار شگفتي شدند و از ميوه هاي آن خوردند و شيرين و بدون هسته اش يافتند و حضرت، همان وقت رهسپار مدينه گرديد. [329] . [330] 44 - كليني آورده است: از ابو هاشم جعفري روايت شده كه گفت: در مسجد مسيب با امام جواد عليه السلام، نماز گزاردم و نماز را با ما، در طرف قبله بدون انحراف به يكي از دو طرف چپ و راست بجاي آورد و يادآوري شد درخت سدري كه در مسجد قرار دارد، خشك و بي برگ و بار است، پس حضرت آبي طلب كرد و پاي درخت، مهياي وضو شده و وضو گرفت و درخت درجا سبز شد و برگدار گرديد و در همان سال ميوه داد. [331] .

### تبديل خاك به طلا

[332] 45 - راوندي آورده است: از اسماعيل بن عباس هاشمي روايت شده كه گفت: روز عيدي، خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم و از تنگي معيشت، شكايت نمودم، پس جانماز خود را بلند كرد و قطعه اي طلاي خالص و گداخته از خاك زمين برداشت و به من بخشيد، آن را به بازار بردم و در آن، شانزده مثقال طلا بود. [333] [ صفحه 121]

### زنده شدن مردگان به دعاي حضرت

[334] 46 - حضيني گفته است: محمد بن اسماعيل حسني با واسطه از امام جواد عليه السلام روايت كرده است كه: در روزگار امام جواد، مردي بنام شاذويه زندگي مي كرد، همسري داشت كه حامله و از قبيله ي اميه بود و از آن قبيله، هيچ كس جز همين زن و شوهر، به امام جواد عليه السلام مراجعه نمي كرد، مراجعه ي اين دو نيز بخاطر ديدن حجت و دليل روشن از ناحيه حضرت بود، يك روز شاذويه خدمت امام جواد عليه السلام رسيد، در حالي كه عده اي از ياران حضرت از جمله محمد بن سنان در حضورش نشسته بودند، شاذويه به سوي امام جواد عليه السلام رفت و سلام داد، امام جواد عليه السلام به او فرمود: اي شاذويه! مطلبي داري و جلوتر، حجت و كرامت ما را يافته اي و (لذا اين مطلبت را) به غير من اظهار نمي كني! چون شاذويه اين سخن را شنيد، مطمئن شد كه حضرت از خاندان نبوت و گنجينه ي رسالت الهي است. حضرت فرمود: اي شاذويه! آيا دوست داري بشنوي كه چرا به نزدم آمده اي و چه خواسته اي داري؟ عرض كرد: آري اي سرور ما! خدمت شما نرسيده ام مگر به اين جهت كه نيتم را آشكار سازيد و پرسشم از شما را معلوم كنيد و خواسته ام را بيان فرمائيد كه چيست؟ حضرت فرمود: آري، همانا همسرت، حامله است و به زودي پسري مي زايد و او در اين زايمان از دنيا نمي رود - امام جواد عليه السلام اين سخنان را به منظور القاي امامت به وي به زبان مي آورد - همسرت از قبيله ي اميه است و برخورد و رفتار نيكويي با تو دارد. شاذويه عرض كرد: آري اي ابا جعفر! امام جواد عليه السلام ادامه دادند: و همسرت به واسطه ي كرامتي كه از ما خواهد ديد، كار خود را قطعا به ما خواهد سپرد و او از خاندان كافر مي باشد كه مسلمان خواهد گشت. شاذويه دوستي داشت كه سخنان امام جواد عليه السلام را نپذيرفت و به شاذويه گفت: سخنان تو و سخنان ابوجعفر، نكوهيده بود و آيا او، جز به منظور القاي امامت، سخن گفت! شاذويه در جوابش اظهار داشت: ما هم متوجه منظور تو شديم، ولي تو از بزرگواري و بذل و بخشش امام [ صفحه 122] جواد عليه السلام بي خبري. وقتي شاذويه اين مژده و بشارت را به اين سرعت دريافت نمود، محمد بن سنان گفت: بايد برتري و شايستگي مثل و مانند أبي جعفر عليه السلام و علم آنها، در بين مردم شناخته شود. شاذويه گفت: داخل خانه ي خود شدم و همسرم را در حال مرگ ديدم، اما جزع و فزع نكردم، زيرا امام جواد عليه السلام فرموده بود كه او، در اين زايمان از دنيا نمي رود، همسرم به زودي به حال عادي بازگشت و پسر بچه ي مرده اي به دنيا آورد. خدمت امام جواد عليه السلام مراجعت كردم، وقتي به حضرت نزديك شدم، فرمود: اي شاذويه! آيا آنچه راجع به زن و فرزندت گفته بودم، درست بود؟ عرض كردم: آري اي آقاي من! پس چرا دعا نمي كني كه خداي متعال، فرزند ماندگاري روزيم فرمايد؟ حضرت فرمود: از من درخواست نكرده اي، عرض كردم! الان از شما مي خواهم. حضرت فرمود: واي بر تو! حكم خدا در مورد او، اجرا شده است. عرض كردم: فضل و كرم شما كجاست؟ محمد بن سنان گفت: عرض كردم: اي سرور من! از خدا بخواهيد، او را زنده نمايد. حضرت فرمود: بار خدايا! تو از نهان بندگان خود آگاهي، همانا شاذويه دوست دارد، فضل و كرم تو را نسبت به خويش مشاهده كند، بنابراين پسرش را برايش زنده گردان. شاذويه گفت: پس امام جواد عليه السلام، روي مبارك خود را به من كرد و فرمود: برو به نزد فرزندت كه خداي متعال براي تو، زنده اش فرمود. او گفت: به سرعت رهسپار خانه ي خود شدم و مژده ي زنده شدن فرزندم را دريافت كردم و بي درنگ همسرم را مطلع ساختم، او كه از طايفه ي اميه بود، به من گفت: به خدا سوگند! همين حالا از تمام اميه بيزاري مي جويم و من به او گفتم: و از «تيم» و «عدي»، او نيز اظهار داشت: از فلاني و فلاني، بيزاري جستم و به دوستي بني هاشم و اين امام، يعني امام جواد عليه السلام در آمدم و او و همه ي كساني كه در خانه ي من بودند، شيعه شدند، در حالي كه پيش از اين، جز خودم دوستدار اهل بيت در خانه ي من نبود. [335] . [ صفحه 123] [336] 47 - ابن حمزه آورده است: احمد بن محمد حضرمي [337] در روايتي گفت: امام جواد عليه السلام، حج گزارد، چون در منزل «زباله» فرود آمد، ناگهان با زن ناتواني مواجه شد كه بر گاو خود مي گريست كه در كنار راه افتاده بود. حضرت دليل گريه ي آن زن را پرسيد و زن به احترام حضرت از جا بلند شد و عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! همانا من، زني ضعيف و ناتوانم و كاري از دستم بر نمي آيد و اين گاو تمام دارايي من بود. امام جواد عليه السلام به او فرمود: اگر خداي متعال آن را به تو باز گرداند، چه مي كني؟ عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! شكر و سپاس خود را براي خدا تجديد مي نمايم. پس امام جواد عليه السلام دو ركعت نماز بجاي آورد و دعاهايي خواند، سپس پاي مبارك خود را به گاو زد و گاو برخاست، زن فريادي كشيد و گفت: عيسي بن مريم! امام جواد عليه السلام فرمود: اين حرف را نزن، بلكه بگو: بندگان مورد احترام و جانشينان پيامبران. [338] .

### معجزه حضرت در تأثير نكردن شمشير بر او

[339] 48 - حضيني گفته است: از محمد بن موسي نوفلي روايت شده كه گفت: شبانگاه روز جمعه، بر آقايم امام جواد عليه السلام، داخل شدم؛ در حالي كه ابو هاشم داود بن قاسم جعفري، خدمت حضرت بود و ديدگانش افسرده و فروهشته بود و سرورم امام جواد عليه السلام نيز خاموش و سر به پايين بود؛ به حضرت عرض كردم: اي عمو زاده! چرا گريه مي كنيد؟ حضرت فرمود: از جرأت و جسارت مأمون طغيان گر بر خداوند و از خونهاي بنا حق ريخته ي خودمان؛ همين ديروز امام رضا عليه السلام را كشت و الان آهنگ قتل مرا كرده است. من نيز گريسته و عرض كردم: سرورم! با اينكه در حق شما، با سخن و عمل اظهار ارادت مي كند؟! [ صفحه 124] حضرت فرمود: خدا تو را رحمت كند اي عمو زاده! در حق پدرم، بيشتر از اينها اظهار مي كرد. عرض كردم: اي سرورم! به خدا سوگند! همانا تو، بر دانسته هاي جذب رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم آگاهي و او نيز از دانسته هاي عيسي مسيح و پيامبران ديگر آگاهي داشت؛ ما را تدبيري نيست؛ بلكه تدبير و فرمان از آن شماست؛ هرگاه بخواهي از شر مأمون در امان باشي، خداي متعال تو را كافي است. حضرت فرمود: اي عمو زاده! رحمت خدا بر تو باد، چه كسي جز مأمون در بخش هشتم امشب، با خدمتكارانش بر من هجوم خواهد آورد؛ در حالي كه تا آن وقت را به خوشگذراني سپري كرده است؛ تظاهر به اشتياق ديدار دخترش ام الفضل مي نمايد و سوار بر مركب آهنگ خانه من مي كند و به سوي دخترش ام الفضل مي رود كه به وي وعده و خبر داده است در فلان اتاق، بعد از اتاق خواب من به سر ببرد؛ وقتي داخل خانه ي ما شد، به طرف اتاق دخترش مي رود و با خدمتكاران خود قرار گذاشته كه آنها به خوابگاه من در آيند؛ در حالي كه مي گويند؛ همانا آقاي ما مأمون از ما است و شمشيرهاي خود را از غلاف مي كشند و سوگند ياد مي كنند كه: بايد او را بكشيم؛ از دست ما، به كجا مي گريزد؟ و به من مي نگرند و جمله: «از دست ما به كجا مي گريزد» را شعار خود ساخته، تكرار مي كنند؛ پس شمشيرهاي خود را بر بسترم فرود مي آورند و در حق من، همان كاري را مي كنند كه غلامان مأمون با پدرم كردند؛ اما ضرر و زياني به من نمي رسد و دستشان از من، كوتاه است و گمان مي كنند، كار درستي انجام مي دهند، در صورتي كه باطل و نادرست است؛ از پيش من، با لباسهاي خون آلوده خارج مي شوند و از شمشير هايشان خون دروغ جاري است و نزد مأمون كه پيش دخترش و در خانه ي من است مي روند؛ مأمون از آنها مي پرسد: چه خبر داريد؟ و آنها، شمشيرهاي خون چكانشان و دست و لباس خون آلودشان را نشان مي دهند! ام الفضل مي پرسد: كجا او را كشتيد؟ آنها پاسخ مي دهند: در خوابگاهش؛ ام الفضل مي پرسد: نشانه ي خوابگاهش چيست؟ و آنها، برايش توصيف مي كنند؛ ام الفضل مي گويد: آري، به خدا سوگند! درست است؛ پس سر پدرش را در بغل گرفته، مي بوسد و مي گويد: حمد و ستايش خداي را كه از دست اين ساحر دروغگو، آسوده ات ساخت؛ ولي مأمون به او مي گويد: [ صفحه 125] دخترم! شتاب مكن؛ چه اينكه با پدرش امام رضا عليه السلام نيز چنين نمودم و دستور دادم درها را بگشايند و خود به عزاداري نشستم؛ در حالي كه خدمتكاران، بدتر از اين را با او كرده بودند؛ سپس به خودم آمدم و صبيح ديلمي كه مطمئن ترين خدمتكارانم بود، به جستجوي دليل و علت قتلش فرستادم؛ وقتي به نزد من بازگشت به من گفت: همانا امام رضا در محراب خود ذكر خدا مي گويد پس درها بسته شد و اعلام شد او (زن مأمون يا يكي از زنان نزديك به مأمون) بيهوش شده بود (و ما فكر كرديم مرده است و به خاطر آن تعزيه به پا كرديم) ولي اكنون به هوش آمده است؛ بنابراين صبر كن دخترم! مبادا آن حادثه تكرار شود. ام الفضل گفت: پدر! آيا چنين چيزي ممكن است؟ مأمون گفت: آري؛ پس وقتي صبح شد، كسي را بفرست و اجازه ي ورود بگير و اگر او را زنده ديدي پيش او برو و بگو: همانا خدمتكاران امير مؤمنان بر او شوريدند و در صدد قتلش بر آمدند كه از آنها گريخت و به من پناه آورد تا اينكه آرام شدند و به جايگاهش بازگشت. و اگر امام جواد را كشته يافتي، با احدي سخن مگو تا به نزد تو آيم. مأمون به خانه ي خود مي رود و منتظر صبح و خبر دخترش مي ماند؛ پس وقتي صبح نمايان مي شود، ام الفضل خادمي را پيش من مي فرستد؛ خادم مي بيند كه به نماز ايستاده ام؛ لذا باز مي گردد و او را مطلع مي سازد؛ پس ام الفضل نزد من مي آيد و سفارش پدرش را عملي مي كند و به من مي گويد: آنچه مانع گرديد كه ديشب نزد شما باشم، امير مؤمنان بود؛ تا اينكه گفتم: خداوند است كه اينجا و از اين محل توفيق و رستگاري مي بخشد؛ حضرت مي گويد: من مي روم و او خبر را به مأمون مي فرستد اين، خبر تمام و كمال مأمون مي باشد. [340] .

### خبر دادن حضرت از شهادتش

[341] 49 - و نيز آورده است: محمد بن قاسم به نقل از پدرش همچنين از ديگران روايت شده كه گفت: آخرين بار كه امام جواد عليه السلام از مدينه بيرون آمد، فرمود: چقدر پاكيزه و دلپسندي، اي مدينه! ولي من به [ صفحه 126] سوي تو باز نخواهم گشت. [342] . [343] 50 - طبرسي گفته است: از محمد بن فرج روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام در نامه اي برايم نوشت: خمس هاي خود را به من برسانيد، چه اينكه جز همين امسال، خمس شما را نخواهم گرفت، پس چنان شد كه همان سال از دنيا رفت. [344] [345] 51 - اربلي گفته است: از ابن بزيع عطار روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام فرمود: سي ماه بعد از مأمون، گشايش حاصل مي شود، راوي گفت: مراقبت كرديم و حضرت، بعد از سي ماه به شهادت رسيد. [346] . [347] 52 - راوندي آورده است: ابن مسافر از امام جواد نقل كرده كه حضرت غروب همان شبي كه به شهادت رسيد، فرمود: امشب از دنيا مي روم. سپس فرمود: ما گروهي هستيم كه هر گاه خداي متعال دنيا را براي ما نخواهد، به جوار خويش منتقلمان مي سازد. [348] . [ صفحه 127]

## سخنان حضرت، راجع به امامان بعد از خود

[349] 1 - نعماني آورده است: عبدالعظيم حسني از امام جواد عليه السلام شنيده است كه مي فرمود: وقتي پسرم علي (امام هادي عليه السلام) به شهادت برسد، نوري پديدار مي گردد؛ سپس خاموش مي شود؛ پس بدا به حال كسي كه دچار شك و ترديد گردد و خوشا به حال كسي كه غربت ديني گزيند و دينش را از دست نااهلان فراري داده و نجات دهد؛ آنگاه وقايعي روي خواهد داد كه موي پيشاني ها را سفيد و كوهها را جابجا خواهد ساخت (كنايه از سختي و شدتي است كه دين داران را متزلزل مي نمايد.) [350] . [351] 2 - و نيز گفته است: از امية بن علي قيسي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: جانشين شما كيست؟ فرمود: فرزندم علي (امام هادي عليه السلام) و دو فرزند او (امام عسكري و امام زمان عليهما السلام)؛ سپس مدت كوتاهي، سر مبارك را به زير افكند، آنگاه سر برداشت و فرمود: به زودي، روزگار حيرت و سرگرداني فرا مي رسد. عرض كردم: در آن هنگام، به كجا پناه ببريم، لختي سكوت كرد، سپس فرمود: جايي نيست و اين سخن را سه بار، تكرار نمود دوباره از حضرت پرسيدم: فرمود: به مدينه پناه بريد؛ عرض كردم: كدام مدينه (شهر)؟ فرمود: همين مدينه ما و آيا شهر ديگري بنام مدينه، وجود دارد! [352] . [ صفحه 128] [353] 3 - شيخ كليني گفته است: از اسماعيل بن مهران روايت شده كه گفت: هنگامي كه امام جواد عليه السلام، در اولين سفر از دو سفرش كه مدينه را به قصد بغداد، ترك فرمود؛ موقع بيرون رفتنش به حضرت عرض كردم: فدايت گردم! بر شما، در اين سفر بيمناكم؛ امام بعد از شما كيست؟ روي خندان خود را به من كرد و فرمود: چنانكه پنداري نيست و امسال در ميان شما هستم. و چون براي بار دوم، او را به جانب معتصم بردند، خدمتش رسيدم و عرض كردم: فدايت گردم! شما تشريف مي بريد؛ بفرمائيد جانشينتان كيست؟ سپس حضرت گريست تا محاسنش تر شد، آنگاه متوجه من گرديد و فرمود: اكنون، جاي بيم و هراس نسبت به من هست و امام بعد از من، فرزندم علي (امام هادي عليه السلام) است. [354] . [355] 4 - و نيز آورده است: خيراني به نقل از پدرش روايت كرده است كه: او (پدر خيراني) چنان بود كه همواره در آستانه ي امام جواد عليه السلام، براي خدمتي كه به او سپرده شده بود، مهيا بود و احمد بن محمد بن عيسي، سحرگاه هر شبي مي آمد تا از حال و بيماري و رنجوري امام جواد عليه السلام خبري به دست آورد؛ قاصدي ميان امام و پدرم، آمد و شد داشت و چون او مي آمد، احمد بر مي خاست (و به كناري مي رفت) و پدرم با وي، خلوت مي كرد. يك شب بيرون آمدم و ديدم احمد از جايش برخاست (به خاطر آمدن قاصد) و پدرم با قاصد، خلوت نمود و احمد، در آن حوالي دوري زد و در جايي ايستاد كه سخن آنها را مي شنيد؛ پس قاصد به پدرم گفت: همانا مولاي تو، سلامت مي رساند و مي فرمايد: من رفتني هستم و امر امامت، به پسرم علي (امام هادي عليه السلام) منتقل خواهد شد و حق او، بعد از من، بر شما چونان حق من بر شما، بعد از پدرم است؛ آنگاه قاصد رفت و احمد به جاي خود بازگشت و به پدرم گفت: چه مطلبي با شما در ميان گذاشت؟ پدرم گفت: خير بود؛ احمد گفت: حرفتان را شنيدم، چرا حاشا مي كني؟! و شنيده هاي خود را بازگفت؛ پدرم به او گفت: خداوند اين كار را بر تو حرام كرده است؛ چه اينكه خداي متعال [ صفحه 129] مي فرمايد: (و لا تجسسوا) [356] «تجسس مكنيد»؛ بنابراين، اين خبر قطعي و گواهي بر آن را پاس دار كه چه بسا روزي به آن محتاج شويم و مبادا آن را تا زمان خودش، آشكار سازي. چون پدرم، شب را صبح كرد، اصل پيغام را در ده نسخه نوشت و آنها را مهر نمود و براي ده نفر از سران شيعه فرستاد و به آنها تأكيد كرد: اگر پيش از آنكه نوشته ها را از شما بخواهم، از دنيا رفتم؛ آن را بگشائيد و از محتواي آن با خبر شويد. وقتي امام جواد عليه السلام به شهادت رسيد، پدرم گويد: من هنوز از منزل بيرون نرفته بودم كه قريب چهارصد نفر به دست من به امامت حضرت علي النقي عليه السلام قطع و يقين كرده بودند (يا با حدود چهار صد نفر بر امامت حضرت علي النقي عليه السلام دست بيعت داده بودم)؛ سران شيعه در اين ميان، در خانه محمد بن فرج گرد آمده، پيرامون جانشين امام جواد عليه السلام، گفتگو مي كردند؛ محمد بن فرج، نامه اي به پدرم نوشت و او را از گرد همايي سران شيعه مطلع ساخت و تاكيد كرد كه اگر ترس فاش شدن مطلب نبود، همگي نزد پدرم مي آمدند و از پدرم درخواست نمود كه پيش آنها برود؛ پدرم نيز بر مركب سوار و به خانه ي محمد بن فرج رفت و سران شيعه را در خانه ي وي يافت و همه ي آنها از پدرم پرسيدند: راجع به جانشيني امام جواد عليه السلام چه مي گويي؟ پدرم متوجه كساني كه آن نوشته ها را برايشان فرستاده بود، شد و به آنها گفت: نوشته ها را بياوريد؛ آنها نيز نوشته ها را آوردند و پدرم گفت: اين دستوري بود كه به انجام رساندم؛ بعضي از حاضرين گفتند: كاشكي شاهد و گواه ديگري، با تو همراه بود؛ پدرم به آنها گفت: خداي متعال گواه ديگري، برايتان آورده است؛ اين ابو جعفر اشعري (احمد بن محمد) است كه به شنيدن اين پيغام، گواهي مي دهد و از او خواست تا به شنيده هاي خود، شهادت دهد؛ اما احمد از دادن گواهي، خودداري كرد تا اينكه پدرم او را به مباهله [357] فرا خواند و چون مباهله را جدي يافت، اعتراف كرد كه فرمان امام جواد عليه السلام را شنيده است و علت كتمانش اين بوده كه مي خواسته، اين افتخار به جاي مردي از عجم به مردي از عرب تعلق گيرد! (و من كه مردي از عجم بودم ساكت شدم و نخواستم در اين باره سخني گفته باشم) سپس حاضران پراكنده [ صفحه 130] نشدند، مگر اينكه همگي حقيقت را پذيرفتند. [358] . [359] 5 - شيخ صدوق گفته است: از صقر بن ابي دلف روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: همانا امام بعد از من، پسرم علي (امام هادي) است؛ فرمان او، فرمان من است و سخنش سخن من و اطاعت از وي، اطاعت از من مي باشد و امام بعد از پسرم علي (امام هادي عليه السلام) پسرش حسن (امام عسكري عليه السلام) است؛ فرمان او، فرمان پدرش و سخن او، سخن پدرش و فرمانبرداري از وي، فرمانبرداري از پدرش مي باشد؛ سپس حضرت سكوت كرد؛ عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! بفرمائيد امام بعد از حسن (امام عسكري)، كيست؟ حضرت گريه ي شديدي كرد؛ سپس فرمود: همانا بعد از حسن (امام عسكري)، فرزندش، قيام كننده ي به حق و اميد منتظران، امام و پيشواست. عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! چرا آن حضرت، قائم ناميده شده است؟ فرمود: زيرا بعد از فراموش شدن يادش و عقب نشيني و ارتداد بيشتر معتقدان امامتش، قيام مي كند. عرض كردم: و چرا حضرت را منتظر مي گويند؟ فرمود: چه اينكه آن حضرت، غيبتي دارد كه روزهايش، زياد و مدتش، طولاني است؛ شيعيان مخلص، ظهورش را انتظار مي كشند و اهل شك و ترديد، انكارش مي كنند و منكران، ذكر و يادش را به تمسخر مي گيرند و تعيين كنندگان وقت ظهورش، دروغ مي گويند شتابگران بر ظهورش، هلاك مي شوند و تسليم شدگان نجات مي يابند. [360] . [ صفحه 131]

## ويژگيهاي امام مهدي

### اشاره

[361] 1 - و نيز گفته است: از عبدالعظيم بن عبدالله حسني روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: هر آينه من، اميدوارم شما قائم آل محمد باشيد كه زمين را پر از عدل و داد مي كند، پس از اينكه آكنده از ظلم و جور شده باشد. حضرت فرمود: اي ابوالقاسم! هيچ يك از ما نيست، مگر اينكه قيام كننده به فرمان خداي متعال و هدايتگر به دين خداست، اما آن قائمي كه خداي متعال زمين را به دست او، از كافران و ملحدان، پاك مي سازد و آكنده از عدل و دادش مي سازد، همان كسي است كه تولدش از مردم نهان و شخصش از آنان پنهان و بردن نامش برايشان، حرام است و او، هم نام و هم كنيه ي رسول خداست و زمين برايش در هم پيچيده و هموار مي شود و هر مشكلي برايش آسان مي گردد و از اصحاب و يارانش، سيصد و سيزده نفر، به شمار شركت كنندگان در جنگ بدر، از اطراف زمين بر گرد او مي آيند و اين، گفته ي خداي متعال است: (اين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا ان الله علي كل شيء قدير) [362] «هر كجا باشيد، خداي متعال شما را گرد مي آورد، همانا خداوند بر هر كاري قادر و تواناست.». وقتي اين تعداد از افراد مخلص گرد حضرت جمع شدند خداي متعال حكمش را آشكار مي سازد، چون بيعت با وي به كمال رسيد يعني ده هزار مرد با او بيعت كردند، با اذن خداي متعال خروج مي كند و مرتب دشمنان خدا را مي كشد تا خداي متعال راضي و خشنود گردد. [ صفحه 132] عبدالعظيم گفت: عرض كردم: چگونه متوجه مي شود كه خداي متعال، راضي شده است؟ فرمود: خداي متعال، رأفت و رحمت در دلش مي افكند و چون داخل مدينه شود، لات و عزي (اولي و دومي) را از گور بيرون مي كشد و آتششان مي زند. [363] . [364] 2 - نعماني آورده است: از داود بن قاسم جعفري روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد بوديم كه حرف سفياني به ميان آمد، از جمله مضمون روايتي كه خروج او را قطعي شمرده است، به امام جواد عليه السلام عرض كردم: آيا در كار حتمي، براي خداوند بدا حاصل مي شود؟ فرمود: آري، به حضرت عرض كرديم: بيم آن داريم كه در قيام قائم، براي خداوند بدا حاصل گردد. حضرت فرمود: همانا قيام قائم «ميعاد» است و خداوند، وعده هاي خود را تغيير نمي دهد. [365] . [366] 3 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام فرمود: گويا قائم آل محمد را مي بينم كه در روز عاشورا كه شنبه است، ميان ركن و مقام ايستاده است و جبرئيل امين پيش روي حضرت ندا مي دهد: براي خدا بيعت كنيد، پس زمين را پر از عدل و داد مي كند، پس از آنكه پر از ظلم و جور شده باشد. [367] . [368] 4 - شيخ صدوق آورده است: عبدالعظيم حسني در روايتي گفت: بر آقا و مولايم امام جواد عليه السلام، وارد شدم و مي خواستم راجع به قائم از او سؤال كنم كه آيا قائم، همان مهدي عليه السلام است يا نه؟ حضرت قبل از سؤال من، شروع به جواب كرد و به من فرمود: اي ابوالقاسم! همانا قائم ما، همان مهدي است كه واجب است در روزگار غيبت، منتظرش بمانند و در ظهورش، فرمانبرداري اش كنند و او، سومين فرد از فرزندان من است، سوگند به آن خدايي كه حضرت محمد را به پيامبري برانگيخت و ما را به امامت مخصوص فرمود، اگر از دنيا باقي نماند، جز يك روز، هر آينه خداوند آن را طولاني خواهد كرد تا قائم ما ظهور كند و زمين را از عدل و داد [ صفحه 133] آكنده سازد، چنانكه از ظلم و جور، پر شده باشد و خداي متعال البته در يك شب، كار او را سامان مي دهد، چنانكه كار موساي كليم را سامان، بخشيد، هنگامي كه رفت تا براي خانواده ي خود آتش بياورد و رسول و نبي مراجعت نمود. سپس فرمود: برترين اعمال شيعيان ما انتظار فرج است. [369] . [ صفحه 134]

### سخنان حضرت، راجع به شيعه و اصحاب

### سرپرستي يتيمان آل محمد

[370] 1 - امام عسكري عليه السلام فرموده است: امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس يتيمان آل محمد را سرپرستي كند، يعني كساني را كه از امام و پيشواي خود، بريده شده اند، در جهل و ناداني خود، متحير و سرگردانند و در دست شياطين خويش، اسير و گرفتار مي باشند و نيز دچار دشمنان ناصبي ما گرديده اند، هر كس اينان را از دست آنها برهاند و از حيرت و سرگرداني خارج كند و از وسوسه ي شياطين، دورشان سازد و از قيد و بند ناصبيان، به حجتهاي پروردگار خود و نشانه هاي امامان و پيشوايان خويش باز آورد، در پيشگاه خداوند بالاترين فضيلت و برتري را بر فرد عبادت پيشه، پيدا مي كند، فضيلتي فراتر از برتري آسمان بر زمين و فضيلت عرش و كرسي و حجب [بر آسمان] و فضيلت و برتري چنين كسي بر چنين عابدي، چونان فضيلت و برتري ماه شب چهارده، بر كوچكترين ستاره ي آسمان است. [371] .

### برآوردن احتياجات اصحاب

[372] 2 - كليني آورده است: احمد بن زكرياي صيدلاني از مردي از بني حنيفه از اهالي بست و سيستان، روايت كرده كه گفت: در سفر حجي با امام جواد عليه السلام، در اول خلافت معتصم عباسي، همراه شدم، يك روز [ صفحه 135] كه با حضرت بر سفره نشسته بوديم و گروهي از طرفداران معتصم نيز حضور داشتند، به حضرت عرض كردم! همانا فرماندار ما - فدايتان گردم! - مردي است كه شما را دوست دارد و از شما پيروي مي كند، و من به خزانه او بدهكارم، اگر صلاح مي دانيد - خدا مرا فدايتان گرداند! - نامه اي در خصوص نيكي كردن به من، برايش بنويسيد. حضرت فرمود: او را نمي شناسم، عرض كردم - فدايتان شوم! - او، چنان است كه به عرضتان رساندم، دوستدار شما خاندان است و نوشته ي شما نزد او، براي من سودمند است، پس كاغذي گرفت و چنين نوشت: بنام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد، حامل نامه ي من، از دين و مذهبت به نيكي ياد كرد و بدان كه كار نيكويت، به كار تو خواهد آمد، بنابراين، به برادران ايماني خود، نيكي كن و آگاه باش كه خداي متعال از كوچكترين كار تو، بازخواست خواهد فرمود. راوي گفت: چون وارد سيستان شدم، پيشاپيش خبر مرا به حسين بن عبدالله نيشابوري كه فرماندار بود، رسانده بودند و تا دو فرسخي شهر به استقبالم آمده بود، پس نامه را به او دادم، آن را بوسيد و بر چشمش نهاد، سپس به من گفت: چه خواسته اي داري؟ به او گفتم! مالياتي به خزانه ي شما بدهكارم، بي درنگ دستور داد، دين مرا از دفتر خزانه پاك كنند و به من گفت: تا من بر سر كارم، ماليات نپرداز، آنگاه احوال خانواده ام را پرسيد و من، وضع آنها را بازگو كردم و او دستور داد، ماهيانه اي بيش از حد نياز ما، به ما بپردازند، علاوه بر اينكه تا مصدر كار بود، مالياتي نپرداختم و تا وقتي زنده بود، ماهيانه ي ما را هم قطع نكرد. [373] .

### بخشيدن مال به يارانش

[374] 3 - حضيني آورده است: از محمد بن علي بن حديد و شاء كوفي روايت شده كه گفت: به قصد حج، بيرون آمديم و چون حج ما به پايان رسيد و از مكه بازگشتيم، گرفتار دزدان شديم و ما، گروهي از شيعيان امام جواد عليه السلام بوديم، هر چه داشتيم، بردند و هنگامي كه به مدينه رسيديم، خدمت امام جواد عليه السلام [ صفحه 136] شرفياب شدم، حضرت قبل از اينكه چيزي بگويم، پيشدستي كرد و فرمود: اي علي بن حديد! در منزل «عرج»، گرفتار دزدان شديد، هر چه با خود داشتيد، همه را بردند و تعدادتان بيست و سه نفر است و نام هر يك از ما، با نام پدرمان را گفت، عرض كردم: به خدا سوگند! همينطور است، سرور من! چنان شديم كه فرموديد، پس حضرت دستور داد لباس و پول زيادي به من بدهند و فرمود: ميان يارانت قسمت كن، چه اينكه اينها به همان اندازه اي است كه از شما به سرقت رفته است. علي بن حديد گفت: آنها برداشته و نزد برادران و دوستانم رفتم و ميان آنها تقسيم كردم و قسم به خدا! معلوم شد كه درست به اندازه ي دارايي سرقت شده ماست. [375] . [376] 4 - ابن حمزه گفته است: محمد بن ابوالقاسم از پدرش - بلكه عموم راويان شيعه نقل كرده اند -، روايت كرده كه گفت: مردي از خراسان، در مدينه خدمت امام جواد عليه السلام رسيد و گفت: درود بر شما اي فرزند رسول خدا! و او مذهب واقفي داشت. [377] . پس حضرت در جوابش فرمود: سلام [378] ؛آن مرد، سلام و درود خود را تكرار كرد، باز هم حضرت فرمود: سلام؛ در اين هنگام آن مرد امامت حضرت را پذيرفت (و از مذهب واقفي خارج شد). مرد خراساني گفت: (در آن لحظه كه حضرت جواب سلام سردي داد) با خودم گفتم: چگونه مي داند كه امامش نمي شمارم و از امامتش باز ايستاده ام؟ راوي گفت: پس مرد خراساني گريست و عرض كرد: فدايت شوم! اينها فلان مبلغ پول است، از من قبول كنيد، حضرت به او فرمود: قبول كردم، ولي آنها را پيش خودت نگهدار، مرد خراساني عرض كرد: وقتي از خانواده ام جدا شدم، خرجي كافي بلكه بيشتر از آن را برايشان گذاشته ام. حضرت فرمود: آنها را همراهت بردار كه بطور مكرر به آنها، نياز خواهي داشت. [ صفحه 137] مرد خراساني گفت: پولها را همراهم برداشتم و مراجعت كردم، ناگهان ديدم، دزدي به خانه ام زده و هر چه داشته ام، برده است و همان پولها را به خانه ي خود بردم. [379] .

### تسليت گفتن به بعضي از يارانش

[380] 5 - كليني گفته است: از ابن مهران روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام به مردي نوشت: از درگذشت پسرت علي و داغداري ات مطلع شدم و دانستم كه او، محبوب ترين فرزندانت، پيش تو بود و بدان كه خداي متعال از پدر و غير او، بهترين كسانش را مي گيرد تا بزرگترين پاداش داغدار را به او عطا كند. پس خداي متعال اجر تو را بزرگ و صبر تو را نيكو گرداند و تو را قويدل گرداند كه او، البته قادر و تواناست، خداي متعال هر چه زودتر، جايگزين او را به تو عطا كند و اميدوارم خداي متعال به خواست خود، محققا چنين فرمايد. [381] .

### بشارت حضرت به ابراهيم بن ابي محمود

[382] 6 - شيخ طوسي آورده است: ابراهيم بن ابي محمود در روايتي گفت: بر امام جواد عليه السلام داخل شدم، در حالي كه نامه هايي براي او از پدر بزرگوارش با من بود، پس حضرت شروع به خواندن نامه ها كرد و يك نامه را، بسيار بر چشمانش مي نهاد و مي فرمود: به خدا سوگند! دستخط پدرم است و مي گريست تا اينكه اشكها، بر گونه اش جاري گشت. به حضرت عرض كردم: فدايت شوم! پدر بزرگوارت، در يك مجلس، بارها به من مي فرمود: خدايت در بهشت، سكني دهد، خدايت بهشت، روزي فرمايد. راوي گفت: حضرت فرمود: من نيز مي گويم: خدايت بهشت، روزي فرمايد، عرض كردم! فدايت شوم! ضمانت مي كني كه خداي متعال به بهشتم در آورد؟ فرمود: آري. راوي گفت: پس پاي مباركش را گرفتم و بوسيدم. [383] . [ صفحه 138]

### نامه حضرت به ابراهيم بن محمد

[384] 7 - صفار گفته است: از ابراهيم بن محمد روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام برايم نامه اي نوشت و دستور داد تا وقتي يحيي بن ابي عمران زنده است، نامه را نگشايم راوي گفت: نامه چند سال، پيش من بود، وقتي يحيي بن ابي عمران از دنيا رفت، نامه را گشودم و ديدم در آن نوشته است: «به كارهايي كه يحيي بن ابي عمران عهده دارش بود، قيام كن.»، يا مطلبي به اين مضمون. [385] . [386] 8 - شيخ طوسي آورده است: از ابراهيم بن محمد همداني روايت شده كه گفت: نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشته و در آن، رفتار فرد درنده خويي را با خود، توصيف نمودم، پس حضرت به خط خود نگاشت: خداي متعال در ياري تو، از آنكه به تو ستم روا داشته است، تعجيل فرمايد و رنج و آزار او را از تو كفايت كند و بشارت باد تو را بر ياري خداوند در دنيا و اجر و پاداش آخرت و بسيار حمد و ستايش خدا كن. [387] . [388] 9 - و نيز گفته است: از ابراهيم بن محمد همداني روايت شده كه گفت: امام عليه السلام برايم نوشت: صورتحساب تو رسيده است، خداي متعال از تو، قبول كند و از آنها، خشنود گردد و آنان را در دنيا و آخرت، با ما قرار دهد، مبلغي پول و مقداري لباس، برايت فرستادم، مباركت باشد، بلكه همه ي نعمتهاي خدا، بر تو مبارك و گوارا باد. و نيز نامه اي به «نضر» نوشتم و به او، دستور دادم كه از رويارويي و ناسازگاري با تو، دست بر دارد و او را از موقعيت تو پيش خودم، با خبر ساختم، به «ايوب» هم نامه نوشته، همين سفارشها را كردم، به تمام دوستان و پيروان همداني خود هم نامه نوشته، دستور فرمانبرداري از تو و هماهنگي با تو را به آنها داده ام و تأكيد كرده ام كه وكيلي جز تو ندارم. [389] . [ صفحه 139]

### لعنت حضرت بر ابو الخطاب

[390] 10 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه وقتي حضورش، حرف ابو الخطاب محمد بن ابي زينب به ميان آمد، فرمود: خدا ابو الخطاب و اصحاب و ياران او و شك كنندگان در لعنش و هر كس را كه در اين مورد درنگ كند و ترديد نمايد، لعنت كند. سپس فرمود: ابو غمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابو هاشم اند كه بنام ما از جيب مردم تأمين معاش كردند و اكنون به مبلغين افكار ابو الخطاب، بدل شده اند، خداي متعال او را و آنها را و هر كس سخنان آنها را بپذيرد، لعنت كند، اي علي! مبادا از لعن كردن آنان، فرو گذار كني، خداوند لعنتشان كند و به يقين خداي متعال، لعنتشان كرده است. سپس افزود: رسول خدا فرمود: هر كس از لعن كردن كسي را كه خداي متعال لعنتش كرده است، توبه كند، لعنت خدا بر او باد. [391] .

### نامه حضرت به ابوطالب قمي

[392] 11 - و نيز آورده است: ابو طالب قمي در روايتي گفت: به امام جواد عليه السلام نامه نوشتم و اجازه خواستم كه براي ابوالحسن، يعني پدرش مرثيه سرايي كنم، حضرت در جوابم نگاشت: براي من و پدرم، ندبه كن. [393] . [394] 12 - و نيز گفته است: از ابوطالب قمي روايت شده كه گفت: چند بيت شعر، به امام جواد عليه السلام نوشتم و پدرش را در آنها ياد كردم و از او خواستم كه اجازه دهد، راجع به خودش، شعر بسرايم، پس حضرت شعر را از نامه جدا كرده، نزد خود نگهداشت و در بالاي كاغذ باقي مانده نوشت: سروده هايت، البته نيكوست، خداي متعال جزا و پاداش خير و خوبت دهد. [395] . [ صفحه 140]

### نامه ي حضرت به ابو علي محمودي

[396] 13 - و نيز گفته است: از ابو علي محمودي روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام پس از درگذشت پدرم، در نامه اي به من نوشت: پدرت از دنيا رفته، خداي متعال از او و از تو، راضي و خشنود باشد و وي در نظر ما پسنديده است و از آن حال، تجاوز ننموده است. [397] .

### نامه ي حضرت راجع به احمد بن محمد سياري

[398] 14 - همچنين آورده است: از ابراهيم بن محمد بن حاجب روايت شده است كه گفت: در نوشته اي از امام جواد عليه السلام خواندم كه: سؤال كننده از شخصيت سياري، مي داند كه او، در جايگاه مورد ادعاي خود قرار ندارد و وجوهات خود را در اختيار او قرار ندهيد. نصر بن صباح گفته است: نام سياري، احمد بن محمد و كنيه ي او، ابو عبدالله و از فرزندان سيار است و از بزرگان طاهريه در زمان امام حسن عسكري عليه السلام بوده است. [399] .

### لعنت كردن ابو سمهري و ابن ابي الزرقاء

[400] 15 - و نيز گفته است: از اسحاق بن انباري روايت شده است كه گفت: امام جواد عليه السلام به من فرمود: ابوسمهري چه كرد، خدايش لعنت كند؛ كار او دروغ بستن به ماست، در حاليكه او و ابن ابي الزرقاء را دعوت گران به سوي ما مي پندارد؛ اما شما را گواه مي گيرم كه من از آن دو نفر، به خداي متعال تبري مي جويم؛ آن دو، فتنه انگيز و مورد لعنت و نفرين اند. اي اسحاق! مرا از آن دو، راحت ساز؛ اگر اين كار را بكني خداي متعال تو را با زندگي بهشتي راحت و آسوده خواهد ساخت؛ عرض كردم: فدايت گردم! آيا كشتن آن دو، براي من رواست؟ حضرت فرمود: آن دو، دو نفر فتنه انگيزند كه ميان مردم فتنه انگيزي مي كنند و [ صفحه 141] در صدد قتل من و هواداران من هستند و به همين جهت، خونشان هدر و قتلشان براي مسلمانها، روا مي باشد؛ با اين حال از اقدام آشكار بپرهيز؛ چه اينكه دين اسلام، قتل آشكار را مقيد (به اجراي قصاص) كرده است و بترس از اينكه اگر او را آشكارا به قتل رساني، دليلش را از تو بپرسند و در اثبات مدعاي خود، فروماني و نتواني خود را از قصاص برهاني؛ در نتيجه خون مؤمني از دوستان ما به قصاص خون كافري، ريخته مي شود؛ بر شما باد به اقدام پنهاني و غافلگيرانه. محمد بن عيسي گفت: پس اسحاق، همواره در صدد كشتن غافلگيرانه ي آن دو بود و آنها - كه لعنت خدا بر آنها باد - نيز پيوسته از او، دوري مي جستند. [401] .

### نفرين حضرت در حق ام الفضل

[402] 16 - حسين بن عبدالوهاب گفته است: وقتي امام جواد عليه السلام و همسرش، دختر مأمون، به قصد حج بيرون آمدند، پسرش علي (امام هادي) عليه السلام را هم كه طفل صغيري بود، همراه خود بردند؛ پس حضرت در مدينه، او را جانشين خود ساخت و ميراث و سلاح امامت را به وي سپرد و در حضور ياران خود و شيعيان مطمئن و مورد اعتماد، بر امامت حضرت تأكيد فرمود و خود به همراه همسرش دختر مأمون، رهسپار عراق گرديد و چنان بود كه در آن وقت، مأمون به سرزمين روم، رفته بود و در ماه رجب سال دويست و هيجده (218)، در منطقه ي «بديرون» يا «ندبرون» از دنيا رفت كه شانزده سال، از امامت امام جواد عليه السلام مي گذشت. مردم در ماه شعبان سال دويست و هيجده (218) معتصم (ابو اسحاق محمد بن هارون) را بجاي مأمون به خلافت برگزيدند؛ معتصم از اوان خلافت، در جستجوي نيرنگي براي كشتن امام جواد عليه السلام بود و انگشت اشاره ي خود را به سوي دختر مأمون، همسر امام جواد عليه السلام گرفت كه حضرت را مسموم سازد؛ چه اينكه از بد دلي و تعصب ام الفضل نسبت به امام جواد عليه السلام، آگاهي داشت و به خوبي مي دانست كه امام جواد عليه السلام، مادر پسرش امام هادي عليه السلام را [ صفحه 142] بر ام الفضل ترجيح مي دهد و ام الفضل، براي حضرت فرزندي نياورده است و... ام الفضل به خواسته ي معتصم، پاسخ مثبت داد و زهري را در دانه هاي انگور رازقي تزريق و پيش روي حضرت نهاد؛ چون حضرت انگور را خورد، ام الفضل پشيمان شد و بناي گريه گذاشت. حضرت فرمود: چرا گريه مي كني؟ به خدا سوگند! خداي متعال تو را با فقر التيام ناپذير و درد و بلايي غير قابل پوشش و استتار، در هم خواهد كوبيد و او به درد و مرض نواصير كه در حساس ترين اعضاء و جوارحش پديد آمد. [403] به درك واصل شد؛ در حالي كه مال و ثروت،بلكه تمام دارايي خود را از ملك و املاك را هزينه ي درمان آن كرد و كارش به گدايي كشيد. [404] . [405] 17 - ابن شهر آشوب آورده است: روايت شده كه همسر امام جواد عليه السلام، ام الفضل، دختر مأمون، آن حضرت را با دستمالي كه در فرج خود، جاسازي كرده بود، مسموم ساخت و چون حضرت، مسموميت خود را احساس كرد، به ام الفضل فرمود: خداي متعال تو را به درد بي درماني مبتلا سازد؛ پس خوره به فرجش افتاد و چنان بود كه پيش طبيب عريان مي ساخت و به آن مي نگريستند و در آن دارو مي ريختند؛ اما هيچ سودي نبخشيد و به همان بيماري مرد و به درك واصل شد. [406] .

### سخن امام راجع به حضيني

[407] 18 - شيخ طوسي گفته است: از حمدان حضيني روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: برادرم از دنيا رفت، حضرت به من فرمود: خداوند برادرت را رحمت كند، او البته از شيعيان خاص من بود. محمد بن مسعود گفت: حمدان بن احمد از خواص شيعيان است بلكه از خواص خواص شيعيان است. [408] . [ صفحه 143]

### نامه ي حضرت راجع به مرد خراساني

[409] 19 - و نيز آورده است: احمد بن علي بن كلثوم سرخسي در روايتي گفت: مردي از شيعيان را كه به «ابن زينبه» معروف بود، ديدم و او، راجع به احكم بن بشار مروزي و داستان او و نيز اثري كه در گلويش پديد آمده بود، از من پرسيد و من، او را ديده بودم كه در قسمتي از گلويش، اثري شبيه كشيدن، كارد و بخيه شدن، به چشم مي خورد، به ابن زينبه گفتم: بارها از او پرسيده ام، چيزي به من نگفته است. راوي گفت: پس ابن زينبه اظهار داشت: ما هفت نفر بوديم كه در شهر بغداد و همزمان با امام جواد عليه السلام، در يك اتاق زندگي مي كرديم، يك روز عصر، احكم ناپديد شد و شب هم پيش ما نيامد، چون شب از نيمه گذشت، نامه اي به اين مضمون از امام جواد عليه السلام به دست ما رسيد: «همانا هم اتاقي شما، ذبح و در پوششي نمدي پيچيده شده و در فلان خرابه افتاده است، برويد و او را با فلان دارو، مداوايش كنيد، ما بي درنگ رفتيم و او را چنانكه فرموده بود، گلوبريده رها شده يافتيم، او را برداشتيم و برابر دستور حضرت، مداوايش نموديم و (به اعجاز حضرت) خوب شد. احمد بن علي گفت: داستانش از اين قرار است كه او، در خانه ي ناشناسي از شهر بغداد، زني را متعه (عقد موقت) نمود، چون بستگان زن (كه از اهل سنت بودند) متوجه شدند، او را گرفته، گلويش را بريدند و بدنش را در پوششي نمدي پيچيده و در زباله داني افكندند، احمد اضافه كرد: احكم چنان بود كه وقتي نزد او، راجع به رجعت حرفي به ميان مي آمد به ميان سخن مي پريد و مي گفت: من، يكي از بازگشت كنندگانم! و نيز يكي از كساني كه متهم به دروغگويي هستند، اين داستان را در هرات، براي من نقل كرد، و من شگفت زده شدم و از بيان اين جريان (متعه و ازدواج موقت احكم)، خود داري مي كنم، چنانكه بيشتر مردم (اهل سنت) آن را عيب شمرده و انكار مي كنند (و حرام مي دانند). [410] . [ صفحه 144]

### سخن حضرت درباره خيران خادم قراطيسي

[411] 20 - و نيز گفته است: خيران خادم قراطيسي در حديثي گفت: در زمان امام جواد عليه السلام، حج گزاردم و جوياي خدمتكاري كه مورد توجه حضرت بود، شدم و از او خواستم وسيله ي ديدار حضرت را برايم فراهم سازد، وقتي به مدينه رسيديم، به من گفت: مهيا شو كه مي خواهم خدمت امام جواد عليه السلام برسم. من هم با او همراه شدم، وقتي در خانه ي حضرت رسيديم، به من گفت: تو در سكويي (كه مخصوص فروش كالا است) بمان و خودش، اجازه گرفت و داخل خانه شد، چون مدتي گذشت و خبري از وي نيامد، بر در خانه رفتم و سراغش را گرفتم، به من گفتند: از خانه، بيرون آمده و رفته است و من، حيران و سرگردان شدم كه ناگهان، خدمتكاري بيرون آمد و به من گفت: تو خيراني؟ عرض كردم: آري، گفت: بيا داخل، داخل شدم و ديدم امام جواد عليه السلام، بر روي سكويي كه زير انداز ندارد، ايستاده است، در اين حال، جواني آمد و سجاده اي آورده، بر روي سكو گشود و حضرت نشست، وقتي به حضرت نگاه كردم، از هيبتش بيمناك شدم و رفتم كه بدون پلكان، بر روي سكو بروم، ولي حضرت جاي پلكان را نشانم داد و بالا رفتم و سلام دادم، حضرت جواب سلامم را داد و دست مباركش را به طرف من دراز كرد، دستش را گرفتم و بوسيدم و بر سر و صورتم كشيدم، با دستش مرا نشانيد و از بيمي كه داشتم، آن را رها نمي كردم و حضرت نيز - صلوات خدا بر او باد - دست خود را در دست من، رها كرده بود. وقتي آرام شدم، رهايش كردم و او احوال مرا پرسيد و من به ياد سفارش ريان بن شبيب افتادم، لذا به حضرت عرض كردم: دوستدار شما ريان پسر شبيب خدمت شما سلام رساند و خواهش كرد كه براي او و فرزندش دعا كنيد، پس براي او دعا كرد، ولي براي فرزندش دعا نفرمود، سخن خود را تكرار كردم، اما حضرت براي ريان دعا كرد، نه براي فرزندش، براي سومين بار، سفارش ريان را باز گفتم، اين بار نيز حضرت، فقط براي ريان، دعا فرمود نه براي فرزندش. از جا بلند شدم و خداحافظي كردم، وقتي نزديك در رسيدم، شنيدم كه چيزي فرمود، متوجه [ صفحه 145] سخنانش نشدم، از خدمتكار كه پشت سرم آمد، پرسيدم: سرورم، به هنگام برخاستن چه سخني فرمود؟ خدمتكار گفت: حضرت چنين فرمود: اين كيست كه مي خواهد از پيش خود به هدايت برسد؟ او فرزندي، در سرزمين كفر است و چون از آنجا در آيد، به بدتر از كفار ملحق مي شود و هرگاه خداي متعال بخواهد، هدايتش مي كند. [412] .

### نامه ي حضرت به داود بن قاسم

[413] 21 - اشعري آورده است: علي بن مهزيار در روايتي گفت: در نامه ي امام جواد عليه السلام به داود بن قاسم، خواندم كه نوشته بود: همانا من همراه حيات و زندگي تو آمدم. [414] .

### سخن حضرت در باره ي زكريا بن آدم

[415] 22 - شيخ طوسي گفته است: از احمد بن محمد بن عيسي قمي روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام خدمتكار خود را با نامه اي، نزد من فرستاد و دستور داد كه خدمتش شرفياب شوم، خدمت حضرت كه در مدينه و در خانه «بزيع» بود، رسيدم و داخل شده، سلام دادم، پس حضرت در مورد «صفوان»، «محمد بن سنان» و غير آنها، سخناني فرمود كه خيليها شنيده اند. با خود گفتم: خاطر حضرت را، به زكريا بن آدم جلب كنم، شايد راجع به او هم از همين سخنان بگويد، سپس به خودم آمدم و گفتم: من، كي باشم كه در اين مورد و موارد شبيه آن، حرفي به زبان آورم؟! مولا و آقايم، خود آگاهتر است به آنچه انجام مي دهد. پس حضرت به من فرمود: اي ابو علي! بر كسي مثل «ابو يحيي» [416] ، شتاب نمي شود، او كه خدمت زيادي به پدرم كرد و نزد او و بعد از وي، پيش من قدر و منزلت بلندي داشت، جز اين كه من، به مالي كه پيشش بود نياز پيدا كردم، عرض كردم: فدايت شوم! مال را برايتان خواهد فرستاد و به من گفت: اگر زيارتتان كردم، به عرضتان برسانم كه اختلاف نظر «ميمون» و [ صفحه 146] «مسافر» [417] ، مانع من از فرستادن مال خدمت شماست. حضرت فرمود: نامه ي مرا به او برسان و وادارش كن تا مال را برايم بفرستد، نامه ي حضرت را به زكريا رساندم و او هم مال را براي حضرت فرستاد. راوي گفت: امام جواد عليه السلام، بدون مقدمه به من فرمود: شك و ترديدش بر طرف شد، پدرم جز من، فرزندي ندارد، عرض كردم: راست فرمودي، فدايت گردم!. [418] .

### نامه ي حضرت به سعد الخير

[419] 23 - شيخ كليني آورده است: از يزيد بن عبدالله به نقل از فرد ديگري روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام در نامه اي به سعد الخير [420] ، چنين نوشت: بنام خداوند بخشنده ي مهربان، اما بعد: تو را به تقواي الهي، سفارش مي كنم كه در آن، سالم ماندن از تباهي و خسارت و غنيمت يافتن در آخرت است، به يقين خداي متعال بنده را بواسطه تقوي از خطراتي كه انديشه اش بدان راه ندارد، باز مي دارد و به وسيله ي آن، كوري و جهل را از او دور مي كند، نجات نوح و همراهان او در كشتي، از غرق شدن و نيز رهايي صالح پيامبر و همراهان او از صاعقه آسماني، به وسيله ي تقوا صورت گرفت، رستگاري بردباران و نجات ايشان از گردنه هاي خطر ناك، با تقوا ميسر است و بس، اينان، برادراني در پي خود دارند كه آرزومند فضيلت ايشانند و از آنجا كه عبرتهاي كتاب خدا به ايشان رسيده است، سركشيهاي نفساني را از ورود به خواهشهاي حيواني، پشت سر افكنده اند. شاكر خدايند كه شايسته ي شكر است، بر آنچه روزي اشان كرده است و خود را بر افراط كاريهاي خويش، نكوهش نموده اند كه شايسته نكوهش اند و اطمينان دارند كه خداي متعال، بسيار شكيبا و بسيار آگاه است، بي گمان خشمش بر كسي است كه خشنوديش را نپذيرد و از كسي منع مي كند كه بخششش را رد نمايد و كسي را گمراه مي سازد كه هدايتش را قبول نكند، سپس گناهكاران را قادر ساخته است كه گناهان خود را با توبه، به ثواب تبديل كنند، بندگان [ صفحه 147] خويش را در كتاب خود، با صداي بلند و بي وقفه، به توبه فراخوانده است و دعاي بندگانش را منع نفرموده است، آنگاه كساني را كه آيات فرود آمده الهي را كتمان مي كنند، لعن و نفرين كرده است و رحمتي كه بر خشم و غضب پيشي مي گيرد را برخود واجب و لازم فرموده و به راستي و ميانه روي، پايان بخشيده است، پس چنان نيست كه بر بندگان خويش خشم آورده، بيش از آنكه به خشمش آرند و اين حقيقت، بر تافته از «علم اليقين» و «علم التقوي» است و خداي متعال، دانش كتاب را از آنها كه پشت سرش افكنند، دريغ مي دارد و بر آنها، دشمنشان را كه ولايتش را پذيرفته اند، مستولي مي فرمايد. نشانه ي پشت سر افكندن كتاب، اين است كه حروف و كلمات آن را استوار، ولي حدود و احكام آن را دگرگون مي سازند، الفاظ كتاب را نقل و بازگو مي كنند، ولي حدود و احكامش را مراعات نمي نمايند، در نتيجه جاهلان، از حفظ الفاظ آن، دچار خود پسندي مي شوند و دانشمندان، از فروگزاردن حدود و احكام آن، گرفتار غم و اندوه مي گردند. يكي ديگر از نشانه هاي پشت سر افكندن كتاب، اين است كه بي سوادان را بر آن مي گمارند و آنها، امت را به پيروي هوا و هوس مي كشانند و به پستي و پليدي مي رسانند و پايه و اساس دين را دگرگون مي سازند، آنگاه آن را، براي سفيهان و كودكان به ارث مي گذارند، اينجاست كه امت، فرمان مردم را بر فرمان خداي متعال كه برايش آمده، مقدم مي دارد و دستور خداي متعال را رد مي كند و «براي ستمگران جايگزين بد و ناخوشايندي است»، پذيرش ولايت مردم، بعد از ولايت خداي متعال و پاداش مردم، بعد از پاداش خداي متعال و خشنودي مردم، بعد از خشنودي خداي متعال، البته جايگزين ناخوشايندي است و مي بينم كه امت، به چنين روزي افتاده است، مجتهدين و دانشمنداني در ميان خود دارد كه در عين گمراهي، سرگرم عبادات اند و به عبادت خود مي نازند و بسيار از خود راضي اند، در حالي كه عبادتشان، براي خود و پيروانشان، فتنه و بلا است. در ميان پيامبران مايه پند و عبرت براي عابدين وجود دارد، آنجا كه يكي از پيامبران خدا، طاعت و بندگي را به سرحد كمال رسانيده، ناگهان يك گناه از او سر مي زند و همان يك گناه، موجب رانده شدنش از بهشت و جاي گرفتنش در شكم ماهي مي گردد و جز با اعتراف به گناه و توبه و بازگشت به سوي خداي متعال، نجات پيدا نمي كند. [ صفحه 148] بنابراين، امثال احبار (عالمان) و رهبان (عابدان) را بشناس كه از كتمان كتاب (تورات و انجيل) و تحريف آن، (فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين) [421] «تجارت سودمندي ندارند و به راه رستگاري نمي روند.» علاوه بر اين، نظاير آنها را در ميان امت اسلام، شناسايي كن كه الفاظ كتاب را استوار داشته، حدود و احكامش را دگرگون ساخته اند، پس اينان با سروران و بزرگان (مثل سلاطين و حكام) دم خورند و چون پراكنده و از هم جدا شوند، دنيا داري اكثرشان آشكار مي گردد كه دست آوردشان از دانش، همين است و همواره، در طبع و آز و طمع، چنين اند، پيوسته صداي شيطان به ياوه گويي بسيار، از حلقومشان شنيده مي شود، دانشمندان حقيقي، بر اذيت و آزار آنان، بردباري مي كنند و آنان، بر دانشمندان حقيقي نسبت به تكليف و امر آنها به رعايت حدود و احكام، خورده مي گيرند، دانشمندان حقيقي نيز هرگاه از نصيحت سرباز زنند، خيانتكارند، چنانكه گمراه سرگرداني را ببينند و راهنمايي نكنند، و مرده اي (جاهل به علوم و معارف و اخلاق و آداب شرعية) را مشاهده كنند زنده اش ننمايند و كار اينان نيز ناپسند است، چه اينكه خداي متعال به نقل قرآن كريم، از ايشان پيمان گرفته است كه امت را به معروف و به آنچه مأمورند، وادار سازند و از هر آنچه مورد نكوهش است، بازش دارند و در راه نيكي و تقوي همكاري كنند و در راه گناه و تجاوز همكاري نكنند. با اين حال، دانشمندان حقيقي، همواره گرفتار جهل جاهلان اند، چنانكه اگر موعظه و نصيحت كنند، جاهلان مي گويند: سركشي كرده اند و هر گاه حق فروگزار شده را ياد آوري نمايند، مي گويند: مخالفت مي ورزند و چون درخواست دليل و برهان براي گفته هايشان بكنند، تهمت نفاق به آنها مي زنند و اگر از آنها كناره گيري كنند، به تفرقه و تشتت متهمشان مي سازند و بالاخره چون از آنها پيروي نمايند، معصيت خداي متعالشان مي دانند و بدينگونه جاهلان در مورد نادانسته هاي خود و بي سوادان، نسبت به تلاوت خويش، به هلاكت مي رسند، وقتي كتاب (الفاظ ظاهري آن) را تصريح و تعريف مي كنند، آن را تصديق مي كنند و وقتي هم (معاني قرآن را) تحريف مي كنند (در واقع) كتاب خدا را تكذيب مي كنند و مورد انكار و اعتراض هم واقع نمي شوند، اينان، امثال احبار و رهبان، در امت اسلام اند، سردمداران هوا و هوس و [ صفحه 149] فرماندهان پستي و زبوني اند و گروه ديگري از ايشان، در حد فاصل ميان هدايت و گمراهي، قرار دارند، حق و باطل را نمي شناسند و مي گويند: مردم، (در زمان رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم) اين اختلافات امت را نداشتند. و اين گروه سوم نمي دانند اختلاف چيست و منشأ آن كدام است. راست مي گفتند كه رسول خدا، آنها را در نور و روشنايي رها كرد، شب و روزشان، از هم متمايز بود، بدعت در ميانشان، راه نيافته بود و سنت، تغيير ننموده بود و خلاف و اختلافي نزد ايشان پديدار نگشته بود، اما وقتي تاريكي گناهان، مردم را در بر گرفت، اينان به دو گروه با دو امام و رهبر، تقسيم شدند، امامي كه ديگران را به خداي متعال فرا مي خواند و امامي كه به آتش دعوت مي كرد، اينجا بود كه شيطان، زبان آرايي كرد و صداي خود را بر زبان دوستدارانش بالا برد و سپاهيان سواره و پياده ي خود را گسيل داشت و در مال و فرزند مردم، شريك شد، هر كس، شيطان شريكش گرديد، به بدعت گرائيد و كتاب و سنت را وانهاد و با دوستان خدا كه به كتاب و حكمت چنگ زده اند، به كشمكش پرداخت، همان روز، حق باوران، و باطل گرايان، از يكديگر جدا شدند و اهل هدايت يكديگر را فر گذاشتند و از هم بريدند و در ياري حق سستي كردند، به عكس اهل باطل و گمراهي همكاري و همياري كردند تا اينكه جماعت جاهل و نادان به فلاني (اولي) و امثال او (دومي و سومي)، روي آوردند، بنابراين،اين دو دسته و گروه را شناسايي كن و حق باوران را به چشم خود ببين كه شريف و نجيب اند و پيوسته با آنها باش تا به اهل خويش ملحق گردي كه: (ان الخاسرين الذين خسروا أنفسهم و أهليهم يوم القيامة ألا ذالك هو الخسران المبين) [422] «به يقين زيانكاران، همان كساني هستند كه خود و خانواده ي خود را گرفتار زيانكاري آخرت كرده اند! آري اين، همان ضرر و زيان آشكار است.» (روايت حسين، تا همين جا بود؛ اما در روايت محمد بن يحيي، فراز ذيل نيز به چشم مي خورد:) آنان، نسبت به مسير و راه، آگاهند؛ هر گاه گرفتار بلا و فتنه اي شدند، يا دچار ظلم و ستم ظالمان شدند به ايشان منگر (آنها را ملامت مكن و از آنها جدا مشو) و بدان كه انحراف و [ صفحه 150] چرخشها و بلاها از آنان سپري مي شود و به رفاه و آسايش (در دنيا يا آخرت)، بدل مي گردد و نيز آگاه باش كه برادران راستين و مورد اعتماد، براي همديگر ذخيره اند و اگر نگران نبودم كه در حق من، به گمان افتي، حقايقي را كه بر تو، پوشيده و پنهان است، آشكار مي ساختم و تو را از مسائلي كه نمي دانستي، با خبر مي نمودم؛ اما من، بقاي تو و سلامت تو را مي خواهم و شخص حليم و بردباري كه، پرواي ديگران نداشته باشد، متقي نيست؛ شكيبايي، لباس دانشمند است، آن را از خود، دور نساز؛ درود بر شما. [423] . [424] 24 - و نيز روايت كرده است: محمد بن اسماعيل بن بزيع از عمويش حمزه بن بزيع، نقل كرده است كه گفت: امام جواد عليه السلام در نامه اي به سعد الخير، چنين نگاشت: بنام خداوند بخشنده مهربان؛ اما بعد، نامه تان به دستم رسيد؛ در آن نامه شناختن چيزهايي كه ترك آنها شايسته نيست و نيز فرمانبرداري كساني كه خشنودي آنان خوشنودي خداي متعال است را ياد آوري كرده بودي؛ پس گفتي (يا گفتم): بخاطر آن (مطالبي كه در نامه ات ذكر كرده اي شايد مثل ترك امت ولايت حق را و كمي اهل آن) در نفس تو مسائلي (شايد مثل درد و تأسف) پديد آمده است كه نفس تو در گرو آنها شده (به آنها خو گرفته) به طوري كه اگر رها كني تعجب مي كني (نمي تواني آنها را رها كني) همانا خوشنودي خداي متعال و بندگي و نصايح و اندرزهاي او، يافته، شناخته و پذيرفته نمي شود؛ مگر در ميان بندگان غريب و ناشناس كه از مردمان پست و اخلاق آنها فاصله گرفته اند؛ بندگان غريبي كه مردم، آنان را بخاطر نهي از منكر كردنشان (يا به خاطر منكراتي كه به آنها نسبت مي دهند و در واقع معروف و خيرات هستند) به تمسخر گرفته اند! مكرر گفته مي شود: مؤمن، واقعا مؤمن شمرده نمي شود تا وقتي كه در نظر مردم، از مرده ي الاغي، بدتر باشد و اگر مصيبت و بلاء و فتنه اي را كه از ناحيه مردم به آن دچار شدي، مثل عذاب الهي قرار نمي دادي - تو را و خودمان را از اين يكسان قرار دادن عذاب مردم و عذاب الهي در پناه خدا قرار مي دهم - به رغم فاصله زياد مكاني به ما نزديك بودي. بدان، خدايت رحمت كند! كه به دوستي و ولايت خدا نمي رسي، مگر به دشمني بسياري از مردم و وانهادن [ صفحه 151] مردم در برابر رسيدن به محبت خداي متعال، آنچه از تو به سبب دشمني مردم فوت مي شود نسبت به آنچه از ناحيه خدا درك مي كني خيلي حقير و ناچيز است و درك شرف آخرت و پستي دنيا مخصوص علماء و دانشمندان است. برادرم! همانا خداي متعال، در ميان امت هر پيامبري، افراد برجسته اي از دانشمندان قرار مي دهد تا اگر كسي گمراه شود، هدايتش كنند و در كنار مؤمنان بر آزار و اذيت كافران، صابر و شكيبايند و دعوت كسي را كه به سوي خدا مي خواند لبيك مي گويند و ديگران را به سوي خداي متعال، فرا مي خوانند؛ پس تو، خدايت رحمت كند! آنان را شناسايي كن كه در جايگاه بلندي قرار دارند، هر چند مقام و منزلت دنيايي ايشان، پست و فرودين باشد؛ آنان، مردگان را با كتاب خداي متعال زنده مي كنند و كوران را به نور الهي، بينايي مي بخشند، چه بسيار كشتگان شيطان را كه حياتشان بخشيده اند و چه بسا گمراه ها كه هدايت كرده اند؟! خون خود را در راه نجات بندگان خدا مي دهند و چقدر زيبا و پسنديده است، كردار آنان با بندگان؛ در حالي كه كردار بندگان با آنان، بسيار زشت و نكوهيده مي باشد! [425] .

### سخنان حضرت درباره ي صفوان، ابن سنان، زكريا و سعد

[426] 25 - شيخ طوسي آورده است: از ابو طالب عبدالله بن صلت قمي روايت شده كه گفت: در آخر عمر امام جواد عليه السلام، بر حضرت داخل شدم و شنيدم كه مي فرمود: خداي متعال، صفوان بن يحيي و محمد بن سنان و زكريا بن آدم را از طرف من، پاداش نيك دهد كه حقوق مرا، ادا كردند و حضرت از سعد بن سعد، يادي نفرمود. راوي گفت: از خدمت حضرت خارج شدم و موفق خادم را ديدم، سپس به او گفتم: همانا مولاي من، از صفوان بن يحيي و محمد بن سنان و زكريا بن آدم، به نيكي ياد كرد؛ ولي از سعد بن سعد، چيزي نفرمود. راوي گفت: خدمت حضرت بازگشتم و اين بار، چنين فرمود: خداي متعال صفوان بن [ صفحه 152] يحيي و محمد بن سنان و زكريا بن آدم و سعد بن سعد را، از طرف من جزاي خير دهد كه در مورد من به عهد خود وفا كردند. [427] . [428] 26 - و نيز گفته است: از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام، صفوان بن يحيي و محمد بن سنان را لعنت كرد و فرمود: آن دو نفر با دستور من، مخالفت كردند. راوي گفت: اما سال بعد، آن حضرت به محمد بن سهل بحراني فرمود: صفوان بن يحيي و محمد بن سنان را دوست بدار كه من از آن دو، خوشنود شده ام. [429] . [430] 27 - و نيز آورده است: از ابوطالب قمي روايت شده كه گفت: در آخر عمر امام جواد عليه السلام، بر آن حضرت وارد شدم و شنيدم كه مي فرمود: خداي متعال، صفوان بن يحيي، محمد بن سنان، زكريا بن آدم و سعد بن سعد را از طرف من، پاداش نيك عطا كند كه آنها، حقوق مرا ادا كردند. راوي گفت: زكريا بن آدم، از دوستداران اهل بيت بود، و راجع به او (يعني زكريا بن آدم)، توقيعي به اين شرح از امام جواد عليه السلام صادر گشت: به ياد آوردم قضاي خداي متعال را، در مورد آن مردي كه چشم از جهان فرو بست و خداوند، مشمول رحمت خويشش ساخت در روزي كه زاده شد و روزي كه بدرود زندگي گفت: و روزي كه بر انگيخته خواهد شد؛ او تا زنده بود، با معرفت به حق زندگي كرد، به حق گفت؛ براي رضاي حق، شكيبا و خويشتن دار بود؛ به وظايفي كه خدا و رسولش بر او واجب كرده بودند عمل كرد و خدايش رحمت كرده از دنيا رفت؛ در حالي كه عهد و پيمانش را نشكست و دگرگون نساخت؛ خداي متعال، مزد نيت و پاداش كوشش و تلاشش را به وي عطا فرمايد. [431] . [432] 28 - و نيز گفته است: از علي بن حسين بن داود روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه محمد بن سنان را به نيكي، ياد مي كرد و مي فرمود: من، از او راضي هستم؛ خداي متعال از وي راضي باشد كه هرگز با من و پدرم، مخالفت نكرد. [433] . [ صفحه 153]

### نامه ي حضرت به عبدالجبار بن مبارك نهاوندي

[434] 29 - و نيز آورده است: از عبدالجبار بن مبارك نهاوندي روايت شده كه گفته است: در سال 209(دويست و نه) خدمت آقا و مولايم (امام جواد عليه السلام) رسيدم و عرض كردم: فدايتان گردم! از پدران بزرگوارت روايت شنيده ام كه هر چيزي كه از راه فريب و غافلگيري (بدون جنگ و كشتار) به تصرف در آيد، متعلق به امام است؛ حضرت فرمود: همينطور است؛ عرض كردم: فدايت شوم! واقعيت اين است كه مرا در يكي از چنين فتوحاتي، به اسارت گرفتند و هر طور شده، خود را از دست صاحبانم رها ساخته، و به بندگي و به نوكري خدمتتان رسيدم؛ حضرت فرمود: پذيرفتم. راوي گفت: چون موسم حج فرا رسيد و خواستم، رهسپار مكه گردم (و حضرت خواست رهسپار مكه گردد) [435] ، به حضرت عرض كردم: فدايت شوم! همانا من، قبلا حج گزارده ام و ازدواج كرده ام و زندگي ام از محل كمك برادران ديني، تأمين مي گردد و چيزي جز آن ندارم؛ چه دستوري مي فرمائيد؟ حضرت فرمود: به شهر خودت باز گرد و حج تو و ازدواجت و درآمدت، بر تو حلال و رواست. در سال دويست و سيزده (213)، خدمت حضرت رسيدم و بندگي خودم را كه به آن متعهد و ملزم بودم، يادآور شدم؛ حضرت فرمود: تو، در راه خدا آزادي؛ عرض كردم: فدايت شوم! تصميمتان را برايم بنويسيد؛ حضرت فرمود: فردا به دستت مي رسد؛ فردا به همراه نوشته هاي ديگر، نامه اي به دستم رسيد كه در آن نوشته شده بود: بنام خداوند بخشنده و مهربان؛ اين نامه اي است از محمد، پسر علي هاشمي علوي، براي عبدالله پسر مبارك جوان دليرش؛ همانا من تو را در راه خدا و به عنوان ذخيره ي آخرت، آزاد نمودم؛ جز خداي متعال صاحب و مالكي نداري و بند بندگي، بر پايت نيست و تو، آزاد شده ي من و جانشينان من مي باشي. اين نامه را در ماه محرم سال دويست و سيزده (213) نوشت و با دست خود و با عنوان «محمد بن علي» امضا كرد و مهر فرمود: درود خدا بر او باد. [436] . [ صفحه 154]

### نامه حضرت به عبدالعزيز بن مهتدي

[437] 30 - و نيز آورده است: از عبدالعزيز بن مهتدي قمي يا از راويان او، روايت شده كه گفت: خدمت امام نوشتم كه مالي از شما نزد من است؛ بفرمائيد چه كنم و به چه كسي تحويل دهم؟ حضرت در جوابم نوشت: همانا من، آنچه در اين نامه بود گرفتم و شكر و سپاس از آن خداي متعال است، خداي متعال تو را بيامرزد و بر ما و تو، رحمت آورد و از تو، با خشنودي من، خشنود گردد. [438] .

### حواله دادن مردم به علي بن حديد

[439] 31 - شيخ طوسي گفته است: از ابو علي بن راشد روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! در بين شيعيان اختلاف است، آيا پشت سر ياران هشام بن حكم نماز بگزارم؟ حضرت فرمود: بر تو باد به علي بن حديد، عرض كردم: به گفتارش عمل كنم؟ فرمود: آري، پس علي بن حديد را ديدار كرده، از او پرسيدم: آيا پشت سر ياران هشام بن حكم، نماز بجاي آوريم؟ جواب داد: خير. [440] .

### دعاي حضرت براي علي بن مهزيار

[441] 32 - و نيز گفته است: از حسن بن شمون روايت شده كه گفت: اين نامه را از امام جواد عليه السلام خواندم كه با خط خود، به علي بن مهزيار نوشته بود: بنام خداوند بخشنده مهربان، اي علي! خداي متعال پاداش نيكويت دهد و در بهشتش، مأوايت بخشد و در دنيا و آخرت، از خفت و خواري در دنيا و آخرت بازت دارد و با ما، محشورت فرمايد، اي علي! البته تو را آزمودم و در مورد اخلاص و فرمانبرداري و خدمتگذاري و تكريم و احترام و انجام واجبات، امتحانت كردم و اگر بگويم كه مثل و مانندت را نديده ام، [ صفحه 155] اميدوارم كه راست و درست گفته باشم، بنابراين، خداي متعال اجر و پاداش تو را بهشت جاويدان قرار دهد كه مقام و منزلت و نيز خدمتگزاري تو در سرما و گرما و شب و روز، بر من پوشيده نيست، از خداي متعال مي خواهم، در روز قيامت كه خلايق را حاضر مي سازد، تو را در رحمتي كه مورد رشك و غبطه ي ديگران است قرار دهد، همانا او شنونده دعا است. [442] . [443] 33 - و نيز آورده است: در نامه اي كه امام جواد عليه السلام از بغداد به علي بن مهزيار نگاشت، آمده است: نامه ي شما به دستم رسيد، متوجه منظورت شده، مسرور و شادمان گشتم، خداي متعال شادمانت گرداند و از خداي كفايت كننده و باز دارنده، اميد دارم كه مكر و حيله ي هر حيله گري را كفايت فرمايد، انشاء الله تعالي. در نامه ي ديگري چنين آمده است: منظور تو را در مورد قميها، متوجه شدم، خداي متعال رهايشان سازد و در كارشان، گشايش آورد، با نوشته ات شادمانم گرداندي و همواره مطالب مسرت بخش بنويس، خداي متعال تو را با بهشت خويش، مسرور و شادمان كند و با خشنودي من، از تو خشنود گردد و از خداي متعال، حسن مساعدت و مهرباني و رأفت را آرزو دارم و حرف و سخنم اين است كه خداي متعال، ما را بس است و او، بهترين وكيل است. در نامه ي ديگري كه حضرت در مدينه نوشتند: پس روانه خانه خود شو، خداي متعال تو را در دنيا و آخرت، به سوي بهترين منزل روانه سازد و در نامه ديگري مي خوانيم: و از خداي متعال مي خواهم كه تو را از پيش رو و پشت سر و در تمام حالات، محافظتت فرمايد، تو را مژده باد! كه من، اميدوارم خداي متعال، هر شري را از تو دور سازد و از خداوند مي خواهم كه خير و صلاحي را كه اراده كرده است براي تو در خروج تو (سفر تو) در روز يكشنبه تا روز دوشنبه به تأخير اندازد (تا شومي و بدي روز دوشنبه به تو نرسد، چرا كه روز دوشنبه روز شومي است) و تو را در سفر، همراهي كند و در خانواده، جانشينت گردد و دوريت را جبران نمايد و با قدرت و توانايي خويش، تو را به سلامت دارد. علي بن مهزيار گفت: در نامه اي از حضرت خواستم كه بر من فراخ گيرد و مال و ثروتي كه [ صفحه 156] در اختيار دارم را حلال فرمايد و اجازه دهد، حضرت در جوابم نوشت: خداي متعال در روزي تو و خانواده ات و هر كسي كه وسعت رزقش را خواستاري از اهل و عيالت، توسعه دهد و براي تو اي علي! نزد من، بزرگترين گشايش است و از خداي متعال مي خواهم كه تو را در سفر و حضر، قرين عافيت سازد و تو را بر عافيت پيش اندازد و با پوشش عافيتت به پوشاند، همانا او، شنونده دعاست. علي بن مهزيار گفت: از حضرت خواهش دعا كردم و حضرت برايم نگاشت: و اما آنچه از دعا درخواست كردي، البته تو نمي داني كه خداي متعال در نزد من، چه جايگاهي به تو داده است! و چه بسيار تو را از كثرت توجه به تو و دوستي و محبت تو و شناخت افكار و عقايدت، به نام و نسبت خوانده ام، پس خداي متعال برترين روزيهايي كه به تو داده را، مستدام دارد و با خشنودي من از تو، از تو راضي و خشنود گردد و به والاترين نيت و مقصودت برساند و با لطف و رحمت خويش، در فردوس برينت جاي دهد، همانا او، شنونده دعا است، خداي متعال حفظت كند و دوستت دارد و با لطف و رحمت خويش، هر شر و بدي را از تو، دور دارد و اين را با خط خود نوشته ام. [444] .

### سخن حضرت با محمد بن سنان

[445] 34 - شيخ طوسي نقل كرده است: از محمد بن سنان روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم و حضرت به من فرمود: اي محمد! چگونه اي تو، وقتي تو را لعنت كنم و از تو، بيزاري جويم و تو را، وسيله ي آزمايش جهانيان قرار دهم، هر كسي را بخواهم، با تو هدايت كنم و هر كسي را بخواهم، گمراه سازم؟ گفت: عرض كردم با بنده ي خود، هر چه بخواهي مي كني، اي آقاي من! تو بر هر كاري، قادر و توانا هستي، سپس فرمود: اي محمد! تو بنده اي هستي كه خودت را در بندگي خداوند، خالص كرده اي، همانا من، در مورد تو با خداي متعال، مناجات نمودم و حضرتش ناگزير فرمود كه جمع زيادي را به وسيله ي تو، هدايت و جمع زيادي را به وسيله ي تو گمراه سازد. [446] . [ صفحه 157]

### سخن حضرت با محمد بن فرج

[447] 35 - ابن حمزه گفته است: از محمد بن فرج روايت شده كه گفت: آرزو داشتم كه چون بر امام جواد عليه السلام در آيم، دو پيراهن قطواني [448] از پيراهنهاي مورد استفاده ي خودش به من ببخشد كه در آنها محرم شوم وي گفت: خدمت حضرت مشرف شدم، در حالي كه عباي قطواني، بر شانه افكنده بود، پس آن را برداشت و از يك شانه ي خود، به شانه ي ديگر انداخت، سپس پيراهن ديگري را كه در زير آن پوشيده بود، بيرون آورد و فرمود: در اين دو، محرم شو! خداي متعال بر تو مبارك كند. [449] .

### سخن حضرت راجع به يحيي بن قاسم

[450] 36 - طوسي آورده است: از علي بن محمد بن قاسم حذاء كوفي، روايت شده كه گفت: از مدينه بيرون آمدم و چون از ديوارهاي پاياني آن، رو به سمت عراق گذشتم، ناگهان مردي را ديدم كه بر قاطر سفيد سياه آميخته اي نشسته و راه مي سپارد، به يكي از همراهان گفتم: اين آقا كيست؟ او گفت: پسر امام رضا عليه السلام. راوي گفت: سعي كردم خودم را به او برسانم و چون ديد كه مي خواهم به وي برسم، برايم ايستاد، به حضرت رسيدم و سلام دادم، دستش را به سويم دراز كرد، آن را گرفتم و بوسيدم، از من پرسيد: كيستي تو؟ عرض كردم: فدايت شوم! يكي از دوستداران شما، من علي بن محمد بن قاسم حذاء هستم. حضرت به من فرمود: بدان كه عمويت، از پدرم امام رضا عليه السلام رو گردان بود، عرض كردم: فدايت شوم! او به راه آمد، حضرت فرمود: اگر به راه آمده است، باكي نيست و اسم عمويش، يحيي بن قاسم حذاء بود. [451] . [ صفحه 158]

### سخن حضرت درباره ي يونس بن عبدالرحمان

[452] 37 - شيخ طوسي آورده است: از ابو هاشم جعفري روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، راجع به يونس پرسيدم؟ حضرت پرسيد: يونس كيست؟ (منظورت كدام يونس است؟)، عرض كردم: از نزديكان و هم قبيله اي هاي علي بن يقطين (از قبيله آل يقطين)، حضرت فرمود: شايد منظورت، يونس بن عبدالرحمان است؟ عرض كردم: به خدا سوگند! نمي دانم او، فرزند كيست؟ حضرت فرمود: آري، او فرزند عبدالرحمان است، سپس فرمود: خداي متعال يونس را رحمت كند، خدا يونس را رحمت كند، يونس چه خوب بنده اي براي خداي متعال بود. [453] . [454] 38 - و نيز گفته است: از ابو هاشم جعفري روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، درباره ي يونس پرسيدم؟ حضرت فرمود: خداي متعال او را رحمت كند. [455] . [456] 39 - همچنين آورده است: از عبدالعزيز بن مهتدي روايت شده كه گفت: در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم كه راجع به يونس بن عبدالرحمان، چه مي فرمائيد؟ حضرت با خط مبارك خود، در جوابم نوشت: او را دوست بدار و با وي مهربان باش اگر چه مردم شهر و ديارت با تو مخالفت ورزند. [457] . [458] 40 - و او گفته است: از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفري روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، راجع به يونس سؤال كردم؟ حضرت فرمود: آزاد شده ي خاندان يقطين؟ عرض كردم: آري. حضرت فرمود: خدايش رحمت كند، بنده ي صالح و شايسته اي بود، حمدويه كه در شمار راويان اين حديث است، به نقل از محمد بن عيسي گفت: گويا يونس، امام صادق را درك كرده (بخاطر كمي سن و سال) حديثي از حضرت نشنيده است. [459] . [ صفحه 159]

### سخن حضرت درباره ي هشام بن حكم

[460] 41 - و نيز گفته است: از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفري روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! راجع به هشام بن حكم، چه مي فرمائيد؟ حضرت فرمود: خداي متعال او را رحمت كند، چقدر زياد از اين ناحيه (اهلبيت عليهم السلام) دفاع كرده است. [461] .

### سخنان حضرت در مورد واقفي ها و ناصبي ها

[462] 42 - شيخ طوسي گفته است: محمد بن رجاء حناط از امام جواد عليه السلام، روايت كرده كه فرمود: واقفي ها، خران شيعه اند، سپس اين آيه كريمه را خواند: (ان هم الا كالأنعام بل هم اضل سبيلا) [463] «تنها نه فقط همچون چهارپايان اند، بلكه گمراه تراند.» [464] . [465] 43 - همچنين روايت كرده است: منصور از امام جواد عليه السلام نقل كرده است كه: زيدي ها، واقفي ها و ناصبي ها نزد حضرت، در يك مقام و مرتبه قرار داشتند. [466] [467] 44 - و نيز آورده است: از ابن ابي عمير از ديگري روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام در خصوص آيه ي شريفه ي: (وجوه يومئذ خاشعة عاملة ناصبة) [468] «چهره هايي در آن روز، خاشع و ذلت بارند، آنها كه پيوسته عمل كرده و خسته شده اند.» پرسيدم، حضرت فرمود: درباره ي ناصبي ها و زيديه، نازل شده است و واقفيه هم از نواصب هستند. [469] . [ صفحه 160]

### سخن حضرت با عموي خود عبدالله بن موسي

[470] 45 - مسعودي گفته است: از محمودي روايت شده كه گفت: بر بالين حضرت رضا در شهر طوس ايستاده بودم كه يكي از ياران حضرت به من گفت: اگر حادثه اي رخ دهد، به چه كسي مراجعه كنيم؟ حضرت متوجه گرديد و فرمود: به فرزندم امام جواد، ولي گويا آن مرد، سن امام جواد را كوچك شمرد: امام رضا به آن مرد فرمود: خداي متعال به يقين عيسي بن مريم را براي قيام به شريعتش برانگيخت، در حالي كه سن و سال او، كمتر از سن و سالي بود كه امام جواد به شريعت ما قيام مي كند. هنگامي كه امام رضا در سال 202 به شهادت رسيد، سن و سال امام جواد، حدود هفت سال بود، مردم در بغداد و ساير شهرها، دچار تفرقه و اختلاف شدند، ريان بن صلت و صفوان بن يحيي و محمد بن حكيم و عبدالرحمان بن حجاج و يونس بن عبدالرحمان و گروهي از معتمدين و بزرگان شيعه، در خانه ي عبدالرحمان بن حجاج در محله ي زلول گرد هم آمده، از مصيبت فقدان امام رضا عليه السلام، مي گريستند و عزاداري مي كردند. در اين ميان، يونس بن عبدالرحمان خطاب به حاضرين گفت: گريه را واگذاريد، چه كسي شايسته امامت است؟ و آهنگ سؤال و پرسشها، به سوي كيست؟ آيا تا بزرگ شدن اين كودك - امام جواد عليه السلام - بايد درنگ كرد؟ ريان بن صلت برخاست، به جانب او رفت، دست خود را بر حلقومش نهاد و يك ريز او را سيلي مي زد و به او مي گفت: اي فرزند زن بدكاره! پيش ما تظاهر به ايمان مي كني، در حالي كه شك و شرك خود را پنهان ساخته اي؟! اگر فرمان امامتش، از جانب خداي متعال است، اگر فرزند يك روزه هم باشد، به مثابه فرزند صد ساله است و چنانكه از سوي خدا فرماني نباشد، با داشتن هزار سال هم چونان يكي از مردم خواهد بود اين مطلبي نيست كه در آن تأمل (و شك) شود. همه ي حاضرين متوجه يونس شده زبان به توبيخ و سرزنشش گشودند، موسم حج نزديك بود و از فقها و دانشمندان بغداد و شهرهاي ديگر، هشتاد نفر جمع شدند و آهنگ حج خانه [ صفحه 161] خدا و تشريف به مدينه، به منظور ديدار امام جواد عليه السلام كردند، چون به مدينه در آمدند، داخل خانه ي امام جعفر صادق - كه خالي بود - [471] ، شدند و بر فرش بزرگي كه زمينه ي قرمز داشت، نشستند و عبدالله بن موسي - برادر امام رضا -، به ميانشان آمد و در بالاي مجلس نشست، در اين هنگام، شخصي برخاست و چنين گفت: اين، فرزند رسول خداست!هر كس پرسشي دارد، از وي سؤال كند. مردي از ميان حاضران بپا خاست و خطاب به عبدالله بن موسي گفت: «در مورد مردي كه به همسرش بگويد: تو مطلقه اي، به شمار ستارگان آسمان» چه مي گوييد؟ عبدالله بن موسي جواب داد: سه طلاقه است، به بالا دست (سينه و مركز) برج جوزاء كه سه ستاره است و به نسر واقع (كه آن هم سه ستاره است) [472] و شيعيان متحير و اندوهگين شدند. سپس مرد ديگري از جايش بلند شد و از او پرسيد: چه مي گويي راجع به مردي كه با چهارپايي نزديكي كند؟ او در جواب گفت: دستش قطع مي شود، صد تازيانه مي خورد و تبعيد مي گردد، همه ي حاضران صدا به گريه بلند كردند، حال آنكه فقيهان و دانشمنداني از شرق و غرب بلاد اسلامي و مكه و مدينه و كوفه و بصره، حضور داشتند و به تكاپو افتادند كه برخيزند و مجلس را ترك نمايند، ولي ناگهان از بالاي مجلس، دري گشوده شد و موفق خادم، پيشاپيش امام جواد در حالي كه حضرت پشت سرش بود و دو پيراهن و يك لنگ عدني بر تن داشت و عمامه اي با دو آويزه، يكي از پيش رو و ديگري از پشت سر، بر سر نهاده، نعلين دو بندي بر پا كرده بود، داخل شدند، حضرت سلام داد و نشست و توجه همه ي حاضران در مجلس را به خود جلب كرد. پس صاحب مسأله ي نخستين برخاست و خطاب به امام جواد عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! «درباره ي مردي كه به همسرش بگويد: تو مطلقه اي به شمار ستارگان آسمان» چه مي فرماييد؟ [ صفحه 162] امام جواد فرمود: كتاب خداي متعال را بخوان: (الطلاق مرتان فامساك بمعروف أو تسريح باحسان) [473] «طلاقي كه شوهر در آن، رجوع تواند كرد، دو مرتبه است، پس چون طلاق جاري كرد، يا رجوع نمايد و زن را به خوبي و خوشي نگهدارد و يا به نيكي و خير انديشي، رها سازد.». به حضرت عرض شد: عمويتان فتوا داد كه سه طلاقه شده است! (و امكان رجوع ندارد) و حضرت خطاب به عموي خود فرمود: اي عمو! از خدا پروا كن و فتوا مده در حالي كه در مقام امامت و پيشوايي، اعلم از شما وجود دارد. صاحب مسأله ي دوم نيز به پا خاست و عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! چه مي فرمائيد راجع به مردي كه با چهارپايي، نزديكي كند؟ حضرت فرمود: تازيانه مي خورد، پشت چهار پا داغ و در بيابان رها مي گردد تا عار و ننگش بر متجاوز باقي نماند. به حضرت عرض شد: عمويتان فتواي چنين و چنان صادر نمود! و حضرت فرمود: خدايي جز خداي يكتا نيست، اي عمو! در پيشگاه خدا، بسيار سخت و بزرگ است كه فردا در محضرش بايستي و به تو بگويد: چرا براي بندگانم به آنچه كه نمي داني، فتوا صادر كردي، حال آنكه در شئون امامت، داناتر از تو وجود داشت؟ عبدالله بن موسي به حضرت گفت: برادرم امام رضا عليه السلام را ديدم كه در مثل چنين مسأله اي، همين پاسخ را فرمود. امام جواد به او فرمود: امام رضا عليه السلام در مورد نباش كه قبر زني را شكافته و به او تجاوز كرده و كفنش را دزديده، مورد سؤال قرار گرفت و فتوا به قطع دستش داد، بخاطر سرقت و دزدي و دستور تبعيدش را صادر نمود، به جهت تجاوزش به مرده. [474] . [ صفحه 163]

### معاد

### معني مرگ

[475] 1 - شيخ صدوق روايت كرده است: از امام هادي عليه السلام نقل شده كه فرمود: به پدرم امام جواد عليه السلام گفته شد: چرا مسلمانها، مرگ را خوش ندارند و از آن، بدشان مي آيد؟ حضرت فرمود: چون آن را نمي شناسند، از آن خوششان نمي آيد و چنانچه مي دانستند مرگ چيست و از دوستان خداي متعال بودند، البته مرگ را دوست مي داشتند و آگاه مي شدند كه آخرت، از دنيا برايشان بهتر است، سپس فرمود: اي ابو عبدالله چرا كودك و ديوانه، از داروي شفابخش كه بدن را پاكيزه مي كند و درد و رنج را بر طرف مي سازد، سرباز مي زنند؟ سؤال كننده، در جواب حضرت گفت: بخاطر اينكه از فايده ي دارو، بي خبراند. حضرت فرمود: سوگند به كسي كه حضرت محمد را به راستي به پيامبري برانگيخت! هر كس حقيقتا آماده مرگ باشد، هر آينه مرگ از داروي شفابخش، برايش سودمند تر است، آگاه باش كه اگر اينان، سرانجام پر ناز و نعمت مرگ را مي شناختند، البته مشتاقش مي شدند و دوستش مي داشتند، خيلي بيش از آن كه عاقل دورانديش و كاردان، داروي شفابخش را براي بهبودي از درد و مرض مي خواهد و دوست مي دارد. [476] . [477] 2 - راوندي آورده است: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: مردي از ياران پدرم امام رضا عليه السلام، بيمار گرديد و [ صفحه 164] حضرت از وي عيادت كرد و از او پرسيد: حالت چطور است؟ بيمار عرض كرد: بعد از شما (در دوري شما) مرگ را به چشم خود مي بينم (در كنار شما راحتم)! بيمار مي خواست با گفتن اين جمله، شدت درد و مرضش را برساند. حضرت از او پرسيد: مرگ را چگونه ديدي؟ بيمار گفت: بسيار سخت و دردناك؛ حضرت فرمود: آنچه ديده اي، نقطه ي شروع مرگ و گوشه اي از حالات آن است، البته مردم در مواجهه با مرگ دو دسته اند: يك دسته، بوسيله مرگ از سختيها و غمهاي دنيا راحت و آسوده مي شوند و دسته اي ديگر، با مرگ آنها مردم راحت و آسوده مي شوند، بنابراين، ايمان خود به خداي متعال و باور خويش به ولايت را تجديد كن تا به راحتي با مرگ مواجه شوي. مرد بيمار چنين كرد، سپس گفت: اي فرزند رسول خدا! اينان فرشتگان پروردگاراند، حامل سلام و درود و هدايايي براي من مي باشند، به شما سلام مي دهند و در برابر شما ايستاده اند، اجازه بفرمائيد تا بنشينند. امام رضا عليه السلام فرمود: اي فرشتگان پروردگارم! بنشينيد، سپس خطاب به بيمار فرمود: از ايشان بپرس كه آيا مأمور بودند، در برابر من بايستند؟ مرد بيمار عرض كرد: از آنان پرسيدم و چنين پندارند كه اگر تمام فرشتگاني كه خداي متعال آفريده، خدمت شما برسند، بايد به احترام شما بايستند و نخواهند نشست تا رخصتشان فرمايي، خداي متعال چنين دستوري به آنها داده است، آنگاه مرد بيمار، ديدگان خود را بست و گفت: درود و سلام بر تو باد اي فرزند رسول خدا! اكنون سيماي تو و سيماي جد بزرگوارت حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم و سيماي امامان بعد از او، برايم مجسم شده است و جان داد. [478] . [ صفحه 167]

## احكام

### طهارت

### پاك شدن زمين و پشت بام

[479] 1 - شيخ طوسي گفته است: از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت شده كه گفت: از حضرتش پرسيدم: زمين و هر سطحي كه با رسيدن ادرار يا مثل آن نجس شود، آيا خورشيد بدون پاشيدن آب بر آن، پاكش مي سازد؟ حضرت فرمود: چگونه بدون ريختن آب پاك مي شود. [480] - [481] .

### پليدي غائط

[482] 2 - شيخ صدوق آورده است: از عبدالعظيم حسني روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام، نامه نوشته و علت پليدي و بد بويي غائط را جويا شدم؟ حضرت فرمود: خداي متعال آدم را آفريد، در حالي كه بدنش پاك و پاكيزه بود و مدت چهل سال (به صورت مجسمه) باقي ماند، فرشتگان بر او مي گذشتند و مي گفتند: براي چه كاري آفريده شده اي؟ و چنان بود كه شيطان، از دهانش داخل مي شد و از مقعدش، خارج مي گشت، به همين جهت، محتويات آدم، بدبو، پليد و نجس گرديد. [483] . [ صفحه 168]

### آبجو

[484] 3 - شيخ طوسي گفته است: از عثمان بن عيسي روايت شده كه گفت: عبدالله بن محمد رازي، به امام جواد عليه السلام نوشت: اگر صلاح مي دانيد «آبجو» را برايم تفسير فرمائيد، چه اينكه بر ما مشتبه شده و نمي دانيم كه بعد از جوشيدن، مكروه است يا قبل از آن؟ حضرت در جوابش نوشت: به آبجو نزديك مشو، مگر وقتي كه ظرف آن ضرر نرساند، يا جديد باشد. عبدالله بار ديگر به امام جواد عليه السلام نوشت: خدمتتان نامه نوشتم و راجع به آبجو، قبل از جوشيدن سؤال كردم، جنابعالي در جوابم مرقوم فرموديد وقتي آن را بنوشم كه در ظرف جديد باشد، يا ضرر نرساند و من اندازه ي ضرر و تازه بودن را نمي شناسم، او از حضرت خواست كه برايش توضيح دهد و بفرمايد: آيا نوشيدن آبجوي كه در ظرفهاي سفالي، شيشه اي، يا چوبي عمل آمده باشد، درست است؟ حضرت در پاسخش نگاشت: فرآوري آبجو در ظرف شيشه اي و در ظرف سفالي نو و تازه، سه بار فرآوري شده و به عمل مي آيد و بعد از سه بار ديگر به آن ظرف باز نمي گردند (و در آن فرآوري نمي شود) و به ظرف جديدي منتقل مي گردد و ظرفي چوبي نيز مثل آن (مثل ظرف سفالي) است. [485] . [486] 4 - محدث نوري آورده است: از ابراهيم بن مهزيار، به نقل از برادرش روايت شده كه گفت: علي بن محمد حضيني، در نامه اي به امام جواد عليه السلام راجع به آبجو از حضرت سؤال كرد و نوشت همانا من مرد كهنسالي هستم و آبجو، به هضم غذايم كمك مي كند و طعام را برايم گوارا مي كند، نظر مباركتان در مورد نوشيدن آن، براي من چيست؟ حضرت در جوابش نوشت: نوشيدن آبجو، اگر براي بار اول فرآوري شود و يا براي بار دوم در ظرفهاي شيشه اي و سفالي، فرآوري گردد، مانعي ندارد، ولي اگر ظرف به آن عادت كرد (و سه بار يا بيشتر در آن فرآوري شد) پس به آن آب جو نزديك مشو. علي بن مهزيار گفت: نامه ي امام را برايم خواند و به من گفت: متوجه منظور امام از [ صفحه 169] عادت كردن ظرف نمي شوم، لذا دوباره، در نامه اي به حضرت نوشت: فدايت شوم! اندازه ي عادت كردن ظرف را به دست نياوردم، لطفا برايم توضيح دهيد تا بدان عمل نمايم. حضرت در جواب او نوشت: هر ظرفي كه سه يا چهار بار در فرآوري آبجو مورد استفاده قرار گيرد، به آن عادت مي كند و موجب جوش آمدن و سر رفتن آن مي گردد، وقتي هم كه جوش آمد، حرام مي شود و چون حرام گرديد، از آن پرهيز كن. [487] .

### كفن كردن مرده با پيراهن

[488] 5 - شيخ طوسي آورده است: از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام خواهش كردم، پيراهني به من عطا كنند تا كفن خويش سازم، پس حضرت پيراهني برايم فرستاد، عرض كردم: چگونه آن را كفن قرار دهم؟ فرمود: دكمه هايش را بكن. [489] .

### كفن كردن زن

[490] 6 - كليني گفته است: از سهل بن زياد، با واسطه روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام پرسيدم: زن، چگونه كفن مي شود؟ حضرت فرمود: همانگونه كه مرد، كفن مي شود، با اين تفاوت كه پستانهايش بر روي سينه اش جمع و با پارچه اي محكم به پشتش بسته مي شود و پنبه بيشتري براي او، نسبت به مرد، مصرف مي گردد، چنانكه ابتدا پس و پيش او، با پنبه ي آغشته به كافور پر شده، سپس با تكه پارچه اي خيلي محكم بسته مي شود. [491] .

### چگونگي خاكسپاري بچه ي سقط شده

[492] 7 - و نيز آورده است: از محمد بن فضيل روايت شده كه گفت: نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم و چگونگي [ صفحه 170] خاكسپاري بچه ي سقط شده را پرسيدم؟ حضرت در جوابم نوشت: همانا كودك سقط شده، همانگونه كه خون آلود است در قبر خود، دفن مي شود. [493] .

### پاداش داغ ديدن

[494] 8 - همچنين گفته است: از ابن مهران روايت شده كه گفت: مردي به امام جواد عليه السلام نامه نوشت و از داغ فرزندش و سختي و تلخي آن، شكايت كرد. پس حضرت در جوابش نگاشت: آيا نمي داني كه خداي متعال از مال و فرزند مؤمن، بهترينش را مي گيرد تا بر آن، پاداشش عطا كند؟! [495] .

### وضوء

[496] 9 - شيخ طوسي نقل كرده است: از محمد بن عيسي [497] روايت شده كه گفت: مردي به امام عليه السلام نوشت: آيا به واسطه ي آبي كه بعد از استبراء از آلت بيرون مي آيد وضوء واجب مي شود؟ حضرت در جوابش نوشت: آري. [498] . [ صفحه 171]

### نماز

### وقت نماز صبح

[499] 1 - كليني گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي، روايت شده كه گفت: ابوالحسن بن حصين به همراه من، در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشت: فدايت شوم! پيروان شما در نماز صبح، ديدگاه واحدي ندارند، چنانكه بعضي از آنان، با طلوع سپيدي صبح كه در آسمان بلند و كشيده مي شود، نماز مي گذارند و گروهي از ايشان بعد از گسترش سپيدي در فرودين افق كه فجر دوم است، به نماز مي ايستند و من نمي دانم كدام وقت برتر است تا نماز خود را بجاي آورم، پس اگر صلاح مي دانيد، وقت فضيلت نماز صبح را برايم روشن و نيز بفرمائيد كه در شبهاي مهتابي كه فجر تا زمان سرخي آسمان و رسيدن صبح آشكار نيست چه كنم؟ و چاره ي كار در آسمان ابري و در سفر و حضر چيست؟ امام جواد عليه السلام با خط مبارك خود، در جوابش نوشت: - خدايت رحمت كند! - صبح صادق، آن نوار سپيدي است كه به سمت پائين افق، گسترش مي يابد، نه آن نوار سپيدي كه به بالاي افق مي رود، بنابراين، چه در سفر و چه در حضر تا گسترده شدن آن سپيدي، نماز نخوان، چه اينكه خداي متعال، آفريدگان خود را در اين خصوص با شك و ترديد، رها نساخته و در كتاب آسماني قرآن، چنين فرموده است: (كلوا و اشربوا حتي يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الأسود من الفجر) [500] «بخوريد و بياشاميد تا در رشته ي سپيده صبح، از رشته ي سياه شب)، [ صفحه 172] براي شما آشكار گردد.»، مراد از رشته ي سپيد همان است كه به پائين افق، گسترش مي يابد و هنگام روزه، خوردن و آشاميدن را حرام مي كند و همان سپيدي، نماز را واجب مي گرداند. [501] . [502] 2 - شيخ طوسي آورده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: در نامه ي مردي خواندم كه به امام جواد عليه السلام نوشته بود: دو ركعتي كه قبل از نماز صبح اقامه مي شود، جزو نماز شب محسوب مي شود، يا جزو نماز روز و در چه وقتي، آن را بجاي آورم؟ حضرت با دستخط مبارك خود، در جوابش نوشته بود: آن دو ركعت را در نماز شب بگنجان [503] .

### حكم نماز در لباسي كه از بازار خريداري شود

[504] 3 - كليني گفته است: از محمد بن حسين اشعري روايت شده كه گفت: يكي از شيعيان، در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشت: چه مي فرمائيد در پوستيني كه از بازار، خريداري شود؟ حضرت فرمود: اگر مورد اعتماد و اطمينان است، اشكالي ندارد. [505] .

### نماز در پوست مردار

[506] 4 - و نيز روايت كرده است: از قاسم بن صيقل نقل شده كه گفت: به امام رضا عليه السلام نوشتم: كار من، ساختن غلاف شمشير از پوست الاغهاي مرده است، چه بسا ذرات آن در لباسم مي ماند و با همان وضع، نماز مي گزارم، حضرت در جوابم نوشت: لباس خود را براي نماز، عوض كن، بار ديگر خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم كه: در نامه اي به پدر بزرگوارتان، چنين و چنان نوشتم و دستور حضرت برايم دشوار بود، لذا كار خود را به استفاده از پوست الاغهاي وحشي ذبح شده، تغيير دادم. [ صفحه 173] امام جواد عليه السلام در جوابم، چنين نگاشت: كارهاي نيك را - خدا تو را رحمت كند! - به صبر و تحمل واگذار (بر سختي آنها صبر كن)؛ اگر از پوست حيوان وحشي ذبح شده كه پاك است، استفاده مي كني، اشكال ندارد. [507] .

### نماز بر سجاده ي حصيري كوچك

[508] 5 - همچنين آورده است: از علي بن ريان، روايت شده كه گفت: يكي از شيعيان، به وسيله ي ابراهيم بن عقبه، در نامه اي از امام جواد عليه السلام پرسيد: نماز بر سجاده ي حصيري كوچك (كه بيشتر در مدينه، ساخته مي شود.) چه صورت دارد؟ حضرت در پاسخش نوشت: بر سجاده اي كه از رشته هاي نخ و ريسمان درست شده است، نماز بگزار؛ ولي از نماز خواندن بر سجاده اي كه از رشته هاي پوست و چرم تهيه شده، پرهيز كن. راوي گفت: دوستان ما در جواب حضرت، توقف كردند؛ اما من، يك بيت شعر از شاعري بنام «تأبط شرا العدواني» كه سروده است: [«گويا آن، دوخت «ماري» است كه سخت و محكم است.»] را خواندم و مشكل را حل كردم و ماري، مرد ريسمان بافي بود كه نخ بافندگي درست مي كرد. [509] .

### نماز در كرك و پوست خرگوش

[510] 6 - و او گفته است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: ابراهيم بن عقبه، در نامه اي از خدمت امام جواد عليه السلام نوشت بند شلوار و جورابهايي داريم كه از كرك خرگوش، بافته شده است؛ آيا نماز گزاردن در آنها، در حال عادي و بدون ضرورت يا تقيه، جائز است؟ حضرت در جوابش نوشت: نماز در آنها، جائز نيست [511] . [ صفحه 174] [512] 7 - شيخ طوسي گفته است: از محمد بن ابراهيم روايت شده كه گفت: نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم و از نماز گزاردن در پوست خرگوش سؤال كردم؟ حضرت در جوابم نوشت: كراهت دارد. [513] .

### نماز خواندن در فنك و سنجاب و سمور و روباه

[514] 8 - كليني آورده است: از علي بن راشد روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: چه مي فرمائيد در پوستيني كه در آن نماز اقامه شود؟ حضرت فرمود چه پوستيني؟ عرض كردم؛ پوستين فنك [515] و سنجاب و سمور. حضرت فرمود: در پوستين فنك و سنجاب، نماز اقامه كن؛ ولي در پوست سمور، نه. عرض كردم: در پوستين روباه چطور؟ فرمود خير: خير؛ اما بعد از نماز، آن را بپوش؛ عرض كردم: در لباسي كه از زيرآن يا از روي آن پوشيده ام چطور؟ فرمود: نماز جائز نيست. [516] . [517] 9 - شيخ صدوق نقل كرده است: از يحيي بن ابي عمران روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام، راجع به فنك و سنجاب و خز [518] ، نامه نوشتم و عرض كردم: فدايت شوم! دوست دارم بدون تقيه پاسخ بفرمائيد. حضرت با دستخط مبارك خود نوشت: در آنها نماز بجاي آور. [519] .

### نماز خواندن در لباس خز

[520] 10 - و نيز آورده است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام را ديدم كه نماز واجب و مستحب را در لباس خز طاروني [521] اقامه مي فرمايد و بر من نيز، لباس خز پوشانيد و [ صفحه 175] فرمود: آن را پوشيده ام و در آن، نماز گزارده ام و به من دستور داد كه در آن، نماز اقامه كنم. [522] .

### پوشيدن كرك

[523] 11 - كليني نقل كرده است: از ابو ثمامه روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: منطقه ي ما، سردسير است؛ چه مي فرمائيد در پوشيدن كرك؟ حضرت فرمود: كرك حيوان حلال گوشت كه فروشنده آن تعهد و اطمينان به حلال گوشت بودن آن دهد، را بپوش. [524] .

### انگشتري

[525] 12 - مجلسي آورده است: از حسين بن موسي بن جعفر نقل شده كه گفت: در دست امام جواد عليه السلام، يك انگشتري نقره كه نازك و باريك بود، ديدم؛ عرض كردم: همانند شما، چنين انگشتري را مي پوشيد؟ حضرت فرمود: اين، انگشتري سليمان پيامبر، فرزند داود پيامبر - درود خدا بر آنان - است. [526] . [527] 13 - طبرسي آورده است: از محمد بن عيسي روايت شده كه گفت: از موفق، خادم امام جواد عليه السلام شنيدم كه در محضر حضرت و در حالي كه انگشتر دستش را نشانم مي داد، به من گفت: آيا اين انگشتر را مي شناسي؟ به او گفتم: آري، نقشش را مي شناسم؛ اما صورتش را نه و آن انگشتري از جنس نقره بود و نگيني گرد و مدوري داشت كه بر آن، جمله ي «حسبي الله» نقش بسته بود؛ در بالاي اين جمله، هلال و در پائين آن، گل بود؛ به موفق گفتم: اين، انگشتري كيست؟ او گفت: انگشتري آقا امام رضا عليه السلام است؛ به او گفتم: در دست شما چه كار مي كند؟ [ صفحه 176] موفق گفت: وقتي رحلت حضرت فرا رسيد، آن را به من دادند و فرمودند: از دستت بيرون مكن، مگر براي پسرم محمد بن علي (امام جواد عليه السلام). [528] .

### ترك كردن بسم الله در سوره ي نماز

[529] 14 - كليني گفته است: از يحيي بن ابي عمران همداني روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: فدايت شوم چه مي فرمائيد راجع به كسي كه در حال نماز، بسم الله الرحمن الرحيم سوره ي حمد را گفته و بعد از آن، بسم الله سوره را رها كرده است؟ هشام بن ابراهيم عباسي [530] گفته: ترك بسم الله سوره اشكالي ندارد! حضرت با دست خط مبارك خود نوشت: بسم الله را به كوري چشم او - هشام بن ابراهيم عباسي - دو بار تكرار مي كند. [531] .

### مناجات در نماز

[532] 15 - شيخ طوسي نقل كرده است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: از امام جواد، راجع به مردي كه در نماز واجب با هر چيزي با پروردگار خود، راز و نياز مي كند، پرسيدم؟ حضرت فرمود: (صحيح است). [533] .

### ركوع تمام و كامل

[534] 16 - كليني آورده است: از سعد بن جناح روايت شده كه گفت: در مدينه ي منوره، خدمت امام جواد عليه السلام بودم كه بدون مقدمه فرمود: هر كس ركوع خود را تمام و كمال بجاي آورد، به وحشت قبر دچار نمي شود. [535] . [ صفحه 177]

### حكم نماز شكسته و كامل

[536] 17 - شيخ طوسي گفته است: از عمران بن محمد روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! در فاصله ي پانزده مايلي، يعني پنج فرسخي املاكي دارم؛ چه بسا به آنجا مي روم و سه روز، يا پنج روز و يا هفت روز در آنجا مي مانم؛ نمازم شكسته است يا كامل و تمام؟ حضرت فرمود: در طول راه شكسته، و در املاك خود، تمام بجاي آور. [537] .

### حكم نماز در حرمين شريفين

[538] 18 - و نيز گفته است: از محمد بن ابراهيم حضيني روايت شده كه گفت: راجع به نماز شكسته و نماز تمام، از امام جواد عليه السلام دستور خواستم. حضرت فرمود: وقتي به حرمين شريفين (مكه و مدينه) داخل شدي: قصد ده روز كن و نماز را تمام، اقامه نما؛ به حضرت عرض كردم: همانا من، يك روز يا دو روز يا سه روز قبل از ترويه، داخل مكه مي شوم؛ حضرت فرمود: قصد اقامت ده روز كن و نماز را تمام به جاي آور. [539] . [540] 19 - و نيز نقل كرده است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نوشتم: روايات مختلفي از پدران بزرگوار شما در مورد قصر و اتمام در حرمين شريفين، نقل شده است؛ برخي از آنها به اتمام نماز، هر چند يك نماز باشد، دستور داده اند؛ بعضي ديگر فرمان به قصر نماز داده اند تا وقتي كه قصد ده روزه صورت نپذيرد و من، همواره نماز خود را، تمام اقامه مي كردم تا اينكه در موسم حج سال جاري، فقيهان شيعه گفتند، نماز من شكسته است؛ زيرا قصد اقامت ده روزه، نكرده ام و از اين بابت دل تنگ شده ام و مي خواهم نظر مبارك شما را بدانم. حضرت با دستخط مبارك خود، مرقوم فرمود: خدايت رحمت كند! تو از فضيلت نماز در حرمين شريفين، بر نماز در غير آن آگاهي، بنابراين، دوست دارم وقتي به حرمين داخل شدي، [ صفحه 178] نماز خود را شكسته نخواني و در آنها، بسيار نماز بگزاري. دو سال بعد، خدمت حضرت رسيدم و حضورا عرض كردم: خدمتتان، چنان نوشته بودم و شما چنين فرموده بوديد. حضرت فرمود: آري همينطور است؛ عرض كردم: منظور شما از حرمين چيست؟ فرمود: مكه و مدينه؛ پس هر گاه از مني گذشتي: نماز را شكسته اقامه كن و چون از عرفات، راهي منا و رهسپار مكه شدي و كعبه را زيارت كردي و به مني بازگشتي، در آن سه روز نماز را تمام بجاي آور؛ و سه روز با انگشتان مبارك خود هم نشان دادند. [541] . [542] 20 - كليني گفته است: از ابراهيم بن شبيه، روايت شده كه گفت: در نامه اي، از امام جواد عليه السلام حكم اتمام نماز در در حرمين را سؤال كردم؟ حضرت در جواب نوشت: چنان بود كه رسول خدا، نماز زياد گزاردن در حرمين را دوست مي داشت؛ لذا تو هم زياد در آنها نماز اقامه كن و تمام بجاي آور. [543] .

### نماز در مساجد

[544] 21 - و نيز آورده است: از محمد بن ريان نقل شده كه گفت: در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم: كسي كه مقداري از نمازهاي يوميه پنجاه ركعتي (واجبات و نوافل) خود را در مسجد الحرام، يا مسجد پيامبر و يا مسجد كوفه قضا مي كند، آيا هر ركعتش برابر با چند هزار ركعتي كه از پدران بزرگوارت، در مورد اين مساجد رسيده است، محسوب مي گردد تا اينكه صد ركعت يا كمتر و بيشتر آن، از ده هزار ركعت نماز قضا، يا كمتر و بيشترش، كفايت نمايد؛ بيان فرمائيد كه حال او چگونه است؟ حضرت مرقوم فرمود: هر ركعتش، (برابر آنچه از پدرانم رسيده، برايش) چند برابر محسوب مي گردد؛ اما آن را جبران نمازهاي فوت شده قرار ندهد؛ چه اينكه فضيلت مكان و محل، بايد شوق آفرين باشد براي نماز بيشتر گزاردن، نه نماز كمتر بجاي آوردن. [545] . [ صفحه 179]

### نماز جماعت

[546] 22 - ابن ادريس گفته است: از ابو عبدالله سياري روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: گروهي از پيروان شما، وقتي با هم اند و وقت نماز داخل مي شود، يكس از آنها جلو مي رود (امام جماعت مي شود) و نماز را به جماعت اقامه مي كنند. حضرت فرمود: اگر بين امامي كه به او اقتدا مي كنند و بين خداي متعال، حق و حقوق زمين مانده اي نيست، امامتش مانعي ندارد. راوي گفت: بار ديگر به حضرت عرض كردم: با خبر شدم كه گروهي از دوستان شما، گرد هم جمع مي شوند و چون وقت نماز فرا مي رسد، مؤذني از خودشان اذان مي گويد و يكي از آنها جلو مي ايستد و به او اقتدا مي نمايند؟ حضرت فرمود: اگر دلهاي آنها، يكي است و هماهنگ اند، مانعي ندارد، عرض كردم: اين همدلي و هماهنگي، قابل شناسايي نيست! حضرت فرمود: بنابراين، امامت را به اهلش واگذارند. [547] . [548] 23 - كليني آورده است: از ابو علي بن راشد روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: همانا مواليان شما، مختلف اند و يك دست نيستند، آيا مي توانم پشت سر همه ي آنها، نماز بگزارم؟ حضرت فرمود: نماز اقامه مكن، مگر پشت سر كسي كه به دينش اطمينان داري، سپس فرمود: من، موالي و دوستان صالحي دارم (چرا پشت سر آنها نماز نمي خواني؟) عرض كردم: اصحاب و ياران (مي خواستم بگويم اصحاب و ياران هشام يا اصحاب يونس و...) و پيش از آنكه حرفم را به پايان ببرم، آغاز سخن كرد و فرمود: نه (نام آنها را به تفصيل پيش من نگو، از علي بن حديد سوال كن) او تو را به آنچه كه بايد عمل كني امر مي كند. يا (يا اينكه حضرت فرمود:) اين (نام موالي مخصوص من) از چيزهايي است كه علي بن حديد تو را به آن امر خواهد كرد. [ صفحه 180] عرض كردم: آري چنين است. [549] . [550] 24 - شيخ صدوق گفته است: ابو عبدالله برقي در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشت: فدايت شوم! آيا نماز، پشت سر كسي كه بر امامت جد شما، يا پدر بزرگوارتان متوقف است، جايز و رواست؟ حضرت فرمود: پشت سر چنين كسي، نماز مگزار. [551] . [552] 25 - و نيز نقل كرده است: حسن بن عباس بن حريش رازي، از امام هادي و امام جواد عليهما السلام روايت كرده كه فرمودند: هر كس كه براي خداي متعال، جسم قائل است، زكاتش ندهيد و پشت سرش، نماز نگزاريد. [553] . [554] 26 - و نيز گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نوشتم: فدايت شوم! پشت سر كسي كه قائل به جسم است و نيز كسي كه قائل به گفته ي «يونس بن عبدالرحمان» است، نماز مي گزارم، بفرمائيد چه صورت دارد؟ حضرت در جوابم نگاشت: پشت سر آنان، نماز نگزاريد، از زكات خود به ايشان، نپردازيد، از آنها، بيزاري جوئيد، خداي متعال از آنان بيزار است. [555] .

### تقيه در نماز جماعت

[556] 27 - شيخ طوسي گفته است: از ابراهيم بن شيبه روايت شده كه گفت: در نامه اي كه خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم، راجع به نماز پشت سر كسي كه از مواليان امير مؤمنان علي است، ولي مسح كردن بر كفش را جايز مي داند، يا كسي كه مسح بر كفش را روا نمي شمارد، اما مسح بر آن مي نمايد، سؤال كردم؟ حضرت در جوابم نوشت: اگر تو و او در يكجا هستيد و چاره اي جز اقامه ي نماز نداري، براي خودت اذان و اقامه بگو، پس اگر او، پيش از تو شروع به قرائت نمود، (تو براي خودت) نماز بگزار. [557] . [ صفحه 181]

### نمازهاي مستحبي ماه مبارك رمضان

[558] 28 - و نيز آورده است: حسن بن علي به نقل از پدرش گفت: مردي خدمت امام جواد عليه السلام، نامه اي نوشت و از حضرت، راجع به نمازهاي مستحبي ماه مبارك رمضان و افزودن در آنها سؤال كرد؟ حضرت نامه اي در جوابش نوشت كه من خط حضرت را چنين خواندم: در بيست شب اول ماه رمضان، هر شب بيست ركعت بجاي آور، هشت ركعت، ما بين مغرب و عشاء و دوازده ركعت، بعد از نماز عشاء و در دهه ي آخر ماه، هر شب (سي ركعت)، اقامه كن، هشت ركعت، ما بين مغرب و عشاء و بيست و دو ركعت، بعد از نماز عشاء، مگر در شب بيست و يكم كه انشاء الله همان صدر ركعت نماز آن شب، كفايت خواهد كرد، البته اين نماز ها، مزيد بر پنجاه ركعت نماز هر شبانه روز است و نيز سوره ي (انا أنزلناه في ليلة القدر) را زياد قرائت كن. [559] .

### نماز امام جواد در اول هر ماه

[560] 29 - كفعمي آورده است: از وشاء، يعني حسن بن علي بن بنت الياس الخزاز، روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: هرگاه ماه نو فرا رسيد، در نخستين روز آن دو ركعت نماز بگزار، در ركعت اول، حمد را يك مرتبه و توحيد را سي مرتبه، قرائت كن و در ركعت دوم، حمد را يك بار و سوره ي قدر را سي مرتبه، بخوان و به اندازه ي توان خويش، صدقه بپرداز تا سلامت خود را در تمام آن ماه، بيمه كرده باشي. [561] . [ صفحه 182]

### روزه

### ديدن ماه

[562] 1 - شيخ طوسي گفته است: از محمد بن عيسي روايت شده كه گفت: در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: فدايت شوم! چه بسا كه هلال، ماه رمضان، پشت ابر است و ديده نمي شود، اما فردا قبل از ظهر يا بعد از ظهر، آن را مشاهده مي كنيم، نظر مباركتان چيست و چنانكه قبل از ظهر، هلال را رؤيت كرديم، روزه خود را بگشائيم و بالاخره چه دستوري مي فرمائيد؟ حضرت در جواب نوشت: روزه ي خود را تا شب تمام مي كنيد، چه اينكه اگر ماه رمضان سي روز باشد، هلال ماه شؤال قبل از ظهر، ديده مي شود. [563] .

### نذر كردن روزه

[564] 2 - كليني آورده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: بندار، از طايفه ادريس در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشت: اي آقاي من! نذر كرده ام كه هر روز شنبه را روزه بگيرم، اگر نتوانم روزه بگيرم، چه كفاره اي به گردن دارم؟ نوشته حضرت در جواب او را چنين خواندم: روزه نذر را بدون دليل، ترك مكن و اين روزه، در حال سفر و بيماري ساقط است، مگر اينكه قصد كرده باشي كه در سفر و بيماري هم روزه [ صفحه 183] بگيري و هرگاه آن را بدون دليل، افطار كردي، بابت هر روز به هفت فقير و بينوا صدقه بده، از خداي متعال توفيق اعمالي را كه مورد علاقه او و موجب خشنوديش مي باشد، خواستاريم. [565] .

### قضاي روزه زن مستحاضه

[566] 3 - و نيز گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نوشتم: زني در اول ماه رمضان از حيض، يا از نفاس پاك شد، سپس مستحاضه گرديد و نماز خود را بجاي آورد و تمام ماه رمضان را روزه گرفت، بدون اينكه وظيفه ي مستحاضه، يعني غسل براي هر نوبت از دو نماز را انجام دهد، آيا نماز و روزه او صحيح است يا خير؟ حضرت در جوابم نگاشت: روزه اش را قضا مي كند و نمازش، قضا ندارد، همانا رسول خدا، حضرت فاطمه كه درود خدا بر او باد و همسران با ايمان خود را، چنين دستور مي فرمود. [567] .

### روزه ميت

[568] 4 - صدوق گفته است: از محمد بن اسماعيل بن بزيع روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: مردي از دنيا رفته و روزه ي قضا دارد، آيا برايش روزه بگيرند، يا صدقه بدهند؟ حضرت فرمود: برايش صدقه بدهند كه بر روزه، فضيلت و برتري دارد. [569] .

### روزه و قاتلان امام حسين

[570] 5 - كليني آورده است: از محمد بن اسماعيل رازي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! چه مي فرمائيد راجع به روزه، چه اينكه خبر رسيده است كه آنها، توفيق روزه گرفتن، پيدا نمي كنند؟ [ صفحه 184] حضرت فرمود: آگاه باش كه آنان، مشمول دعاي آن فرشته، قرار گرفته اند، راوي گفت: به حضرت عرض كردم: فدايت شوم! چگونه است آن؟ حضرت فرمود: قاتلان امام حسين كه درود خدا بر او باد، وقتي او را كشتند، خداي متعال فرشته اي را فرمان داد تا آواز دهد: اي امت ظالم و ستمگر! اي امت كشنده خاندان پيامبر خويش! خداي متعال شما را به گرفتن روزه و درك عيد فطر، موفق نگرداند. [571] . مرحوم مجلسي گفته است: روزه گرفتن در امامت امام ظاهر و آشكار، كامل تر و برتر است كه احكام و آدابش، از وي گرفته مي شود و توسط اوست كه واجبات، كمال خود را به دست مي آوردند و چون اهل سنت، ولايت ندارند، روزه ايشان صحيح نيست، خصوصا كه روزه خود را به پايان نمي رسانند و پيش از وقت، افطار مي كنند و اين با معناي عامي كه از آوردن نكره در سياق نفي استفاده مي شود (لاوفقكم الله لصوم) مناسبتر است. [572] . [ صفحه 185]

### خمس

### خمس كسب و كار و غنيمت

[573] 1 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام نامه اي به سوي او نوشت و من در راه مكه، نامه حضرت را به او خواندم كه نوشته بود: آنچه در اين سال كه سال دويست و بيست هجري است، (شيعيان را بر آن) ملزم كرده ام - هر آينه معنايي از معاني است كه خوش ندارم تمام آن را از بيم اينكه شايع گردد، تفسير نمايم و به خواست خدا قسمتي از آن را به زودي برايت تفسير خواهم كرد - همانا كه همه ي پيروانم - كه از خداي متعال خير و صلاح آنان را مسألت دارم - يا برخي از آنان در واجبات خويش كوتاهي مي كنند، لذا لازم ديدم ايشان را با دستوري كه در باب خمس صادر كردم، پاك و پاكيزه نمايم، خداي متعال فرمود: (خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكيهم بها وصل عليهم ان صلاتك سكن لهم و الله سميع عليم (103) ألم يعلموا أن الله هو يقبل التوبة عن عباده و يأخذ الصدقات و أن الله هو التواب الرحيم - و قل اعملوا فسيري الله عملكم و رسوله و المؤمنون و ستردون الي عالم الغيب و الشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون) [«از اموال آنها صدقه اي (به عنوان زكات) بگير تا به وسيله ي آن، پاكشان سازي و پرورششان دهي و (به هنگام زكات)، به آنها دعا كن كه دعاي تو، مايه ي آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست، آيا نمي دانستيد كه فقط خداوند، توبه را از بندگانش مي پذيرد و صدقات را مي گيرد و خداوند، توبه پذير و مهربان است، بگو، «عمل كنيد! خداي متعال و پيامبرش و مؤمنان، اعمال شما را مي بينند! و به زودي به سوي داناي نهان و [ صفحه 186] آشكار، بازگردانده مي شويد و شما را، به آنچه عمل مي كرديد، واقف مي سازد.» [1] ] خمس را در هر سال بر آنها ملزم نمي كردم و تنها زكات را كه خداي متعال بر ايشان واجب ساخته، بود ملزم مي كردم و خمس را امسال، آنهم در طلا و نقره اي كه يك سال بر آنها گذشته باشد، واجب نمودم، در عين حال كه «كالا»، «ظروف»، «حيوان»، «خدمتكاران» سود و منفعت كسب و كار و املاك - جز املاكي كه بعدا برايت توضيح خواهم داد - را، استثناء كرده ام و خمس آنها را واجب نساخته ام تا كار بر پيروانم دشوار نگردد و هديه و احساني از طرف من به آنها باشد، تا تجاوز دولت و حكومت، به اموال و دارايي ايشان و قصد (سوء) او در خودشان (جسم و جانشان)، تا حدي، جبران شود. البته خمس غنيمتهايي كه به دست مي آورند و منافع و فوائد (اتفاقي) كه نصيبش مي شود همه ساله واجب است، خداي متعال فرمود: (و اعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه و للرسول و لذي القربي و اليتامي و المساكين و ابن السبيل ان كنتم آمنتم بالله و ما أنزلنا علي عبدنا يوم الفرقان يوم التقي الجمعان و الله علي كل شيء قدير) «بدانيد هر گونه غنيمتي به دست آوريد، خمس آن براي خدا و براي پيامبر و براي نزديكان و يتيمان و مسكينان و واماندگان در راه (از آنها) است، (حكم خدا اين است)، اگر به خداي متعال و آنچه در روز جدايي حق از باطل، روز درگيري دو گروه يا با ايمان و بي ايمان (روز جنگ بدر)، بر بنده خود نازل كرديم، ايمان آورده ايد و خداوند بر هر چيزي تواناست.» [574] . و غنيمت و فوائد (اتفاقي)، خدايت رحمت كند! غنيمتي است كه كسي به دست مي آورد و فوائد (اتفاقي) است كه برايش حاصل مي شود و پاداشي است كه از مثل خودش مي گيرد و ارزش بسيار بالايي دارد و نيز ارثي است كه به حساب نمي آورد و از ناحيه ي غير پدر و پسر به او مي رسد، يا دارايي دشمن شكست خورده، يا دارايي و مالي است كه به دست مي آورد و صاحبش معلوم نيست يا از نوع مال و منال پيروان افراد فاسق، همچون فرقه خرميه [575] است كه به بعضي از شيعيان من مي رسد تو خود به خوبي مي داني كه مال و دارايي فراواني به [ صفحه 187] جمعي از شيعيان من رسيده است، بنابراين، هر كس داراي قسمتي از آنهاست، به نماينده ي من تحويل دهد و چنانكه به نماينده ي من دسترسي ندارد، در صدد تحويل آن در آينده باشد كه نيت مؤمن، از عمل او بهتر است. اما آنچه به در آمد (اعم از اجاره بهاي خانه، يا اجاره ي غلام يا حاصل و در آمد زمين و باغ و..) و املاك تعلق مي گيرد، نيمي از يك ششم (يا يك دوازدهم) در هر سال است، البته در جايي كه مخارج سال او را تأمين نمايد، در غير اين صورت، چيزي بر آنها تعلق نخواهد گرفت، نه به يك دوازدهم و نه حتي به كمتر از آن. [576] .

### خمس هديه

[577] 2 - كليني آورده است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم: آقا و مولاي من! پولي در اختيار كسي قرار داده شده كه با آن، حج بگزارد، آيا در اين پول، وقتي به دستش مي رسد خمس هست؟ يا در آنچه بعد از حج از آن باقي مي ماند، خمس هست؟ حضرت در جوابم نوشت: اصلا خمس ندارد. [578]

### آنچه به آن، خمس تعلق مي گيرد

[579] 3 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار روايت شده كه گفت: ابو علي بن راشد، به من اظهار نمود كه خدمت امام جواد عليه السلام عرض كردم: دستور دادي كه فرمانت را اجرا كنم و حقت را بگيرم، من هم به شيعيانتان اعلام كردم، اما بعضي از آنها پرسيدند: حق آقا چيست؟ و من، جوابي براي آنها [ صفحه 188] نداشتم. حضرت فرمود: حق من، خمس است كه بر ايشان واجب است، عرض كردم: خمس چه چيزي؟ حضرت فرمود: خمس كالاها و املاكشان، عرض كردم: تجارت، و صنعتشان چطور؟ حضرت فرمود: اگر توانستند بعد از مخارج سالانه خود، خمس آنها را هم بپردازند. [580] . [581] 4 - و نيز روايت كرده است: از محمد بن حسن اشعري نقل شده كه گفت: يكي از شيعيان، در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشت: راجع به خمس بفرمائيد كه آيا به تمام در آمد انسان، كم باشد يا زياد و در انواع مشاغل و حرفه و صنعت، تعلق مي گيرد يا خير و وضع آن، چگونه است؟ حضرت با دستخط مبارك خود، در جوابش نوشتند: خمس، بعد از مخارج سالانه است. [582] . [583] 5 - همچنين آورده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: در نامه ي امام جواد عليه السلام، به مردي كه از او خواسته بود، خمس خوردنيها و آشاميدني هايش را به بخشد، خواندم كه حضرت با خط خود نوشته بود: هر كسي كه به چيزي از حق من احتياج پيدا كند، حلالش كردم. [584] . [585] 6 - كليني گفته است: از ابراهيم بن محمد همداني روايت شده كه گفت: در نامه اي خدمت امام هادي عليه السلام نوشتم: علي بن مهزيار نامه ي پدر بزرگوارت امام جواد عليه السلام را برايم خواند كه حضرت در آن، خمس صاحبان املاك را يك دوازدهم، بعد از مخارج سالانه آنها مقرر فرموده بود، علاوه بر اين، كساني را كه املاكشان، مخارج سالانه آنها را تأمين نمي نمايد، از خمس يك دوازدهم و غير از آن، معاف كرده بود، ولي اين مسأله، مورد مخالفت بزرگترهاي ما قرار گرفت و آنها گفتند: خمس املاك بعد از مخارج سالانه ي خودش و نيز بعد از كسر مالياتش، واجب است، نه بعد كسر مخارج سالانه ي مالك و خانواده ي او. علي بن مهزيار، نامه ي حضرت را كه در جواب نوشته بود، اينگونه قرائت كرد: بعد از مخارج سالانه ي ملك و بعد از مخارج سالانه ي مالك و خانواده او و نيز بعد از محاسبه ي مالياتش، خمس [ صفحه 189] آن واجب است. [586] .

### حق آل محمد

[587] 7 - و نيز نقل كرده است: علي بن ابراهيم، از پدرش نقل كرده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام بودم كه صالح بن محمد بن سهل، داخل شد در حالي كه متولي موقوفات حضرت در شهر قم بود، پس خطاب به حضرت عرض كرد: سرور من! ده هزار درهم از موقوفات خود را بر من ببخش كه آنها را خرج كرده ام. حضرت فرمود: حلالت باد، وقتي صالح بيرون رفت، امام جواد عليه السلام فرمود: يكي از اينان، بر مال و منالي كه حق آل محمد و يتيمان و بينوايان و تهيدستان آنها و واماندگان در راه از ايشان است، چنگ مي اندازد و بالا مي كشد، سپس مي آيد و مي گويد: مرا حلال كن! آيا فكر مي كني، مي پندارد كه جواب رد به او مي دهم! به خدا سوگند! خداي متعال در روز قيامت، خيلي سريع و دقيق باز خواستشان خواهد كرد. [588] . [ صفحه 190]

### زكات

### پرداخت قيمت جنس به عنوان زكات

[589] 1 - كليني آورده است: از محمد بن خالد برقي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نوشتم: آيا جايز است به عنوان زكات واجب گندم و جو، يا آنچه به طلا تعلق مي گيرد، پول نقدي معادل آن پرداخت شود يا خير، بلكه بايد زكات هر چيزي از خودش پرداخت شود؟ حضرت جواب فرمود: هر كدام آسان تر است، پرداخت مي گردد. [590] .

### صدقه دادن و نگهداشتن اجر آن

[591] 2 - امام حسن عسكري عليه السلام فرموده است: مردي بر امام جواد عليه السلام داخل شده در حالي كه مسرور و خوشحال بود، حضرت به او فرمود: چگونه است كه تو را خرسند و شادمان مي بينم؟ عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! از پدر بزرگوارت شنيدم كه مي فرمود: سزاوارترين روز، براي مسرت و خرسندي بنده ي خدا، روزي است كه خداي متعال صدقه دادن، نيكي كردن و به برادران مؤمن خدمت نمودن را، نصيب و روزي اش كرده باشد، خوشبختانه امروز، ده نفر از برادران مؤمن كه تهيدست و عيالوار بودند، از اينجا و آنجا به من مراجعه كردند و من، به همه ي آنها كمك كردم و شادماني ام، از اين بابت است. [ صفحه 191] امام جواد عليه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! سزاوار است خوشحال باشي، به شرطي كه كار خود را ضايع نكرده باشي، يا بعد از اين ضايع نسازي! آن مرد عرض كرد: چگونه كار خود را ضايع كرده باشم در حالي كه از شيعيان مخلص شما هستم؟! حضرت فرمود: (از خدا) بترس (با همين حرف)، به يقين نيكي و بخشش خود، به برادران مؤمنت را ضايع ساختي، عرض كردم: چگونه چنين است؟ اي فرزند رسول خدا! امام جواد عليه السلام به او فرمود: سخن خداي متعال را قرائت كن كه فرمود: يا أيها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن و الأذي) [592] «اي كساني كه ايمان آورده ايد! بخششهاي خود را با منت و آزار، باطل نسازيد.» آن مرد عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! به كساني كه نيكي كرده ام، نه منتي نهاده ام و نه اذيت و آزارشان كرده ام. امام جواد عليه السلام به او فرمود: همانا خداي متعال فرمود: «بخششهاي خود را با منت و آزار، باطل نسازيد.» و نفرمود: با منت نهادن بر كساني كه به آنها نيكي كرده ايد (يا اذيت و آزار آنها)، ضايع نكنيد، (پس مراد از) اذيت در آيه ي همه ي اذيتها است آيا بنظر شما اذيت و آزار تو به آنها، مهمتر و سنگين تر است، يا اذيت و آزارت به فرشتگان محافظ خودت، يا فرشتگان مقرب خداوند، يا اذيت و آزارت به ما؟! آن مرد عرض كرد: البته اين آزار و اذيت، مهمتر و سنگين تر است. حضرت فرمود: بي گمان، من و آنها را آزار نمودي و نيكي خود را باطل كردي! عرض كردم: چرا باطل ساختم؟ حضرت فرمود: بخاطر اينكه گفتي: چگونه كار خود را ضايع كرده باشم، در حالي كه از شيعيان مخلص شما هستم، واي بر تو! آيا مي داني شيعه ي مخلص ما كيست؟ (عرض كرد: نه، نمي دانم، حضرت فرمود: شيعيان مخلص ما)، حزقيل مؤمن، مؤمن آل فرعون و صاحب يس همان كسي كه خداي متعال راجع به او فرمود: (و جاء من أقصي المدينة رجل يسعي) [593] «و مردي (با ايمان) از دورترين نقطه ي شهر، با شتاب فرا رسيد...» و سلمان، ابوذر، مقداد و عمار مي باشند، آيا تو خود را با آنان، مساوي و برابر قرار دادي؟ آيا بدينگونه ما و فرشتگان الهي را [ صفحه 192] نيازردي؟! آن مرد گفت: از خداي متعال طلب آمرزش مي كنم و به سوي او توبه مي كنم، اما چگونه بايد بگويم؟ حضرت فرمود: بگو من از مواليان و دوستداران شما و دشمن دشمنانتان و دوستدار دوستانتان مي باشم، آن مرد گفت: چنين مي گويم و چنين هستم، اي فرزند رسول خدا! و البته از سخني كه شما و فرشتگان الهي را خوش نيامد و خوش نيامدنتان هم جز بخاطر ناخشنودي خداي متعال نيست، توبه كردم. اينجا بود كه امام جواد عليه السلام فرمود: هم اكنون، مزد و پاداش بخششهاي تو، به تو باز گشت و حكم نابودي آنها، لغو شد. [594] . [ صفحه 193]

### حج

### اقسام حج و فضيلت حج تمتع

[595] 1 - كليني آورده است: از احمد بن محمد بن ابي نصر روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام در سال دويست و دوازده هجري كه به حج مشرف شده بود، پرسيدم و عرض كردم: فدايت شوم! چگونه به مكه در آمديد، به نيت حج افراد يا به نيت حج تمتع؟ حضرت فرمود: به نيت حج تمتع، عرض كردم، كدام يك از حج تمتع، يا حج افراد و سوق دادن و راندن قرباني، بهتر و برتر است؟ حضرت فرمود: امام محمد باقر عليه السلام مي فرمود: تمتع بردن به وسيله ي عمره به سوي حج برتر است از انجام دادن حج افراد و راندن قرباني و نيز آن حضرت مي فرمود: كسي كه حج خانه ي خدا مي گزارد، به كاري برتر از تمتع دست نمي يابد. [596] . [597] 2 - و نيز روايت كرده است: از علي بن حديد نقل شده كه گفت: علي بن ميسر خدمت امام جواد، نامه نوشت و در آن، از مردي كه در ماه مبارك رمضان، عمره انجام داده و در موسم حج، حضور پيدا كرده است، پرسيد كه حج افراد به جاي آورد، يا حج تمتع و كدام برتر است؟ حضرت در جوابش نوشت: حج تمتع به جاي آورد كه فضيلتش بيشتر است. [598] . [599] 3 - همچنين نقل كرده است: [ صفحه 194] از موسي بن قاسم بجلي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: سرور من! اميدوارم ماه مبارك رمضان را در مدينه ي منوره، روزه بگيرم. حضرت فرمود: انشاء الله در آنجا، روزه خواهي گرفت؛ عرض كردم: و اميدوارم دهم شؤال، مدينه را ترك كنيم و خداي متعال زيارت رسول خدا، زيارت خاندان آن حضرت و خصوصا زيارت شما را بار ديگر نصيبم فرمايد و در ضمن، چه بسا به نيابت پدر بزرگوار شما، و به نيابت پدرم، و به نيابت يكي از برادرانم، و براي خودم حج بگذارم؛ چه نوع حجي نيت كنم؟ حضرت فرمود: به نيت تمتع بجاي آور؛ عرض كردم: حدود ده سال است كه مقيم مكه ام. حضرت فرمود: حج تمتع بجاي آور. [600] .

### حج كسي كه آگاه و بينا (شيعه) شده است

[601] 4 - صدوق گفته است: از ابو عبدالله خراساني روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: قبلا حج گزارده ام در حالي كه جزء مخالفين بودم و امسال نيز به حج مشرف شده ام و خداي متعال بر من منت نهاد و به امامت شما معرفت پيدا كردم و متوجه شدم كه راه و رسم پيشينم، باطل و نادرست بوده است؛ اكنون حجم را چگونه مي بينيد؟ حضرت فرمود: حج امسال خود را، حجة الاسلام (واجب) و حج قبلي را مستحب قرار بده. [602] .

### حج غير شيعه

[603] 5 - كليني گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: ابراهيم بن محمد بن عمران همداني در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشت: قبلا كه شيعه نبودم، حج به جاي آورده ام و چون سفر اولم بوده، حج تمتع گزارده ام، تكليفم چيست؟ حضرت در جوابش فرمود: دوباره حج بجاي آور. [604] . [ صفحه 195]

### حج گزاردن از ناصبي

[605] 6 - و نيز گفته است: از علي بن مهزيار نقل شده كه گفت: در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: آيا كسي كه به نيابت ناصبي، حج بجا آورد، گناه كرده است و آيا سودي از اين حج، به ناصبي مي رسد يا خير؟ حضرت در جوابم نوشت: نه به نيابت ناصبي، حج گزارده شود و نه نيابت حجي به او واگذار گردد. [606] .

### حج گزاردن كسي كه بار اول اوست، به نيابت ديگري

[607] 7 - شيخ طوسي گفته است: از بكر بن صالح روايت شده كه گفت: در نامه اي به امام جواد عليه السلام نوشتم: پسرم در سفر حج، همراه من است و وادارش كرده ام كه به نيابت مادرم، حج گزارد؛ آيا از حج واجب مادرم كفايت مي كند؟ حضرت در جوابم نوشت: خير كفايت نمي كند و اين، در حالي بود كه مادرش، حج بجاي نياورده و پسرش نيز بار اولش بود. [608] .

### حج وصيت كننده

[609] 8 - و نيز گفته است: از محمد بن حسن بن ابي خالد، روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، راجع به كسي كه به صورت مبهم سفارش به حج كرده است، پرسيدم. حضرت فرمود: اگر از يك سوم مال او، چيزي باقي ماند، صرف حجش مي شود. [610] . [ صفحه 196]

### وصيت كردن به حج

[611] 9 - كليني آورده است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نامه اي نوشتم، و به او اعلام كردم كه اسحاق بن ابراهيم، ملكي را وقف كرده است تا از منافعش، حج انجام شود و مخارج كنيزش كه «ام ولد» هم بود تأمين گردد و مازاد آن به فقيران و تهيدستان، انفاق شود و نيز محمد بن ابراهيم، مرا نسبت به اموالي گواه بر خود گرفته تا آن اموال ميان برادرانمان قسمت گردد؛ اين در حالي است كه در ميان بني هاشم و سادات، شيعه ي دوازده امامي نيازمند وجود دارد؛ آيا اجازه مي فرمائيد از اين اموال، هر چند صدقه باشد، به ايشان پرداخت گردد؟ زيرا موقوفه ي اسحاق صدقه است. حضرت در جوابم نوشت: خدا تو را رحمت كند! آنچه از وصيت اسحاق بن ابراهيم نوشته بودي، همچنين گواه گرفتن محمد بن ابراهيم، تو را بر خود، دانستم و آگاه شدم و در جريان استدعاي تو، براي پرداخت سهمي از آن اموال به سادات فقير قرار گرفتم؛ پس آن را به ايشان برسان، خدايت رحمت كند! چه اينكه سادات، وقتي به اين درجه از ناداري برسند، از ديگران سزاوارترند و راز آنرا چنانچه برايت توضيح دهم، به خواست خدا متوجه خواهي شد. [612] . [613] 10 - شيخ طوسي گفته است: از محمد بن حسن روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فداي شما گردم! ناگزيرم كه مسأله اي را از شما بپرسم. حضرت فرمود: بپرس؛ عرض كردم: سعد بن سعد، به صورت مبهم وصيت كرده است كه: «از طرف من حج بگزاريد.» و مالي براي آن، تعيين نكرده است و ما نمي دانيم، تكليف چيست؟ حضرت فرمود: اگر مالي دارد، برايش حج انجام مي شود. [614] . [ صفحه 197]

### عمره در ماه رمضان

[615] 11 - كليني آورده است: از علي بن حديد روايت شده كه گفت: ماه مبارك رمضان سال دويست و سيزده، در شهر مدينه اقامت داشتم؛ نزديك عيد فطر، نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم و از حضرت سؤال كردم: براي انجام عمره ي رمضان، از مدينه خارج شوم؛ يا بهتر است بمانم تا ماه رمضان به پايان رسد و روزه ي خود را تمام كنم؟ حضرت در نامه اي به خط مبارك خود، برايم نوشت: خدا تو را رحمت كند! سؤال كردي كه كدام عمره، برتر است؟ عمره ي ماه مبارك رمضان، برتر و با فضيلت تر است، خدايت رحمت كند. [616] .

### بيرون رفتن مقيم مكه از آن و باز گشتن بدون احرام

[617] 12 - شيخ طوسي گفته است: از موسي بن قاسم روايت شده كه گفت: يكي از شيعيان به من خبر داد كه در دهه ي اول شوال، از امام جواد عليه السلام پرسيده است كه مي خواهد در اين ماه، عمره ي مفرده بجاي آورد، چه صورت دارد؟ حضرت در جواب او، فرموده است: در اين صورت، ناگزير به انجام حج خواهي بود؛ آن مرد گفته است: خانه اي در مدينه و خانه ي ديگري در مكه و در ميان راه مكه و مدينه هم مال و منال و خانواده دارم. حضرت به او فرموده است: از انجام حج ناگزيري؛ آن مرد بار ديگر عرض كرده است: املاكي در اطراف مكه دارم و لازم است به آنها، سركشي نمايم؟ حضرت در پاسخش فرموده است: قبل از موسم حج از مكه بيرون مي روي و بدون احرام باز مي گردي. [618] . [ صفحه 198]

### سر آغاز حج

[619] 13 - كليني گفته است: احمد بن عبدالله برقي به نقل از پدرش گفت: از امام جواد عليه السلام پرسيدم: حج خود را از مدينه آغاز كنم، يا از مكه؟ حضرت فرمود: بهتر و أفضل اين است كه از مكه، شروع كني و به مدينه، پايان دهي. [620] .

### محرم نمودن كودك

[621] 14 - و نيز گفته است: از محمد بن فضيل نقل شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام سؤال كردم: چه وقت مي توان كودك را محرم كرد؟ حضرت فرمود: هنگامي كه دندان هاي شيري اش افتاده باشد. [622] .

### سايه بر سر قرار دادن

[623] 15 - همچنين آورده است: از قاسم صيقل روايت شده كه گفت: هيچ كسي را نديدم كه از امام جواد عليه السلام، نسبت به سايه بر سر قرار دادن، سخت گير تر باشد؛ چنان بود كه حضرت به هنگام احرام، دستور مي داد سايه بان و گنبد كجاوه (هودج) را با دو چوب كناري آن (كه پرده و سايه بان بر روي آنها زده مي شود) جمع كنند. [624] . [625] 16 - شيخ صدوق گفته است: از حسين بن مسلم روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام سؤال شد كه: تفاوت ميان سايه ي چادر (خيمه) و سايه ي مركب سواري، چيست؟ حضرت فرمود: سايه بر سر قرار دادن در (هودج و محمل) حال حركت، جايز نيست و [ صفحه 199] تفاوت ميان آن دو، مانند اين است كه زن، وقتي در ماه رمضان، عادت ماهانه مي شود، روزه ي خود را قضا مي كند؛ اما نماز خود را نه. سؤال كننده عرض كرد: درست است، فدايتان گردم! [626] . [627] 17 - و نيز گفته است: از بكر بن صالح روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نوشتم كه عمه ام هم سفر و هم نشين من است و در حال احرام، نسبت به گرما ناتوان مي باشد؛ آيا اجازه مي فرمائيد كه بر سر او و بر سر خودم، سايه اي قرار دهم؟ حضرت در جوابم نوشت: تنها بر سر عمه ات، سايه قرار بده. [628] . [629] 18 - شيخ طوسي نقل كرده است: از علي بن محمد روايت شده كه گفت: در نامه اي به حضرت نوشتم: كسي كه محرم است، آيا مي تواند بواسطه ي اذيت و آزار آفتاب، يا باران و يا بيماري، بر سر خود سايه قرار دهد، يا خير؟ و در صورتي كه سايه قرار دهد؛ كفاره بر او واجب مي شود يا نه؟ حضرت در جوابم نوشت: مي تواند سايه قرار دهد و خوني بريزد؛ انشاء الله. [630] .

### طواف خانه ي خدا

[631] 19 - و نيز گفته است: از محمد بن فضيل روايت شده كه گفت: در پرسشي خدمت امام جواد عليه السلام عرض شد: يك دور سعي كردم و وقت نماز صبح فرا رسيد؟ در جواب فرمود: نماز بگزار؛ سپس باز گرد و سعي را تمام كن و بدان كه در طواف واجب، روا نيست كه طواف كننده غير از دعا و ياد خدا و قرائت قرآن كريم، حرفي به زبان آورد، راوي گفت: در طواف مستحبي كه طواف كننده، برادر مؤمنش را مي بيند و به او سلام مي دهد و در باب دنيا و آخرت،سخناني رد و بدل مي نمايد؟ حضرت فرمود: اشكالي ندارد. [632] . [ صفحه 200]

### طواف كردن به نيابت معصومين

[633] 20 - كليني گفته است: از موسي بن قاسم روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: مي خواستم از طرف شما و از طرف پدر بزرگوارتان طواف كنم؛ اما به من گفتند: از طرف جانشينان رسول اكرم طواف كردن روا نيست. حضرت به من فرمود: هر اندازه مي تواني، طواف كن كه البته جايز است. سه سال بعد به حضرت عرض كردم: همانا من از شما اجازه گرفتم كه به نيابت شما و پدر بزرگوارتان طواف نمايم و شما اجازه داديد و من، از طرف شما و پدرتان طواف فراوان بجاي آوردم؛ سپس حقيقتي به دلم راه يافت و آن را عملي كردم. حضرت فرمود: آن چيست؟ عرض كردم: روز اول از طرف رسول خدا صلي الله عليه و اله وسلم طواف نمودم؛ پس حضرت سه مرتبه فرمود: درود خداوند بر رسول خدا باد؛ روز دوم از طرف امير مؤمنان، روز سوم به نيابت امام حسن، روز چهارم به نيابت امام حسين، روز پنجم از طرف امام سجاد، روز ششم از طرف امام محمد باقر، روز هفتم به نيابت امام جعفر صادق، روز هشتم به نيابت جد بزرگوارت امام موسي كاظم و روز نهم از طرف پدر بزرگوارت امام رضا و روز دهم به نيابت خودتان، اي سيد و سرور من! طواف كردم و اينان، كساني هستند كه بين خود و خداي متعال، ولايتشان را گردن نهاده ام. حضرت فرمود: بنابراين، به خدا سوگند! بين خود و خدايت، ديني را پذيرفته اي كه خداي متعال، جز آن را از بندگان خود قبول نمي كند. عرض كردم: چه بسا به نيابت مادر گرامي ات، حضرت فاطمه هم طواف كرده ام، چنانكه گاهي هم انجام نداده ام. حضرت فرمود: از طرف مادرم، زياد طواف كن؛ چه اينكه اين، بهترين كاري است كه مي تواني انجام دهي؛ انشاء الله. [634] . [ صفحه 201]

### تقصير نمودن حاجي

[635] 21 -و نيز روايت كرده است: از حسين بن اسلم روايت شده كه گفت: هنگامي كه امام جواد عليه السلام، مي خواست موي خود را براي عمره كوتاه كند، سلماني شروع به كوتاه كردن موهاي دو طرف سرش نمود؛ ولي حضرت به او فرمود: از پيشاني شروع كن؛ او نيز از پيشاني حضرت كوتاه نمود. [636] .

### روز عيد قربان

[637] 22 - شيخ صدوق آورده است: ابان ابن محمد از امام جواد عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: در روز عيد قربان، كاري بهتر از ريختن خون قرباني، يا قدم برداشتن در راه نيكي به پدر و مادر، يا كدورت را با فضل و احسانش از خويشاوندي كه قطع رابطه كرده دور ساختن و خودش ابتدا به سلام كردن، و از بهترين قرباني هايش اطعام و ميهماني دادن و بقيه قرباني ها را به همسايگان يتيم و فقير و برده، انفاق نمودن و يا ضمانت كردن اسيران در بند وجود ندارد. [638] .

### رمي جمره كردن در حال سواره

[639] 23 - شيخ طوسي گفته است: سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عيسي نقل كرده است كه او، امام جواد عليه السلام را در حالي كه سواره، جمرات را رمي مي فرموده، مشاهده كرده است. [640] . [641] 24 - كليني گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام را ديدم كه بعد از عيد قربان، پياده براي رمي جمرات تشريف مي برد؛ سپس سواره از جمرات باز مي گشت و پيوسته آن حضرت را در مني و در حالي كه از مقابل مسجد خيف گذشته بود، پياده مي ديدم. [ صفحه 202] راوي گفت:حسن بن صالح به نقل از يكي از شيعيان گفت: امام جواد عليه السلام در مني كمي بالاتر از مسجد خيف، از مركب خود پياده شد تا از نزد خيمه گاه حضرت علي بن الحسين، امام سجاد عليه السلام رهسپار جمرات گردد. به حضرت عرض كردم: فدايتان گردم! چرا اينجا فرود آمديد؟ حضرت فرمود: اينجا، جايي است كه چادر و خيمه گاه امام سجاد عليه السلام و بني هاشم مي باشد (و از اينجا آهنگ رمي كرده اند.) و من دوست دارم كه در بين منزلگاه هاي آنها قدم بزنم. [642] .

### تاخير افتادن رمي و قرباني

[643] 25 - و نيز روايت كرده است: از احمد بن محمد بن ابي نصر، نقل شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! مردي از شيعيان، روز عيد قربان رمي جمرات انجام داده و پيش از قرباني، سر تراشيده است. حضرت فرمود: در روزگار پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم، چون روز عيد قربان فرا مي رسيد، مسلمانها گروه، گروه خدمت حضرت مي آمدند و مي گفتند: اي رسول خدا! قبل از رمي، قرباني كشته ايم و پيش از كشتن قرباني، سر تراشيده ايم؛ و چيزي نمانده بود از اعمالي كه شايسته ي تقديم بود، مگر اينكه به تأخير انداخته بودند و از اعمالي كه شايسته ي تأخير بود، جز اينكه جلو افكنده بودند؛ اما رسول خدا به آنها مي فرمود: اشكالي ندارد؛ اشكالي ندارد. [644]

### طواف نساء و نوشيدن آب زمزم

[645] 26 - همچنين نقل كرده است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام را در شب زيارت (يازدهم ذيحجه)، ديدم كه طواف نساء به جاي آورد و نماز طواف را پشت مقام، اقامه فرمود؛ سپس داخل زمزم شد و با دست مباركش بوسيله سطلي كه نزديك حجر الاسود بود از آن، آب كشيد [ صفحه 203] و از آن آب نوشيد و به قسمتهايي از بدن شريفش نيز پاشيد؛ سپس دو مرتبه در چاه زمزم، سركشيد و نظر كرد. و يكي از شيعيان به من خبر داد كه يكسال بعد، حضرت را ديده كه همان كار را انجام داده است. [646] .

### وداع كعبه

[647] 27 - و نيز او گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي، نقل شده كه گفته است: امام جواد را در سال دويست و بيست و پنج ديدم كه با خانه ي خدا (كعبه) بعد از بالا آمدن خورشيد وداع كرد و در حال طواف كعبه، در هر شوط ركن يماني را استلام فرمود و چون به شوط هفتم رسيد و ركن يماني را استلام كرد (با كف دست مسح كرد يا بوسه زد بر آن سنگ) و سپس حجر الاسود را استلام نمود و دستهاي خود را بر آن كشيد؛ سپس به صورتش ماليد؛ آنگاه نزد مقام آمده و دو ركعت نماز طواف گزارد؛ سپس در پشت كعبه، به محل «ملتزم» رفت و به كعبه چسبيد در حالي كه پيراهن خود را از شكم بالا زده بود و مدتي طولاني ماند و دعا كرد؛ آنگاه از در «حناطين» بيرون شد و رهسپار گرديد. راوي گفت: همچنين حضرت را در سال دويست و هفده ديده بودم كه شبانه، طواف وداع نمود و در هر شوط آن، ركن يماني و حجر الاسود را استلام كرد و چون به شوط هفتم رسيد در پشت كعبه و نزديك ركن يماني و بالاتر از سنگ مستطيلي و دراز در حالي كه پيراهن خود را بالا زده بود به كعبه چسبيد؛ آنگاه نزد حجرالاسود رفته، آن را بوسيد و بر آن دست كشيد؛ سپس نزد مقام حضرت ابراهيم رفت و پشت آن، نماز طواف گزارد و بعد از آن رفت و به سمت كعبه باز نگشت و مدت ايستادن حضرت در ملتزم، به اندازه اي بود كه بعضي از ما هفت يا هشت دور طواف بجاي مي آوريم. [648] . [ صفحه 204]

### امر به معروف و نهي از منكر

### تقيه

[649] 1 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: مردي از بني هاشم، خدمت امام جواد عليه السلام نوشت كه: از دو سال پيش نذر كرده ام، به يكي از كناره هاي دريا، جايي كه داوطلبين جهاد و مرزباني به كارمرزباني مشغول اند، مانند مرزباني اشان در جده و غير آن از سواحل دريا فدايتان گردم! به فرمائيد آيا وفا كردن به اين نذر بر من لازم است يا خير و آيا مي توانم به جاي رفتن به آن مكان كار خيري انجام دهم كه انشاء الله آن را جبران نمايد؟ حضرت جواب او را با خط مبارك خود نوشته بود و من، چنين خواندم: اگر كسي از مخالفين مذهب، از نذر تو خبر دارد و تو از رسوا كردن او بيم داري، به نذرت وفا كن و گرنه نيت خود را در كار خير عملي ساز؛ خداي متعال ما و شما را به آنچه مايه ي محبت و خشنودي اوست، موفق فرمايد. [650] . [651] 2 - كليني نقل كرده است: از محمد بن حسن بن ابي خالد، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! همانا بزرگان ما احاديثي از امام باقر و امام صادق عليهما السلام، روايت كرده بودند كه بواسطه ي شدت تقيه، پنهان كرده و نقل نمي كردند وقتي آنان (اساتيد و بزرگان ما) بدرود زندگي گفتند، نوشته هاي ايشان بدست ما رسيد. [ صفحه 205] حضرت فرمود: آن نوشته ها را نقل و منتشر كنيد كه همه ي آنها، درست و حق است. [652] . [653] 3 - و نيز روايت كرده است: از محمد بن اسماعيل روايت شده كه گفت: با طرح پرسشي خدمت حضرت عرض كردم: گاهي در راه مكه، در محلي كه عربها (باديه نشين) حضور دارند، از مركب خود براي نماز فرود مي آيم؛ آيا نماز واجب را بر زمين اقامه كنم و به قرائت سوره ي حمد، اكتفا نمايم؛ يا نماز خود را سواره بخوانم و حمد و سوره را با هم قرائت كنم؟ حضرت در جوابم فرمود: هر گاه بيمناكي، نماز واجب و غير آن را سواره اقامه كن و خوش تر دارم كه حمد و سوره را با هم قرائت كني و اين كار تو، مشكلي ايجاد نخواهد كرد. [654] . [655] 4 - امام حسن عسكري عليه السلام فرموده است: مردي به امام جواد عليه السلام عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! امروز عبورم به محله ي «كرخ» افتاد؛ اهل محل گفتند: اين آقا، همنشين محمد بن علي امام شيعيان است؛ از او بپرسيد كه بهترين مردم، بعد از پيامبر خدا كيست؟ چنانچه گفت: بهترين مردم بعد از رسول خدا علي است، او را بكشيد و چنانكه گفت: ابوبكر است، رهايش سازيد؛ پس عده ي زيادي از آنها، به سوي من هجوم آوردند و به من گفتند: بهترين مردم بعد از رسول خدا كيست؟ در جواب آنها گفتم: بهترين مردم بعد از رسول خدا: ابوبكر و عمر و عثمان است؟ و سكوت كردم و نام مبارك علي را نگفتم؛ بعضي از آنها گفتند: اين آقا يك قدم از ما جلو تر است چون ما مي گوئيم: اينها و علي؛ من به خطاب به آنها گفتم: سخن شما جاي گفتگو دارد و من بدان قائل نيستم؛ آنها با خودشان گفتند: البته اين آقا، نسبت به سنت از ما متعصب تر است و ما در حق او اشتباه كرديم و بدين گونه، از شر ايشان در نجات يافتم. اي فرزند رسول خدا! آيا با اين كار خود، مرتكب گناه شده ام، در حالي كه منظور من از جواب، طرح يك جمله ي استفهامي بود، نه اخباري؛ يعني آيا اين سه نفر، بعد از رسول خدا بهترين مردمند؟ امام جواد عليه السلام در جوابم فرمود: خداي متعال از جوابت، شاكر و خشنود گشت و پاداش آن را [ صفحه 206] به تو عطا كرد و آن را در نامه ي بلند بالاي اعمال ثبت و ضبط فرمود و بابت هر حرف از حروف جواب تو، نعمتي برايت منظور نمود كه خواسته ي مشتاقان و آرزومندان، از رسيدن به آن ناتوان است. [656] .

### تقيه و حقوق برادران

[657] 5 - و نيز فرموده است: خدمت امام جواد عليه السلام عرض شد: همانا در همسايگي فلاني به (خانه يا املاك) قومي رخنه كرده شد (از آنها دزدي شد) لذا به او تهمت دزدي زده و گرفتند و پانصد تازيانه بر او زدند. امام جواد عليه السلام فرمود: پانصد تازيانه، آسانتر است از صد ميليون تازيانه در آتش و او را بر توبه كردن تنبه و آگاهي دادند تا آن (گناهش) را محو كند. عرض شد: اي فرزند رسول خدا! (درود خدا بر شما و دودمانتان باد.) داستان (گناه او) چيست؟ حضرت فرمود: همانا فلاني، بامداد همان روز كه به آن مصيبة گرفتار شد، حق برادري از برادران مؤمن خود را ضايع كرد و ناسزاگويي أبي فصيل، أبي دواهي، أبي شرور و أبي ملاهي را آشكار ساخت و تقيه را ترك نمود و سر و راز برادران و همگنان خود را پوشيده نداشت؛ پس (به طور طبيعي) برادران خود را نزد مخالفين متهم كرد و در معرض نفرين و دشنام و توهين آنان قرار داد كه دامنگير خودش نيز شد؛ بنابراين آنان (مخالفين) بودند كه آن بلاء (تازيانه) را بر او هموار كردند و به او آن تهمت (دزدي) را زدند. (ولي) برادران او نزد او رفتند و او را از گناهش آگاه ساختند تا توبه كند و اشتباه خود را جبران نمايد كه اگر چنين نكند، بايد خود را به تحمل پانصد تازيانه و حبس در زندان تاريكي كه شب و روزش يكسان است، آماده سازد. سپس فلاني به سوي برادر خود، روانه گرديد و به اداي حق برادري كه در حقش كوتاهي كرده بود، پرداخت و هنوز به انجام نرسانده بود كه دزد، دستگير و مال مسروقه از وي گرفته شد و او را رها كردند و تهمت زنندگان و بدگويان به عذر خواهي اش آمدند. [658] . [ صفحه 207]

### خريد و فروش

### رضايت طرفين در خريد و فروش

[659] 1 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن محمد روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: كسي مقداري خرما، يا گندم، يا جو، يا پنبه از ديگري طلب دارد؛ اما وقتي از بدهكار مطالبه مي كند، مي گويد به جاي جنس خود، قيمتش را از من بگير؛ گرفتن قيمت براي طلبكار، جائز است يا خير؟ حضرت در جوابم نوشت: در صورت توافق با يكديگر و رضايت هر دو، جائز است؛ انشاء الله. [660] .

### پول فروش زمين

[661] 2 - و نيز آورده است: محمد بن عيسي بن عبيد از علي بن مهزيار اهوازي، روايت كرده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! زميني در اختيار دارم كه خريدار و فروشنده قبلي آن، از كشاورزان و سلاطين بوده اند و در معاملات خود، قيد مي كرده اند كه هر جريب با چه اندازه طعام معاوضه شود؛ آيا چنين معامله اي صحيح است؟ راوي گفت: حضرت در جوابم فرمود: زمين را با طلا مبادله كنيد. راوي گفت: عرض كردم: مردم ما، فقط به همين صورت خريد و فروش مي كنند؛ آيا جائز [ صفحه 208] است ابتدا وجه نقد بگيرم؛ سپس آن را با طعام معاوضه كنم؟ راوي گفت: حضرت فرمود: چه فايده دارد، وقتي وسيله ي مبادله، همان طعام است. راوي گفت: عرض كردم: البته داد و ستد، جز به همين صورت در ملك شما و ملك خودم امكان ندارد؛ سپس علي (علي بن مهزيار) به من (محمد بن عسي بن عبيد) گفت: زميني از او و زميني از خودم، در اختيار من است؛ و علي براي حضرت گفت: متاسفانه هر دو ضرر و زيان مي دهند؛ منظورش اين است كه در ملك او و در ملك خودش، معامله اي جز به همان صورت ممكن نيست. راوي گفت: در اين هنگام حضرت به من فرمود: در اين معامله، به تو توسعه دادم. از راوي پرسيدم: اين توسعه، تنها از آن تو بود؛ يا به تمام شيعيان تعلق داشت؛ در جوابم گفت: پشيمان شدم كه اين مجوز را براي همه ي شيعيان در خواست نكردم پس گفتم (محمد بن عيسي بن عبيد): فلسفه ي اين توسعه ضرورت است؟ : گفت (علي بن مهزيار): آري. [662] .

### مدت انتظار در داد و ستد مال مفقود

[663] 3 - كليني آورده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام سؤال كردم راجع به خانه متعلق به يك زن كه داراي يك دختر و يك پسر است و پسر، در دريا ناپديد شده و مادر، از دنيا رفته است؛ پس دختر با ادعاي اينكه مادرش، خانه را به او واگذار كرده، قسمتهايي از آن را فروخته است و اندكي از باقيمانده ي آن، مجاور منزل يكي از شيعيان است و او، خريدن آن را بخاطر نبودن پسر، خوش ندارد و نگران اين است كه مبادا جايز نباشد؛ در حالي كه هيچ خبري از پسر ناپديد شده، در دست نيست. حضرت به من فرمود: چه مدت از ناپديد شدنش مي گذرد؟ عرض كردم: سالهاي زيادي مي گذرد. [ صفحه 209] حضرت فرمود: ده سال انتظارش را بكشد، سپس خريداري نمايد. به حضرت عرض كردم: اگر ده سال از ناپديد شدنش گذشت، خريدنش درست و جايز است؟ حضرت در جوابم فرمود: آري. [664] .

### داد و ستد مال يتيم

[665] 4 - و نيز آورده است: از محمد بن اسماعيل روايت شده است كه گفت: مردي از شيعيان از دنيا رفت، در حالي كه وصيت نكرده بود؛ لذا كارش به قاضي كوفه كشيد و عبدالحميد، به عنوان قيم حالش تعيين شد؛ آن مرد مرده، بچه هاي صغير، كالا و چند كنيز از خود بر جاي گذارده بود؛ عبدالحميد، مال و كالاي او را فروخت، اما وقتي خواست كنيزكان او را بفروشد، دلش نيامد؛ چه اينكه مرده، وي را وصي خود قرار نداده بود؛ بلكه او به دستور قاضي، قيم وي شده بود و كنيزكان، ناموس بودند. راوي گفت: جريان را به اطلاع امام جواد عليه السلام رسانده، عرض كردم: مردي از شيعيان، بدرود زندگي مي گويد و به كسي هم وصيت نمي كند و كنيزكاني از خود باقي مي گذارد، قاضي نيز كسي از ما را، براي فروش آنها مي گمارد يا گفت: كسي از ما اقدام به فروش آنها مي كند؛ دلش راضي نمي شود؛ چه اينكه آنها ناموس اند؛ نظر مبارك شما چيست؟ محمد بن اسماعيل گفت: حضرت در جوابم فرمود: هرگاه اقدام كننده، كسي مثل تو يا مثل عبدالحميد باشد، مانعي ندارد. [666] .

### كسي كه از روي ناداني، ربا دهد

[667] 5 - شيخ حر عاملي گفته است: از محمد بن عيسي به نقل از پدرش، روايت شده كه گفت: همانا مردي، مدتها ربا مي داد؛ [ صفحه 210] سپس رهسپار ديدار امام جواد عليه السلام گرديد؛ حضرت به او فرمود: چاره ي كار تو، در كتاب خدا قرآن كريم است كه خداي متعال مي فرمايد: (فمن جاءه موعظة من ربه فانتهي فله ما سلف) [668] . «و اگر كسي اندرز الهي به او رسد و (از ربا خواري)، خودداري كند؛ سودهايي كه در سابق (قبل از نزول حكم تحريم) به دست آورده، مال اوست.» مراد از «اندرز»، توبه است كه پس از آگاهي از حرمت ربا، بدان روي آورده است و در نتيجه، در آمد گذشته (كه از روي جهل و ناداني بوده)، حلال است و نسبت به آينده، بايد خودداري نمايد. [669] . [ صفحه 211]

## شفعه

### اشاره

[670] 1 - شيخ طوسي نقل كرده است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام، راجع به مردي كه نسبت به زميني خواستار اعمال حق شفعه خود شد، پرسيدم و عرض كردم: او رفت كه بهاي زمين (سهم شريك) را بياورد؛ ولي نياورد؛ صاحب زمين چكار كند، هر گاه بخواهد آن را بفروشد؟ آيا مي تواند زمين خود را بفروشد؛ يا بايد منتظر آمدن شريك خود كه همان صاحب شفعه است بماند؟ حضرت فرمود: اگر در شهر اوست، سه روز منتظرش بماند؛ اگر طي اين مدت، بهاي زمين را آورد، چه بهتر و گرنه، صاحب زمين، زمين خود را مي فروشد و شفعه او باطل مي شود؛ ولي اگر مهلت خواست تا به شهر ديگري برود و بهاي زمين را از آنجا بياورد، به اندازه ي زمان رفت و برگشت به آنجا، به علاوه ي سه روز بايد منتظر بماند؛ پس اگر آمد و وجه را آورد، چه بهتر و در غير اين صورت، حق شفعه اي براي او نخواهد بود. [671] . [ صفحه 212]

### هديه

### قبول هديه

[672] 1 - و نيز گفته است: از ابراهيم بن مهزيار نقل شده كه گفت: خيران در نامه اي به حضرت عليه السلام نوشت: هشت درهم را كه از شهر «طرسوس» [673] به عنوان هديه برايم آورده بودند، خدمت شما فرستادم؛ چون دوست نداشتم آن را، به صاحبش برگردانم، يا بدون اجازه شما، در آن تصرف نمايم؛ آيا دستور اين است كه اين قبيل هدايا را قبول كنم، يا خير؟ مي خواهم به خواست خدا، تكليفم را بدانم؟ و دوست دارم امرتان به من برسد حضرت در جوابش نوشت و من چنين خواندم: هرگاه پول يا چيز ديگري به عنوان هديه به تو دادند، قبول كن؛ چه اينكه هرگز رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم، هديه ي يهودي و نصراني را هم رد نفرمود. [674] . [675] 2 - همچنين گفته است: از خيران خادم روايت شده كه گفت: مبلغ هشت درهم، براي آقا و مولايم فرستادم (و عين روايت سابق را نقل نمود.) و نيز گفت: خدمت حضرت عرض كردم: فدايت شوم! چه بسا مردي كه حقي از شما به گردن دارد؛ يا حق و حقوق شما را مي شناسد، به من مراجعه مي كند و از من، راهنمايي [ صفحه 213] مي خواهد و عقيده من بر اين است كه تبرعات را، نهاني دريافت كنم؟ حضرت فرمود: به صلاحديد خود، عمل كن كه صلاحديد من، همان است و هر كس از تو اطاعت كند، از من اطاعت كرده است. [676] .

### سوغات سفر

[677] 3 - مسعودي آورده است: از احمد بن محمد بن عيسي به نقل از پدرش، روايت شده كه گفت: هنگامي كه امام جواد عليه السلام تصميم گرفت از مدينه، به عراق مسافرت كند؛ فرزندش امام هادي عليه السلام را در دامن خود نشانيد و به او فرمود: چه هديه اي از سوغاتي هاي عراق، را دوست داري؟ او گفت: شمشيري، چونان شعله ي آتش (تيز و برنده)؛ سپس به فرزند ديگرش موسي رو كرد و فرمود: تو چه چيزي دوست داري؟ موسي جواب داد: فرش خانه: امام جواد عليه السلام فرمود: ابوالحسن به من رفته (شبيه است) و موسي به مادرش. [678] . [ صفحه 214]

### قرض (بدهكاري)

### ادا كردن قرض مرده

[679] 1 - كليني آورده است: از مطرفي روايت شده كه گفت: امام رضا عليه السلام بدرود زندگي گفت؛ در حالي كه چهار هزار درهم، به من بدهكار بود؛ با خودم گفتم: مالم از بين رفت؛ اما امام جواد عليه السلام به دنبالم فرستاد كه فردا پيش من بيا و ترازو و سنگ هم با خود بياور؛ فردا خدمت حضرت رسيدم و او به من فرمود: امام رضا عليه السلام از دنيا رفته و چهار هزار درهم، به تو بدهكار است؟ عرض كردم: آري؛ پس حضرت سجاده اي كه بر رويش نشسته بود را، بلند كرد كه زير آن دينارهايي بود و آنها را به من داد. [680] .

### باز پس گرفتن حق خود از بدهكار

[681] 2 - شيخ طوسي گفته است: از اسحاق بن ابراهيم روايت شده كه گفت: موسي بن عبدالملك، در نامه اي به امام جواد عليه السلام از حضرت پرسيد: مردي، مالي به او داده تا در بعضي از راههاي خير، هزينه كند و او نتوانسته اين كار را انجام دهد و وي نيز مالي به همين مقدار، از آن مرد طلب دارد؛ آيا مي توانم مالي را كه در اختيار دارم، جايگزين طلب خويش سازم؛ يا بايد آن را به صاحبش برگردانم و (سپس) طلبم را از او بگيرم؟ [ صفحه 215] حضرت در جوابش نوشت: مال خود را از محل وجهي كه در اختيار تو قرار دارد، بردار. [682] .

### اهميت باز پرداخت قرض

[683] 3 - كليني نقل كرده است: از ابوثمامه روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: همانا من، مي خواهم در مكه يا مدينه، رحل اقامت افكنم و بدهكار هم هستم؛ چه مي فرمائيد؟ حضرت فرمود: به وطنت باز گرد و دين خود را، به طلبكارت بپرداز و مراقب باش كه خداي متعال را بدون دين، ديدار كني؛ چه اينكه مؤمن، هرگز خيانت نمي كند. [684] . [ صفحه 216]

### وقف

### وقف و كساني كه ارث مي برند

[685] 1 - كليني آورده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم بعضي دوستانتان، از پدران بزرگوارت نقل كرده اند كه هر وقفي كه مدت زمان معين و معلوم دارد، رعايتش بر كساني كه ارث مي برند واجب است و هر وقفي كه مدت زمانش، مبهم و مجهول است باطل بوده، به وارثان تعلق مي گيرد؛ البته شما به فرمايش پدران بزرگوارتان، آگاه تر هستيد. حضرت در جوابم نوشت: نظر من هم همين است. [686] .

### فروختن مال موقوفه

[687] 2 - و نيز گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: همانا فلاني، ملكي خريده و وقف كرده و خمس آن را هم به شما، اختصاص داده است؛ اكنون نظر مبارك شما را در مورد فروش سهمتان از زمين، يا پرداخت بهاي آن به مبلغ خريداري شده به شما و يا موقوفه رها كردن آن، خواستار است. حضرت در جواب من نوشت: به فلاني اعلام كن كه من، دستور مي دهم سهم مرا از آن ملك بفروشد و وجه آن را برايم بفرستد و نظر من، انشاء الله همين است؛ البته اگر برايش بهتر [ صفحه 217] است، سهم مرا به همان مبلغ، براي خود بردارد. و نيز خدمت حضرت نوشتم كه اين آقا مي گويد: ميان كساني كه بقيه ي اين ملك را، وقف آنها كرده ام، اختلاف شديدي وجود دارد؛ به گونه اي كه از وخيم تر و خطرناكتر شدن اختلاف آنها بعد از خود، ايمن نيستم و بيم دارم؛ بنابراين، اگر صلاح مي دانيد، موقوفه را بفروشم و سهم هر يك را به او بپردازم؛ چه دستوري مي فرمائيد؟ حضرت با خط خود مرقوم فرمود: به او خبر بده كه با او موافقم؛ در صورتي كه اختلاف موقوف عليهم قطعي و فروش وقف، بهتر و سودمندتر باشد؛ زيرا بسا اختلافاتي كه به نابودي مال و جان، منجر مي گردد. [688] .

### وقف كردن زمين

[689] 3 - همچنين روايت كرده است: از علي بن محمد بن سليمان نوفلي، نقل شده كه گفت: در نامه اي كه خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم، راجع به زميني كه جدم، بر نيازمندان از فرزندان فلان كس كه تعدادشان زياد و در اينجا و آنجا پراكنده اند، سؤال كردم؟ حضرت چنين جواب دادند: به زميني اشاره كرده اي كه جدت، بر فرزندان فقير و نيازمند فلان كس وقف كرده است، بدان كه در آمد آن، مال كساني است كه در شهر و محل وقف حضور دارند و وظيفه ي تو نيست كه از غائبان آنها، جستجو نمايي. [690] . [ صفحه 218]

### ازدواج

### هم طراز بودن در زناشوئي

[691] 1 - كليني گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: علي بن اسباط در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام، راجع به دخترانش و اين كه كسي مانند خود را (در نسب و...) نمي يابد، نوشت. امام جواد عليه السلام در جواب او مرقوم فرمود: آنچه راجع به دخترانت و اين كه همانند خود را پيدا نمي كني نوشته بودي، خواندم و متوجه شدم؛ خدا تو را رحمت كند! در اينگونه امور (نسب و..) نبايد نگاه كني چه اينكه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم فرمود: هرگاه كسي كه اخلاق و رفتار و ديانت و ايمانش را مي پسنديد؟ به خواستگاري دخترتان آمد، به دامادي قبولش كنيد كه: (الا تفعلوه تكن فتنة في الأرض و فساد كبير) [692] «اگر (اين دستور را) انجام ندهيد، فتنه و فساد عظيمي در زمين روي مي دهد.» [693] . [694] 2 - و نيز آورده است: از حسين بن بشار واسطي روايت شده كه گفت: در نامه اي از امام جواد عليه السلام، راجع، ازدواج پرسيدم؟ در جوابم نوشت: هر كس به خواستگاري آمد و از ديانت و امانت داري اش راضي بوديد، به دامادي قبولش كنيد كه: «اگر اين دستور را انجام ندهيد، فتنه و فساد عظيمي در زمين روي مي دهد.» [695] . [ صفحه 219]

### شوهر دادن دختر نابالغ

[696] 3 - همچنين گفته است: از محمد بن حسن اشعري روايت شده كه گفت: يكي از عموزادگانم، در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشت: راجع به دختر نابالغي كه عمويش، او را شوهر داده و اكنون كه بزرگ شده، آن را نمي پذيرد؛ چه مي فرمائيد؟ حضرت با خط مبارك خود در جوابش نوشت: مجبور به ازدواج نمي شود و رد و قبول آن، به اختيار اوست. [697] .

### خواندن خطبه ي ازدواج

[698] 4 - شيخ صدوق گفته است: هنگامي كه امام جواد عليه السلام، دختر مأمون را به همسري گرفت، براي خود خطبه عقد خواند و فرمود: ستايش از آن خداست كه با رحمت خود، نعمت را تكميل مي كند و با منت خويش، به سپاس خود رهنمون مي گردد و درود خدا بر حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم، بهترين آفريدگان او باد؛ كسي كه فضيلتهاي پراكنده در ساير فرستادگان را، يكجا در وجود او گرد آورد و ميراث او را به مخصوصان به جانشيني اش، سپرد؛ درودي فراوان و سرشار. اكنون اين، امير مؤمنان است كه دختر خود را، برابر حقي كه خداي متعال براي زنان مسلمان بر مردان مؤمن واجب فرموده، به ازدواج من در آورده است؛ حق واجبي كه عبارت است از: بطور شايسته، همسر خود را نگاهداري كردن، يا با نيكي او را رها ساختن و من، بابت مهر او، آنچه رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم مهر همسران خود قرار داده كه عبارت است از دوازده و نيم اوقيه، [699] به وي پرداختم يعني پانصد درهم تمام را عهده دار شدم از دارايي خود و يكصد هزار درهم به عنوان مهر به او بخشيدم؛ آيا او را اي امير مؤمنان! به همسري من در آوردي؟ مأمون گفت: آري؛ امام جواد عليه السلام فرمود: پذيرفتم و خوشنود گشتم. [700] . [ صفحه 220]

### مهر همسر حضرت

[701] 5 - سيد بن طاوس روايت كرده است: از ابراهيم بن محمد بن حارث نوفلي، به نقل از پدرش كه خادم امام جواد عليه السلام (و به نقلي خادم امام رضا عليه السلام) بوده نقل شده است كه گفت: هنگامي كه مأمون، دخترش را به همسري امام جواد عليه السلام در آورد، حضرت در نامه اي به او نوشت: براي هر زني، مهري از مال شوهرش مقرر شده است؛ در حالي كه خداي متعال دارايي ما را به آخرت موكول كرده است و ما اموال خود را آنجا ذخيره كرده ايم؛ چنانكه دارايي شما را در همين دنيا قرار داده و به آن شتاب كرده است و شما آن را در همين جا ذخيره نموده ايد و من به يقين، مهر دختر تو را «الوسائل الي المسائل» قرار داده ام و آن، مجموعه ي نفيسي از مناجات است كه پدر بزرگوارم، به من داد و فرمود: پدرم موسي عليه السلام، به من سپرد و فرمود: پدرم جعفر عليه السلام، به من عطا كرد و فرمود: پدر م محمد عليه السلام، به من بخشيد و فرمود: پدرم علي بن الحسين عليه السلام، به من داد و فرمود: پدرم حسين عليه السلام، به من سپرد و فرمود: برادرم حسن عليه السلام، به من عطا كرد و فرمود: پدرم امير مؤمنان علي بن ابيطالب - درود خدا بر او باد - به من بخشيد و فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم، به من داد: و فرمود: جبرئيل عليه السلام به من سپرد و گفت: اي محمد! پروردگار عزيز و عزت بخش، سلامت مي رساند و خطاب به تو مي فرمايد: اين مجموعه، كليد هاي خزانه هاي دنيا و آخرت است؛ لذا آن را وسيله ي دستيابي به اهداف و مقاصد خويش ساز كه تو را، به خواسته هايت مي رساند و آرزوهايت را محقق مي سازد؛ ولي اين مجموعه را، در نيازمنديهاي دنيوي به كار مگير؛ زيرا بهره هاي اخروي تو، كم شده و ضرر مي كني و اين مجموعه، ده وسيله، به سوي ده هدف و مقصود است كه توسط آنها، درهاي خواسته ها كوبيده مي شود و گشوده مي گردد و نيازمنديها، در خواست مي شود و برآورده مي گردد و نسخه ي آن اين است: 1 - مناجات استخاره: خدايا! گزينش تو در استخاره ام، مرا به آرزوهاي بلند و بخششهاي شايان و مطالب سودمند و كسب و كار حلال، مي رساند و به روشهاي پسنديده، راهنمايي مي كند و به ستوده ترين انجام ها، سوق مي دهد و از ناگواريهاي بيمناك، باز مي دارد. [ صفحه 221] خدايا! از تو، جوياي خيرم؛ در هر اقدامي كه بر آن، تصميم گيرم و خردم، مرا بدان كشاند. خدايا! دشواري اش را آسان كن و سختي اش را، هموار ساز و مهم آن را، برايم كفايت فرما و هر بد آمدي را به وسيله ي آن، از من برگردان و سرانجامش را اي پروردگار من! بهره و غنيمت، و ترس و بيمش را سلامت، و دورش را نزديك، و كاستي و بي حاصلي آن را فراواني قرار بده. خدايا! دعايم را، به اجابت برسان و خواسته ام را، عطا كن و حاجتم را، برآور و موانعش را، بر طرف فرما و ناگواريهايش را، از من باز دار. خدايا! پرچم پيروزي و موفقيت را، در خيري كه از تو خواستم، به دستم سپار و بهره و غنيمت فراوان، به دعايم ببخش و سود سرشار، به اميدم عطا كن. خدايا! خواسته ام را قرين كاميابي ساز و به خير و صلاح، مخصوصش گردان و اسباب خوشي و نشانه هاي بهره وري اش را، روشن و آشكارا به من بنمايان و گلوگاه دشواري اش را، ببند و فرياد و نعره ي شكستن (دشواري يا درهاي بسته) آن را بلند كن. بار خدايا اشتباه و ابهام آن را روشن كن و بسته ي آن را، بگشاي و بنيادش را، استوار ساز تا گزينش و پسند تو پسند و انتخابي روي آورنده به بهره و غنيمت، بر طرف كننده ي ضرر و زيان و شتابان در سود دهي و برخوردار از ساختاري ماندگار باشد؛ همانا تو، آغازگر بخششي و زيادي بخشش، چيزي از خزانه ي سرشارت كم نمي كند. 2 - مناجات گذشت و چشم پوشي: خدايا! به يقين، اميد به گستره ي رحمتت، مرا به خواهش گذشت تو گويا كرده است و اميد و اعتماد به حلم و تحمل و مدارا كردنت به خواستن امان و گذشت و چشم پوشي ات، دليري ام بخشيده است و مرا، اي پروردگار من! گناهاني است كه با انواع انتقامها، رو بروست و لغزشهايي است كه از چشمان از بيخ بركن و نابود كننده، دور نمانده است و من بدين سبب، در پيشگاه عدل و دادت، سزاوار عذاب دردناكم و با ارتكاب آنها، مستوجب شكنجه و عقوبت مي باشم و از آن بيمناكم كه اجابتم را، تأخير اندازند و با باطل كردن خواسته ام، مانع بر آمدن حاجتم گردند و سنگيني كمر شكن آنها، و دشواري حمل آنها به تنهايي، موجب نابودي ميل و رغبتم شود؛ سپس اي پروردگار من! به بردباري ات، در مقابل خطا كاران و گذشتت، از عاصيان و مهرباني ات، با آلودگان به گناه، برگشته و نگريستم و در [ صفحه 222] نتيجه از روي اعتماد به تو و با توكل بر تو، خود را بر آستانت افكندم و سفره ي دلم را برايت گشودم و از تو، آنچه را نشايدم از بر طرف ساختن هم و غم خويش، درخواست نمودم و آنچه را سزاوارش نيستم، از زدودن غصه و اندوه، طلب كردم و از تو طلب بخشش و چشم پوشي كردم و به تو اعتماد كردم اي آقا و مولاي من!. خدايا! با گشايشت، بر من منت گذار و با آسان ساختن خروجم از مشكلات، بر من تفضل كن و با مهرباني ات، به سوي راه راست، راهنمايي ام فرما و با قدرت و نيرويت، از راه كج و انحرافي بازم گردان و با عفو و گذشت خويش، از زندان اندوه و گرفتاري نجاتم بخش و با لطف و كرمت، از غل و زنجير اسارت خلاصم كن و بهشت رضوانت را، نصيبم فرما و احسانت را، به من عطا كن و از لغزشهايم، در گذر و راز اندوهم را، به گشاي و بر سرشك ديدگانم، رحمت آور و طلب و دعاي مرا در حجاب و پرده قرار مده و با گذشت از من، بازويم را استوار گردان و پشتم را بدان، قوي و نيرومند ساز و كارم را، سر و سامان ببخش و عمرم را، طولاني فرما و هنگام بر انگيختنم و وقت بيرون آمدنم از گور، بر من رحمت آور كه بي گمان تو، جواد و كريم و آمرزنده و مهرباني. 3 - مناجات سفر: خدايا! من، آهنگ سفر دارم؛ بنابراين، خير و خوبي برايم مقرر فرما و راه تدبير را، برايم روشن كن و آن را، به من بفهمان و به راستي و درستي برايم، آغازش نما و در اين سفر، مشمول سلامت و تن درستي ام گردان و با بهره ي شايان و بخشش فراوان، جايزه ام ببخش و به بهترين و نيكوترين وجه از نگاهباني و پاسداري، در پناه خويش گير. بار خدايا! از رنج و سختي مسافرتها، بر كنارم دار و دشواري زمينهاي ناهموار و خشن را، بر من هموار ساز و مسافتهاي دور و دراز را، برايم درنورد و دوري آبشخورها را، به من نزديك كن و گامهاي مركبها را در پيمودن راه، بلند و كشيده ساز تا منزلهاي دور را، نزديك كني و شدت و سختي زمينهاي ناهموار و خشن را آسان و زود گذر نمايي. خدايا! در اين سفر، طاير خجسته بال حفاظت و مراقبت را، همراه و هم صحبتم ساز و بهره عافيتم بخش و نگاهبان و حافظ آزادي و استقلال را روزي ام كن و راهنماي عبور از گردنه هاي هولناك، عطايم فرما و آنچه كه باعث و عامل كفايت روز افزونم مي شود ارزاني كن و از ولايت خوش يمن و حافظ و نگهدار، بر خوردارم ساز. [ صفحه 223] خدايا! سفر مرا دستمايه ي امنيت و آرامشي بزرگ و بهره و نصيبي فراهم و مهيا، گردان و شب را سپر محافظتم از آفات و روز را، بازدارنده ام از مهالك، قرار ده و با قدرت قاهره ي خود، دسته هاي دزدان را از من دور دار و با توش و توانت، از دام و وحوش حفظم كن تا سلامت و تن درستي، همراهم باشد و عافيت، قرينم گردد و خوشبختي، جلو دارم شود و آساني، به آغوشم در آيد و رنج و سختي از من فاصله گيرد و كاميابي، با من سازگار و آسودگي رفيقم شود كه بي گمان تو، اهل بخشش و منت و كرم و قدرت و جنبشي و تو، بر هر چيز توانا (و نسبت به بندگانت، بينا و آگاهي.) 4 - مناجات رزق و روزي: خدايا! باران پياپي روزي فراخت را، بر من فرو فرست و ابرهاي انبوه فضل و كرمت را، بر من زياد بباران و باران پر آب عطا و بخششت را، بر من پيوسته دار و باران نعمت بي پايانت را، بر آستان نيازم بباران و احساس نياز به جود و كرمت را، همواره در من برانگيز و از كسي كه جوياي دارايي توست، بي نيازم ساز و درد نداريم را، به داروي فضل و كرمت، درمان كن و فقر و تنگدستي زمين خورده ام را با فضل و توانگري ات بلند كن [شكستگي فقرم را با عطا و بخششت اصلاح كن] و تنگدستي ام را با عطاي بسيارت، تصدق ده و بي نوايي ام را با هداياي ارجمندت، جبران فرما و راه به دست آوردن روزي را (اي پروردگار من!) بر من آسان كن و بنيادش را، برايم استوار ساز و چشمه هاي فراخش را، با رحمتت روان كن و با رأفت و كرمت و جويباران زندگي فراخ و در وفور نعمت را، در مسير زندگاني ام به جريان انداز و بساط فقر و فاقه ام را در نورد و قحطي سخت حالي ام را به فراواني نعمت خويش، آباد و پر بار گردان و موانع روزي را از پيش پايم بردار و آويزه هاي تنگنا را از زندگاني ام بر چين. خدايا! مرا آماج تيرهاي روزي فراخ گردان؛ آماج پربارترين تيرهايش و از فراخي و خوشي زندگي، پايدارترينش را نصيب و روزي ام كن. خدايا! پيراهن گشايش و فراخي، و روپوش و بالا پوش آسايش و فراخي بر اندامم بپوشان و من، پروردگارا! چشم انتظار انعام تو، با زدودن تنگي و فشار فقر هستم، و بخششت را با قطع تأخير روزي و فضل و كرمت را با زدودن تنگدستي انتظار مي برم و سر رشته ي نيازم را براي دستيابي به مال و مكنت، به جود و كرمت پيوسته دارم. [ صفحه 224] خدايا! باران شديد و پيوسته نعمت را از آسمان رزق و روزي ات، بر من بباران و با نعمتهاي پياپي، از آفريدگانت بي نيازم گردان و آوردگاه ناداريم را، با تير تركش خويش هدف گير و بر طرف كردن سختي و بدحالي زندگي ام را بر مركبهاي تند و سريع سوار كن و تنگدستي ام را، از دم تيغ تلف و نابودي بگذران و با نعمت بخشي فراخ و گسترده از جانب خويش، پروردگارا! تحفه و پيشكشم عطا فرما و مرا، با رشد و نمو اموالم، مدد رسان و از تنگناي فقر و ناداري، دورم دار و شر قحط و غلا را از من بگير و بساط نعمت و فراواني را، برايم بگستران و آب فراوان و گواراي رزق و روزي ات را، به من بنوشان و راههاي رسيدن به بذل و بخشش فراگيرت را، به رويم بگشا و مال و ثروت ناگهاني ام بخش و بدينگونه، از فقر و تنگدستي نجاتم ده و با پشتيباني، از آب رزق بامدادي سيرابم گردان و با سهولت و آساني، دارا و متمكنم گردان؛ چه اينكه تو، صاحب عطا و بخشش عظيم و بزرگ و فضل و كرم فراگير و من و جود بيكراني و تو، جواد و كريمي. 5 - مناجات پناه خواستن: خدايا! به تو پناه مي برم، از شدائد بلاها و مصائب و بيم و هراس سختيهاي بزرگ و طاقت فرسا؛ پروردگارا! از سختي و بلايي كه به زمين مي زند پناهم ده و از شبيخون درد و بلا، مصون ومحفوظم دار و از عقوبتها و عذابهاي غافلگيرانه، نجاتم بخش و از زوال نعمتها و لغزيدن گامها امانم عطا فرما. خدايا! مرا در حمايت عزت خويش، قرارم ده و در گستره ي پاسداري و حفاظت، از گردش ناگهاني روزگار (مثل مرگ و قتل ناگهاني) و از سرعت و شتاب غضبهاي تند و تيز جاگيرم ساز. خدايا! پروردگارا! سرزمين بلا و مصيبت را، در هم پيچ و گستره ي درد و رنج و مشقت را، به شدت بلرزان و خورشيد بد آمدها را، تيره و تار ساز و كوههاي سر سخت شر و بدي را در هم كوفته و هموار ساز و گرفتاريهاي زمانه را، بر طرف كن و باز دارنده ها را، از مسير كارها بردار، و مرا، در حوزه و حريم سلامت در آور و بر مركبهاي كرامت و بزرگواري، بنشان و با گذشت و چشم پوشي از خطا و لغزش، همراهي فرما و به پوشيده داشت ناموس، فراگير. اي پروردگار من! با نعمتهايت به من بخشش كن و بلاها و سختيها و همه اصناف عذاب خويش را، از من دور فرما و عقوبت دردناكت را، از من بگردان و از بلاها و شرور روزگار، پناهم ده و از بد سرانجامي هر كاري، نجاتم بخش و از گرفتاري به دام محذورها و ممنوع ها، [ صفحه 225] پاسم دار و روشني بلا و ابتلاء را از كارهاي من برگردان (و آن را كور ساز) دستش را تا زنده ام از رسيدن به من، ناتوان دار؛ به يقين تو، پروردگار ستوده، آغاز گر و باز گردان و كننده ي بي چون و چراي هر چه خواهي، هستي. 6 - مناجات توبه: خدايا آهنگ آستانت كردم، با توبه اي پاك و خالصانه و پيماني درست و استوار و خواهش دلي، مجروح و خونين و گفتاري، صريح و آشكار. خدايا! توبه ي خالصانه ام را، بپذير و بازگشت سريع و شتابانم را، قبول كن و در افتادن و غلبه و قهرماني ام را در برابر فروتني و تن دادن به گناه، بپذير. پروردگارا! از توبه ي من، با ثواب شايان و اقبال و برگشت كريمانه و لغو كيفر و گردانيدن عذاب و شكنجه، و بهره و غنيمت بازگشت و بالاخره، با پرده پوشي، پيشواز كن. خدايا! (با توبه من) گناهان ثبت شده (در نامه عملم) را، پاك كن و با قبول توبه ام، تمام عيبهايم را بشوي و آن را، جلا دهنده ي تيرگي و زنگار دلم و تند و تيز كننده ي بينش قلبم قرار ده و شستشو دهنده ي آلودگي ام، گردان و پاك كننده ي چرك و پليدي تنم، ساز و سامان بخش نهادم، فرما و شتاب دهنده ي بينش و بصيرتم براي به اتمام و اكمال رسانيدن آن (توبه)، گردان. اي پروردگار من! توبه ي مرا پذيرا باش كه از صميم قلبم، تراويده و در اثر تصحيح و اصلاح بينشم، خالص گرديده و از توجه همه جانبه ي نهادم، بر آمده و از تلاش و كوشش در پاكي درونم، جوشيده و از استواري بازگشت من، به درگاهت و شتاب گرفتن، در انجام فرمانت بر آمده و خالص گرديده است. خدايا! با توبه ي من، تاريكي اصرار بر گناهم را، روشني بخش و گناهان گذشته ام را بدان، نابود ساز و جامه ي تقوا و پرهيزگاري و روپوش هدايت و رستگاري، بر اندامم بپوشان كه من البته، مهار نافرماني را، از سر بدر كردم و پوشش گناه را، از تن بيرون آوردم، در حالي كه به نيرو و توان تو اي پروردگار من! چنگ زدم و به عزتت، براي مقابله با نفس استعانت جستم؛ توبه ي خود را از بيم شكستن، به حمايتت سپردم؛ از خفت و خواري، به نگهداريت آويختم، در حالي كه آن را با جمله ي زيباي «لا حول و لا قوه الا بك مساوي هيچ تحول و تواني، جز به كمك تو ميسر نيست.» پيوند زدم. 7 - مناجات حج: خدايا! حج خانه ات را، روزيم گردان؛ همان حجي كه انجام آن را بر [ صفحه 226] توانمندان، واجب فرمودي و در اين كار، دليل و راهنمايي براي من قرار بده و دوري راههاي آن را، برايم نزديك كن و بر اداي مناسك، ياريم فرما و با محرم شدن، بر آتش حرامم گردان و به (زاد و توشه ام)، نيرو و توانم و چابكي و چالاكي ام براي سفر بيفزاي. پروردگارا! ايستادن بر آستانت و كوچ كردن به درگاهت را، نصيب و روزي ام كن و با رستگاري، ظفرمند و كاميابم ساز (و با سود سرشار، مورد عنايت خويش قرار ده.) پروردگارا! از جايگاه وقوف حج اكبر (عرفات)، به همايش مشعر الحرامم برسان و آن را مايه نزديكي به رحمتت گردان و راه مستقيم به بهشتت قرار ده و در ايستگاه مشعر الحرام و جايگاه بستن احرام، جاي گيرم ساز و براي اداي مناسك و قرباني كردن ماده شتران كوهان بزرگ، با روان كردن خون و بيرون ريختن رگهاي گردن و ريختن و جاري ساختن خون جوشان و بالاخره، ذبح قربانيها ي فراوان و بريدن رگهاي گردنشان مطابق فرمان تو و به منظور انجام مستحبات مقرر، اهليت و شايستگي ام ببخش. خدايا! توفيق حضور در نماز عيد را، نصيبم فرما؛ در حالي كه به وعده ات اميدوار (و از تهديدت، بيمناك) و موي سر تراشيده و تقصير كرده ام و جهت فرمانبرداري ات تلاش و كوشش كرده ام و آستينها را بالا زده و جمرات را به هفت (سنگريزه) و هفت ديگر بعد از آن... رمي كرده ام. خدايا! مرا به عرصه ي با صفاي بيت الحرام و خانه ي خودت، در آور و به جايگاه امن و آسايشت و كعبه ي معظمه ات و مأواي خاكساران، و محل شكايت بندگان و خواستاران، (و ميهمانان) و نيازمندانت، وارد كن. خدايا! هنگام كوچيدن و بازگشتن مزد و پاداش فراوان مرحمت فرما و مناسك حجم و پايان يافتن ناله و شيونم را، به قبول خاطرت و لطف و مهرباني ات پايان ببخش (اي آمرزنده ي مهربان.) اي مهربانترين مهربانان! 8 - مناجات دفع ظلم و ستم: خدايا! بدرستي كه ظلم و ستم بندگانت، در گستره ي زمينت جايگير شده است؛ تا جايي كه: عدل و داد را ميرانده، راهها را بريده، حق را نابود ساخته، راستي را از ميان برده، نيكي را پنهان نموده، شر و بدي را پديدار كرده، چراغ تقوا را خاموش ساخته، هدايت را از ميان برداشته، خير و نيكي را دور كرده، شر و بدي را استوار نموده، فساد [ صفحه 227] را پرورش و جور و ستم را گسترش داده، دشمني را تقويت كرده، و تعدي و تجاوز را از حد گذرانيده است. خدايا! پروردگارا! اين همه را، جز قدرت قاهره ات، بر طرف نسازد و غير از منت تو بر بندگانت، پناهشان ندهد. خدايا! پروردگارا! ظلم و ستم را، ريشه كن فرما و قله هاي زور و تجاوز را، متلاشي ساز و بازار منكر را از رواج و رونق، بينداز و پيش گيران از آن (ناهيان از منكر) را، عزيز و محترم گردان و بيخ و بن بيدادگران را بركن و پس از ازدياد و كثرت به آنها لباس هلاكت و نقصان بپوشان. خدايا! در عقوبت ناگهاني آنها به سبب گناهانشان تعجيل كن و عقوبتهاي عبرت انگيز را بر آنان، فرود آر و مرگ همه منكرات و زشتيها را برسان؛ باشد كه امور خطرناك و وحشت خيز (مثل راههاي خطرناك) ايمن و بي بيم شود و اندوهناك و سوخته دل آرامش پيدا كند و گرسنه، سير شود و بي سرپرست پشتيباني و مواظبت شود (يا گمشده نگهداري شود) و رانده شده پناه داده شود و آواره در به در باز گردد و فقير و نادار، بي نياز شود و پناه جو، پناه گيرد و بزرگتر، احترام گردد و كوچكتر، مورد تفقد و ترحم قرار گيرد و ستمديده، عزيز شود و بيدادگر، خوار و ذليل گردد و اندوهگين، به گشايش و شادماني رسد و اندوه و بلا و سختي بر طرف شود و توده مردم به آرامش برسد و اختلاف و دو دستگي، از ميان بر خيزد و همدلي و همبستگي، جان بگيرد. و علم و دانش، فراز گردد و صلح و سازش، فرا گير شود و نيتها، كمال و زيبايي پذيرد و پراكندگي، فراهم آيد و يكي شود و ايمان، قوت گيرد و قرآن كريم، تلاوت گردد؛ همانا تو، چيره و حاكم، عطا بخش و بسيار نعمت دهنده اي. 9 - مناجات شكر: خدايا! سپاس و ستايش تنها از آن توست، بخاطر دفع بلاهاي فرود آمده و پياپي بخشيدن نعمتهاي فراوان و پي در پي شدن بلاها و سختي ها و بر طرف ساختن سختي ها و مصائب. و نيز سپاس و ستايش، تنها مخصوص توست، به جهت عطاي نوشين و گوارايت و آزمون ستوده و زيبايت (يا بلا و مصيبت زيبا و ستوده ات) و نعمتهاي عظيم و بي كرانت. همچنين سپاس و ستايش، تنها به تو تعلق دارد، به دليل جود و احسان بسيارت و خير و [ صفحه 228] خوبي جوشانت و تكليف سهل و آسانت و دفع تكاليف سخت. آري سپاس و ستايش، تنها از آن توست اي پروردگار من! بدين جهت كه شكر و سپاس اندك را به ثمر مي رساني و مزد و پاداش فراوان، عطا مي كني و بار سنگين گناه را، از دوش بنده ي گناهكار بر مي داري و پوزش و عذر كسي را كه عذرش كم و نا چيز است، مي پذيري و تكليف سنگين و پر زحمت را، وا مي نهي و فراز و فرود دشواري را، آسان مي كني و از فاجعه ي وحشت انگيز يا بسيار زشت، پيشگيري مي نمايي. (خدايا) سپاس و ستايش، تنها از آن توست، بخاطر بلايي كه دفع كردي و خير فراواني كه بخشيدي و وقايع خطرناكي كه بر طرف ساختي و افراد سخت ستمكار و بي راهه اي كه خوار و رام فرمودي. سپاس و ستايش، تنها از آن توست، به واسطه ي تكليف اندك و ناچيزي كه مقرر كردي و ارفاق زيادي كه به عمل آوردي و ناتواني كه نيرو و توان بخشيدي و بيچاره ستمديده اي كه دادرسي نمودي. (خدايا) سپاس و ستايش، فقط و فقط متعلق به توست، بخاطر مهلت دادن فراخ و گسترده ات و ادامه يافتن بخشش و انعامت و جلوگيري از قحطي و خشكسالي ات و كارهاي ستوده و زيبايت و پياپي بودن نعمت و عطايت. (پروردگارا!) سپاس و ستايش، فقط ويژه ي توست، بخاطر درنگ كردن در عقوبت و وانهادن عذاب ناگهاني و آسان گرفتن راه توبه و بازگشت و فرو فرستادن باران، از ابر رحمت و مهرباني؛ [البته تو، بسيار منان و بي اندازه بخشنده اي.] 10 - مناجات درخواست حاجتها: خدايا! سزاوار است: به هر كس دستور دعا داده اي، تو را بخواند و به هر كسي وعده ي اجابت داده اي، اميدوار باشد. خدايا! خواسته اي دارم كه تدبير و حيله ام از بر آوردنش، درمانده است و طاقتم درباره آن تمام شده و قوايم از جستجوي آن ضعيف شده است و نفس بد كيش و بد خواه من و دشمن غدار و فريبنده اي كه وسيله ي آزمايش و امتحانم مي باشد، مرا از اينكه درباره ي آن حاجت به سوي تو ناله و زاري كنم مي فريبد و مانع مي شود. خدايا! به مباركي و خوشبختي، حاجتم را برآور و به راه رستگاري، رهبري اش كن و با [ صفحه 229] اميدوار ساختن به بر آوردن خواسته ام، سينه ام را فراخي بخش و سبب ساز كار خيرم باش و نقش فوز و دست يابي به آنچه اميد و آرزويش را دارم، بر سينه ام حك كن. خدايا! در برآوردن حاجتم و قبول خواسته و خواهشم با نائل شدن به آرزويم، توفيقم عطا فرما. خدايا! به لطف و كرم خويش، [با اجابت دلنشين و گوارا و بخششهاي فراوانت] از يأس و نوميدي و سستي و درنگي و دلسردي، بازم دار. خدايا! بي گمان خزانه ي تو، سرشار از موهبتهاي بزرگ است و تو، بخشنده ي پر و پيمان آنها مي باشي و بر هر كاري، قادر و توانايي [و بر هر چيز احاطه داري] و نسبت به بندگانت آگاه و بينايي. [702] .

### سر برهنه كردن زن

[703] 6 - شيخ طوسي آورده است: از قاسم صيقل روايت شده كه گفت: زني بنام «ام علي»، در نامه اي كه خدمت حضرت (امام جواد) عليه السلام نوشت، از حضرت راجع به برهنه كردن سر پيش خدمتكار مرد پرسيد و به حضرت عرض كرد: شيعيان شما، نظرات متفاوتي به من اظهار كرده و گروهي از ايشان گفته اند: اشكالي ندارد؛ در حالي كه گروه ديگر، گفته اند: جايز نيست. حضرت در جوابش نوشت: راجع به بازگزاردن سر، پيش خدمتكار پرسيده اي؛ سرت را نزد او برهنه مساز، چه اينكه پسنديده نيست. [704] .

### نگاه كردن خواجه به زن نامحرم

[705] 7 - مسعودي گفته است: از ابو خداش مهدي روايت شده كه گفت: در مجلس امام موسي كاظم عليه السلام بودم كه مردي خدمتش رسيد و عرض كرد: خدا مرا فدايتان سازد! كنيز ام ولدم، كنيز بالغ ديگرم را از شير [ صفحه 230] پسرم شير داده است؛ آيا ازدواج با وي بر من حرام است يا حلال؟ امام كاظم عليه السلام در جوابش فرمود: شير دادن بعد از باز گرفتن از شير (در غير وقت خودش.)، معني ندارد؛ نيز از نماز در حرمين (مكه و مدينه.) سؤال كرد كه شكسته است، يا تمام؟ حضرت فرمود: اگر خواستي تمام و اگر خواستي، شكسته بجاي آور؛ او همچنين پرسيد: وقتي خواجه بر زنان داخل مي شود، دستور چيست؟ حضرت صورت خود را بر گردانيد؛ راوي گفت: به حج مشرف شدم و بعد از آن، خدمت امام رضا عليه السلام رسيدم و همين پرسشها را، خدمت حضرت مطرح كردم و او، همان پاسخهايي را داد كه از امام كاظم شنيده بودم و راوي در زمان فعلي در مجلس امام جواد عليه السلام هم حضور داشته و لذا مي گويد: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايتان گردم! كنيز ام ولدم، كنيز بالغ ديگرم را از شير پسرم، شير داده است؛ ازدواج با وي، بر من حلال است يا حرام؟ حضرت فرمود: شير دادن، بعد از باز گرفتن از شير، معني ندارد؛ عرض كردم: حكم نماز در حرمين چيست؟ فرمود: اگر خواستي تمام و اگر خواستي شكسته اقامه كن و چنان بود كه پدرم، تمام به جاي مي آورد. عرض كردم: خواجه كه بر زنان داخل مي شود، چه حكمي دارد؟ حضرت صورت مباركش را برگردانيد؛ سپس مرا به نزديك خود فرا خواند و فرمود: كاستي او، چيزي جز خنثي ئيش نيست (و ميل و شهوت خود را دارد.) [706] .

### محرمات شير دادن

[707] 8 - ثقة الاسلام كليني گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي، روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام عرض كردند: مردي كنيزك شير خواري را به همسري گرفت و همسر ديگرش به او شير داد؛ سپس از همسر سوم او نيز شير نوشيد؛ ابن شبرمه گفته است كنيزك و هر دو زنش، بر وي حرام هستند. امام جواد عليه السلام فرمود: ابن شبرمه، اشتباه كرده است؛ تنها كنيزك و همسري كه ابتدا به او [ صفحه 231] شير داده است، بر وي حرام است؛ اما همسر دوم، بر مرد حرام نيست؛ زيرا چنان است كه گويي دختر خود را شير داده است. [708] . [709] 9 - و نيز آورده است: از علي بن مهزيار نقل شده كه گفت: عيسي بن جعفر بن عيسي از امام جواد عليه السلام پرسيد: زني، فرزند شير خوار مرا شير داده است؛ آيا مي توانم دختر همسرش را، به همسري خود در آورم؟ حضرت فرمود: چه سؤال خوبي كردي؛ دقيقا به همين دليل است كه مردم مي گويند: همسرش به واسطه ي «شير مرد»، بر وي حرام گشت؛ اين شير، همان شير مرد (و موجب حرمت است)، نه غير آن؛ به حضرت عرض كردم: آن دختر، از همان زني كه فرزند مرا شير داده نيست؛ بلكه دختر زني ديگر، از شوهر اوست. حضرت فرمود: اگر ده نفر متفرق و جداگانه (از زنان جداگانه آن مرد) هم باشند، هيچ كدام بر تو حلال نخواهند بود و به مثابه ي دختران تو هستند. [710] .

### عده ي نگه داشتن زن

[711] 10 - همچنين گفته است: از محمد بن سليمان نقل شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! چگونه است كه عده ي زن طلاق داده شده، سه حيض يا سه ماه است؛ ولي عده ي زني كه شوهرش مرده، چهار ماه و ده روز مي باشد. حضرت فرمود: اين كه عده ي مطلقه، سه بار پاك شدن (سه ماه) است، بخاطر اطمينان از نبودن فرزند در رحم است؛ اما عده ي زن شوهر مرده، به جهت اين است كه خداي متعال شرطي به نفع زنها و شرطي به ضرر آنها، مقرر فرموده پس در آن شرطي كه به نفع آنها مقرر فرمود آنها را حبس و منع نكرد و در آن شرطي كه به ضرر آنها مقرر فرمود به آنها ظلم و جور نكرد؛ در مورد ايلاء (قسم خوردن براي ترك هم خوابگي به مدت بيش از چهار ماه) حداكثر، چهار ماه را به نفع آنها شرط كرده است؛ چه اينكه خداي متعال فرموده: (للذين يؤتون من [ صفحه 232] نسائهم تربص أربعة أشهر) [712] [«كساني كه زنان خود را «ايلاء» مي نمايند (سوگند ياد مي كنند كه با آنها آميزش جنسي ننمايند.) حق دارند چهار ماه انتظار بكشند.»]؛ به اين ترتيب، به احدي ترك هم بستري بيش از چهار ماه را اجازه نداده است؛ زيرا خداي متعال مي دانسته كه اين مدت، نهايت مدت صبر و تحمل زن، نسبت به ارتباط با مرد خويش است. اما شرطي كه به زيان زن، مقرر فرموده، اين است كه به او فرمان داده تا به هنگام مرگ شوهرش، چهار ماه و ده روز عده نگهدارد؛ بنابراين، پيماني كه از زن به هنگام مرگ شوهرش گرفته، جبران آن پيماني است كه از مرد در زنده بودن او، نسبت به ترك هم خوابگي به هنگام سوگند بر ترك آن اخذ كرده است؛ خداي متعال فرمود: (يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر و عشرا) [713] [«... بايد چهار ماه و ده روز انتظار بكشند (و عده نگهدارند.)»] و عدد ده روز در عده را، جز به پيوست چهار ماه ياد نكرده است؛ و مي دانسته كه نهايت صبر و طاقت زن در ترك مجامعت، تنها چهار ماه است و بدين گونه، اين دو شرط را به سود و زيان او، واجب فرمود [714] .

### طلاق

[715] 11 - شيخ طوسي گفته است: از ابراهيم بن محمد همداني روايت شده كه گفت: به همراه گروهي از شيعيان، نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام فرستادم و جواب آن با خط حضرت، به اين شرح به دستم رسيد؛ آنچه راجع به دخترت و همسرش نوشته بودي، دريافت كردم؛ خداي متعال آنچه را خواهان سامان گرفتنش هستي، به سامان آورد؛ اما آنچه در مورد عدم وفا و عهد شكني دامادت بوسيله ي طلاق و اقدام او در چند نوبت نگاشته اي، پس ملاحظه كن - خدا تو را رحمت كند! - چنانكه او، از دوستان و پيروان ما و قايل به قول ما است كه طلاقي بر او نيست (طلاق نمي دهد و نبايد بدهد) چه اينكه كاري (طلاق) را كه نسبت به آن جاهل است (نسبت به آن اجنبي است و با آن سنخيتي ندارد) انجام نمي دهد و هر گاه از مواليان و پيروان ما نيست، دخترت را از وي باز ستان كه او، بدون ترديد قصد و غرضي جز جدايي ندارد. [716] . [ صفحه 233]

### فرار مرد و ازدواج همسر

[717] 12 - كليني آورده است: از محمد بن حسن اشعري روايت شده كه گفت: يكي از شيعيان، در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشت: خانم دين آشنا و با كمالي، با من است كه همسرش بخاطر حادثه و رويدادي، گريخته و جلاي وطن كرده است؛ بعضي از كسان اين زن، به دنبالش رفته و به او گفته است: يا همسرت را طلاق بده، يا تو را به خانه ي و زندگاني ات، باز مي گردانم؛ آن مرد نيز همسرش را طلاق داده و به راه خود رفته است؛ اكنون اين زن، چه تكليفي دارد؟ حضرت با خط خود (خطاب به آن زن) نوشت: ازدواج كن؛ خدايت رحمت كند. [718] . [ صفحه 234]

### خوردن و آشاميدن

### آداب سفره

[719] 1 - شيخ صدوق گفته است: از محمد بن وليد كرماني روايت شده كه گفت: در خدمت امام جواد عليه السلام غذا مي خورديم تا اينكه سير شديم و سفره را برچيدند؛ خدمتكار سرگرم جمع كردن خورده ريز هايي كه ريخته بود شد؛ حضرت به او فرمود: آنچه از غذا در (بيرون خانه) بيابان؛ ريخته، حتي اگر ران گوسفند است، رهايش كن؛ ولي آنچه در ميان خانه ريخته، جستجو و گرد آوري بنما. [720] . [721] 2 - برقي با سند خود، به نقل از كسي كه خدمت امام جواد عليه السلام بوده - در موقع ورود حضرت به مدينه - روايت كرده است كه: گروهي با حضرت، مشغول خوردن غذا بودند؛ وقتي حضرت چربي دستهاي خود را شست، آنها را قبل از خشك كردن با دستمال، به سر و صورتش كشيد و فرمود: خدايا! مرا، از كساني قرار ده كه هرگز غبار سياه و ظلماني و ذلت و خواري، بر سيمايشان نمي نشيند. [722] .

### نوشيدن در ظرفهاي نقره كاري شده

[723] 3 - طبرسي آورده است: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: نوشيدن مرد، از كاسه ي نقره كاري شده، اشكالي ندارد؛ دهانت را بر محل نقره اندود، مگذار. [724] . [ صفحه 235]

### استفاده از ظرفهاي طلا و نقره

[725] 4 - و نيز نقل كرده است: از محمد بن عيسي روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به ظرفهاي طلا و نقره سؤال كردم؟ حضرت اظهار ناخوشايندي كرد؛ عرض كردم: بعضي از شيعيان روايت كرده اند كه امام رضا عليه السلام، آينه اي داشته كه با نقره منبت كاري شده است؟ حضرت فرمود: نه و سپاس و ستايش، از آن خداست؛ بلكه براي آن آينه حلقه فضه اي فقط بوده است. امام جواد عليه السلام فرمود: هنگامي كه «عباس» (برادر امام رضا عليه السلام) ختنه شد؛ برايش عصا يا چوبدستي (يا وسيله اي براي سرگرمي) ساخته بودند كه رويش را به اندازه وزن ده درهم به نقره پوشانيده بودند، كه حضرت نسبت به آن دستوري فرمود، و آن را شكستند. [726] .

### شكار

[727] 5 - برقي گفته است: از وليد بن ابان رازي، نقل شده كه گفت: پسر «زاذان فروخ» در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام از مردي سؤال كرد كه گهگاهي به شكار مي رود؛ البته به قصد شكار، بيرون نمي رود؛ بلكه انگيزه اش از رفتن به شكارگاه، تن درستي، و صحت است. حضرت فرمود: اگر از روي لهو و هوس نباشد، اشكالي ندارد. [728] .

### شكار سگ شكاري

[729] 6 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي نقل شده كه گفت: عبدالله بن خالد نصر مدائني به امام جواد عليه السلام نوشت: فدايت شوم! پرسشم از شما، راجع به شكاري است كه سگ شكاري، آن را گرفته در حاليكه نام خدا بر آن گفته شده است و بعد، كشته شده است؛ آيا خوردن چنين شكاري حلال [ صفحه 236] است؟ حضرت با خط مبارك و مهر خود، جواب داد: اگر نام خدا را برده اي حلال است. علي بن مهزيار گفت: خودم، دست نوشته ي حضرت را خواندم. [730] . [ صفحه 237]

## سوگند خوردن و نذر كردن

### اشاره

[731] 1 - شيخ طوسي آورده است: از علي بن مهزيار اهوازي، روايت شده كه گفت: مردي خدمت امام جواد عليه السلام، نامه نوشت و ماجرايي را برايش تعريف كرد. حضرت در جوابش نگاشت: به خدا سوگند! چنين چيزي نبوده است و من، البته در هيچ شرايطي خوش ندارم به خدا قسم بخورم ولي با اين حال اندوهگين شدم از اينكه او، چيزي كه اصلا نبوده است را، به زبان آورده است. [732] . [733] 2 - شيخ حر عاملي نقل كرده است: احمد بن محمد بن عيسي در كتاب نوادر خود آورده است: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه در جواب اين سؤال كه آيا درست است كه مالكي، وقتي، سوگند ياد كرد كه مملوك خود را به تعداد معيني بزند، به همان تعداد چوب به يكديگر ببندد و مملوك خود را با آن بزند؟ فرمود: آري. [734] . [735] 3 - شيخ طوسي گفته است: از ابو علي بن راشد روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! همانا زني از بستگان ما كه فرزندش بيمار شد، دست به دعا برداشت و گفت: خدايا! اگر فرزندم را شفا دادي، فلان كنيز در راه تو آزاد باشد؛ كنيز از اين ماجرا بي خبر است؛ بفرمائيد فدايتان گردم! كدام يك از آزاد كردن او، صرف كردن قيمتش در راههاي خير، برتر و گرامي تر است؟ [ صفحه 238] حضرت فرمود: كاري جز آزاد كردن او، روا نيست. [736] . [737] 4 - شيخ حر عاملي نقل كرده است: احمد بن محمد بن عيسي در كتاب نوادر خود روايت كرده كه امام جواد عليه السلام، درباره ي مردي كه نزد حجر الاسود با خداي متعال، عهد كرده كه هرگز به كار حرامي نزديك نشود؛ وقتي برگشت بدنبال كار (حرام) خود رفت، فرمود: يك بنده آزاد مي كند؛ يا شصت روز، روزه مي گيرد؛ يا شصت مسكين، طعام مي دهد و آنچه زير پا گذارده، به مراتب بزرگتر است و نيز از خداي متعال طلب آمرزش كرده، به سوي او باز مي گردد. [738] . [ صفحه 239]

### وصيت كردن

### وصيت در يك سوم دارائي يا بيشتر

[739] 1 - كليني گفته است: ابراهيم بن محمد همداني به حضرت عليه السلام نوشت: مرده اي وصيت كرده است از ثلث مالش به مردي مادامي كه زنده است، انفاق شود ولي ثلث را به طور كامل به آن مرد وصيت نكرده است به طوري كه استحقاق ثلث در او منحصر شود، آيا وصي مي تواند به اين خاطر، ثلث را از او منع كند و از اجراي آن بر آن مرد صرف نظر كند. حضرت فرمود: وصيت ميت در مورد ثلث خود به آن مرد نافذ است و نمي تواند ثلث را از او منع كند. [740] احتمال ديگر: [مرده اي وصيت كرده است از ثلث مالش به مردي مادامي كه زنده است انفاق شود (پس اگر قبل از اتمام ثلث بميرد باقي ثلث مال ورثه موصي است) ولي ثلث را به طور كامل به او وصيت نكرده (و قيد به زنده بودنش كرده لذا اگر مرد، ورثه اش از آن بهره اي ندارند) آيا وصي مي تواند ثلث را وقف قرار دهد و از حاصل آن به آن مرد انفاق كند - يا اينكه، آيا وصي مي تواند ثلث را از ورثه ميت بگيرد و بر آن مرد قرار دهد و اگر مرد به آن برگرداند - حضرت فرمودند: وقف نمي شود - يا اينكه: ورثه از ثلث منع نمي شوند - بلكه وصيت در مورد آن مرد نافذ است (و وصي بايد هر روز نفقه آن مرد را از ورثه بگيرد و به او دهد)]. [741] . احتمال سوم: ميت وصيت به اجرا ء ثلث بر آن مرد كرده است نه به اعطاء ثلث و اجراء شامل جلوگيري و منع او از ثلث هم مي شود و لذا راوي سؤال كرده كه اگر ميت اينگونه وصيت [ صفحه 240] كند آيا وصي مي تواند ثلث را منع كند حضرت فرمودند نمي تواند منع كند و بايد به او اعطاء كند. [742] . [743] 2 - و نيز گفته است: از عمرو بن سعيد نقل شده كه گفت: برادر «رومي بن عمر» وصيت كرد كه تمام دارايي اش، به امام جواد عليه السلام برسد؛ عمروبن سعيد گفت: رومي به من خبر داد كه وصيت برادرش را، پيش امام جواد عليه السلام نهاده و عرض كرده است: اين، وصيت برادرم به شماست و شروع به خواندن آن كرده كه امام جواد عليه السلام به او فرمود: دست نگهدار؛ سپس فرمود: اين مقدار، را به من بياور و فلان مقدار به تو بخشيدم. رومي گفت: وقتي به وصيت نامه مراجعه كردم ديدم حضرت ثلث ما ترك را تصرف فرموده است؛ رومي گفت: به حضرت عرض كردم: دستور فرمودي كه ثلث را، برايتان بياورم و دو سوم را به من بخشيدي؟ فرمود: آري؛ عرض كردم: ثلث را مي فروشم و بهايش را تقديم مي كنم؟ حضرت فرمود: نه،تا مي تواني چيزي نفروش و هر اندازه مي تواني، برايم بياور. [744] . [745] 3 - شيخ طوسي گفته است: از عباس بن معروف روايت شده كه گفت: محمد بن حسن بن ابي خالد، غلامي داشت كه در سلامت و اهل معرفت بود و به او، (ميمون) مي گفتند؛ پس مرگش فرا رسيد و مرا (ابوالفضل عباس بن معروف)، وصي خود قرار داد تا تمام دارايي و ما تركش را، تبديل به پول نقد كنم و خدمت امام جواد عليه السلام بفرستم؛ اين در حالي بود كه همسر حامله اش و برادرانش كه همه مسلمان بودند و مادر مجوسي اش، زنده بودند. وصي ميمون گفت: به وصيت او، عمل كردم و پولها را گردآوري نموده، به محمد بن حسن (صاحب غلام) پرداختم و تصميم گرفتم، شرح وصيت ميمون و نيز وارثاني كه باقي گذاشته را، خدمت حضرت بنويسم؛ اما محمد بن بشير و تني چند از شيعيان، از من خواستند كه شرح وصيت را براي حضرت ننگارم؛ چه اينكه حضرت نيازي به بدان ندارد و بدون نوشتن هم از [ صفحه 241] آن مطلع است؛ ولي من مصمم بودم كه آن را به راستي و درستي، براي حضرت بنويسم؛ لذا نوشتم و همراه پولها، خدمت حضرت فرستادم. سپس حضرت به حامل نامه و پولها، دستور داد تا يك سوم آن را جدا كرده، تحويل حضرت دهد و دو سوم باقي مانده را، به وصي برگرداند تا به ورثه ميمون تسليم نمايد. [746] . [747] 4 - و نيز گفته است: از عباس بن معروف روايت شده كه گفت: غلام محمد بن حسن، از دنيا رفت و در حالي كه خواهري از خود باقي گذاشت، تمام دارايي اش را براي امام جواد عليه السلام وصيت كرد. راوي گفت: اموال او را فروختم كه بالغ بر هزار درهم شد و خدمت امام جواد عليه السلام گسيل گرديد؛ راوي گفت: در نامه اي كه خدمت حضرت نوشتم، اطلاع دادم كه متوفي، تمام دارايي خود را براي حضرت وصيت نموده است. امام جواد عليه السلام يك سوم آنچه خدمتشان فرستاده بودم را، گرفتند و باقي آن را بر گردانيده، دستور دادند كه به وارث متوفي تحويل دهم. [748] . [749] 5 - و نيز آورده است: از عباس بن معروف با واسطه روايت شده كه گفت: در نامه اي، خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: فدايت شوم! همانا زني كه همسر و فرزند دارد، زن ديگري را وصي خود قرار داد و پانصد درهم، در اختيارش گذاشت و به او سفارش كرد، قسمتي از آن را به بعض دخترانش بدهد و باقي آن را، تسليم امام عليه السلام نمايد. حضرت در جوابم نوشت: يك سوم آن را، براي من بفرستد و باقي مانده را، همانگونه كه خداي متعال سهم ورثه را تعيين فرموده، ميان آنها قسمت نمايد. [750] . [751] 6 - كليني گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام به «جعفر» و «موسي» نوشتند: و در آنچه به شما دستور دادم كه به فلان امر شهادت و گواه بگيريد، موجبات نجات شما در آخرتتان و اجراي وصيت پدرانتان و احسان و خيراتي از جانب شما براي آنان، وجود [ صفحه 242] دارد و بپرهيزيد از اينكه در وصيت آنان، تبديل و تغييري ايجاد كنيد كه دست آن دو نفر، از دنيا كوتاه است - خداي متعال از آن دو، راضي و خشنود باشد -؛ در حالي كه وصيت آن دو، بر گردن شما است. خداي متعال در كتاب خود قرآن، راجع به وصيت فرموده است: (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علي الذين يبدلونه ان الله سميع عليم) [752] «پس كساني كه بعد از شنيدنش، آن را تغيير دهند؛ گناه آن، تنها بر كساني است كه وصيت را تغيير مي دهند؛ خداوند شنوا و دانا است.» [753] . [754] 7 - طوسي آورده است: از ابراهيم بن محمد همداني روايت شده كه گفت: در نامه اي خدمت حضرت نوشتم: كسي وصيتهاي خود را، بر ورقي نگاشته است؛ آيا واجب است وارث او، آنچه را به خط خود نوشته است، انجام دهد؛ در حالي كه دستوري هم نداده است؟ حضرت در پاسخ نوشت: اگر فرزندانش تمام آنچه در نوشته ي پدرشان مي يابند تأييد و تنفيذ و عمل كنند (واجب است ولي اگر تمام آن را تأييد و تنفيذ و عمل نكنند واجب نيست به آن عمل كنند). [ صفحه 243]

### ارث

### ميراث دختر

[755] 1 - شيخ صدوق آورده است: از بزنطي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! مردي از دنيا رفته و دختر و عمويش، زنده اند؛ حضرت فرمود: مالش، از آن دخترش مي باشد. راوي گفت: و نيز به حضرت عرض كردم: مردي از دنيا رفته و دختر و برادرش - يا پسر برادرش - در حيات اند. راوي گفت: حضرت مدت زيادي، سكوت كرد؛ سپس فرمود: دارايي اش، به دخترش تعلق دارد. [756] .

### حق همسر

[757] 2 - شيخ طوسي گفته است: از علي بن مهزيار نقل شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به مردي پرسيدم كه همسري دارد و او برايش، فرزندي به دنيا نياورده و از همسر ديگرش، داراي فرزند است و مي خواهد، همسر بي فرزند را از مال خود محروم سازد؛ لذا در زنده بودن و در حال سلامت خود، تمام دارايي خويش را به فرزندش داده و برآن شهادت و گواهي گرفته و چيزي براي همسرش در نظر نگرفته است؛ در حالي كه بعد از اين نيز چند سال با وي، زندگي كرده است؛ بفرمائيد: آيا [ صفحه 244] كار او درست است؟ خصوصا اگر به او نگفته و رضايتش را جلب نكرده است و از او حلاليت نخواسته و اين كار را، تنها به اين دليل كه مال، متعلق به اوست و حق هر دخل و تصرفي در آن را، تا زنده و سالم است دارد، انجام داده است؟ حضرت در جوابم نوشت: حق همسرش، واجب است و بايد او را، راضي كند و از او حلاليت بطلبد. [758] .

### قرابت و ولايت آزاد كننده عبد و ميراث

[759] 3 - و نيز روايت كرده است: حسين بن سعيد، از برادرش حسين نقل كرده كه گفت: در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم: كسي از دنيا مي رود و وارثي، جز آزاد كنندگانش ندارد؛ آيا آنها از او ارث مي برند؟ ميراثش به چه كسي مي رسد؟ حضرت در جوابم نوشت: به بالاترين آزاد كننده اش. [760] .

### تقسيم ارث

[761] 4 - شيخ طوسي گفته است: صفوان بن يحيي، راجع به ارث همسر و پدر و مادر، از امام جواد عليه السلام چنين روايت كرده است: نيمي از ما ترك زن، از آن همسر است؛ يك سوم از كل مال، بطور كامل به مادرش مي رسد و باقي آن، ارث پدر اوست. [762] . [763] 5 - كليني آورده است: از محمد بن حسن اشعري روايت شده كه گفت: يكي از شيعيان، در نامه اي كه به امام جواد عليه السلام توسط من نوشت از حضرت پرسيد: مردي، به زني تجاوز كرد؛ سپس با او كه حامله شده بود، ازدواج نمود و (آن زن) فرزندي به دنيا آورد كه شبيه ترين مخلوقات، به آن مرد بود. [ صفحه 245] حضرت با خط و مهر مبارك خود، پاسخ داد: از فرزندي كه ثمره ي تجاوز است، ارث برده نمي شود (پدر و مادر زنا كارش از او ارث نمي برند). [764] . [765] 6 - و نيز گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: محمد بن حمزه ي علوي، در نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشت: يكي از شيعيان شما، در وصيتش صد درهم به من اختصاص داد و از او شنيدم كه مي گفت: هر آنچه به من تعلق دارد، از آقا و مولايم (امام جواد عليه السلام) است؛ اين شيعه، از دنيا رفت و صد درهم را باقي گذاشت و دستوري براي مصرفش نداد؛ ولي او دو همسر دارد كه يكي از آن دو، ساكن بغداد است و من، در حال حاضر هيچ آدرسي از وي ندارم و ديگري، مقيم قم مي باشد؛ اكنون در خصوص اين صد درهم، چه دستوري مي فرمائيد؟ حضرت در جوابش نگاشت: چاره اي بينديش تا سهم همسران آن مرد، از اين صد درهم را به آنان برساني و بدان كه سهم هر يك، اگر مرده فرزند داشته باشد، يك هشتم است و چنانكه فرزندش نباشد سهم آنها، يك چهارم خواهد بود و باقي آن را هم به خواست خداوند، به هر كسي كه مي داني، نيازمند است صدقه بده. [766] . [767] 7 - همچنين نقل كرده است: حسين بن حكم از امام جواد عليه السلام راجع به مردي كه از دنيا رفته و دو خاله او و تني چند از مواليانش (آزاد كنندگانش) زنده اند، روايت كرده است كه فرمود:(و اولو الأرحام بعضهم أولي ببعض) [768] «خويشاوندان در كتاب خدا، بعضي مقدم بر بعض ديگر مقرر شده است.»؛ مال او، ميان دو خاله اش تقسيم مي شود. [769] . [770] 8 - او همچنين گفته است: از محمد بن عمر ساباطي روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به مردي كه مرا وصي خود قرار داد و سفارش كرد كه سالانه، مبلغي به عمويش بپردازم؛ اما عمويش از دنيا رفت، سؤال كردم؟ حضرت در جوابش فرمود: آن را به وارثش بپرداز. [771] . [ صفحه 246]

### حدود و ديات

### حكم محارب

[772] 1- قمي گفته است: علي بن حسان از امام جواد عليه السلام روايت كرده است: كه فرمود: هر كس به ستيز با خدا برخيزد و غارتگري نمايد و قتل نفس كند، قصاص او كشته شدن و به دار آويخته شدن مي باشد و هر كس به ستيز با خدا برخيزد و قتل نفس كند؛ ولي دست به غارت نزند، قصاص او، كشته شدن تنهاست و به دار كشيده نمي شود و هر كسي كه به ستيز با خدا برخيزد و دست به غارت بزند؛ اما كسي را نكشد، مجازاتش اين است كه دست و پايش به خلاف يكديگر قطع شود و هر كسي كه به ستيز با خدا برخيزد و كسي را نكشد، و دست به غارت نزند، مجازاتش تبعيد است؛ سپس خداي متعال استثناء كرده و فرموده است: (الا الذين تابوا من قبل أن تقدروا عليهم) [«مگر آنان كه پيش از دست يافتن (امام) بر آنها، توبه كنند.» [1] ]؛ يعني پيش از آنكه گرفتار قانون حكومت اسلامي شوند، توبه نمايند. [773] .

### حكم راهزنان

[774] 2 - عياشي در تفسير خود نقل كرده است: از احمد بن فضل خاقاني - از آل رزين -، روايت شده كه گفت: راهزنان در جلولاء، راه كاروانهاي حجاج و غير ايشان را بستند و بعد از غارت كاروانيان، متواري شدند؛ خبر به [ صفحه 247] معتصم عباسي رسيد؛ به فرماندار خود در جلولاء نوشت: آيا اين چنين و به اين صورت به (حفاظت از) راهها امر شده بودي، بيخ گوش امير المؤمنين راهزني مي شود سپس راهزنان متواري مي گردند؟! (يا: و سپس اموال مردم را به غنيمت مي برند). يا به جستجوي آنها پرداخته، بديشان دست مي يابي و يا دستور مي دهم، هزار تازيانه به تو بزنند؛ سپس در جايي كه راهزني شد به دارت بياويزند. راوي گفت: فرماندار، به جستجوي راهزنان پرداخت تا بديشان دست يافت و مطمئن شد كه خودشانند؛ سپس به معتصم گزارش كرد و او نيز فقيهان و ابن ابي دؤاد قاضي وقت را، فرا خواند و در حالي كه امام جواد عليه السلام حضور داشت، حكم مجازات راهزنان را، از آنها پرسيد؛ آنان يكصدا گفتند: حكم خداي متعال درباره ي راهزنان، پيشاپيش صادر شده است؛ در اين آيه ي كريمه: (انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون في الأرض فسادا ان يقتلوا أو يصلبوا أو تقطع أيديهم و أرجلهم من خلاف أو ينفوا من الأرض) [«همانا كيفر كساني كه با خدا و رسول او، به ستيز برخيزند و در زمين، به ايجاد فساد و تباهي كوشند، جز اين نيست كه كشته شوند؛ يا به دار آويخته گردند؛ يا دست و پايشان در جهت خلاف (دست راست با پاي چپ؛ يا دست چپ و پاي راست.) بريده شود و يا تبعيد شوند.» [1] ]؛ اكنون امير مؤمنان مي تواند، به هر يك از اين گزينه ها كه بخواهد، فرمان دهد. راوي گفت: معتصم رو به امام جواد عليه السلام نمود و به حضرت عرض كرد: نظر مبارك شما، در مورد پاسخ اينان چيست؟ حضرت فرمود: اين فقيهان و قاضي ابودؤاد، سخناني گفتند كه به گوش امير مؤمنان رسيد. معتصم گفت: مي خواهم نظر شما را بدانم. امام جواد عليه السلام فرمود: آنان، البته در فتواي خود به خطا رفتند و آنچه لازم است، امير مؤمنان در اين خصوص مد نظر داشته باشد، اين است كه ملاحظه كند؛ هرگاه اين گروه راهزن، راه را نا امن كرده، كسي را نكشته اند و مالي را به غارت نبرده اند، دستور زنداني كردن آنان را صادر فرمايد كه اين معني دور كردن ايشان از سرزمين (صالحان) بواسطه ي نا امن كردن راه، مي باشد و چنانكه راه را نا امن كرده، و كسي را كشته باشند، به كشتن ايشان دستور دهد و [ صفحه 248] در صورتي كه راه را، نا امن كرده، كسي را كشته و مالي را به غارت برده باشند، نخست فرمان دهد تا دست و پاي آنان، در جهت خلاف يكديگر، بريده شود و بعد از آن، حكم اعدامشان را صادر نمايد. راوي گفت: معتصم به فرماندار خود نوشت كه ديدگاه امام جواد عليه السلام را در مورد آنان به اجرا در آورد [775] .

### بريدن دست

[776] 3 - و نيز روايت كرده است: از زرقان، همنشين و دوست صميمي ابن ابي دؤاد قاضي روايت شده كه گفت: يك روز، ابن ابي دؤاد از پيش معتصم بازگشت، در حالي كه اندوهگين بود؛ علت غم و اندوهش را پرسيدم؛ در جوابم گفت: الان آرزو مي كنم كه بيست سال پيش، مرده بودم؛ راوي گفت: به او گفتم: چرا چنين است؟ ابن ابي دؤاد گفت: از كاري كه اين سياه - يعني ابو جعفر محمد، پسر امام رضا عليه السلام - امروز پيش اميرمؤمنان معتصم انجام داد! راوي گفت: به او گفتم: امام جواد عليه السلام چكار كرد؟ ابن ابي دؤاد اظهار داشت: دزدي به دزدي خود، اقرار كرد و خليفه خواست با جاري كردن حد شرعي بر او، پاكش نمايد؛ لذا همه ي فقيهان و دانشمندان را، نزد خود گرد آورد و امام جواد عليه السلام نيز حضور داشت؛ سپس از ما پرسيد؛ دست دزد از كجا قطع مي شود؟ ابن ابي دؤاد گفت: من به خليفه گفتم: از مچ (استخوان برآمده بيروني مچ دست) قطع مي شود. خليفه گفت: دليلت بر آن چيست؟ ابن ابي دؤاد گفت: من به خليفه گفتم: به خاطر اينكه دست، عبارتست از انگشتان و كف تا مچ كه خداي متعال راجع به تيمم فرمود: (فامسحوا بوجوهكم و أيديكم) [777] «صورتها و دستهايتان را، با آن مسح نمائيد.» و گروهي نيز با من همراه شدند. [ صفحه 249] دسته اي ديگر اظهار داشتند: بلكه لازم است (دست دزد) از آرنج، قطع شود؛ خليفه گفت: به چه دليل بايد از آرنج قطع گردد؟ آنها در جواب گفتند: به خاطر اينكه خداي متعال راجع به شستن دست براي وضو فرمود: (و أيديكم الي المرافق) [778] «و دست هاي خود را تا آرنج بشوئيد.» و شستن دست تا آرنج، دليل آن است كه حد و اندازه ي دست، آرنج مي باشد. راوي گفت: سپس خليفه، به امام جواد عليه السلام رو كرد و گفت: نظر شما، راجع به اين مسأله چيست اي ابو جعفر؟! حضرت فرمود: حاضرين، راجع به آن اظهار نظر كردند اي امير مؤمنان! خليفه گفت: سخنان ايشان را واگذار؛ شما چه مي فرمائيد؟ حضرت فرمود: از اظهار نظر، معافم دار اي امير مؤمنان! خليفه اظهار داشت: شما را به خدا سوگند مي دهم! نظر خود را بيان فرمائيد. حضرت فرمود: چون مرا به خدا قسم دادي، به يقين مي گويم كه اينان، از سنت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم به خطا رفتند؛ چه اينكه واجب است دست دزد، از انتهاي انگشتان قطع شده، كف بر جاي خود باقي بماند. خليفه گفت: چرا بايد چنين شود؟ امام جواد عليه السلام فرمود: رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم، فرمود: سجده بر هفت عضو، انجام مي شود: پيشاني، دو دست، دو زانو و دو پا؛ بنابراين، هرگاه دست دزد از مچ يا آرنج قطع شود، چيزي براي سجده باقي نمي ماند؛ در حالي كه خداي متعال فرمود: (و ان المساجد لله) «و اينكه مساجد، از آن خداست.» [779] و مراد، همين اعضاء هفتگانه است كه بر آنها سجده مي شود: «پس هيچ كس را با خداي متعال نخوانيد.» و آنچه از آن خداي متعال است، بريده نمي شود. راوي گفت: سخنان امام جواد عليه السلام، موجب شگفتي معتصم گرديد و دستور داد دست دزد را از انتهاي انگشت ها جدا كنند و كف را باقي گذارند؛ ابن ابي دؤاد گفت: اينجا بود كه قيامت، براي من بر پا شد و آرزو كردم كه كاش زنده نبودم!! زرقان گفت: ابن ابي دؤاد اظهار داشت: بعد از سه روز، نزد خليفه رفتم و به او گفتم: [ صفحه 250] بدون ترديد، خير خواهي خليفه بر من واجب است و من به همين جهت، سخني به خليفه مي گويم كه مي دانم آن سخن، مرا به جهنم مي فرستد. معتصم پرسيد: آن سخن چيست؟ به خليفه گفتم: هنگامي كه امير مؤمنان، فقها و دانشمندان امت را، بخاطر مسأله اي از مسائل دين، به مجلس خود فرا مي خواند و حكم مسأله را از ايشان مي خواهد و آنها نيز نظرات خود را بيان مي كنند؛ در حالي كه خاندان خليفه، و فرماندهان و اميران لشكر، وزيران و اعضاء دولت و منشيان او حضور دارند و مردم اين سخنان را در پشت در از همديگر مي شنوند؛ آنگاه خليفه نظرات آنان را در مقابل سخن كسي كه گروهي از امت، او را امام مي دانند و به مقام خلافت، از خليفه شايسته ترش مي شمارند، به هيچ مي گيرد و سرانجام، رأي و نظر او را بر فقيهان و دانشمندان مقدم مي شمارد و مطابق حكم او حكم مي كند، چه اتفاقي خواهد افتاد؟ ابن ابي داؤد گفت: رنگ خليفه، پريد و متوجه منظور من شد و اظهار داشت: خداي متعال به خاطر اين خير خواهي، پاداش نيكت دهد. ابن ابي دؤاد گفت: پس خليفه در روز چهارم، به منشي يكي از وزيرانش دستور داد تا حضرت را به خانه ي خود دعوت كند؛ او از حضرت دعوت به عمل آورد؛ ولي حضرت نپذيرفت و فرمود: مي دانيد كه در جلسات شما، حضور پيدا نمي كنم؛ اما دعوت كننده اظهار داشت: شما را به صرف غذا دعوت مي كنم و دوست دارم به خانه ام در آئيد و بر بساطم، پا گذاريد و من، بدان تبرك جويم و فلاني، پسر فلاني كه از وزيران خليفه است، دوست دارد شما را زيارت كند! امام جواد عليه السلام نزد او رفت و چون غذا خورد، به سمي كه در غذا ريخته شده بود پي برد؛ لذا مركب سواريش را طلبيد؛ صاحبخانه از او خواست بماند؛ حضرت به او فرمود: رفتنم براي تو، بهتر است؛ پس آن روز و شب در پس آن، سپري نگشت تا اينكه حضرت به شهادت رسيد. [780] . [ صفحه 251]

### حد نزديكي با حيوانات و دزديدن كفن مرده

[781] 4 - ابن شهر آشوب نقل كرده است: نويسنده جلاء و شفاء در خبري آورده است كه: وقتي امام رضا عليه السلام به شهادت رسيد، محمد بن جمهور قمي و حسن بن راشد و علي بن مدرك و علي بن مهزيار و عده ي زيادي از شهر هاي مختلف، به مدينه آمدند و از جانشيني آن حضرت، سراغ گرفتند؛ به آنها گفته شد: جانشين حضرت در «صريا» [782] است؛ لذا ما به صريا رفتيم و داخل خانه بزرگي شديم و حاضران را، سر در گريبان ديديم؛ ما هم در كنار آنها نشستيم كه ناگهان عبدالله، پسر امام موسي بن جعفر عليه السلام در حالي كه سني از او گذشته بود، داخل گشت؛ مردم گفتند: اين امام ماست. اما دانشمندان و فقيهان، اظهار داشتند كه از امام جعفر صادق و امام باقر عليهما السلام براي ما روايت شده كه امامت، بعد از امام حسن و امام حسين عليهما السلام ميان دو برادر پديد نمي آيد؛ بنابر اين، اين آقا امام ما نيست؛ اما عبدالله آمد و آمد تا اينكه در بالاي مجلس نشست؛ مردي خطاب به او گفت: خدايت گرامي دارد! چه مي فرمايي راجع به مردي كه: با الاغي نزديكي كند؟ عبدالله گفت: دستش قطع مي شود و حد، بر او جاري مي گردد و به مدت يكسال، تبعيد مي شود؛ سپس مرد ديگري بر خاست و خطاب به او گفت: خدايت شايستگي دهد! چه مي فرمائيد راجع به مردي كه همسر خود را به شمارش ستارگان آسمان، طلاق گويد؟ عبدالله جواب داد: زن از آن مرد جدا مي شود به سينه و مركز برج جوزاء (كه سه ستاره دارد) و به نسر طاير (كه آن هم ستاره اي است كه در واقع سه ستاره است كه يك ستاره ديده مي شود) و به نسر واقع (كه آن هم در واقع سه ستاره است يعني اين زن سه طلاقه شده و حق رجوع ندارد و طلاق هم بيش از سه واقع نمي شود). پس از بي باكي او در اشتباه و لغزش، متحير و شگفت زده شديم كه در اين هنگام، امام جواد عليه السلام كه هشت سال داشت، به ميان ما آمد؛ به احترام او از جا بلند شديم و حضرت به حاضرين سلام داد و عبدالله، پسر امام كاظم عليه السلام از جاي خود بر خاست و در مقابل امام جواد عليه السلام كه بر صدر مجلس، جلوس كرده بود، نشست؛ سپس امام جواد عليه السلام فرمود: پرسشهاي خود را مطرح كنيد، خدايتان رحمت كند. [ صفحه 252] مرد نخست از جاي بر خاست و خطاب به حضرت عرض كرد: خداي متعال به شما احسان و نيكي كند! چه مي فرمائيد راجع به مردي كه با الاغي نزديكي كند؟ حضرت در جواب فرمود: به كمتر از حد زنا، تازيانه مي خورد و قيمت الاغ را مي پردازد و سواري و زاد و ولد الاغ، حرام است و در بيابان رها مي شود تا مرگش فرا رسد، يا درنده و گرگي او را بخورد. سپس و بعد از سخني فرمود: اي سؤال كننده! آن مرد (فرضي كه در سؤال قبل فرض كردي، اگر) قبر زني را بشكافد و كفنش را سرقت كند و به او تجاوز كند، در اين صورت واجب است، دستش را به واسطه ي سرقت، قطع كنند و به خاطر زنا، حد بر او جاري نمايند و اگر ازدواج نكرده و مجرد است، تبعيدش كنند و هر گاه متأهل باشد، كشتن و سنگ سار كردنش واجب و اجتناب ناپذير است. مرد دوم عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! چه مي فرمائيد، راجع به مردي كه همسرش را به شماره ي ستارگان آسمان، طلاق گفته است؟ حضرت فرمود: قرآن مي خواني؟ آن مرد جواب داد: آري؛ حضرت فرمود: سوره ي طلاق را تا آيه ي كريمه ي: (و أقيموا الشهادة لله) [783] «و شهادت را، براي خدا بر پا داريد.» بخوان؛ اي سؤال كننده! طلاق جز با پنج شرط، واقع نمي شود: گواهي دادن دو شاهد عادل؛ پاك بودن زن از حيض؛ هم خوابگي نكردن در آن پاكي و عزم و اراده ي قطعي؛ آنگاه بعد از سخني فرمود: اي سؤال كننده! آيا در آيات قرآن كريم، شماره ي ستارگان آسمان، وجود دارد؟ عرض كرد: نه؛ تا آخر حديث. [784] .

### ديه ي قتل

[785] 5 - طوسي گفته است: ابن ابي نصر، از امام جواد عليه السلام راجع به مردي كه مرد ديگري را، از روي عمد كشته، سپس گريخته و به چنگ نيامده تا از دنيا رفته، روايت كرده است كه فرمود: اگر قاتل، مالي دارد؛ ديه را از آن بر مي دارند و چنانكه خود، مالي ندارد؛ از بستگان نزديكش، به نسبت نزديكي به او،دريافت مي كنند. [786] . [ صفحه 253]

### آزاد كردن بنده

[787] 6 - صدوق آورده است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام نامه اي نوشتم و در آن،راجع به بنده اي پرسيدم كه مرگش فرا مي رسد و صاحبش در همان ساعت آخر، آزادش مي كند و او آزاد از دنيا مي رود؛ آيا صاحب او، از آزاد كردنش در ساعت آخر، سودي مي برد؛ يا اگر او را به حال خود رها سازد تا بنده از دنيا برود، پاداش كدام بيشتر است؟ حضرت در جوابم نوشت: بنده در حال مرگ، بحال بندگي رها مي شود و اين، براي صاحبش سودمند تر است و آزادي در آن ساعت، سودي به حال او ندارد. [788] .

### تهمت زدن به همسر

[789] 7 - كليني نقل كرده است: از محمد بن سليمان روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: چگونه است كه وقتي شوهر، همسر خود را متهم مي سازد، گواهي اش، چهار گواهي به خداي متعال شمرده مي شود؛ ولي چنين شهادتي براي غير شوهر، روا نيست و اگر غير شوهر، زني را متهم سازد، حد بر او جاري مي شود، هر چند فرزند يا برادرش باشد؟ امام جواد عليه السلام فرمود: همين مسأله را از امام باقر عليه السلام پرسيدند و حضرت در جواب فرمود: آيا ملاحظه نمي كنيد كه وقتي شوهر، همسر خود را متهم ساخت، از او مي پرسند: چگونه از كار خلافش مطلع گشتي؟ هر گاه بگويد: به چشم خود ديدم؛ گواهي اش، چهار گواهي به خداي متعال شمرده مي شود و اين، از آن روست كه شوهر مي تواند به خلوت همسر خويش در آيد، در حالي كه ديگران چنين حقي را ندارند؛ حتي فرزند او و پدرش، در شب و در روز از موقعيت شوهر، برخوردار نيستند؛ به همين جهت، گواهي او چهار گواهي به خداي متعال است، اگر بگويد به چشم خود ديده ام. [ صفحه 254] اما اگر بگويد: به چشم خود نديده ام، مانند ديگران است و حد بر او جاري مي شود؛ مگر اينكه بينه اقامه نمايد و هر گاه كسي غير از شوهر، زني را متهم سازد و ادعا كند كه به چشم خود ديده است؛ از او مي پرسند: چگونه به چشم خود ديده اي؟ تو چطور به خلوت آن زن، داخل شده و به تنهايي، شاهد ماجرا بوده اي؟ تو در ادعاي خود، مشكوك و متهمي؛ حتي اگر راست بگويي، متهمي و چاره اي جز ادب كردن تو نيست آنهم با حدي كه خداي متعال بر تو واجب كرده است. حضرت فرمود: و بي گمان، گواهي شوهر، چهار گواهي به خداي متعال است؛ بخاطر اينكه به جاي چهار نفر شاهد، گواهان ديگر (چهار قسم) دارد كه به جاي هر گواه، يك سوگند ياد مي كند. [790] . [ صفحه 257]

## اخلاق

## اخلاص

[791] 1 - امام عسكري عليه السلام فرموده است: از امام جواد، محمد بن علي عليه السلام روايت شده كه فرمود: برترين عبادت، اخلاص است. [792] .

## نگهداشتن عمل

[793] 2 - كليني روايت كرده است: علي بن اسباط با واسطه، از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: نگهداشتن عمل، از انجام دادن آن دشوار تر است؛ راوي عرض كرد: نگاه داشتن عمل چيست؟ حضرت فرمود: كسي، بخشش و احساني مي كند و بخاطر خداي يگانه ي بي شريك، به معيشت ديگري، كمك مي كند كه پاداش آن، نهاني برايش نوشته مي شود؛ سپس آن را بازگو مي كند و كار او از ليست ثوابهاي نهاني، محو و در ليست ثوابهاي آشكار، ثبت مي گردد؛ آنگاه براي بار دوم به زبان مي آورد كه از ليست ثوابها، محو و در ليست كارهاي ريايي، درج مي شود. [794] .

## اكرام بزرگتر

[795] 3 - و نيز آورده است: [ صفحه 258] از محمد بن حسن بن عمار، روايت شده كه گفت: در شهر مدينه و در مسجد پيامبر صلي الله عليه و اله و سلم، خدمت علي بن جعفر بن محمد، نشسته بودم و چنان بود كه مدت دو سال، نزد او بودم و كارم، نوشتن رواياتي بود كه او از برادرش - امام كاظم موسي بن جعفر عليه السلام، شنيده بود؛ در همين هنگام، امام جواد عليه السلام داخل مسجد شد كه ناگهان علي بن جعفر، بدون عبا و پا برهنه به سوي حضرت دويد و دست مباركش را بوسيد و تكريم و احترامش نمود. امام جواد عليه السلام به او فرمود: عمو جان! بفرما بنشين، خدايت رحمت كند. علي بن جعفر عرض كرد: سرورم! چگونه بنشينم، در حالي كه شما ايستاده ايد؟ وقت علي بن جعفر به جايگاه خويش باز گشت، ياران او زبان به سرزنشش گشودند و گفتند: شما عموي پدر او هستيد، با اين حال با وي چنين رفتار مي كنيد؟ علي بن جعفر به آنان گفت: خاموش باشيد! وقتي خداي متعال اين محاسن - در حالي محاسن خود را به دستش گرفته بود - را، شايسته نمي شمارد و شايستگي را، به اين جوان - امام جواد عليه السلام - مي بخشد و او را در جايگاه بلندي كه دارد، قرار مي دهد؛ من فضيلت و برتري او را منكر شوم؟ پناه مي برم به خدا از آنچه به زبان مي آوريد! بلكه من، بنده ي او مي باشم. [796] .

## نيازمندي نيكوكاران

[797] 4 - اربلي نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: نيكوكاران، به انجام كار نيك نيازمند ترند از كساني كه محتاج كار خير آنها مي باشند، زيرا پاداش و افتخار و آوازه ي كار نيك، از آن آنهاست؛ بنابراين، هر گاه كسي كار نيكي انجام دهد، به يقين به نفع خود و براي خود اقدام و آغاز كرده است؛ لذا شايسته نيست سپاس و ستايش آنچه به خود كرده را، از ديگري بخواهد. [798] .

## نيازمندي مؤمن

[799] 5 - حراني آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: مؤمن، به توفيق از جانب خداي متعال و پند دهنده اي از وجود [ صفحه 259] خويش و پذيرفتن نصيحت خير خواهان، نيازمند است. [800] .

## برادري در راه خدا

[801] 6 - ابن صباغ گفته است: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: هر كس برادري در راه به دست آورد، چنان است كه خانه اي در بهشت به دست آورده است. [802] .

## ادب

[803] 7 - ديلمي آورده است: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: هيچ دو نفر مردي گرد هم نمي آيند، مگر اينكه برترين آن دو نزد خداي متعال، مؤدب ترينشان است؛ به حضرت عرض كردند: اي فرزند رسول خدا! برتري با ادب، نزد مردم را مي دانيم (چگونه است)، برتري او نزد خداي متعال به چه چيز است (با چه چيزهايي با ادب تر محسوب مي شود)؟ حضرت در جواب فرمود: به خواندن قرآن كريم، همانگونه كه فرود آمد و نقل حديث ما، همانگونه كه گفته ايم و خواندن خداي متعال، در حالي كه عاشق و دلبسته و حريص به دعاي اوست. و حقيقت ادب، عبارت است از: گرد آمدن خصلتهاي نيك و خالي گرداندن از خصلتهاي بد و انسان در دنيا و آخرت به وسيله ي ادب است كه به منش و رفتار برجسته و متعالي، نايل مي شود و بدان، داخل بهشت مي گردد. اما ادب از نظر مردم، عبارت است از: گفتگو كردن به كلامي كه زيبا و پسنديده شمرده مي شود، نه چيزي جز آن؛ و چنين ادبي، اگر دارنده خود را به خشنودي خداي متعال نائل نسازد و به سوي بهشتش سوق ندهد، پشيزي نمي ارزد. ادب حقيقي و واقعي، ادب شريعت است و بس؛ بنابراين، آن را فرا گيريد تا حقيقتا مؤدب باشيد و هر كس همنشين شاهان گردد و ادب نداشته باشد، بي ادبي او، به هلاكتش مي رساند؛ چه رسد به همنشين شاه شاهان و بزرگ بزرگان! (كه خداي متعال مي باشد). [804] . [ صفحه 260] [805] 8 - كليني گفته است: علي بن حكم از دعبل بن علي روايت كرده كه او، بر امام رضا عليه السلام داخل شد و حضرت دستور داد هديه اي به او بدهند؛ او هديه را گرفت؛ ولي شكر خدا را به جا نياورد راوي گفت: حضرت به او فرمود: چرا شكر خدا به جا نياوردي؟ دعبل بن علي گفت: بعدها، خدمت امام جواد عليه السلام رسيدم و حضرت دستور داد هديه اي به من بدهند و من گفتم: حمد ستايش، از آن خداست؛ حضرت به من فرمود: ادب فرا گرفته اي. [806] .

## زشت را زيبا شمردن

[807] 9 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس كار زشتي را زيبا بشمارد، در آن شريك خواهد بود. [808] .

## به سخن گوش فرا دادن

[809] 10 - كليني آورده است: حسن بن علي بن يقطين، از امام جواد عليه السلام روايت كرده است كه فرمود: هر كس به گوينده اي گوش بسپارد، چنان است كه او را بندگي كرده است؛ بنابراين، هر گاه گوينده پيام خداي متعال را القا كند، شنونده خداي متعال را بندگي كرده و چنانكه پيام شيطان را القا نمايد، شنونده شيطان را بندگي نموده است. [810] .

## آشكار ساختن چيزي پيش از قطعي شدن

[811] 11 - حراني آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: آشكار ساختن هر چيزي، پيش از آنكه محكم و استوار گردد، موجب فساد و تباهي اش مي گردد. [812] . [ صفحه 261]

## بخشش به اندازه ي توان

[813] 12 - اربلي گفته است: مردي خدمت امام جواد عليه السلام رسيد و به حضرت عرض كرد: به اندازه ي مروت و مردانگي ات، چيزي به من عطا كن؛ حضرت فرمود: به آن اندازه، در توانم نيست؛ سائل عرض كرد: به اندازه ي خودم، به من عطا فرما. حضرت فرمود: به اين مقدار، آري البته! اي غلام! يكصد دينار به او بپرداز.

## امين ستمگران

[814] 13 - شهيد اول نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: در خيانت مرد، همين بس كه امين خيانتكاران باشد. [815] .

## معناي حزم

[816] 14 - تستري آورده است: از محمد بن علي بن موسي (امام جواد) عليه السلام، راجع به حزم (محكم كاري و هوشياري) سؤال شد؟ حضرت در جواب فرمود: آن است كه: فرصت خويش را، انتظار بري و در انجام كاري كه مي تواني، شتاب نمايي. [817] .

## تفال زدن (خوب گرفتن)

[818] 15 - حراني گفته است: ابو هاشم جعفري، در همان روزي كه مأمون دخترش ام الفضل را، به همسري امام جواد عليه السلام در آورد، به حضرت عرض كرد: اي سرور من! بركت امروز، براي ما بزرگ و با عظمت است! امام جواد عليه السلام به او فرمود: اي ابا هاشم! بركتهاي خداي متعال در اين روز بر ما بزرگ و با [ صفحه 262] عظمت مي باشد. عرض كردم: آري اي آقاي من! امروز، چه حرفي به زبان برانم؟ امام جواد عليه السلام فرمود: امروز زبان را به خير و نيكي باز كن (به فال نيك بگير) كه البته نيكي اش به تو خواهد رسيد، عرض كردم: اي سرور من! حتما چنين خواهم كرد و مخالفت نخواهم نمود. حضرت فرمود: به اين ترتيب، راه درست مي روي و جز نيكي به تو نخواهد رسيد. [819] .

## تقوا

[820] 16 - تستري آورده است: امام جواد عليه السلام در جواب مردي كه به حضرت عرض كرد: به وصيت كوتاه و جامعي سفارشم فرما، فرمود: خودت را از ننگ و عار دنيا و آتش آخرت، نگاهدار (مساوي تقواي الهي پيشه كن.) [821] . [822] 17 - ابن صباع گفته است: از امام جواد عليه السلام روايت شده كه فرمود: اگر آسمان ها و زمين بر بنده اي، مسدود گردد؛ سپس او، تقواي الهي پيشه سازد؛ هر آينه خداي متعال راه خروجي از آنها، برايش قرار مي دهد. [823] .

## توبه و بازگشت به سوي خدا

[824] 18 - حراني آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: تأخير انداختن توبه، فريفتگي و امروز و فردا كردن فراوان، سرگرداني و نسبت دادن گناه و جنايت به (يا بهانه جويي كردن بر) خداي متعال، هلاكت و نابودي و پاي فشردن بر گناه، خود را از مكر خدا ايمن دانستن است، (فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون) [825] «در حالي كه جز زيانكاران، خود را از مكر و مجازات خدا ايمن نمي دانند.» [826] . [ صفحه 263]

## خير و شر

[827] 19 - تستري نقل كرده است: حضرت محمد بن علي به موسي (مساوي امام جواد عليه السلام) فرمود: نيك تر از نيكي، كننده آن و زيباتر از زيبايي، گوينده آن و شايسته تر از دانش، دارنده ي آن و بدتر از بدي، پديد آورنده ي آن و ترسناك تر از ترس و بيم، سوار شونده بر آن است. [828] .

## انديشه ي خام و نسنجيده

[829] 20 - اربلي گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: وسيله ي قتل انسان، ميان دو فك او (مساوي زبان) است و انديشه ي درست، با تأني و بردباري به دست مي آيد. و بدترين پشتيبان، انديشه ي نسنجيده و ناپخته است. [830] . شهيد اول نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: آرامش و تأني و آهستگي پيشه كن تا به صواب و حق برسي يا (و الا اگر چنين نكني) فريب مي خوري و رنجيده مي شوي.

## خشنودي از كار ديگري

[831] 21 - حراني گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: كسي كه بر كاري حاضر است؛ اما آن را خوش ندارد؛ بسان كسي است كه از آن غائب است و كسي كه از كاري غائب است و راضي به انجام آن مي باشد، همچون كسي است كه بر من حاضر است. [832] .

## بي نياز و بخشش

[833] 22- محدث قمي گفته است: [ صفحه 264] امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس بي نيازي جويد، در خانواده ي خود عزيز و محترم است؛ به حضرت عرض شد: براي ديگران هم مورد احترام و عزيز است؟ حضرت فرمود: خير مگر اينكه سودي به حالشان داشته باشد. سپس حضرت به سؤال كننده فرمود: از كجا گفتي كه مورد احترام ديگران هم هست؟ او در جواب عرض كرد: زيرا مردي در مجلس يكي از معصومين عليهم السلام، اظهار داشت: همانا مردم به شخصي توانگر و غني احترام مي كنند، اگر چه از غنايش سودي نبرند. پس آن معصوم عليه السلام (يا امام جواد عليه السلام) فرمود: اين از آن روست كه معشوق آنان (مساوي مال و ثروت) پيش اوست. [834] .

## عادت ناپسند

[835] 23 - تستري نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: عادت بد و ناپسند، كميني است كه نبايد از آن ايمن بود. [836] .

## شريف و آقا و كريم واقعي

[837] 24 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: شريف واقعي، كسي است كه دانشش، شرافتش، بخشيده است و آقايي و سروري واقعي، از آن كسي است كه تقواي پروردگارش را پيشه سازد و كريم و جوانمرد واقعي، كسي است كه صورت و نفس خود را از خواري آتش، دور دارد. [838] .

## افزايش نعمت با شكر

[839] 25 - حراني گفته است: روايت شده كه سارباني، امام جواد عليه السلام را از مدينه به كوفه، منتقل كرد و راجع به احسان و بخشش حضرت با حضرت سخن مي گفت در حالي كه امام جواد عليه السلام، چهار صد دينار به وي [ صفحه 265] بخشيده بود؛ اينجا بود كه حضرت فرمود: پاك و منزه است خداي متعال! آيا نمي داني كه فزوني نعمت پروردگار، باز نمي ايستد تا اينكه شكر بندگان، فروكش نمايد. [840] .

## صبر و شكيبائي

[841] 26 - و نيز گفته است: روايت شده كه محموله جامه و لباس كه قيمت زيادي داشته را، براي امام جواد عليه السلام مي بردند كه در راه، مورد دستبرد قرار گرفت؛ كسي كه محموله را براي حضرت مي برد، طي نامه اي ماجرا را به اطلاع وي رساند؛ پس حضرت با خط مبارك خود نوشت: به يقين جان و مال ما، از بخششهاي گواراي خداي متعال و از امانتهاي اوست كه به ما سپرده است؛ در شادي و سرور مورد بهره برداري قرار مي گيرد و آنچه كه از دست انسان گرفته مي شود به جهت عطاي أجر و ثواب گرفته مي شود پس كسي كه فرياد و فغانش، بر صبر و شكيبايي اش فائق آيد، اجر و مزدش نابود شده است و ما، از اين بابت به خدا پناه مي بريم. [842] . [843] 27 - محدث قمي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: شكيبا باش، بر ناخوش آيند، در آنچه حق مجبورت مي سازد و نيز شكيبا باش، بر خوشايند، در آنچه تو را به سوي هوا و هوس، فرا مي خواند. [844] . [845] 28 - اربلي نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: صبر و شكيبايي بر مصيبت و اندوه، مصيبت و اندوه است بر بد خواه و شماتت كننده آن. [846] .

## در خواست يكدلي و خير خواهي

[847] 29 - تستري گفته است: حضرت محمد بن علي بن موسي بن جعفر عليه السلام در سخني كه ميان او و متوكل، رد و بدل شد به متوكل فرمود: از كسي كه با وي يك رنگ نبوده اي، صفا و يكرنگي مجوي و از كسي كه [ صفحه 266] به او بد گمان بوده اي، خير خواهي و دلسوزي مخواه، چه اينكه دل و جان ديگري با تو، (در صفا و خير خواهي) چونان دل و جان تو با اوست. [848] .

## ستم و ستمكار

[849] 30 - اربلي گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: ستم كننده و ياريگر ستمكار و كسي كه از ظلم و ستم، راضي و خشنود است، همگي شريك يكديگرند. و نيز فرمود: روز داد خواهي بر ستمگر، شديد تر است از روز ستم بر ستمديده. [850] .

## ملامت و سرزنش بدون بدگماني

[851] 31 - شهيد اول نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: كسي كه بدون بد گماني، سرزنش كند؛ (بايد) بدون اينكه (قبل از اينكه) به او رجوع شود (و از بدي او در گذرند يا از او رضايت بخواهند) او با خوبي و خوشي برگردد و راضي كند. [852] .

## دانشمندان و جاهلان

[853] 32 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: دانشمندان، از زيادي جاهلان پيرامون آنها، غريب اند. [854] . [855] 33 - و نيز گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: اگر جاهل و نادان لب فرو بندد، مردم دچار اختلاف نمي شوند. [856] .

## آهنگ خداي متعال كردن

[857] 34 - شهيد اول نقل كرده است: [ صفحه 267] امام جواد عليه السلام فرمود: با دل آهنگ خداي متعال كردن، والاتر و رساتر است از اعضا و جوارح را، به وسيله ي اعمال به زحمت افكندن. [858] .

## آثار كفران نعمت و شكر آن

[859] 35 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: ناسپاسي، بر انگيزنده ي كراهت و بيزاري و دشمني است و كسي كه با تشكر نمودن، پاداش تو را داد؛ در حقيقت بيش از آنچه گرفته، به تو عطا كرده است.! [860] .

## آنچه كمك آدمي بر عمل است

[861] 36 - ابن صباغ مالكي گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: چهار خصلت، آدمي را بر انجام عمل (مساوي عبادت) ياري مي رساند: تن درستي، دارندگي، دانش و توفيق. [862] .

## بخشيدن نعمت

[863] 37 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: همانا خداي متعال را، بندگاني است كه به نعمت، مخصوصشان گردانيده است و نعمتشان را، وقتي كه بذل و بخشش كنند، پايدار مي دارد؛ ولي هرگاه ناخن خشكي نمايند، نعمت را از آنان مي گيرد و به ديگري وا گذار مي كند. [864] . [865] 38 - ابن صباغ نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: نعمت خداي متعال بر احدي، گران و سنگين نمي شود؛ مگر اينكه به همان نسبت، مسؤل نيازمنديهاي مردم است؛ بنابراين، هر كس از عهده ي اين هزينه بر نيايد، نعمت خود را در معرض زوال و نابودي، قرار داده است. [866] . [ صفحه 268]

## مشورت كردن و استخاره گرفتن

[867] 39 - عياشي گفته است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام در نامه اي برايم نوشت: از فلاني درخواست كن كه با من، مشورت نمايد؛ (براي من مشورت دهد و براي من در مشورتش همچون برادر محبت، برگزيند، آنچنانكه) براي خود بر مي گزيند؛ چه اينكه او از آنچه در شهر و ديارش، روا و رايج است، آگاه مي باشد و مي داند كه چگونه با صاحبان قدرت و حكومت، بده بستان كند؛ البته مشورت كردن، خجسته و مبارك است؛ خداي متعال در قرآن كريم، به پيامبرش فرمود: (فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الأمر فاذا عزمت فتوكل علي الله ان الله يحب المتوكلين) [868] «پس بر آنها ببخش و براي ايشان، آمرزش بخواه و در كارها، با آنان مشورت كن؛ اما هنگامي كه تصميم گرفتي، (قاطع باش) بر خدا توكل كن؛ زيرا خداوند متوكلان را دوست دارد.» بنابراين، هر گاه آنچه مي گويد صحيح و روا باشد، رأي و نظرش را تأييد و تصويب مي كنم؛ اما اگر چنين نيست، اميدوارم آن (قول او) را به خواست خداوند، بر صراط روشن قرار دهم. در تفسير آيه: (و شاورهم في الأمر) «و در كارها، با آنان مشورت كن.» فرمود: يعني طلب خير و بهترين تدبير را كردن. [869] .

## رفاقت و همنشيني كردن

[870] 40 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: فاسد شدن اخلاق و رفتار، به واسطه ي همنشيني با سفيهان، صورت مي گيرد و خلق و خوي شايسته، نتيجه ي نشست و برخاست و هم نفس شدن با خردمندان است. و خلق و خوي مردم همان صورت و سيرت و سرشت آنها است هر گروهي، مطابق صورت و سيرت و ساختار وجودي خود، عمل مي كند و مردم، برادرند و هر كس برادري اش خدايي نباشد، البته به دشمني خواهد گرائيد و اين، گفته خداي متعال است كه: (ألأ خلاء [ صفحه 269] يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين) [871] «دوستان، در آن روز (مساوي قيامت) دشمن يكديگراند؛ مگر پرهيزكاران.» [872] .

## ديدار برادران

[873] 41 - شيخ مفيد گفته است: از عبدالعظيم حسني روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: ديدار برادران، شفابخش است و عقل را، بارور مي سازد هر چند ملاقات و ديدار كمي باشد. [874] .

## پندها ي امام جواد

[875] 42 - حراني آورده است: مردي به امام جواد عليه السلام عرض كرد: نصيحتم فرما؛ حضرت فرمود: مي پذيري؟ عرض كرد آري. امام جواد عليه السلام به او فرمود: به صبر و شكيبايي، تكيه كن و فقر و نداري را، در آغوش گير و شهوت ها را، فرو گذار و با هوا و هوس، مخالفت نما و بدان كه هرگز از چشم خداي متعال، دور نيستي؛ اكنون به بين چگونه بايد باشي!؟ [876] . [877] 43 - و نيز گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: خداي متعال به يكي از پيامبران عليه السلام، وحي كرد: اما زهد تو در دنيا، آسايش و راحتي ات را شتاب مي بخشد و اما بريدنت از هر چيز و پيوستنت به من، عزيز و گرامي ات مي سازد؛ ولي (به گو به بينم) آيا با كسي به خاطر من، دشمني كرده اي و كسي را بخاطر من، دوست داشته و ياريش كرده اي؟ [878] . [879] 44 - اربلي نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: هيچ كاري را قبل از سر رسيدش، انجام ندهيد كه پشيمان مي شويد و [ صفحه 270] آرزوهاي دراز، در سر نپرورانيد كه به قساوت قلب، دچار مي گرديد و به ضعيفان خويش، رحم كنيد و با رحم كردن به ايشان، رحمت خداي متعال را، به سوي خود جلب نمائيد. [880] . [881] 45 - و نيز گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس به انساني اميدوار باشد، او را بزرگ مي شمارد و هر كس، نسبت به چيزي جاهل باشد، معيوبش مي داند و فرصت، همچون لحظه، زودگذر است و به سرعت ربوده مي شود و هر كس، غم و اندوهش زياد شود، تنش بيمار مي گردد و مؤمن، كسي است كه در پي انتقام و فرو نشاندن خشم خود نباشد (خشم خود را خالي نمي كند و به آن تسلي نمي جويد) و سر فصل نامه ي عمل مؤمن، خوش خلقي است. و در جاي ديگر فرمود: سر فصل نامه ي عمل خوشبخت، تمجيد و ستايش او توسط ديگران مي باشد. و نيز فرمود: هر كسي با خداي متعال بي نياز گردد، (خداي متعال او را بس و كافي باشد) مردم محتاجش مي شوند و هر كس از خداي متعال بترسد و تقوي پيشه كند، مردم حتي بر خلاف ميلشان، دوستش مي دارند. همچنين فرمود: بر شما باد به جستجوي دانش كه جستجوي علم و دانش، واجب است و گفتگوي از آن، سنت مي باشد و علم و دانش، وسيله ي ارتباط و پيوند برادران است و راهنماي مروت و مردانگي است و هديه پذيرايي، در مجالس و همراه، در سفر و انس و الفت، در تنهايي و غربت مي باشد. و آن حضرت فرمود: دانش بر دو قسم است: دانش فطري و دانش شنيدني و هر گاه علم و دانش فطري نباشد، علم و دانش شنيدني سود بخش نخواهد بود و هر كس حكمت را شناخت، نسبت به فزوني بخشيدنش، شكيبا نيست؛ جمال و زيبايي، در زبان تجلي مي كند و كمال و وارستگي، در عقل تبلور مي يابد. [882] . [883] 46 -و نيز آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: كفايت كننده ي هر كس، از كمال مروت و مردانگي، وانهادن آنچه به آن اعتماد (و ركوب) نمي شود [يا وانهادن آنچه زيبايي و كمال به آن نيست]. [ صفحه 271] و كفايت او از حيايش اين است كه با هيچكس، به نحو ناخوشايندش، برخورد ننمايد. و كفايت او از عقلش خوب مدارا كردن و نرمي كردن است. و فرو گذار نكردن آنچه از آن ناگزير است، كفايت كننده او از ادب و تربيت وي مي باشد. دانش آدمي به زمان خويش، كفايت كننده او از شناخت و آگاهيش است. و پوشيدن ديدگان خويش و نگاهداشتن شكمش، كفايت او از ورع و پرهيزگاريش مي باشد و خودداريش از آزار ديگران، كفايت كننده او از خوش اخلاقي وي است. و نيكي به كساني كه حقوقشان بر او، واجب است و نيز بيرون كردن «حق الله» از مال خود، كفايت كننده او از سخاوتش مي باشد. و كفايت كننده او از تسليم و فرمانبرداريش ترك كردن آنچه برايش مهم نيست و پرهيز وي، از جدال و بگو و مگو در دين خويش است. و ديگران را بر خود مقدم داشتن، كفايت كننده او از كرم و بزرگواري اوست. و شكايت اندكش، كفايت كننده او از صبر و شكيباييش مي باشد. و انصاف دادن از خويش (مساوي با ديگران، همان كند كه با خود مي كند) كفايت كننده او از خرد و عقل وي است. و فرو گزاردن خشم خويش به هنگام ناسازگاريش با ديگران كفايت كننده او از حلم و بردباريش مي باشد. و پذيرفتن حق، وقتي مسلمش گرديد، كفايت كننده او از انصاف اوست. و باز داشتن ديگران از آنچه براي خود نمي پسندد، كفايت او از دلسوزي و خير خواهي اش مي باشد. و صرف نظر كردن از توبيخ و ملامت، وقتي بي ادبي كرده اي؛ در حالي كه از عيبهاي تو آگاه است، گواه همسايه داري وي (يا كفايت او از حفظ حريم و مجاورت تو) است. كفايت كننده او از مدارايش، ترك كردن سرزنش و نكوهش تو است به هنگام غضب تو، در حضور كسي كه (ملامت شدنت را پيش او) ناپسند مي داري. كفايت كننده او از خوش همراهي و مصاحبتش، افكندن بارهاي سنگين و سختيهاي آزار دهنده از تو است. [ صفحه 272] و سازگاري و موافقت زياد و ناسازگاري و مخالفت اندكش با تو كفايت كننده او از دوستي و رفاقتش مي باشد. و ترس شديدش از گناهان، كفايت كننده او از شايستگي و درستكاري وي است. شناختن نيكي هر كس كه به او نيكي كرده، كفايت كننده او از شكر و سپاسگزاري اوست. و شناختن قدر و منزلتش، كفايت كننده او از فروتني اش مي باشد. و خود شناسي اش كفايت كننده او از حكمت وي است. و بي اعتنا بودن و كمتر در حفظ و ياد داشتن عيب ديگران و توجه داشتن به اصلاح كردن عيب خويش، علامت درستي و سلامت او مي باشد. [884] . [885] 47 - ديلمي نقل كرده است: امام جواد عليه السلام فرمود: چگونه تباه مي گردد، آن كسي كه خداي متعال سرپرست و عهده دار اوست؟ و چگونه رهايي مي يابد، آن كسي كه خداي متعال جوياي وي مي باشد؟ و هر كسي از خداي متعال براي پيوستن به ديگري، ببرد؛ خداي متعال او را به آن ديگري وا مي گذارد. و هر كس بدون علم و آگاهي، كاري انجام دهد، بيش از آنكه اصلاح كند و منشأ خير و صلاح شود، افساد كرده و منشأ شر و فساد مي شود. و آن حضرت فرمود: هر كس سر به فرمان هوي و هوسش سپارد، دشمنش را كامياب ساخته است. و نيز فرمود: هر كس مدارا كردن را فرو گذارد، قرين ناخوشايند مي گردد و هر كس ورودي ها را نشناسد، خروجي ها (مكان يا زمان خروج) او را به زحمتش مي اندازد و هر كس قبل از آزمون و آگاهي، تن به آرامش و اعتماد و ايمني سپارد، خودش را در معرض هلاكت افكنده و سرانجام مشقت باري، براي خود رقم زده است. و همچنين حضرت فرمود: كسي كه راه راست و هدايت را بخاطر پيروي هوا و هوست پوشيده دارد، با تو دشمني كرده است. [ صفحه 273] و امام جواد عليه السلام فرمود: كسي كه بر مركب شهوات سوار است، لغزشهايش فرو گزار نمي شود. و آن حضرت فرمود: اعتماد به خداي متعال، بهاي هر كالاي گران و ارزشمند بوده، نردبان صعود به هر قله ي بلند و مرتفعي مي باشد. و نيز فرمود: از همنشيني شرور بپرهيز كه بسان شمشير ديدنش زيبا؛ ولي اثر و نتيجه اش زشت و ناپسند است. و همچنين فرمود: نيازمنديها، اميدوارانه (از خدا) طلب و خواسته مي شوند؛ در حالي كه آنها با قضاي الهي فرود مي آيند و سلامت و عافيت، زيباترين بخشش و موهبت است. و فرمود: هنگامي كه قضاي الهي فرود آيد، فضا تنگ و نفس گير مي شود (يا گشادگي و فراخي تبديل به تنگي و گرفتگي مي شود). و آن حضرت فرمود: كسي را دشمن مدار تا اينكه رابطه ي او را با خداي متعال به دست آوري كه هر گاه نيكوكار باشد، خداي متعال تسليم تواش نخواهد ساخت و چنانكه بدكار باشد، همين كه بدان آگاه شدي، او را بس است؛ به همين جهت او را دشمن مدار. و امام جواد عليه السلام فرمود در ظاهر و آشكار خودت را ولي و دوست خدا نشان مده؛ در حالي كه در نهان دشمن او هستي. و فرمود: احتياط، به اندازه ي ترس و بيم است. و فرمود: عزت مؤمن، در بي نيازي او از مردم است. و فرمود: نعمتي كه شكرش ادا نشود، به گناهي ماند كه آمرزيده نگردد. و فرمود: خشم و غضب كسي كه ستم خشنودش مي سازد، به تو زياني نمي رساند. و فرمود: كسي كه از برادرش، به حسن نيت خشنود نيست، به هديه ي او خشنود نخواهد گرديد. و فرمود: روزگار، پرده ي اسرار نهانت را مي درد. و فرمود: اگر از چيزي بي بهره بودي (يا منع شدي) در قبال آن شكيبايي كن و آرامش و تسلي داشته باش چرا كه اگر آن چيز به تو داده مي شد مدت كمي تو را همراهي مي كرد (به [ صفحه 274] خاطر كمي بقاء دنيا براي اهل آن). [886] . [887] 48 - ابن صباغ گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: همانا هر كس به خدا اعتماد كند، خداي متعال شادماني را به او مي نمايد. و هر كس به خدا توكل كند، خداي متعال امورش را كفايت مي كند. و اعتماد به خداي متعال، پناهگاهي است كه جز مؤمن، در آن پناه نمي گيرد. و توكل به خداي متعال، رهايي از هر بدي و حفاظ از هر دشمني است. و دين، عزت و دانش، گنج و سكوت، نور است. و نهايت زهد، ورع و پرهيزگاري است. و هيچ چيز چونان بدعت، دين را نابود نمي سازد. و از طمع، فاسد كننده تر براي مردان نيست. و با شبان (رهبر و پيشوا)، رعيت سر و سامان پيدا مي كند و با دعا است كه بلا دفع مي شود. و هر كس بر سمند عمر بنشيند (مساوي سني از او بگذرد و تجربه، كسب كند.) به جايگاه و خط پايان پيروزي راه مي برد. و هر كس دشنام گويد، پاسخ مي گيرد. و هر كس نهال تقوا بنشاند، ميوه هاي آرزو مي چيند. [888] . [889] 49 - اربلي آورده است: امام جواد عليه السلام فرمود: گمان بد به دوستي كه يقين به او تو را اصلاح و نيكو گردانيده است، تباه و ضايعت نسازد. و هر كس برادر خود را، نهاني موعظه كند، او را آراسته است و هر كس او را، آشكارا نصيحت نمايد، خوار و خفيفش كرده است. خير خواهي و نيكي خواستن از خوبان، به احترام كردن آنان است و خير خواهي و نيكي خواستن از بدان به ادب نمودن آنان است. [ صفحه 275] و دوستي، خويشاوندي اكتسابي است. و أجل و وقت مرگ براي پناه و نگهدارنده بوده انسان، كافي است (تا وقت مرگ انسان فرا نرسيده او در پناه ملائكه اي است كه از هر طرف او را به اذن الله حفظ مي كنند). و همواره تا سن هيجده سالگي، خرد و حماقت آدمي با يكديگر دست و پنجه نرم مي كنند؛ چون او به هيجده سالگي رسيد، آن كه در وجود آدمي بيشتر است، بر ديگري فائق مي آيد. و خداي متعال نعمتي به بنده ي خود نداده كه بداند آن نعمت از آن خداي متعال است، مگر اينكه خداي متعال شكر و سپاس آن را در نامه ي عملش مي نويسد؛ پيش از آنكه او را بر آن نعمت شكر و سپاس گويد و نيز گناهي مرتكب نمي شود كه بداند، خداي متعال از آن آگاه است؛ اگر بخواهد عقوبتش مي كند و اگر بخواهد او را مي آمرزد؛ مگر اينكه خداي متعال او را مورد مغفرت و آمرزش خويش قرار مي دهد؛ قبل از آنكه او، طلب مغفرت نمايد. [890] . [891] 50 - و نيز گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: توبه بر چهار پايه، استوار است: 1 - پشيماني با قلب. 2 -طلب مغفرت با زبان. 3 - توبه ي عملي با اعضاء و جوارح. 4 -و تصميم قاطعانه، به عدم مراجعت به كارهاي گذشته. و سه كار، از كارهاي خوبان است: 1 - بر پاداشتن واجبات. 2 - ترك محرمات. 3 - و پرهيز از غفلت زدگي در كار دين. و سه كار است كه بنده را به خشنودي خداي متعال مي رساند: آمرزش خواستن فراوان، افتادگي و فروتني و زياد صدقه دادن. و چهار چيز است كه هر كس داشته باشد، ايمانش كامل است: هر كس بخاطر خداي متعال، بذل و بخشش كند و به خاطر خداي متعال، منع نمايد و به خاطر خداي متعال، دوست بدارد و به خاطر خداي متعال، دشمن دارد. و سه چيز است كه هر كس داشته باشد، گرفتار پشيماني نمي شود: ترك كردن عجله و شتاب و مشورت نمودن و به هنگام اقدام به كاري، بر خداي متعال توكل كردن. [892] . [ صفحه 276]

## پزشكي

## معالجه ي سنگ كليه

[893] 1 - پسران بسطام گفته اند: از محمد بن نضر، مؤدب و آموزگار فرزند امام جواد عليه السلام روايت شده كه گفت: به حضرت از درد سنگ ريزه، شكايت نمودم؛ فرمود: واي بر تو! كه از داروي جامع پدرم بي خبري! عرض كردم: سرورم و آقايم! اوصافش را برايم بيان فرمائيد؛ فرمود: از آن دارو نزد ما هست؛ آي كنيزك! آن كوزه ي سبز رنگ را، بيرون بياور. راوي گفت: كنيزك، آن كوزه را بيرون آورد و حضرت، مقدار نخودي از آن خارج ساخت و به من فرمود: اين حبه را با آب سداب [894] يا آب ترب پخته شده بنوش كه البته از آن، عافيت خواهي يافت. راوي گفت: آن حبه را، با آب سداب نوشيدم و به خدا سوگند! تا به امروز، درد سنگ را احساس نكرده ام. [895] .

## درمان سردي معده و تپش قلب

[896] 2 - و نيز نقل كرده است: از عبدالله بن عثمان روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام از سردي معده ام و تپش قلبم، شكايت كردم؛ حضرت فرمود: مگر از داروي پدرم كه داروي جامعي است، بي خبري؟ عرض [ صفحه 277] كردم: اي فرزند رسول خدا! آن كدام است؟ حضرت فرمود: نزد شيعيان معروف است؛ عرض كردم: آقا و سرورم! من هم يكي از شيعيانم، ويژگي آن را برايم مرحمت كنيد تا درد خودم را، درمان كنم و به ديگران هم بدهم. حضرت فرمود: از زعفران و عاقرقرحا (آكركره) و سنبل و قاقله (هل) و بنگ و خربق سفيد و فلفل سفيد، به مقدار مساوي بردار و از ابرفيون (فرفيون) دو چندان و همه را بكوب و آرد كن و از پارچه ي حرير بگذران و با عسل بدون كف و موم و با دو برابر وزن همه ي آنها، مخلوط و خمير نما كه چون كسي تپش قلب و سردي معده دارد،يك حبه از آن را با آب زيره پخته شده بنوشد؛ البته به خواست خداي متعال شفا پيدا خواهد كرد. [897] .

## داروي بادي كه در بدن نفوذ كرده، از نقطه اي به نقطه ي ديگر مي رود

[898] 3 - همچنين آورده است: از فضل بن ميمون ازدي روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: اي پسر رسول خدا! من از بابت اين باد، درد زياد مي كشم. حضرت فرمود: تنها يك حبه، از داروي امام رضا عليه السلام را بردار و با كمي زعفران، به اطراف محل باد بمال؛ عرض كردم: داروي پدر بزرگوارتان چيست؟ حضرت فرمود: داروي جامعي است كه فلاني و فلاني، آن را مي شناسند. راوي گفت: نزد يكي از آن دو نفر، رفتم و يك حبه از آن دارو، گرفتم و همانگونه كه فرموده بود با آب زعفران به اطراف باد، ماليدم و شفا يافتم. [899] .

## داروي باد پليد

[900] 4 - و نيز روايت كرده اند: از صباح بن محارب نقل شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام بودم كه گفته شد: باد پليد، شبيب بن جابر را گرفته و صورت و چشمهاي او را بر گردانيده و كج و مايل گردانيده است. حضرت فرمود: براي درمان آن، پنج قرنفل [901] را در صراحي وت بطري خشك بريزد و در [ صفحه 278] آن را گل بگيريد (كه هوا در آن نفوذ نكند.) و به اندازه ي يك روز در آفتاب تابستان بگذاريد و در فصل زمستان به اندازه ي دو روز قرار دهيد؛ سپس بيرون آوريد و آن را، خوب بكوبيد و الك كنيد؛ آنگاه آن را به آب باران بياميزيد تا به صورتي، شبيه خلوق (تركيبي خوشبو) در آيد؛ بعد از اين، بيمار به پشت مي خوابد و دارو، به قسمت مايل و خميده ي بدنش (كه در اثر اين بيماري كج و مايل شده)، ماليده مي شود و همچنان مي ماند تا قرنقل خشك گردد؛ به يقين وقتي قرنقل بر بدنش خشك شد، خداي متعال باد پليد را از بدنش بيرون مي كند و به خواست خداي متعال، به بهترين حال خود باز مي گردد. راوي گفت: شيعيان سراسيمه، نزد او رفتند و او را مژده دادند و او نيز به دستور حضرت عمل كرد و به ياري خداي متعال، حالش از اول بهتر شد. [902] .

## ضعف معده

[903] 5 - كليني آورده است: از محمد بن عمرو بن ابراهيم روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام، از ضعف معده ام شكايت كردم. حضرت فرمود: حزاء [904] را با آب خنك بنوش؛ من نيز چنين كردم و از آن، به خواسته خود رسيدم. [905]

## بند آمدن خون حيض

[906] 6 - و نيز روايت كرده است: از علي بن مهزيار اهوازي نقل شده كه گفت: كنيزكي از ما، مبتلا به حيض شد و خون او، بند نمي آمد تا اينكه به حال مرگ افتاد؛ اما امام جواد عليه السلام، دستور داد تا آب آرد عدس(يا بو داده آرد عدس) بنوشد؛ او هم نوشيد و حيضش، بند آمد و شفا يافت. [907] . [ صفحه 279]

## درمان هپاتيت

[908] 7-همچنين آورده است: از علي بن مهزيار اهوازي روايت شده كه گفت: در خدمت امام جواد عليه السلام، غذا مي خورديم كه مرغ سنگخوار آوردند؛ حضرت فرمود: البته مبارك است و چنان بود كه پدرم، درود خدا بر او باد از اين پرنده، شگفت زده مي شد و خوش مي داشت و دستور مي داد كه آن را، به بيمار هپاتيت به صورت بريان شده بخورانند؛ چه اينكه براي وي سودمند است. [909] .

## بريدن رگ زاهر

[910] 8-ابن شهرآشوب گفته است: حسين بن احمد تميمي از امام جواد عليه السلام، روايت كرده كه حضرت در زمان مأمون؛ رگزني را طلبيد و به او فرمود: رگ زاهر مرا بزن. طبيب رگ زن عرض كرد: سرورم! من، اين رگ را نمي شناسم و اصلا به گوشم نخورده است؛ پس حضرت آن را نشان او داد؛ وقتي آن را بريد، زردآبه بيرون آمد؛ اين زردآبه، جريان پيدا كرد تا اينكه طشت را پر نمود؛ سپس حضرت به او فرمود: جلوش را بگير؛ و دستور داد، طشت را خالي كنند؛ آنگاه حضرت فرمود: رهايش ساز و مجددا زردآبه آمد؛ ولي كمتر از بار اول. پس حضرت فرمود: حالا آن را ببند؛ وقتي دست حضرت را بست، حضرت يكصد دينار اجرت به وي داد؛ رگ زن آن را گرفت و نزد «بخناس» رفت و داستان را براي او، تعريف كرد؛ اما او اظهار داشت: به خدا سوگند! از وقتي با پزشكي سر و كار دارم، هرگز چنين رگي را نشنيده ام؛ ولي فلان كشيش، در اين نزديكي زندگي مي كند و سن و سالي از او گذشته است، بيا نزد او برويم؛ شايد او از اين رگ آگاه باشد وگرنه، به كسي كه از آن آگاهي داشته باشد، دسترسي نخواهيم يافت؛ پس هر دو، پيش او رفتند و ماجرا را، به اطلاع او رساندند؛ او مدت طولاني، سرش را به زير افكند و به فكر فرو رفت؛ سپس اظهار داشت: شايد اين مرد، پيامبر يا پيامبرزاده باشد. [911] . [ صفحه 283]

## دعاها و زيارت ها

### دعاها

### از دعاي امام جواد است

[912] 1- صدوق گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام با خط مبارك خود كه من، آن را خوانده ام، براي مردي در دعايي نوشته بود كه چنين بگويد: اي آن كه پيش از هر موجودي، وجود داشت! سپس هر موجودي را، آفريد؛ آنگاه او، پايدار مي ماند؛ در حالي كه هر چيزي، نابود مي شود و اي آنكه در آسمانهاي فراز و در زمين هاي فرود و بر بالاي آنها و در ميان آنها و در زير آنها، معبودي جز او نيست تا پرستيده شود. [913] . [914] 2- سيد بن طاوس آورده است: از دعاي امام جواد عليه السلام است كه: خدايا! اي پروردگار ارواح فاني و محو شده (در وجود خداوند به طوري كه در مقابل او هيچ اند و از خود هيچ ندارند)! و بدنهاي پوسيده و گنديده! به حق فرمانبرداري جانهاي به تن بازگشته و به حق فرمانبرداري بدنهاي پيوند خورده و آميخته با رگهايشان و به حق آن كلمه اي از تو كه در ميان آنها، نافذ است و (با آن كلمه) حق را از آنان مي گيري؛ در حالي كه آفريدگان، در پيشگاه تو پايان داوري تو را، انتظار مي برند و اميد به لطف و مهرباني تو، دارند و از عقوبت بيمناك اند، بر محمد و آل محمد صلي الله عليه و اله وسلم درود فرست و نور روشنايي در چشمم قرار ده و اطمينان و يقين، در دلم بيفكن و ذكر خود را شب و روز، بر زبانم جاري ساز و عمل شايسته، روزيم فرما. [915] . [ صفحه 284]

### تسبيح نمودن حضرت

[916] 3 - راوندي نقل كرده است: تسبيح ذات حق، توسط امام عليه السلام در دوازدهم و سيزدهم هر ماه، از اين قرار است: پاك و منزه است، كسي كه بر اهل مملكت خويش، تجاوز روا نمي دارد؛ پاك و منزه است، كسي كه زمينيان را به مجازاتهاي گوناگون، عذاب نمي فرمايد؛ پاك و منزه است خداي متعال و با حمد و ستايشش او را تسبيح و تقديس مي كنم. [917] .

### قنوت امام جواد

[918] 4 - سيد بن طاوس گفته است: دعاي قنوت امام جواد عليه السلام، چنين است: خدايا! بخششهاي تو، پياپي است و نعمتهاي تو، بهم پيوسته و فراوان است و شكر ما كوتاه و ستايش ما، ناچيز و اندك مي باشد؛ در حالي كه تو به مهرباني كردن، نسبت به كسي كه اعتراف به كوتاهي خويش دارد، شايسته و سزاواري. خدايا! آب و نان (يا آب دهن ياقوت و بقيه جان) در گلوي اهل حق درمانده و گلوگير شده است و اهل صدق، در تنگنا افتاده اند؛ در حالي كه تو، نسبت به بندگان و هواخواهان خويش، دلسوز و مهرباني و سزاوار پذيرش دعاي ايشان و شتاب نمودن، در گشايش از آنان مي باشي. خدايا! بر محمد و آل محمد، درود فرست و نسبت به ما، چنان مساعدتي پيش دستي كن كه بعد از آن خفت و خواري اي نباشد و چنان نصرت و پيروزي اي به ما ببخش كه هيچ باطلي، آن را متزلزل نسازد و چنان نصيب و عرصه ي گسترده اي به ما مهيا و مقدر فرما كه ولي ات در آن، در امان و دشمنت، ناكام و نا اميد گردد و نشانه هاي تو در آنجا برپا گردد و دستوراتت، به اجرا در آيد و منافع (يا ستمهاي) دشمنانت، باز ايستد. خدايا! از جانب خويش، ما را به سراي رحمت و مهرباني به زودي وارد كن و تعجيل فرما و دشمنان خود را با عذاب و بلاي خود، به منزلگاه عقوبت و عذاب به زودي وارد كن و تعجيل فرما. [ صفحه 285] خدايا! ما را، ياري كن؛ به فريادمان برس و عقوبت و عذاب خويش را، از ما بردار و آن را، نصيب ستمكاران فرما. [919] .

### دعاي امام جواد در قنوتش

[920] 5 - و نيز گفته است: حضرت در قنوت خويش چنين دعا فرمود: خدايا! تو اولي، نه به شمارش و تو آخري، نه نهايت محدود؛ ايجادمان فرمودي، نه به خاطر اجبار و زور علتي و آفريدي ما را نه به خاطر اقتدار و نيروي حاجت و نياز بلكه با حكمت خويش، ايجادمان كردي از روي اختيار و با امر و نهي خويش، آزمودي مان آزمودني و با قوا و ابزار، تأييدمان فرمودي و آنها را به ما بخشيدي و ما را، به تاب و تحمل واداشتي و به طاعت و بندگي، تكليف كردي؛ پس دستور دادي، به جهت اختيار و حق انتخاب دادن و نهي فرمودي، به جهت ترساندن و زنهار دادن و فراوان بخشش نمودي و كمتر سؤال و بازخواست نمودي؛ با اين حال، نافرماني شدي و بردباري كردي و قدر و منزلتت، ناشناخته ماند و بزرگواري فرمودي. تو، پروردگار عزت و شكوهي و پروردگار عظمت و كبريايي (بزرگي و بزرگ منشي) و پروردگار احسان و نعمتهايي و پروردگار هدايا و نيكي هايي و پروردگار بخشش و عطايي و پروردگار وفا نمودن و وفاداري به وعده هايي و دلها، به ژرفاي تو احاطه نمي يابند و پندارها، به صفتي از تو نمي رسند و هيچ آفريده از آفريدگانت، به تو شباهت ندارد و هيچ پديده اي از مصنوعاتت، به تو مانند نمي شود؛ تو فراتر از آني كه احساس شوي و يا مس شوي، يا يكي از حواس پنجگانه تو را درك كند، و كجا ممكن است، آفريده اي آفريدگار خود را درك كند و تو، اي معبود من! بلند مرتبه تر از آني كه ستم پيشگان مي گويند، مرتبتي بلند و بزرگ. خدايا! هوادارانت را، بر دشمنان ستمگر، تجاوزكار، پيمان شكن،حق كش و بي دين خود، فائق گردان؛ دشمناني كه بندگانت را گمراه ساختند و معاني كتابت (قرآن) را، تحريف كردند و احكامت را، وارونه نمودند و حقت را، منكر شدند و با جرأت و جسارت خود نسبت به تو و با [ صفحه 286] ظلم و ستمشان در حق خاندان پيامبرت، سلام و صلوات و رحمت و بركات تو، بر آنها باد، در جاي اوليايت نشستند؛ پس گمراه شدند و آفريدگانت را، گمراه ساختند و پرده ي حرمت تو بر بندگانت را، دريدند و خدايا! مال تو را، به عنوان متداولي بينشان قرار مي دهند و به راحتي در آن به ناحق تصرف مي كنند و بندگانت را غلامان تحت امر خويش گرفتند و بار خدايا! جهان زميني ات را، در گنگي و كري و لالي و كوري (جهالت و گمراهي) بسيار تاريك و سياه انداختند؛ پس چشمانشان باز است، اما دلهايشان نابينا است و خدايا! هيچ حجتي بر تو، براي آنان باقي نمانده است؛ چه اينكه تو، بار خدايا! پرهيز و ترس از عذابت را، گوشزد كردي و عقوبتت را، بيان فرمودي و فرمانبرداران را، وعده احسان دادي و ترساننده ها و پيامبرانت را به سويشان فرستادي و پيشكششان نمودي؛ پس تنها گروهي، ايمان آوردند. بار خدايا! كساني كه ايمان آورده اند را، بر عليه دشمن خودت و بر دشمن اوليايت، كمك و ياري كن تا چيره و غالب شوند و به سوي حق، فرا خواننده باشند و از امام مورد انتظاري كه عدل و داد را به پا مي دارد، پيروي نمايند و بار خدايا! آتش خشم خود و آن عذابي كه از قوم ستمگر بر نمي گرداني را بر دشمنان خويش و بر دشمنان آنان (مؤمنين) تجديد فرما. خدايا! بر محمد و آل محمد، درود فرست و ضعف و ناتواني مخلصين در محبتت را، قوي و نيرومند ساز؛ آن كساني كه ما را، با دوستي و محبت ياري و كمك مي كنند؛ با حرف و عمل، از ما پيروي مي نمايند؛ با شريك گردانيدن ما در مالشان ما را ياري مي دهند؛ دوستدار ذكر و ياد ما، در اجتماعات خودشان مي باشند و بار خدايا! تكيه گاهشان را، محكم و استوار ساز و خدايا! دينشان را كه براي آنان پسنديده اي، پولادين گردان و نعمت خود را بر ايشان، تمام و كامل فرما و آنان را، خالص كن و مخصوص خودت برگزين و فقر و تنگدستي ايشان را، برطرف ساز و گرد و غبار نداري را، از ايشان بزداي و بار خدايا! گناهان و لغزشهاي آنان را بيامرز و دلهاي آنان را، بعد از اينكه هدايتشان كرده اي، به باطل مايل مگردان و پروردگارا! آنان را با گناهانشان وامگذار و آنچه از پاكيزگي كه در پرتو ولايت اولياي خود و دوري از دشمنانت به آنها بخشيده اي، بر ايشان نگهدار كه تو، بسيار شنوا و پاسخگويي و درود و تحيت خداوند بر محمد و آل پاك و پاكيزه اش باد. [921] . [ صفحه 287]

### دعا براي پسر شدن جنين (بچه در شكم)

[922] 6 - كليني آورده است: از محمد بن اسماعيل يا غير او، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! مردي براي زن حامله دعا مي كند كه خداي متعال فرزندي را كه در شكم دارد، پسر سالم و بي عيب قرار دهد. حضرت فرمود: از بسته شدن نطفه، تا چهار ماه دعا مي كند؛ چه اينكه جنين، چهل روز نطفه و چهل روز، خون بسته شده و چهل روز، پاره گوشت است و اين مدت، چهار ماه كامل مي باشد؛ سپس خداي متعال دو فرشته خلاق و آفريننده را، بر مي انگيزد و آن دو مي گويند: پروردگارا! چه موجودي بيافرينيم، پسر يا دختر؟ بدبخت يا خوشبخت؟ پس دستور لازم داده مي شود و آن دو اظهار مي دارند: پروردگارا! روزي او، چگونه؟ زمان مرگش، كي؟ و مدت عمرش، چه مقدار است؟ و بيان مقتضي، ارائه مي گردد و از اين پس پيمان او (پيمان با خداوند در اطاعت نكردن شيطان)، ميان دو چشمش قرار مي گيرد و او، در آن مي نگرد و همواره در شكم مادرش، راست قامت و سر بلند و سر به بالا است تا وقتي زمان خروجش نزديك شود، خداي متعال فرشته اي را بر مي انگيزد؛ پس او كودك را با شدت هر چه بيشتر به خروجي رحم مي راند و كودك متولد مي شود و پيمان مورد نظر، از يادش مي رود. [923] .

### دعاي بعد از نماز صبح

[924] 7 - كليني نقل كرده است: از محمد بن فرج روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام اين دعا را، برايم نوشت و به من آموخت و فرمود: هر كس اين دعا را بعد از نماز صبح بخواند، حاجتي نخواهد خواست، مگر اينكه برآورده خواهد شد و خداي متعال، مهمات او را كفايت خواهد فرمود: (شروع مي كنم يا استعانت مي جويم) از نام خدا و از ذات خدا و درود و تحيت خداوند، بر محمد و آل او باد و كار خود را، به خداي متعال وا مي گذارم كه او، البته به حال بندگان بصير و [ صفحه 288] بيناست؛ پس خداي متعال بازداشت از او (همان كس كه كارش را به خدا واگذار كرد)، هر بدي و ناخوشايندي را كه نيرنگ (بدخواهان) برانگيخت؛ خدايي جز تو، نيست؛ پاك و منزهي تو و من، به يقين از ستمكارانم، پس ما، دعاي او را مستجاب كرديم و او را، از گرداب غم و اندوه رهانيديم و مؤمنان را، اينگونه نجات مي دهيم؛ خداي متعال ما را كافي است و او، چه خوب وكيل و نماينده اي است؛ پس، از نعمت و فضل خداوند، چنان برخوردار شوند كه ديگر هيچ شر و بدي، به ايشان نرسد؛ آنچه خداي متعال اراده فرمود، شدني است و هيچ توش و تواني، جز توان و قدرت خداي (عظيم و بلند مرتبه) وجود ندارد؛ آنچه خداي متعال خواست، شدني است نه آنچه مردم اراده كنند؛ آنچه خداي متعال اراده فرمود، شدني است؛ هر چند مردم، خوش نداشته باشند؛ پروردگار (جهانيان)، مرا كافي از پروريدگان است؛ آفريدگار (جهان)، از آفريدگان مرا بس است؛ روزي دهنده ي (روزي خواران)، مرا از روزي خورندگان كافي است؛ مرا كافي است، آن كه ازلي است، از زماني كه بودم (با خلق شدم) فقط او مرا كافي است، مرا كافي است، آن خدايي كه جز او خدايي نيست؛ تنها بر او توكل كردم و او، همان پروردگار عرش بزرگ و با عظمت است. [925] .

### دعا بعد از نماز واجب

[926] 8 - و نيز گفته است: امام جواد عليه السلام فرمود: وقتي از نماز واجب فراغت يافتي، چنين بگو: خشنودم از اينكه خداي متعال پروردگار من است و محمد - درود خدا بر او و آل او باد - پيامبر من و اسلام، دين من و قرآن كريم، كتاب من و حضرت علي تا حضرت مهدي - سلام و صلوات خدا بر آنان باد - امامان من مي باشند. خدايا! حضرت حجة بن الحسن العسكري، ولي توست؛ پس او را از پيش رو و پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ و از بالا و از سمت پائينش، محافظت فرما و عمرش را، طولاني گردان و او را، اجرا كننده ي فرمان تو و منتقم و انتقام گيرنده دينت (يا غالب و [ صفحه 289] فاتح كننده دينت) قرار ده و آنچه مايه ي خشنودي و روشني چشم اوست، نسبت به خودش فرزندانش و در ميان خانواده اش و راجع به مال و منالش و در ميان شيعيانش و نسبت به دشمنانش، به آن حضرت بنمايان و به آنها (دشمنانش) از آن حضرت آنچه موجب ترس پرهيزشان مي باشد، نشان بده و راجع به آنان (دشمنانش) نيز، آنچه مايه ي خشنودي و روشني چشم حضرت است، به او ارائه فرما؛ همچنين سينه هاي ما و سينه هاي گروه مؤمنان را شفا بخش و مسرور كن. امام جواد عليه السلام فرمود: و چنان بود كه پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم وقتي از نماز خود فراغت مي يافت چنين مي فرمود: خدايا! لغزشهاي گذشته و آينده مرا، بيامرز؛ كارهايي كه نهاني يا آشكارا، از من سر زده است و نيز زياده روي ام را، راجع به خودم و تمام كارهايي را كه تو، از خودم بهتر مي داني. خدايا! پس و پيش اندازنده ي مخلوقات تويي (هر چيز را در جايگاه مناسب خود قرار مي دهي يا رحمتت را به هر كه خواهي تقديم و پيشكش مي كني و به هر كه خواهي پس مي زني)؛ خداي يكتايي جز تو، نيست؛ به حق آگاهي ات از غيب و به قدرت و استيلايت بر تمام آفريدگان سوگند! مادامي كه زندگي را، براي من از مرگ بهتر مي داني، مرا زنده دار و هنگامي كه مرگ را از زنده بودن، برايم بهتر مي داني مرا بميران. خدايا! من، خوف و خشيت از تو در نهان و آشكار را خواستارم و حقگويي در حال خشم و در حال خشنودي را از تو طلب مي كنم و ميانه روي و اعتدال در فقر و غنا (توانگري) و نعمت زوال ناپذير و چشم روشني پيوسته و دائمي و رضايتمندي از قضاي الهي را، از تو مي خواهم و بركت و سعادت مرگ بعد از زندگي و دلنشيني زندگي پس از مرگ و لذت نگاه و نظر به وجه و رويت (نظر به رحمتت يا به انبياء و اوليايت) و اشتياق به ديدارت را، و ملاقات تو را بدون سختي زيانبار و آزمون گمراه كننده، خواستارم. خدايا! ما را به آرايش ايمان آراسته دار و هدايت يافته هدايتگر، قرارمان ده؛ خدايا! ما را در جمع هدايت يافتگانت، هدايت فرما. خدايا! من! از تو تصميم درست و پايداري در كار و هدايت و ره يافتگي، مسألت مي كنم و نيز شكر و سپاس نعمت و عافيت نيكو و پسنديده ات و ادا نمودن حق و حقوقت را خواستارم و [ صفحه 290] از تو اي پروردگار من! روح و قلبي سليم و بي عيب و بي شرك و زباني صادق و راستگو مي خواهم و نسبت به دانسته هايت (از گناهان من)، آمرزش مي طلبم و خير و خوبي دانسته هايت را، در خواست مي كنم و از شر هر آنچه كه مي داني (شرش را)، به تو پناه مي برم كه البته تو مي داني و ما نمي دانيم و تو از نهانها، بسيار آگاه و با خبري. [927] .

### دعا در هنگام صبح و شب

[928] 9 - و آورده است: از محمد بن فضيل روايت شده كه گفت: نامه اي خدمت امام جواد عليه السلام نوشتم و از حضرت در خواست كردم، دعايي به من بياموزد؛ پس حضرت در جوابم نوشت: وقتي به صبح و شب در آمدي، چنين مي گويي: الله الله الله، پروردگار من است؛ آن بخشنده ي مهربان؛ هرگز به او شرك نمي ورزم و اگر بر اين جملات بيفزايي (تكرار كني)، بهتر است؛ سپس حاجتي را كه در نظر داري، درخواست مي كني كه اين دعا به خواست خداي متعال، براي هر حاجتي نافذ و مؤثر است؛ خداي متعال هر چه خواهد انجام دهد. [929] .

### دعا براي رهائي از زندان

[930] 10 - و نيز روايت كرده است: از علي بن مهزيار اهوازي نقل شده كه گفت: محمد بن حمزه ي غنوي، نامه اي به من نوشت و از من خواست، نامه اي به امام جواد عليه السلام بنويسم كه دعاي فرجي به او بياموزد؛ پس حضرت در جواب من نوشت: اما سؤال محمد بن حمزه، راجع به آموختن دعايي كه اميد گشايش از آن داشته باشد، پس به او بگو، بر اين دعا مداومت نمايد: «اي كسي كه از هر چيزي، كفايت مي كند! و هيچ چيز از او، كافي نيست؛ رويداد مهم مرا كه بدان گرفتار آمده ام، كفايت فرما.» همانا من، اميدوارم كه اين دعا، غم و اندوه او را به خواست خداي متعال بر طرف سازد. علي بن مهزيار گفت: پس من، دعا را به او، آموختم و جز مدت كوتاهي بر او نگذشت كه از زندان بيرون آمد. [931] . [ صفحه 291]

### دعا براي رفع زلزله

[932] 11 - صدوق نقل كرده است: از علي بن مهزيار اهوازي، روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام نامه اي نوشتم و از كثرت و زيادي زلزله ها در شهر اهواز، شكايت نمودم و عرض كردم: اجازه بدهيد از اينجا كوچ كنم. حضرت در جوابم نوشت: از آنجا كوچ نكنيد و روزهاي چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه بگيريد و غسل كنيد و لباسهاي پاكيزه بپوشيد و روز جمعه به بيرون شهر در آئيد و خداي متعال را بخوانيد كه او البته زلزله ها را از شما دفع خواهد نمود. علي بن مهزيار گفت: پس ما چنان كه فرموده بود، كرديم و زلزله ها فروكش كرد. [933] .

### اعمال شب بيست و هفتم ماه رجب

[934] 12 - سيد بن طاوس نقل كرده است: محمد بن عفير ضبي از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: همانا در ماه رجب، شبي وجود دارد كه براي مردم، از آنچه خورشيد بر آن مي تابد بهتر است و آن شب، شب بيست و هفتم آن است؛ رسول خدا عليه السلام، صبح آن شب به پيامبري رسيد و - خدا تو را به خير و صلاحش توفيق دهد - به يقين، براي عبادت كننده ي در آن شب از شيعيان ما معادل پاداش عبادت شصت سال خواهد بود. گفته شد: عمل آن شب چيست؟ حضرت فرمود: وقتي نماز عشاء را به جاي آوردي و در رختخواب خود خوابيدي؛ در ساعتي از ساعات شب، قبل از نيمه ي شب يا بعد از آن از خواب برخاسته، دوازده ركعت نماز با دوازده سوره، از سوره هاي نسبتا كوتاه (نه خيلي كوتاه و نه خيلي مفصل) بعد از ياسين تا كافرون به جاي مي آوري و چون بعد از هر دو ركعت نماز فراغت يافتي، بعد از سلام مي نشيني و سوره ي «حمد» را هفت مرتبه و سوره ي «فلق» و سوره ي «ناس» را هفت مرتبه و سوره ي «قل هو الله احد» [ صفحه 292] را هفت مرتبه و سوره ي «قل يا ايها الكافرون» را هفت مرتبه و سوره ي «انا انزلناه» را هفت مرتبه و «آية الكرسي» را هفت مرتبه، قرائت مي كني و بعد از آنها، اين دعا را مي خواني: حمد و ستايش از آن خدايي است كه همسر و فرزند، اختيار نكرده و در قدرت و سلطنت، شريك و انبازي ندارد و دوست و ياوري (يا سرپرستي) از روي ضعف و ذلت، برايش متصور نيست و او را بي اندازه بزرگ و با عظمت بشمار؛ خدايا!من، به جايگاه و محل اتصال عزتت بر پايه هاي عرش تو و به نهايت رحمتت (رحمتي كه بالاتر از آن رحمتي نيست) كه در كتاب قرآن آن را ثبت كردي (يا و به نهايت رحمتت كه همان كتاب توست) و به اسم بزرگتر بزرگتر بزرگتر تو و ذكر و ياد برتر برتر برتر تو و به حق كلمات تام و تمامت كه به صدق و راستي و عدل و داد، كمال يافته است، از تو مي خواهم كه بر محمد و آل محمد، درود فرستي و در حق من، آنچه سزاوار ذات توست، انجام دهي. آنگاه حاجت خود را، از خداي متعال درخواست كن؛ چه اينكه هيچ حاجتي نخواهي خواست، مگر اينكه بر آورده خواهد شد؛ هر گاه گناه، يا قطع رحم يا هلاكت گروهي از مؤمنان نباشد و با نيت روزه، شب را به صبح مي آوري؛ چرا كه روزه ي آن روز، مستحب است و معادل يك سال روزه مي باشد. [935] .

### عمل روز نيمه و بيست و هفتم ماه رجب

[936] 13 - و نيز گفته است: از ريان بن صلت روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام وقتي در بغداد بود، روز نيمه ي ماه رجب و روز بيست و هفتم آن را، روزه گرفت و تمام خدمتكاران و همراهان حضرت نيز روزه گرفتند و به ما دستور داد، نماز دوازده ركعتي را به جاي آوريم؛ در هر ركعت، حمد و سوره مي خواني و بعد از نماز، حمد را چهار مرتبه، قل هو الله احد را چهار مرتبه، (قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس) را چهار مرتبه قرائت مي كني و ذكر «لا اله الا الله و الله أكبر «سبحان الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم مساوي خدايي جز خداي يكتا نيست و خداي متعال بزرگتر از اين است كه وصف شود و پاك و منزه است خداي متعال و حمد و [ صفحه 293] ستايش از آن خداي متعال است و هيچ نيرو و قدرتي وجود ندارد، مگر از سوي خداي بلند مرتبه ي بزرگ.» را چهار مرتبه، ذكر «الله الله ربي لا اشرك به شيئا مساوي خداي يگانه، خداي يكتا پروردگار من است، هيچ چيز را شريك او قرار نمي دهم.» را چهار مرتبه و بالاخره ذكر «لا اشرك بربي أحدا مساوي احدي را شريك پروردگارم نمي سازم.» را چهار مرتبه مي گويي. [937] .

### دعاي امام جواد در شب اول ماه رمضان

[938] 14 - همچنين گفته است: عبدالعظيم حسني در شهر ري، روايت كرده كه گفت: امام جواد عليه السلام نماز مغرب را در شبي كه هلال ماه مبارك رمضان را مشاهده فرمود (اول ماه رمضان)، به جاي آورد و چون از نماز فراغت يافت و نيت روزه كرد دستهاي خود را بلند نموده، چنين فرمود: خدايا! اي كسي كه تدبير، از آن اوست و او، بر هر كاري تواناست! اي كسي كه خيانت و دزديده نگاه كردن چشمها و نهان داشت سينه ها و نهادها را، مي داند و او، باريك و ريزبين و داناي خفاياي امور و دقايق كارها و بسيار مطلع و آگاه است! خدايا! ما را از كساني قرار ده كه نيت مي كنند و به نيت، عمل مي نمايند و ما را از كساني كه شقي و بدبخت شده و سپس سستي و تنبلي مي كنند، مقرر مفرما و نيز از كساني كه به غير عمل متكي هستند، قرارمان مده. خدايا! تن هاي ما را از بيماري ها، سلامت گردان و بر اعمالي كه به ما واجب فرموده اي، ياري مان كن تا اينكه اين ماه تو، بر ما بگذرد در حالي كه ما واجبات تو را، در آن ادا كرده باشيم. خدايا! ما را بر روزه داشتن آن، ياري فرما و توفيق برخاستن و به پا داشتن اعمال آن را (نماز و استغفار و دعا و قرآن و شب زنده داري و..) به ما عطا كن و ما را براي اقامه ي نماز در اين ماه، نشاط و طراوت بخش و از قرائت قرآن كريم، محروممان مساز و پرداختن زكات (و صدقات) را در اين ماه، بر ما آسان فرما. [ صفحه 294] خدايا! بيماري و خستگي و مرض و آفت و آسيب را، بر ما مسلط مگردان. خدايا! افطار از روزي حلالت را، نصيب و روزي فرما. خدايا! سهم ما را از روزي ات، براي ما سهل و ساده گردان و رزق مقدر خويش را، بر ما آسان كن و آن را حلال، پاكيزه و پيراسته ي از گناهان و پالوده ي از جرم و بار سنگين گناهان قرار ده. خدايا! ما را جز خوراكي كه پاكيزه است و آلوده به پليدي و حرام نيست، مخوران و رزق و روزي خود را براي ما، حلال و بر كنار از آلايش پليدي و امراض گردان؛ اي كسي كه علم و دانشش به نهان، بسان آگاهي اوست از آشكار و عيان!؛ اي كسي كه به بندگانش بخشش مي كند، از روي كرم و احسان! اي كسي كه بر هر چيزي تواناست! و نسبت به هر چيزي آگاه و داناست ذكر و ياد خود را، به ما الهام فرما و ما را از دشواري خويش، دور دار و به آساني خويش برسان و به هدايت به حق، رهنمونمان باش و به راستي و درستي در كردار و گفتار توفيقمان ده و از بلاها، بازمان دار و از گناهان و لغزشها، حفظمان كن. اي كسي كه گناهان بزرگ و سنگين را، جز او نيامرزد و بدي و بدحالي را، جز وي بر طرف نسازد! اي مهربان ترين مهربانان و اي بخشنده ترين بخشندگان! (يا و اي بزرگوارترين بزرگواران!) بر محمد و خاندان پاكش، درود فرست و روزه هاي ما را، پذيرفته شده و به نيكي و تقوا پيوسته گردان و همچنين، تلاش و كوشش ما را، پذيرفته و مرضي درگاهت و قيام به عبادت و بندگي ما را، غير آميخته با گناهان و قرائت قرآن ما را بالا رفته (به سوي آسمان) و دعاهاي ما را شنيده شده قرار ده و ما را به فرجام نيك، راهنمايي فرما و از سختي و دشواري، دورمان دار و آساني را برايمان فراهم ساز و درجات ما را، بالا ببر و خوبيهاي ما را، مضاعف گردان و نماز و روزه ي ما را، بپذير و دعاهاي ما را، مستجاب كن و خطاهاي ما را، بيامرز و از بديهاي ما، درگذر و ما را از عمل كنندگان كامياب و رستگار، قرار ده و نه از كساني كه مورد خشم و غضب، قرار گرفته اند و نه از گمراهان تا اينكه ماه مبارك رمضان، بر ما بگذرد در حالي كه روزه و نماز ما را، در آن پذيرفته و اعمال ما را، پاك كرده و گناهان ما را آمرزيده و سهم ما را [ صفحه 295] از هر خير و ثوابي، به مقدار زياد عطاء كرده باشي كه تو، البته خداي اجابت كننده و پروردگار بسيار نزديك هستي و تو، بر هر چيزي احاطه داري. [939] .

### نفرين امام جواد در حق دشمنانش

[940] 15 - راوندي آورده است: از ابن أورمه روايت شده كه گفت: همانا معتصم (خليفه عباسي)، گروهي از وزيران خود را فرا خواند و گفت: براي من و بر عليه محمد بن علي بن موسي عليه السلام، به دروغ و تزوير گواهي دهيد و بنويسيد كه او، قصد دارد بر عليه من خروج نمايد؛ سپس حضرت را دعوت كرد و به او گفت: همانا، قصد داري بر عليه من، سر به شورش برداري. حضرت فرمود: به خدا سوگند! هيچ اقدامي در اين مورد، نكرده ام. معتصم گفت: فلاني و فلاني و فلاني، بر عليه تو گواهي مي دهند و آنها را حاضر نمودند. آنها گفتند: آري، ما اين نوشته ها را، از بعضي غلامان شما گرفته ايم. راوي گفت: معتصم، در پذيرايي نشسته بود و امام جواد عليه السلام، دست خود را بلند كرد و فرمود: خدايا! اگر اينان، به من دروغ مي بندند، به عقوبت بگيرشان. راوي گفت: ما، اطاق پذيرايي را مي ديديم كه چگونه، به تلاطم افتاد و به جلو و عقب حركت مي كرد و چون يك نفر از آنها، برمي خاست، تعادلش بهم مي خورد و مي افتاد؛ پس معتصم عرض كرد: اي فرزند رسول خدا! من از كاري كه كردم، توبه مي كنم؛ از پروردگارت درخواست كن تا اتاق پذيرايي را، آرام و بي حركت سازد. پس حضرت گفت: خدايا اتاق پذيرايي را از حركت باز ايستادن؛ در حالي كه مي داني اينان دشمنان تو و دشمنان من اند؛ پس آرام گرفت. [941] .

### نفرين امام جواد در حق آل فرج

[942] 16 - كليني نقل كرده است: از محمد بن سنان روايت شده كه گفت: بر امام هادي عليه السلام داخل شدم كه حضرت فرمود: [ صفحه 296] اي محمد! آيا براي آل فرج، اتفاقي افتاده است؟ به حضرت عرض كردم: عمر (بن فرج) مرد؛ پس حضرت فرمود: الحمدالله (حمد و ستايش از آن خداي متعال است) تا آنجا كه شمردم اين جمله را، بيست و چهار مرتبه تكرار فرمود؛ پس عرض كردم: سرور من! اگر مي دانستم كه اين خبر، خوشحالتان مي كند، هر آينه صبح زود پا برهنه و دوان دوان خدمتتان مي رسيدم. حضرت فرمود: اي محمد! آيا مي داني آن ملعون، به پدرم امام جواد عليه السلام چه گفته است؟ راوي گفت: عرض كردم: نمي دانم؛ حضرت فرمود: راجع به موضوعي، پدرم با او سخن مي گفت، و او در جواب گفت: تو را مست مي پندارم! پس پدرم فرمود: خدايا! اگر تو مي داني كه من، براي خشنودي تو روزه گرفته ام؛ مزه غارت و ذلت اسارت را به او بچشان؛ پس به خدا سوگند! روزگار سپري نگشت تا اينكه مال و دارايي اش به غارت رفت و خودش به اسارت در آمد و اكنون نيز به هلاكت رسيد - خدايش رحمت نكند - و به تحقيق خداي متعال (دعاي امام جواد عليه السلام را) بر او غالب و چيره كرد و او، همواره دوستانش را بر دشمنانش چيره و غالب مي سازد. [943] .

### حجاب آن حضرت

حجاب: دعائي است كه بوسيله ي آن ائمه معصومين عليهم السلام از چشم كساني كه قصد سوء به آنها داشتند غائب و ناپديد مي شدند. [944] 17 - سيد بن طاووس گفته است: حجاب محمد بن علي (امام جواد) عليه السلام اين است: آفريننده، با عظمت تر از آفريدگان است و روزي دهنده، گشاده دست تر از روزي خورندگان مي باشد و آتش خشم خداوند كه احاطه كرده و مانند ستونهاي بلند، بر كشيده است، قلوب متمردين و نافرمانها را مشتعل مي كند و حيله و مكر حسودان را به وسيله ي سوگند ها و احكام و دستورها و لوح محفوظ و پرده آويخته به عرش پروردگار عظيم و بزرگ ما به خودشان باز مي گرداند. حجاب گرفتم و در پس پرده، نهان گرديدم و پناهنده شدم و چنگ زدم و دژ و [ صفحه 297] حصن و سنگر بندي كردم به «الف، لام، ميم» و به «كاف، ها، يا، عين، صاد» و به «طا، ها»، و به «طا، سين، ميم» و به «حا، ميم» و به «حا، ميم، عين، سين، قاف» و به «نون» و به «طا، سين» و به «قاف»؛ سوگند به قرآن مجيد! و همانا آن، سوگندي است كه اگر بدانيد و آگاه باشيد، بسيار عظيم و بزرگ است! و خداي متعال، ولي و صاحب اختيار من و چه خوب وكيل و نماينده اي است. [945] .

### حرز امام جواد

[946] 18 - و نيز گفته است: ابو نصر همداني از حكيمه خاتون: دختر امام جواد و عمه ي امام عسكري عليها السلام، روايت كرده كه فرمود: وقتي امام جواد عليه السلام به شهادت رسيد، نزد همسرش ام عيسي دختر مأمون رفتم؛ پس او را تسليت و تعزيت گفتم و بسيار اندوهگين و در حال جزع و فزع بر فراق همسرش، يافتم خودش را با گريه و فرياد مي كشت پس بر جان او از تلخي مفارقت آن حضرت، ترسيدم؛ در اين ميان كه ما، راجع به آن حضرت و بزرگواري اش و ويژگيهاي اخلاقي وي و شرف و اخلاص و عزت و كرامتي كه خداي متعال به او عطا كرده بود سخن مي گفتيم، ناگهان ام عيسي اظهار داشت: آيا تو را، از مطلبي شگفت انگيز و واقعه اي بزرگ كه فراتر از تصور و توصيف است، باخبر نسازم؟ گفتم: و آن چيست؟ ام عيسي گفت: چنان بودم كه بسيار بر او، غيرت مي ورزيدم و همواره، مواظبش بودم و چه بسا، سخناني به گوشم مي رساند و شكايتش را، به پدرم مي بردم؛ پدرم مي گفت: دختركم! او را تحمل كن؛ چه اينكه پاره ي تن رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم است؛ يك روز كه دور خانه ي خودم نشسته بودم، دختري از در درآمد و به من سلام داد؛ پرسيدم: تو كيستي؟ او گفت: من، دختري از نسل عمار ياسرم و همسر ابو جعفر، محمد بن علي الرضا عليه السلام شوهر تو هستم؛ پس چنان غيرتي، به من روي آورد كه از طاقت و توانم بيرون بود؛ بي اختيار تصميم [ صفحه 298] گرفتم كه از خانه، خارج شوم و آواره كوچه و خيابان گردم و نزديك بود، شيطان وادارم كند كه به آن كنيز (خانم) توهين و جسارت نمايم؛ ولي خشم خود را فرو خوردم و با لباس و خوراك و هدايا به خوبي از او پذيرايي كردم اما همين كه آن خانم از نزد من، بيرون رفت؛ بي درنگ برخاستم و پيش پدرم رفتم و ماجرا را، به اطلاع او رساندم؛ در حالي كه او، مست و لا يعقل بود. پدرم گفت: اي غلام! شمشير مرا بياور؛ پس شمشير را به او داد و پدرم، سوار بر مركب شد و گفت: به خدا سوگند! او را خواهم كشت و چون چنين ديدم، با خودم گفتم: (انا لله و انا اليه راجعون) با خودم و همسرم چه كردم؟ و شروع نمودم، سيلي به صورت خود زدن؛ پس پدرم بر او داخل شد و پيوسته بر او شمشير زد تا او را قطعه قطعه كرد؛ سپس از نزد وي بيرون آمد و من گريزان، پشت سرش خارج شدم؛ تمام آن شب را نخوابيدم و چون روز، بالا آمد پيش پدرم رفتم و گفتم: آيا مي داني ديشب چه كردي؟ پدرم گفت: چه كردم؟ گفتم: پسر امام رضا عليه السلام را كشتي؛ پس چشمش خيره شد و از هوش رفت؛ آنگاه بعد از مدتي به هوش آمد و گفت: واي بر تو! چه مي گويي؟ گفتم: آري، به خدا سوگند! اي پدر! بر او داخل شدي و پيوسته با شمشير، بر او زدي تا او را كشتي؛ پدرم از شنيدن اين خبر، به شدت پريشان شد و گفت: ياسر خادم را نزد من بياوريد؛ پس ياسر خادم آمد و مأمون به او نگاه كرد و گفت: واي بر تو! اين دخترم چه مي گويد؟ خادم گفت: راست مي گويد اي امير مؤمنان!؛ پس مأمون با دست خود بر سينه و صورتش زد و گفت: (انا لله و انا اليه راجعون) مساوي ما از خدائيم و به سوي او مي رويم؛ به خدا سوگند! هلاك و تباه شديم و تا قيامت، رسوا گرديديم؛ واي بر تو اي ياسر! برو ببين، داستان او از چه قرار است و هر چه زودتر، مرا با خبر كن كه الان نزديك است، جان از تنم بيرون رود. پس ياسر بيرون رفت و من، سيلي به صورتم مي زدم و طولي نكشيد كه ياسر، بازگشت و گفت: مژده، اي امير مؤمنان! مأمون گفت: تو را مژده باد، چه خبر داري؟ ياسر گفت: خدمت حضرت رسيدم و ديدم نشسته و ملافه و پيراهني، برخود افكنده و مسواك مي كند؛ سلامش كردم و عرض نمودم: اي فرزند رسول خدا! دوست دارم اين پيراهن خود را، به من ببخشيد تا در آن نماز بگزارم و بدان تبرك جويم؛ البته مي خواستم به بينم آيا [ صفحه 299] اثر شمشير، بر بدن شريفش باقي است يا نه؛ پس به خدا سوگند! گويا بدنش سفيد، همچون دندان فيل بود كه اندكي، زردي داشته باشد و اثري از شمشير نداشت؛ پس مأمون، مدت درازي گريست و گفت: با اين حساب، هيچ حجتي باقي نمانده است؛ همانا اين ماجرا، براي اولين و آخرين پند و عبرت است و به ياسر خادم گفت: اي ياسر! سوار بر مركب شدنم و گرفتن شمشير و داخل شدن بر حضرت را، بخاطر مي آورم؛ اما نسبت به مراجعتم از نزد حضرت و برگشتم به جايگاهم چيزي به يادم نمي آورم: بنابراين، كار من و رفتنم به سوي او، چگونه بوده است؛ خدا لعنت كند اين دختره را به شديدترين وجه؛ به نزد او برو و به وي بگو: پدرت مي گويد: به خدا سوگند! اگر بعد از امروز، پيش من بيايي، شكايت كني يا بدون اجازه ي او، از خانه خارج شوي، هر آينه انتقام او را از تو خواهم گرفت؛ سپس خدمت فرزند امام رضا عليه السلام شرفياب شو و سلام مرا به او برسان و بيست هزار دينار، برايش ببر و «شهري» [947] را كه ديشب سوارش شدم، پيشكش حضرت كن؛ آنگاه به سادات بني هاشم دستور بده، خدمت حضرت شرفياب شوند و عرض ادب نمايند. ياسر خادم گفت: به بني هاشم، دستور لازم را دادم و خودم نيز با آنها، خدمت حضرت رسيدم و عرض ادب نمودم و سلام مأمون را، به حضرت رساندم و مبلغ مورد نظر را، در مقابل او نهادم و شهري را بر حضرت عرضه داشتم كه ساعتي در او نگريست، سپس تبسمي كرد و فرمود: اي ياسر! قول و قرار ميان ما و او، چنين بود كه حتي با شمشير بر من هجوم آورد؛ آيا او نمي داند كه مرا، ياور و مانعي است كه بين من و او، فاصله مي اندازد؟ عرض كردم: سرورم! اي فرزند رسول خدا! اين لحن عتاب و برخورد را، وا گذاريد و گذشت نمائيد؛ به خدا سوگند! و به حق جد بزرگوارت رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم، هر چه كرده از روي آگاهي نبوده و اصلا نمي دانسته كه در چه نقطه اي، از زمين خداي متعال است و به يقين، بين خودش و خداي خودش، نذر صادقانه كرده و سوگند خورده است كه بعد از اين هرگز شراب ننوشد و مست نكند؛ چه اينكه شراب، از بندها و دامهاي شيطان است و هنگامي كه شما، اي فرزند [ صفحه 300] رسول خدا! نزد او تشريف برديد، اين ماجرا را به خاطرش نياوريد و ملامت و سرزنشش نفرمائيد. امام جواد عليه السلام فرمود: به خدا سوگند! قصد و نظر من نيز همين بود؛ سپس لباسهاي خود را طلبيد و از جا، بلند شد و همه ي حاضرين، همواره حضرت بلند شدند تا اينكه به نزد مأمون در آمد و چون چشم مأمون به حضرت افتاد، پيش پاي حضرت بلند شد و او را به سينه چسبانيد و به وي خوش آمد گفت و به احدي، اجازه ورود نداد و پيوسته با حضرت گفتگو و مشورت مي كرد وقتي گفتگوها به پايان رسيد، امام جواد عليه السلام فرمود: اي اميرمؤمنان! مأمون جواب داد: گوش به فرمان تو هستم و بسيار تو را ياري نمايم؛ حضرت فرمود: يك نصيحتي براي تو دارم، آن را قبول كن؛ مأمون گفت: به ديده ي منت دارم؛ نصيحت شما چيست اي فرزند رسول خدا؟! امام جواد عليه السلام فرمود: مايلم كه تو، هنگام شب بيرون نروي؛ چه اينكه از اين مردم بخت برگشته نسبت به تو خاطر جمع نيستم و بازوبندي نزد من است كه مي تواني، خود را در حصار آن قرار دهي و از شرور و بلاها و ناگواريها و آفتها، ايمن گرداني؛ چنانكه ديشب خداي متعال مرا از تو نجات داد و هرگاه با وجود آن بازوبند، با سپاه روم و ترك، روبه رو شوي و همه ي اهل زمين، دست به دست يكديگر دهند تا بر تو فائق آيند؛ به خواست خداي جبار، هرگز طرفي نخواهند بست و چنانكه مايل باشي، حرز را برايت بفرستم تا در برابر تمام آنچه گفتم، بدان پناه جويي. مأمون گفت: آري، آن را به خط خودتان بنويسيد و برايم بفرستيد؛ حضرت فرمود: بلي. ياسر خادم گفت: چون صبح دميد، امام جواد عليه السلام قاصدي فرستاد و مرا فرا خواند؛ وقتي خدمت حضرت رسيدم و در مقابلش نشستم؛ پوست آهويي از آهوان سرزمين «تهامه» طلبيد؛ سپس با خط مبارك خود، بازوبند زير را نوشت؛ آنگاه به من فرمود: اي ياسر! اين بازوبند را به امير مؤمنان بده و به او بگو، آن را در ميان جعبه اي (كوچك) نقره اي كه آنچه بعدا خواهم گفت، بر آن حك مي شود، قرار دهد و چون خواست آن را به بازويش ببندد، به بازوي راستش ببندد و وضوي نيكو و تمام و كاملي بگيرد و چهار ركعت نماز بگزارد؛ در هر ركعت، حمد يك مرتبه و هفت مرتبه، آية الكرسي و هفت مرتبه، آيه ي شهد أنه لا اله الا هو و الملائكة و أولوا [ صفحه 301] العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم [948] و هفت مرتبه سوره ي والشمس و ضحيها و هفت مرتبه، سوره ي واليل اذا يغشي و هفت مرتبه، سوره ي قل هو الله احد را بخواند و چون از نماز فراغت يافت، در سختيها و مشكلات آن را بر بازوي راست خود ببندد و به حول و قوه ي الهي، از هر چيزي كه ترسان و بيمناك است، سالم خواهد ماند و سزاوار است كه اين اقدام، همزمان با حلول ماه در برج عقرب، صورت نگيرد و اگر با مردم سرزمين روم و پادشاهانشان، جنگ كند به خواست خداي متعال و بركت اين حرز، بر آنها پيروز خواهد گشت. روايت شده است كه وقتي مأمون، ويژگي هاي اين حرز و بازوبند را از امام جواد عليه السلام شنيد، با روميان جنگيد و خداي متعال بر آنان، نصرتش بخشيد و غنيمتهاي بسياري از ايشان، نصيبش فرمود و در هيچ جنگ و ستيزي، آن را از خود جدا نمي كرد و خداي متعال با فضل و كرمش، او را ياري مي كرد و با مشيت خويش، به پيروزي اش مي رساند؛ البته او با حول و قوه ي خويش، صاحب اختيار نصرت و پيروزي است. متن حرز از اين قرار است: «بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ ستايش خداي را كه پروردگار جهانيان است...» تا آخر سوره ي حمد... (ألم تري أن الله سخر لكم ما في الأرض و الفلك تجري في البحر بأمره و يمسك السماء أن تقع علي الأرض الا باذنه ان الله بالناس لرءوف رحيم) [949] «نديدي كه هر چه در زمين است، خدا مسخر شما گردانيد و كشتي در دريا، به فرمان او سير مي كند! و آسمان را، قدرت او نگاهداشته تا بر زمين نيفتد! مگر با اجازه خدا كه همانا خداي متعال، درباره ي بندگان بسيار رئوف و مهربان است.» خدايا! تو، يگانه اي؛ مالك [و جزا دهنده] روز جزايي؛ هر چه به خواهي، مي كني بدون منازعه و درگيري (با رقيب) و بهر كس به خواهي، بدون منت عطا مي كني و هر چه خواهي، انجام مي دهي هر حكمي كه اراده كني، صادر مي فرمايي و روزگار را، ميان مردم دست به دست مي گرداني و آنان را، بر سمند احوال گوناگون و حوادث رنگارنگ مي نشاني. از تو مي خواهم به حق اسمت كه بر بارگاه و سرسراي بزرگي و بزرگواري، نگاشته شده و از [ صفحه 302] تو مي خوانم به حق اسمت كه بر سراپرده اسرار برتر و غالب و بالاتر و نيكو و زيبا و تر و تازه و خرم نوشته شده است؛ همان اسمي كه رب و مدبر فرشتگان هشتگانه و رب عرشي است كه ثابت و استوار بوده و از جاي خود نجنبد! و از تو مي خواهم به حق آن چشمي كه به خواب نمي رود و به حق آن حياتي كه نمي ميرد و به نور و جهت كه هرگز به تاريكي نمي گرايد. و به حق اسم بزرگتر بزرگتر بزرگتر و به حق اسم عظيمتر عظيمتر عظيمتر، آن اسمي كه به حقيقت و باطن آسمانها و زمين، احاطه دارد و به حق آن اسمي كه خورشيد، از آن تابندگي يافت و ماه بدان پرتو افشان گرديد و درياها، به وسيله ي آن پر و لبريز شد و به تلاطم آمد و كوهها، به بركت آن برافراشته شد و به حق آن اسمي كه عرش و كرسي، بدان استقرار يافتند و به حق آن اسمي كه بر سرسراي عرش نگاشته شده است. و به حق آن اسمي كه بر سرسراي بزرگي و بزرگواري، نگاشته شده و به حق آن اسمي كه بر سرسراي شكوه و زيبايي، نوشته شده و به حق آن اسمي كه بر سرسراي قدرت و توانايي، ثبت گرديده است و به حق اسم تو كه عزيز است و به حق اسمهاي مقدس، بزرگوار و نهفته ي در گنجينه ي علم غيبت، و از تو نيكي و خيري را مي طلبم كه فراتر از حد اميدواري ام است، و از شر هر آنچه از آن بيم دارم و از شر هر آنچه بيم ندارم، به عزت و قدرت تو پناه مي برم. اي همره محمد صلي الله عليه و اله و سلم، در روز جنگ حنين! و اي همراه علي عليه السلام، در روز جنگ صفين!، اي پروردگار من! نابود كننده ي زورگويان و شكننده ي مغروران و متكبران تو هستي؛ از تو مي خواهم به حق طه و يس و به حق قرآن عظيم و به حق فرقان حكيم و محكم كه بر محمد و آل او درود فرستي و به وسيله ي اين بازوبند، بازوي صاحبش را محكم و استوار گرداني. و به وسيله ي تو هر زورگوي لجوج و كينه توز و هر شيطان سركش و هر دشمن بي رحم درنده خوي و هر دشمن زشت خو را به گلو و حلقومشان دفع مي كنم (از تو مي خواهم حلقومشان را بگيري وشرشان را از من كفايت و دفع كني) و او (صاحب بازوبند) را از كساني قرار ده كه خود را تسليم تو كرده و كار خود را به تو واگذار نموده و تو را، پشت و پناه خود قرار داده اند. خدايا! به حق اين اسمها كه آنها را به زبان آوردم و خواندم، در حالي كه تو به حق آنها از من آگاه تري و از تو مي خواهم، اي صاحب منت عظيم و بزرگ! و بخشش كريمانه و صاحب اختيار [ صفحه 303] دعاهاي مستجاب و كلمه هاي تام و كامل و اسمهاي نافذ و مؤثر! و از تو مي خواهم، اي روشنايي روز! و اي روشنايي شب! و اي روشنايي آسمان و زمين! و اي روشنايي نور و روشنايي! و اي روشنايي اي كه هر نور و روشنايي اي، به (قدرت و نور) او پرتو افشاني مي كند! اي داننده ي تمام نهفته ها و نهانها در خشكي و دريا و زمين و آسمان و كوهها! و از تو مي خواهم، اي كسي كه فاني نمي شود و نابود نمي گردد و زوال نمي پذيرد و و نه برايش شيئيتي است كه متصف به صفات (مخلوقات) شود (يا اينكه: و نه برايش چيزي مثل عضو است كه متصف به صفاتي شود غير از صفات عضو ديگر) و نه به حدي، محدود است و نه معبودي با وي است و نه معبودي جز او هست و نه در سلطنت و قدرتش، شريك و انبازي دارد و نه عزت، بر غير او يار مي شود؛ پيوسته به دانشها، آگاه است و بر دانشها، وقوف دارد و سامان دهنده ي امور است و بر زواياي هستي (يا: و بر همه حوادث و امور زماني) مطلع مي باشد و استواري دهنده ي تدبير بوده، نسبت به آفريدگان بينا و از كارها با خبر است. تو آن كسي هستي كه صداها، برايت فرو افتاده و نرم و آهسته اند و عقلها، در تو گم و سرگردان شده اند و اسباب و وسايل پيش تو (و با تو) در تنگنا و مضيقه اند (كارايي ندارند و همه كاره تويي) و نور تو، هر چيز را پر كرده و هر چيزي از تو، بيمناك است و هر چيزي به سوي تو، گريزان بوده و هر چيزي بر تو، توكل نموده است و تو، در بزرگي ات بلند مرتبه اي و در زيبايي ات، با شكوه و فوق العاده اي و در قدرت و توانايي ات، با عظمت مي باشي و تو آن كسي هستي كه چيزي، درك و دريافتت نكند و تو، بلند مرتبه، بزرگ و با عظمتي، اجابت كننده ي دعاها؛ برآورنده ي حاجتها؛ برطرف كننده ي غمها و غصه ها و صاحب نعمتها هستي. اي كسي كه در فراز خويش، فرود است و در فرود خود، فراز و در تابندگي خويش، نور افشان و در سلطنت و فرمانروايي خود، نيرومند و در حوزه اقتدار و مملكت خويش، عزيز و غير قابل نفوذ؛ بر محمد و آل او، درود فرست و صاحب اين بازوبند و اين حرز و اين نوشته را، با ديده ي بي خواب خويش محافظت كن و در حمايت ستون و پايگاه انحراف و زوال ناپذيرت قرارش ده و به حق توانايي ات بر وي، به او رحمت آور كه همانا او، روزي خور توست. بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ بنام خدا و به ذات خدا استعانت مي جويم؛ همسر و فرزندي، براي او نيست؛ بنام آن خدايي كه شأن او؛ قوي؛ برهان و حجت او عظيم و سلطان و قدرت [ صفحه 304] ملك او، شديد است؛ هر چه خدا خواهد، شدني و هر چه او نخواهد، ناشدني است؛ گواهي مي دهم كه نوح، رسول (صاحب رسالت و فرستاده شده به سوي همه مردم) خداست و ابراهيم، دوست خداست و موسي، هم صحبت و محرم اسرار خداست و عيسي پسر مريم، - درود خدا بر او و بر تمام ايشان باد - كلمه ي خدا و روح اوست و حضرت محمد صلي الله عليه واله و سلم خاتم پيامبران بوده، بعد از او پيامبري نيست. و از تو مي خواهم به حق آن ساعتي از روز قيامت كه ابليس ملعون، آورده مي شود و آن ملعون در آن ساعت مي گويد: به خدا سوگند! من نبودم، جز اينكه به تحريك سركشان و متمردان مي پرداختم؛ خدا نور آسمان و زمين است و اوست، مسلط و چيره و غالب، تنها اوست و قدرت برتر و غالب تنها از آن اوست. و اوست حكيم و آگاه. خدايا! و از تو مي خواهم به حق همه ي اين اسماء و صورت و صفاتشان كه عبارت است از: [ صفحه 305] پاك و منزه است، آن كسي كه عرش و كرسي را آفريد؛ و بر آن مستولي و حاكم شد؛ از تو مي خواهم هر بدي و خطري را، از صاحب اين نوشته ي من، برگرداني كه او بنده ي تو و فرزند بنده ي تو و فرزند كنيز توست و تو، آقا و سرور او هستي؛ پس اي خدا! و اي پروردگار! او را از همه ي بديها باز دار و ديده ي ستمگران و زبان دشمنان و كساني كه قصد بدي و ضرر زدن به وي را دارند، از او منصرف گردان و هر خطر و امر وحشتناك و ترسناكي را، از وي دفع فرما. و هر بنده اي از بندگانت، يا كنيزي از كنيزانت، يا سلطان سركش، يا شيطان مذكر، يا شيطان مؤنث، يا جن زده ي مذكر يا جن زده ي مؤنث يا غول [950] مذكر يا غول مؤنث كه قصد دارنده ي اين نوشته كند، به ظلم و ستم، يا ضرر و زيان، يا مكر و حيله، يا امر ناخوشايند، يا حقه، يا خدعه، يا آزردگي (يا جراحت يا قتل يا غلبه و چيرگي) يا بدگويي، يا فساد و تباهي، يا غرق، يا ريشه كن كردن و استيصال، يا آسيب و آفت (يا تباهي و هلاكت)، يا درگيري، يا پيمان شكني و بي وفايي و خيانت، يا استيلا و زور، يا پرده دري، يا زور آوري، يا آسيب رساني، يا عليلي و نقص، يا كشتار، يا آتش سوزي، يا انتقام گيري، يا قطع رابطه (يا قطع اندام)، يا جادوگري، يا تغيير شكل و شمايل، يا بيماري، يا درد، يا برص (پيسي) [951] يا جزام [952] ، يا شدت و ستي، [يا آفت و ضرر]، يا فقر و تنگدستي، يا گرسنگي، يا تشنگي، يا وسوسه، يا نقصان در دين و معيشت، پس او را، به هر وسيله كه خواهي و هر گونه، اراده كني و از هر كجا كه مايل باشي، كفايتش فرما؛ همانا تو، بر هر كاري قادر و توانايي و صلوات و سلام خداوند بر سيد و سرور ما، حضرت محمد و تمام آل او باد؛ صلوات و سلامي فراوان؛ و هيچ نيرو و تواني نيست، مگر از جانب خداي بلند مرتبه و بزرگ؛ و سپاس و ستايش، از آن خدا، پروردگار جهانيان است. اما آنچه بر جعبه (كوچك) نقره اي خالص (كه بر بازو بسته مي شود) نقش و حك مي شود، از اين قرار است: اي كسي كه در آسمانها، بلند آوازه و سرشناسي! اي كسي كه در زمين ها، مشهور و معروفي! اي كسي كه در دنيا و آخرت معروف و سرشناس مي باشي! گردن كشان و زور مداران، [ صفحه 306] در جهت خاموش نمودن نور و روشنائيت [953] و نيز به خوابانيدن و خفه كردن ذكر و يادت، تلاش و كوشش كردند؛ اما خداي متعال پروا كرده، جز اينكه نور تو (نور محمد و آل محمد صلي الله عليه و اله و سلم) را كمال بخشد و ذكر و يادت را ظاهر و آشكار كند، هر چند مشركان را خوش نيايد. [954] . [955] 19 - و نيز گفته است: حرز ديگري براي امام جواد عليه السلام نقل شده كه اين است: اي نور و روشنايي! اي دليل و برهان! و اي روشنگر و آشكار كننده! اي پرتو افشان! اي پروردگار من! بدي ها و آسيب هاي روزگار را، از من كفايت فرما و از تو مي خواهم، نجات روزي را كه در آن روز، در صور دميده مي شود. [956] .

## تعويذ هاي امام جواد

[957] 20 - طوسي آورده است: تعويذ روز شنبه: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ هيچ قدرت و تواني نيست، مگر از جانب خداي بلند مرتبه ي بزرگ؛ خدايا! اي پروردگار فرشتگان و روح [958] و پيامبران و رسولان! و مسلط و مستولي بر هر كه در آسمانها و زمين هاست؛ شر اشرار را از من، باز دار و چشمها و دلهاي آنها را كور ساز و ميان من و آنها، حجاب و پرده قرار ده؛ همانا تو، پروردگار ما هستي و هيچ تواني، جز از جانب خدا نيست؛ بر خداي متعال توكل كردم، همچون توكل پناهنده به او، از شر هر جنبنده اي كه پروردگارم سرنوشتش را در اختيار دارد و بر خداي متعال توكل كردم از شر آنچه در شب و روز؛ آرميده (از شر هر چه در عالم طبيعت وجود دارد و شب و روز بر آن مي گذرد) و از شر هر شر و بدي و صلوات و سلام خدا، بر محمد و آل او باد [959] . [960] 21 - و نيز گفته است: تعويذ روز يكشنبه، از تعويذ هاي امام جواد عليه السلام: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ خدا بزرگتر [ صفحه 307] است؛ خدا بزرگتر است (از اين كه وصف شود)، پروردگار عالم بر عرش خود حاكم و مستولي شد و آسمانها و زمين به حكمتش افراشته و استوار گرديدند و ستارگان، به فرمانش پرتو افشان شدند، و كوهها به اذن او، پا برجا گشتند؛ هر كس در آسمانها و زمين است، از قلمرو اسمش بيرون نيست؛ آن اسمي كه كوهها، از سر فرمانبرداري برايش رام و تسليم شدند و تن ها، در حالي كه كهنه و فرسوده اند، به فرمانش برانگيخته شدند و به آن اسم پناه مي برم و در پناه او مخفي و پوشيده مي شوم از شر هر گمراه كننده و تجاوز كار و طغيان گر و گردن كش و حسودي، و به اسم الله، پناه مي جويم، آن اسمي كه بدان، ميان دو دريا مانع قرار داد و پناه مي جويم به خدايي كه در آسمانها، برجهاي فراوان (يا مراد، همان منازل و برج هاي دوازده گانه ماه و خورشيد است يا مراد، ستارگان يا ستارگان بزرگ مي باشد) و در آن (آسمان) چراغ (خورشيد) و ماه نوراني، نهاد و آن (آسمان) را براي بينندگان، بياراست و از شر هر شيطان رانده شده اي نگاه داشت و در زمين، قله هاي محكم و استوار همچون ميخ قرار داد (آري پناه مي جويم) از اينكه بدي يا گناه و زشتي خارج از حد يا مصيبتي به من برسد؛ حاميم، حاميم، حاميم، اين كتابي است كه از سوي خداي رحمن و رحيم نازل شده است. حاميم، حاميم، حاميم، عين، سين، قاف، اين گونه خداوند عزيز و حكيم به تو و پيامبراني كه پيش از تو بودند، وحي مي فرستد و درود و سلام خداوند، بر محمد و آل او باد. [961] . [962] 22 - و نيز نقل كرده است: تعويذ روز دوشنبه از تعويذ هاي امام جواد عليه السلام: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ جانم را در پناه پروردگار بزرگم، از شر آنچه نهفته و از شر آنچه آشكار است و از شر هر ماده و نري و از شر هر چيزي كه خورشيد و ماه بر آن تابيده است، قرار مي دهم؛ بسيار پاك و منزه است، بسيار پاك و منزه است پروردگار فرشتگان و روح (كه مقامش برتر از فرشتگان است)؛ شما را اي گروه جنيان! اگر مي شنويد و فرمانبرداريد و اي گروه آدميان! به سوي خداوند لطيف و آگاه مي خوانم، و شما را اي جنيان و آدميان! به سوي آنچه (اين تعويذ) كه آن را با مهر پروردگار جهانيان و با مهر جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و با [ صفحه 308] مهر سليمان پيامبر عليه السلام، فرزند حضرت داود عليه السلام و با مهر حضرت محمد صلي الله عليه و اله و سلم، سرور رسولان و پيامبران - درود خدا بر او و خاندانش و تمام فرستادگانش باد -؛ مهر زدم مي خوانم. دور دار [پناه ده] از فلاني فرزند فلاني، هر آنچه صبح و شام مي كند اعم از صاحبان سم مثل مار و عقرب يا جادوگر يا شيطان رانده شده يا حاكم لجوج و سركش؛ به خواست خداي لطيف و ريز بين و آگاه گرفتم و برداشتم از او (شر) هر آنچه ديده شود يا ديده نشود و آنچه را چشم خواب يا بيدار مي بيند؛ براي شما (شرور)، برتري بر خداي بي شريك و انباز نيست و صلوات و سلام خداوند، بر فرستاده ي خود و سرور ما حضرت محمد پيامبر و خاندان پاكش باد. [963] . [964] 23 - همچنين آورده است: تعويذ روز سه شنبه، از تعويذ هاي امام جواد عليه السلام: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ جانم را در پناه خداوند بزرگ، پروردگار آسمان هاي برافراشته شده ي بدون ستون قرار مي دهم؛ در پناه كسي كه آسمانها را در مدت دو روز آفريد و كار هر آسماني را، بپرداخت و زمين را نيز در مدت دو روز خلق كرد و قوت و غذاي آن را، در آن مقدر و مقرر فرمود و كوهها را در زمين، همچون ميخ، نقطه ي اتصال و استحكام ساخت و بر روي آن، راههاي وسيع و گسترده قرار داد و ابر را پديد آورد و آن را مسخر خويش نمود و كشتي را به حركت در آورد و دريا را از زير فرمان خود گرفت و در زمين، كوههاي محكم و استوار و جوي بارها قرار داد؛ (جانم را در پناه خداوند مي گيرم) از شر هر چيزي كه در شب و روز هست و دلها بدان پيوند مي خورد و به چشم مي آيد، اعم از جن و انس؛ خدا ما را بس است، خدا ما را بس است، خدا ما را بس است؛ خدايي جز خداي يكتا نيست، حضرت محمد - درود و صلوات خدا بر او و خاندان پاكش باد -، فرستاده ي اوست. [965] . [966] 24 - و نيز گفته است: تعويذ روز چهارشنبه، از تعويذ هاي امام جواد عليه السلام: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ جانم را در پناه آن يكتاي بي نياز مي گيرم، از شر آنها كه با افسون در گره ها مي دمند (و سحر مي كنند) و از شر شيطان و شيطان زادگان؛ پناه مي برم به [ صفحه 309] خداي يگانه ي يكتاي بلند مرتبه از شر آنچه چشمم ديده و آنچه نديده، پناه مي برم به خداي يگانه ي بي مانند بزرگ بلند مرتبه، از شر هر كسي كه با كار سخت و دشوار، آهنگ من كند؛ خدايا! بر محمد و آل محمد، درود فرست و مرا در مجاورت و پناه خويش، در قلعه و دژ شكست ناپذير و بسيار محكم خود در آور همان جوار و دژ نفوذ ناپذير عظيم و مسلط و متكبر (يا جبران كننده ضعف ها و شكست ها) مالك و فرمانروا، بسيار پاك و مقدس، بسيار غالب و چيره، بسيار سلامتي بخش، ايمن كننده، اطمينان بخش (يا شاهد و مراقب) بسيار آمرزنده آگاه به نهان و آشكار و بسيار بزرگ و بلند مرتبه او خداست؛ او خداست؛ او خداست شريك و انبازي، براي او نيست؛ محمد رسول و فرستاده ي خداست؛ صلوات و سلام فراوان و هميشگي خداوند، بر او و خاندانش باد. [967] . [968] 25 - و نيز نقل كرده است: تعويذ روز پنجشنبه، از تعويذ هاي امام جواد عليه السلام: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ جانم را در پناه پروردگار مشرق ها و مغرب ها مي گيرم؛ از شر هر شيطان سركش و هر ايستاده و هر نشسته و هر دشمن و هر حسود و هر مستبد خود رأي و براي شما، از آسمان آبي فرو مي فرستد تا بدان پاكيزه تان گرداند، پليدي شيطان را، از شما بزدايد، و دلهاي شما را به يكديگر پيوند دهد و گامهايتان را بدان استوار فرمايد؛ پاي خود را به زمين بكوب (چشمه آبي پديد مي آيد)؛ اين چشمه ي آبي خنك، براي شستشو و نوشيدن است؛ از آسمان، آبي پاك كننده نازل كرديم تا به وسيله ي آن، سرزمين مرده اي را زنده كنيم و آن را، به مخلوقاتي كه آفريده ايم - چهار پايان و انسان هاي بسيار - مي نوشانيم؛ هم اكنون، خداوند، به شما تخفيف داد؛ اين تخفيف و رحمتي است، از ناحيه ي پروردگار شما؛ خداي متعال مي خواهد، كار را بر شما سبك كند؛ و خداوند، شر آنها را از تو دفع مي كند و او، شنونده و دانا است؛ خدايي جز خداي يكتا نيست و خداوند بر كار خود، فائق و پيروز است؛ خدايي جز خداي يكتا نيست؛ محمد رسول و فرستاده ي خداست؛ درود و صلوات خدا، بر او و خاندانش باد. [969] . [970] 26 - همچنين گفته است: [ صفحه 310] تعويذ روز جمعه، از تعويذ هاي امام جواد عليه السلام: از عبدالعظيم حسني عليه السلام روايت شده كه گفت: همانا امام جواد عليه السلام، اين دعاي (تعويذ) را براي پسرش ابوالحسن (امام هادي) عليه السلام، در حالي كه كودك و در گهواره بود، نوشت و روز به روز، او را با آن تعويذ مي فرمود: بنام خداوند بخشنده ي مهربان؛ هيچ قدرت و تواني نيست، مگر از سوي خداي بلند مرتبه ي عظيم؛ خدايا! اي پروردگار فرشتگان و روح (كه مقامش بالاتر از ملائكه است) و پيامبران و رسولان! و چيره و فائق بر هر كسي كه در آسمانها و زمين است! و آفريننده و مالك هر چيزي! باز دار از من، شر دشمنان ما را و هر كسي كه از جن و آدمي، آهنگ بدي ما كند و چشم ها و دلهاي آنها را، كور ساز و ميان ما و آنها، پرده و نگهبان و محافظ و دفع كننده قرار ده؛ همانا تو، پروردگار ما هستي و هيچ قدرت و تواني، جز از جانب خداوند براي ما نيست؛ تنها بر او توكل كرديم و تنها به سوي او رو آورديم و او نفوذ ناپذير و محكم كار است. اي پروردگار ما! ما را از هر بدي و از شر هر جنبنده اي كه در فرمان توست و از شر هر چيزي كه در شب و روز، جايگير شده و از هر شر و بدي و از شر هر صاحب شري، عافيت عطا كن؛ اي پروردگار جهانيان! و اي معبود فرستادگان! و بر محمد و تمام خاندان او و بر اولياي خويش، درود فرست و محمد و آل او را، به كاملترين آن، مخصوص گردان و هيچ قدرت و نيرويي نيست؛ مگر از جانب خداوند بلند مرتبه ي عظيم. استعانت مي جويم به نام خدا و به ذات خدا؛ به خداي متعال، ايمان مي آورم و به خداي متعال، پناه مي برم و به (ريسمان) خداي متعال چنگ مي زنم و به خداي متعال، پناهنده مي شوم و از او امان مي خواهم و به عزت و نفوذ ناپذيري و قدرت باز دارندگي اش، خود را از شيطانهاي آدمي و جني و پياده نظام آنها و سواركارشان و دويدنشان و ميلشان (به من) و رجوعشان و نيرنگشان و شرشان و شر كارهاي آنان در پوشش شب و روز، از دور و نزديك و از شر غائب و حاضر و شاهد (اين مجلس) و قصد كننده (اين مجلس از دور)، زنده آنها يا مرده شان، بينا يا كورشان، و از شر عموم و خواص و از شر نفس و وسوسه هاي او و از شر همه ي ترس و بيم ها و احساس و تماس و پوشش (لباس) و از چشم جن و انس نگاه مي دارم و (نيز) با آن اسمي كه به واسطه ي آن تخت بلقيس به لرزه در آمد، خود را از شر همه ي آنها نگاه [ صفحه 311] مي دارم. و دينم و جانم و تمام آنچه را كه به آن اهتمام و توجه و عنايت دارم را در پناه تو قرار مي دهم و از شر هر چهره اي و خيالي، سفيد و يا سياه يا عكس و تصوير، هم پيمان يا غير آن، از كساني كه در فضا يا در ابر جايگير مي شوند؛ يا در تاريكي و روشنايي، يا سايه و آفتاب، يا خشكي و دريا، يا زمين هموار و زمين سخت و ناهموار يا آباداني و ويرانه، يا زمين بلند و خشك و بي حاصل و سرزمين پر درخت و بيشه و محل جريان و فرو رفت آب يا معبد اهل كتاب و گورستان آنها يا بيابان بي آب و علف و صحرا و يا گورستانها منزل مي كنند، از برگشت كنندگان و در آيندگان از كساني كه در شب، آشكار و در روز، پخش و پراكنده مي شوند و به هنگام شب و در صبحگاه و در بامداد و آخر روز، (خودنمايي مي كنند به تو پناه مي برم) و از نگاهبانان و مشرف شوندگان (يا صاحبان شك و تهمت و در شك افكنندگان) و افسانه سرايان شب و سستي و ضعف آورندگان و فرعونيان و شيطان صفتان و از همدستان و همسران و قوم و قبيله ي آنان و از وسوسه و عيب جويي ايشان و دميدنشان و فتنه گري آنها و پيشدستي آنان و جادوگريشان و زدنشان و چشم زخم آنها و نگاه تند و آني شان و نيرنگشان و آمد و شدشان و از شر هر شروري، اعم از جادوگران انس و جادوگران جن و از شر ام الصبيان [971] . و زاد و ولدشان و هر آنچه كه بر آن وارد مي شوند و از شر هر صاحب شري، دروني يا بيروني واقع و عارض شود يا خودش پا در ميان گذارد آرام باشد يا پويا و در تكاپو و از شر طپيدن رگ و سردرد و درد شقيقه [972] و أم ملدم (كنيه تب) و تب و تبي كه روز سوم دوباره مي آيد و تبي كه روز چهارم دوباره مي آيد و تب نوبه و تب و لرز و تب و لرز سخت و تب باطن و ظاهر بدن (يا امراض داخلي و خارجي) و از شر هر جنبنده اي كه اختيارش در دست توست به تو پناه مي برم؛ همانا،تو بر روش راست و ثابت و بر اساس عدل و حكمت عالم را تدبير مي كني و سلام و صلوات خداوند، بر محمد و خاندان او باد. [973] . [ صفحه 312]

## استخارة

### اشاره

[974] 27 - علي بن اسباط از قول كسي كه امام جواد عليه السلام با او سخن گفته، روايت كرده است كه حضرت به او فرمود: همانا من، هر گاه بخواهم در كار بزرگ و مهمي استخاره و طلب خير كنم؛ در يك نشستن (بدون هيچ فاصله اي) صد مرتبه از خداي متعال طلب خير مي كنم و چنانكه استخاره، براي خريدن گوسفند يا مانند آن باشد، در يك نشستن (بدون هيچ فاصله اي) سه مرتبه از خداي متعال طلب خير مي كنم و (الفاظي كه با آنها از خداوند طلب خير و استخاره مي كنم چنين است:) مي گويم: خدايا! من از تو كه داناي آشكار و نهاني، در خواست مي كنم اگر چنان است كه در علم تو، انجام فلان كار براي من بهتر است، آن را برايم برگزين و دسترسي به آن را، برايم آسان گردان و اگر چنان است كه مي داني برايم در دين يا دنيا يا آخرتم شر است (و به آنها ضرر مي رساند؛) پس آن را از من بگردان و بهتر از آن را، برايم جايگزين فرما و در اين كار، مرا به قضاي خود راضي و خشنود ساز، چه اينكه تو، مي داني و من، نمي دانم و تو، مي تواني و من، نمي توانم و تو، حكم مي كني و من، نه؛ همانا تو، داناي همه ي غيبها (و امور پنهاني) هستي. [975] . [976] 28 - سيد بن طاوس نقل كرده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: امام جواد عليه السلام در نامه اي، به ابراهيم بن شيبه نوشت: خواسته ي تو را، راجع به ملكي كه به خاطر آن، مورد تعرض حاكم قرار گرفته اي و در مورد آن (از من) مشورت خواسته بودي، دانستم؛ بنابراين از خداي متعال خير و نيكي همراه با سلامتي و عافيت را صد بار بخواه (بگو استخير الله برحمته خيرة في عافية؛ يعني از خداي متعال، به رحمتش خير و نيكي توام با عافيت، درخواست مي كنم.) پس اگر بعد از آن، به دلت افتاد كه آن ملك را بفروشي، آن را بفروش و ملك ديگري را به خواست خداي متعال، جايگزين آن ساز و در ميان شمارگان استخاره، صحبت مكن تا صد مرتبه، به خواست خداي متعال كامل گردد. [977] . [ صفحه 314]

### زيارت ها

### ثواب و پاداش زيارت پيامبر اكرم

[978] 1 - طوسي آورده است: از ابن ابي نجران روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به كسي كه از روي قصد و با ميل و اراده، پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم را زيارت كند، سؤال كردم؟ حضرت فرمود: پاداشش، بهشت است. [979] . [980] 2 - ابن قولويه نقل كرده است: از عبدالرحمن بن ابي نجران روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! پاداش كسي كه قبر رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم را از روي قصد با ميل و اراده، زيارت كند چيست؟ حضرت فرمود: انشاء الله خداي متعال او را به بهشت مي برد. [981] .

### زيارت فاطمه ي زهرا

[982] 3 - طوسي گفته است: از ابراهيم بن عيسي بن محمد عريضي روايت شده كه گفت: يك روز كه امام جواد عليه السلام براي ما سخن مي گفت،فرمود: وقتي به زيارت قبر جده خود، فاطمه ي زهرا عليها السلام رفتي، چنين بگو: اي آزموده! آن خدايي كه تو را آفريده، پيش از آفريدن تو، تو را بيازمود؛ پس تو را براي [ صفحه 315] [983] 6 - كليني آورده است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: خدمت امام جواد عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! زيارت امام رضا عليه السلام برتر است، يا زيارت ابا عبدالله الحسين عليه السلام؟ حضرت فرمود: زيارت پدرم، برتر است و علت آن، اين است كه همه ي مردم به زيارت امام حسين عليه السلام مي روند؛ در حالي كه پدرم را، تنها شيعيان خاص، زيارتش مي نمايند. [984] .

### فضيلت زيارت امام رضا و ثواب آن

[985] 7 - شيخ صدوق نقل كرده است: از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفري روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: همانا ميان دو كوه طوس، قطعه اي است كه از بهشت گرفته شده است؛ هر كس به آن در آيد، در روز قيامت از آتش ايمن خواهد بود. [986] . [987] 8 - و نيز گفته است: از عبدالرحمان بن ابي نجران روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام پرسيدم: چه مي فرمائيد در پاداش كسي كه پدر بزرگوارت را زيارت كند؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند! بهشت است. [988] . [989] 9 - همچنين آورده است: از احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطي روايت شده كه گفت: در كتاب (نوشته ي) امام رضا عليه السلام خواندم كه: به شيعيانم ابلاغ كن كه زيارت من، نزد خداي متعال با هزار حج برابر است. راوي گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: هزار حج؟! حضرت فرمود: آري؛ به خدا سوگند! و برابر با هزار هزار حج است، براي كسي كه با معرفت آن حضرت را زيارت كند. [990] . [991] 10 - و نيز نقل كرده است: عبدالعظيم حسني از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: براي كسي كه پدر بزرگوارم را با [ صفحه 316] معرفت حقش در طوس زيارت نمايد، بهشت را از جانب خداي متعال ضمانت مي كنم. [992] . [993] 11 - همچنين گفته است: از علي بن اسباط روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام پرسيدم: پاداش كسي كه پدر بزرگوارت را در خراسان زيارت كند، چيست؟ حضرت فرمود: بهشت است؛ به خدا سوگند! بهشت است؛ به خدا سوگند! [994] . [995] 12 - و نيز آورده است: از عبدالعظيم حسني روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: هيچ كس پدرم را زيارت نمي كند كه آزار و اذيتي از قبيل باران، سرما، يا گرما به او برسد، مگر اينكه خداي متعال بدنش را بر آتش جهنم، حرام مي فرمايد. [996] . [997] 13 - كليني گفته است: از محمد بن سليمان روايت شده كه گفت: از امام جواد عليه السلام راجع به مردي پرسيدم كه حج واجب خود را به جاي آورده و با احرام عمره ي تمتع، داخل حرم شده و خداي متعال او را در انجام عمره و حجش ياري كرده است؛ سپس به مدينه رفته، پيامبر خدا صلي الله عليه و اله و سلم را زيارت نموده است؛ آنگاه با معرفت به حق شما و آگاهي از اينكه شما حجت خدا بر خلق او هستيد و در ورودي به ساحت قدس ربوبي مي باشيد، خدمت شما رسيده و شما را زيارت كرده است؛ بعد از اين، به زيارت حضرت اباعبدالله الحسين عليه السلام مشرف شده؛ سپس امام موسي كاظم عليه السلام را در بغداد زيارت نموده، آنگاه به شهر و ديار خود مراجعت كرده است. پس چون موسم حج فرا رسيده، خداي متعال حج دوباره، روزي اش كرده است؛ اكنون بفرمائيد فضيلت كدام يك بيشتر است؛ بعد از حج واجب، رفتن و حج دوباره (و مستحبي) به جاي آوردن؛ يا به قصد زيارت پدر بزرگوارت علي بن موسي الرضا عليه السلام به خراسان رفتن؟ حضرت فرمود: (نه؛ بلكه) رفتن به خراسان و زيارت امام رضا عليه السلام برتر است؛ ولي بايد اين كار در ماه رجب صورت گيرد و زيارت آن حضرت، امروز (در ايام حج) روا نيست؛ زيرا اين كار براي ما و شما از طرف حكومت، زشت و زننده تلقي مي شود. [998] . [ صفحه 317] [999] 14 - ابن قولويه آورده است: از حمدان دسوايي روايت شده كه گفت: بر امام جواد عليه السلام داخل شدم و عرض كردم: پاداش كسي كه پدر شما را در طوس زيارت كند، چيست؟ حضرت فرمود: هر كس قبر پدرم را در طوس زيارت كند، خداي متعال گناهان گذشته و آينده ي او را مي آمرزد. حمدان گفت: مدتي بعد، ايوب بن نوح بن دراج را ديدم و به او گفتم: اي ابا الحسين! همانا من، از آقايم امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: هر كس قبر پدرم را در طوس زيارت كند، خداي متعال گناهان گذشته و آينده اش را مي بخشد. ايوب گفت: آيا بيشتر از اين، برايت بگويم؟ گفتم آري؛ او گفت؛ از وي (يعني امام جواد عليه السلام) شنيدم كه چنين فرمود و اضافه كرد كه: چون روز قيامت فرا رسد، براي زائر قبر امام رضا عليه السلام، منبري مقابل منبر رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم نصب مي شود، تا وقتي كه حساب رسي مردم به پايان رسد [تا وقتي كه خداي متعال، از حسابرسي خلايق فارغ گردد.] [1000] . [1001] 15 - و نيز گفته است: علي بن ابراهيم به نقل از حمدان بن اسحاق گفت كه: از امام جواد عليه السلام شنيدم، يا مردي از قول حضرت برايم نقل كرد كه حضرت فرمود: هر كس قبر پدرم را در طوس زيارت كند، خداي متعال گناهان گذشته و آينده اش را مي آمرزد. راوي گفت: بعد از زيارت حضرت، به حج مشرف شدم و ايوب بن نوح را ديدم و او به من گفت: امام جواد عليه السلام فرمود: هر كس قبر پدرم را در طوس زيارت كند، خداي متعال گناهان گذشته و آينده ي او را مي آمرزد و براي وي، منبري در مقابل منبر رسول خدا صلي الله عليه و اله و سلم و علي عليه السلام قرار مي دهد تا وقتي كه خداي متعال، حسابرسي خلايق را به پايان برساند. بعدها ايوب بن نوح را، در حال زيارت حضرت رضا عليه السلام ديدم كه گفت: آمده ام، منبر را درخواست كنم. [1002] . [ صفحه 318] [1003] 16 - همچنين گفته است: از علي بن مهزيار، روايت شده كه گفت: به امام جواد عليه السلام عرض كردم: پاداش كسي كه قبر امام رضا عليه السلام را زيارت كند، چيست؟ حضرت فرمود: پاداش او بهشت است؛ به خدا سوگند! [1004] . [1005] 17 - و نيز آورده است: از داود بن صرمي روايت شده كه گفت: در روايتي از امام جواد عليه السلام شنيدم كه مي فرمود: هر كس قبر پدرم را زيارت كند، پاداشش بهشت است. [1006] .

### چگونگي زيارت امام رضا

[1007] 18 - مجلسي آورده است: زيارت آقا و سرور ما امام رضا عليه السلام - بر او و بر پدران بزرگوار و فرزندان گرامي اش، سلام و صلوات خدا باد - در هر وقتي، مناسب و شايسته است و بهترين وقت آن، ماه شريف رجب مي باشد؛ اين مطلب از فرزند گرامي اش امام جواد عليه السلام، روايت شده است و متن زيارت، از اين قرار است. سلام بر تو، اي ولي خدا! سلام بر تو، اي حجت خدا! سلام بر تو، اي نور خدا در تاريكي هاي (ظلم و ستم) زمين! سلام بر تو، اي ستون استوار دين! سلام بر تو، اي وارث برگزيده ي خداوند، آدم! سلام بر تو، اي وارث دوست خداوند، ابراهيم! سلام بر تو، اي وارث هم صحبت خداوند، موسي! سلام بر تو، اي وارث روح خداوند، عيسي! سلام بر تو، اي وارث فرستاده ي خداوند، محمد! سلام بر تو، اي وارث امير مؤمنان علي بن ابي طالب! سلام بر تو، اي وارث امام حسن و امام حسين عليهما السلام، دو سرور جوانان اهل بهشت! سلام بر تو، اي وارث امام علي بن الحسين سرور عبادت پيشگان! سلام بر تو، اي وارث امام محمد بن علي شكافنده ي دانش اولين و آخرين! سلام بر تو، اي وارث امام جعفر صادق نيكو كار متقي! سلام بر تو، اي وارث امام موسي كاظم دانشمند مهربان! سلام بر تو، اي بسيار درستكار شهيد (امام رضا)! سلام بر تو، اي سرپرست مردم و جانشين (هشتم رسول خدا) نيكو كار پرهيزگار. [ صفحه 319] گواهي مي دهم كه تو، به يقين نماز را به پا داشتي و زكات را، بپرداختي و امر به معروف و نهي از منكر نمودي و پيوسته، بندگي خدا كردي تا اينكه جهان آخرت و عالم يقين را درك كردي. سلام بر تو، امامي كه جگر سوخته است و امامي كه بزرگوار و گرامي نسب و نژادي و دور (از وطن) و نزديك به (شيعيان) هستي و زهر داده شده ي در غربت مي باشي! سلام بر تو، اي دانشمند بيدار و آگاه! و مقام برجسته و بزرگ! اي دور افتاده از تربت جد و پدرش! سلام بر كسي كه فرزندان و خانواده اش را دستور داد، بر او نوحه و زاري كنند؛ پيش از آن كه شهادتش فرا رسد؛ سلام بر خانه هاي دلتنگ و اندوهگين (خالي) شما، چنان كه مني و عرفات از فقدان شما دلتنگ و اندوهگين (خالي) شده و از آبادي افتاد. سلام بر سروران بندگان خدا و نويد و وعده ي بيم و تهديد (براي دشمنان خدا) و آبشخورهاي متروك (امام صامت يا غايب) و كاخهاي استوار (امام حاضر و ناطق) اي پناه گرفتار و پريشان و اي كسي كه سرزمين خراسان به بركت وجود او شهرت و عظمت يافت؛ سلام بر امامي كه زائرينش اندك اند؛ و آن امامي كه نور چشم حضرت فاطمه عليها السلام، سرور بانوان جهانيان مي باشد؛ سلام بر پرتو و شكوه و زيبايي رضوي و خلق و خوي پسنديده و شاخه هاي برآمده از درخت تنومند احمدي عليه السلام، سلام بر كسي كه اداره ي مملكت بزرگ ولايت و امامت به او رسيد و به همه چيز براي تمشيت امر استوار، (امامت) عالم شد؛ سلام بر كساني كه اسم هاي مباركشان، دستاويز سؤال كنندگان (در خواست كنندگان) است و فيزيك وجودشان، امان آفريدگان و حجت هاي آنان، باطل كننده ي ايرادات و شبهات منكرين مي باشد؛ سلام بر كسي كه متكاي پدرش امير مؤمنان عليه السلام، براي او گسترده شد تا توانست اهل كتاب را، مقهور و مغلوب سازد و پايه هاي دين را، تثبيت فرمايد؛ سلام بر سرآمد راهنمايان و بر كسي كه دلهاي شيعيان او، از درد غريبي اش تا روز قيامت به درد آمده و شكسته است؛ سلام بر چراغ نور افشان و روشنگر و دريا ي پر طنين و فرياد؛ آن كسي كه تربت پاكش، محل فرود و پرواز فرشتگان گرديد. سلام بر فرمانروايان اسلام و حكمرانان آئين هاي الهي، و پاك و پاكيزه ولادت يافتگان و كساني كه خداي متعال بر دانش نهان و آشكار، مطلع و آگاهشان فرموده و آنان را، شايسته ي [ صفحه 320] آقايي و سروري (سعادت و خوشبختي) گردانيده است؛ سلام بر كساني كه پناه همه ي موجودات و سايه ي سر آنهايند و سلام بر كسي كه زمين و نشانه هاي طوس، بدو شادمان شدند، هنگامي كه در منزلگاه آن استقرار يافت. اي قبر طوس! خداي متعال، از ابر رحمتش سيرابت سازد. اي خاك طوس! چه چيزي از خوبي ها را، در بر گرفته اي! قطعه قطعه ي تو در دنيا پاكيزه شد و پاكيزه كرد آن را، شخصيتي كه در سنا آباد (محل شهادت امام رضا عليه السلام)، اقامت گزيد و در آنجا به خاك سپرده شد. شخصيتي كه آرامگاهش، براي اسلام عزيز و گرامي است. در پرتو رحمت خداي متعال غوطه ور شده و فرو رفته است. اي قبر آن شخصيت عزيز و گرامي! تو قبري هستي كه بردباري و دانش و پاكي و پاكسازي و قداست و روح قدسي تو را در بر گرفته است. افتخار بر تو كه به خاطر در آغوش داشتن فيزيك وجود او، مورد حسرت ديگر مكان ها هستي و توسط فرشتگان پاك و مطهر، محافظت و نگهباني مي شوي. (اي امام رضا!) در هر دوراني، براي ما از شما خانواده، پيشوايي راستين وجود دارد كه مردمش، پيرو شما بوده و با شما مأنوس مي باشند. ستارگان آسمان دين، در حال غروب اند. و سايه ي شير بيشه را درختان و نيزارهاي انبوه جمع كرده است هشت نفر از شما، كاملا غروب كرده اند و چهار نفر ديگر تا وقتي كه حنين و صداي اشتياق شتران سفيد مايل به سرخ وجود دارد (تا وقتي اشتياق به زندگي وجود دارد،) اميد دميدنشان هست. تا آن زمان كه حقيقت درخشان، به دست شما آشكار گردد. چه اينكه حق و حقيقت در ميان غير شما، تاريك و ناپديد است. سلام بر كسي كه مايه ي مباهات خوبان و نيكان است و آرامگاهش، دور است و (قبول و رد امامتش) شرط ورود به بهشت و جهنم است؛ سلام بر كساني كه خداي متعال؛ درود و صلوات بر آنان را، در هيچ لحظه اي قطع نكرده است و آرام گيرندگان، بديشان آرامش يافته اند و جنبندگان، به واسطه ي ايشان در جنبش و حركت مي باشند؛ سلام بر كساني كه خداي متعال [ صفحه 321] امامت آنان را، حد فاصل ميان دو فرقه ي (شيعه و سني) قرار داد؛ چنان كه مردم شرق و غرب عالم را بر ولايتشان ملزم ساخت؛ سلام بر كسي كه خداي متعال احكام مندرس و متروك پيامبران عليه السلام را به دست او، تجديد حيات كرد و ولايت حضرتش را بر آنها (پيامبران گذشته) به خاطر كامل شدن كلمه و اسم الله، پروردگار جهانيان (در وجود او)، اجتناب ناپذير فرمود. سلام بر ماه هاي (دوازده گانه ي) سال و شمارش ساعت ها (شب و روز مساوي) كه دوازده ساعت است. و حروف «لا اله الا الله» [1008] در ارقام و نوشتجات (كه دوازده حرف به تعداد امامان معصوم است)؛ سلام بر رويكرد دنياي خوب و مباركي خوشبختي هايش و سلام بر كساني كه راجع به كلمه ي «توحيد» از آنها، پرسيدند و آنها در جواب فرمودند: به خدا سوگند! ما از شروط آن هستيم. سلام بر كساني كه دليل و علت وجود هر آفريده اي مي باشند و اگر آنها نبودند وجودي براي مخلوقات نبود؛ كساني كه سخنوران، براي آنان به ايراد سخن پرداخته و چنين گفته اند: فرزندان با هفت پشت شريف و اصيل كيانند؟ برترين و فاضل ترين كساني كه آب، از ريزش باران مي نوشند (يعني بهترين خلق خدا هستند) سلام بر علي (بن موسي الرضا عليه السلام)، مجد و شرف و سنگ بناي وجودشان (مخلوفات، يعني سنگ بناي مخلوقات) سلام بر كساني كه در مورد افتخار و بلندي مقام آنان، آوازه وجوب و لزوم درود و صلوات بر ايشان و پاكي و طهارت طينت و نفسشان (از گناهان) بلند شد؛ سلام بر ماهي كه سرآمد ماههاي درخشان است؛ آن كسي كه با هر گروهي با زبان خودشان سخن مي گويد؛ همان آقايي كه به شيعيانش فرمود: خداي متعال بر امتي، امامي نمي گمارد الا اينكه او را به لغت و زبان آنها، آشنايش مي گرداند. سلام بر شادي دلها و گشايش اندوه اندوهگين و شريفترين شريفان و مايه ي افتخار حضرت «عبد مناف» [1009] ؛ اي كاش من، از طواف كنندگان و ملازمين پيشگاه و وجودش بودم! و لذت و [ صفحه 322] مسرت انس و الفت با او را درك مي كردم. در هر زمان، گرد در خانه ي شما مي گردم و طواف مي كنم گويا طواف، پيرامون آستان مبارك شما مقرر گرديده است سلام بر امام رئوف و مهربان، آن كسي كه غم و اندوه عاشورا را برانگيخت و تازه كرد؛ به خداي متعال و به پدران پاك و پاكيزه تو و به فرزندان برگزيده و نيكويت سوگند ياد مي كنم! كه اگر دوري راه مانع نبود؛ چه اينكه سامان شما از شما دور گشت، هر آينه بخشي از حقوق واجب شما را به تكرار نمودن زيارت شما ادا مي كردم و درود و سلام بر شما، اي حاميان دين! و اي فرزندان پيامبران عليه السلام! و اي سروران همه ي آفريدگان! و رحمت و بركات خداي متعال بر شما باد. سپس نماز زيارت بگزار و تسبيحات فاطمه ي زهرا عليها السلام را بگو و آن را به امام رضا عليه السلام، هديه كن؛ آنگاه چنين بگو: خدايا! من از تو مي خواهم اي خدا! اي كسي كه در مملكتش پايدار و در عزتش استوار و در فرمانروائيش، مطاع و در عظمت و بزرگيش، يكتا و در دوام و بقايش، يگانه و در باره ي بندگانش، دادگر و در حكم و فرمانش عالم و آگاه و در ديركرد عقوبت و مجازاتش، كريم و بزرگوار است. خدايا! نيازمندي هاي من، روانه به سوي توست و آرزوهايم، در پيشگاهت ايستاده اند و هر زمان به كار خيري، توفيقم دهي؛ تو خود راهنماي من و راهگشايم به سوي آن مي باشي؛ اي توانايي كه خواسته ها، خسته ات نسازد! اي توانگر مورد اعتمادي كه هر مشتاقي، به تو پناه برد! همواره از جانب تو، هم آغوش نعمت ها بوده، با عادت و خو گرفتن به احسان و كرمت، راه سپرده ام. خدايا از تو آن قدرت و توانايي نافذ و مؤثرت، در همه ي موجودات و حكم قطعي و مسلمي كه با كمترين درخواست، مانع آن مي شوي كه را مي خواهم و از تو آن نگاهي را مي خواهم كه با آن، به كوهها نگريستي بلند گرديدند و به سوي زمين ها نظر افكندي هموار گشتند و به آسمانها نگاه كردي برافراشته شدند و به دريا ها نگريستي شكافته گرديدند؛ اي كسي كه والاتر از ابزار نگاه آدميان هستي! و باريك تر از انديشه هاي ظريف و دقيقي كه در خاطري [ صفحه 323] خطور نمايد؛ ستايش نمي شوي اي آقا و سرور من! مگر به توفيقي از جانب خويش كه خود آن هم سزاوار ستايش است و بر كوچك ترين نعمت، سپاسگزاري نمي شوي (حق شكر و سپاست، ادا نمي شود.) جز اينكه بدان سزاوار سپاسي ديگر مي گردي. پس اي خداي من! چه زمان نعمتهايت به شمارش در آيد؟ و اي آقاي من! چه هنگام عطا و بخششت، سپاسگزاري شود؟! و چه وقت اي سرورم! خوبيهاي تو، جبران گردد؟! در حالي كه ستايش ستايشگران نيز از نعمت هاي تو و سپاس سپاسگزاران از شكر و تفضلات تو به شمار مي رود، تو در بخشش گناهان، مورد اعتمادي و بالهاي پرده پوشت را بر خطاي خطاكاران مي گستراني و تو خود، سختي و دشواري را با دست خويش برطرف مي سازي؛ چه بسا گناهاني كه بردباري ات فرو پوشانيد تا ناديده گرفته شد! و چه بسا كار نيكي كه فضل و كرم تو، چند چندانش كرد تا پاداش تو بر آن بزرگ و فراوان گرديد؛ والاتر از آني كه جز از دادگري ات انديشه كنند و بترسند و جز به احسان و كرم تو، اميدوار باشند؛ پس به عطا و بخششي كه فضل و كرمت ايجاب مي كند، بر من منت گذار و به آنچه دادگري ات اقتضا مي نمايد، خوار و خفيفم مگردان. اي آقاي من! اگر زمين از گناهان من با خبر بود، مرا البته در خود فرو مي برد و يا كوهها، مرا در هم مي شكستند و يا آسمانها، مرا مي ربودند و يا درياها، مرا غرق مي نمودند...! اي آقاي من! اي آقاي من! اي آقاي من!؛ اي مولاي من! اي مولاي من! اي مولاي من! چه بسيار به درگاهت، به ميهماني (گدايي) آمدم! پس مرا از آنچه به روي آورندگان (گدايان) درگاهت وعده كرده اي، محروم مفرما؛ اي مورد شناخت و عرفان اهل معرفت! اي معبود و عبادت شده ي عبادت كنندگان! اي سپاسگزاري شده ي سپاسگزاران! اي همنشين ياد كنندگان خويش! اي ستايش شده ي همه ي ستايشگران! اي يافته شده ي جويندگان! اي تعريف و توصيف شده آنانكه به يگانگي ات توصيف مي كنند! اي محبوب عاشقان خويش! اي پناه هر كه تو را خواهد! اي هدف و مقصود هر كه رو به سويت كند! اي كسي كه هيچكس جز او، از غيب و نهان آگاه نيست! اي كسي كه بدي را جز او، بر طرف نمي سازد! اي كسي كه تدبير امور عالم، جز به دست او نيست! اي كسي كه گناه را، جز او نتواند بخشيد! اي كسي كه آفريدگان را، جز او نيافريد! اي كسي كه باران را، جز او فرو نفرستاد! بر محمد و دودمانش درود فرست و مرا [ صفحه 324] بيامرز، اي بهترين آمرزندگان! اي پروردگار من! همانا من، از تو آمرزش مي طلبم، آمرزش شرمسارانه و با حيا، و آمرزش مي طلبم آمرزش اميدوارانه، و آمرزش مي طلبم آمرزش انابه و بازگشت كننده ي به سوي تو، و آمرزش مي طلبم آمرزش راغبانه، و آمرزش مي طلبم آمرزش هراسنده ي از تو، و آمرزش مي طلبم آمرزش بنده وار و فرمانبردار، و آمرزش مي طلبم آمرزش مؤمنانه، و آمرزش مي طلبم آمرزش مقرانه (به گناهان) و آمرزش مي طلبم آمرزش خالصانه، و آمرزش مي طلبم آمرزش متقي و پرهيزگار، و آمرزش مي طلبم آمرزش اعتماد و توكل كننده به تو، و آمرزش مي طلبم، آمرزش ذليلانه، و آمرزش مي طلبم آمرزش كسي كه كارگزار توست و از قهر تو به سوي لطفت گريزان است؛ پس بر محمد و دودمان او، درود فرست و بر من و بر پدر و مادرم ببخشاي، آنچنان كه بر تمام آفريدگانت بخشيده اي و خواهي بخشيد؛ اي مهربان ترين مهربانان! اي كسي كه آمرزنده ي مهربان، ناميده شده اي! اي كسي كه آمرزنده ي مهربان، ناميده شده اي! اي كسي كه آمرزنده ي مهربان، ناميده شده اي! بر محمد و آل محمد، درود فرست و توبه ي مرا بپذير و عمل مرا پاكيزه گردان و تلاش و كوششم را مشكور و مقبول ساز و بر فغان و زاري ام رحمت آور و آوازم را محجوب مفرما و درخواستم را، اي دادرس دادخواهان! رد مكن و سلام و دعايم را به پيشوايانم برسان و آن گراميان را، شفيعان تمام خواسته هايم از تو، قرارشان ده. و هداياي مرا، چنانكه شايسته ي ايشان است، عايد و واصلشان گردان و آنچه درخور ذات توست، بر ايشان بيفزاي؛ چندان كه جز تو را، توان حسابرسي آن نباشد و هيچ قوت و تواني، جز از جانب خداي بلند مرتبه ي با عظمت نيست و درود و سلام خداوند بر پاكترين فرستادگان، حضرت محمد و خاندان پاك و مطهرش باد. [1010] .

### ثواب زيارت حضرت فاطمه ي معصومه (در قم)

[1011] 19 - و نيز گفته است: عمركي بن علي بوفكي با واسطه از امام جواد عليه السلام روايت كرده كه فرمود: هر كس در قم، قبر عمه ام را زيارت كند، پاداشش بهشت است. [1012] . [ صفحه 325]

### زيارت قبر مؤمن

[1013] 20 - شيخ طوسي آورده است: از محمد بن احمد بن يحيي روايت شده كه گفت: در فيد (روستايي ميان راه مكه از سمت كوفه) بودم كه محمد بن علي بن بلال به من گفت: ما را به قبر محمد بن اسماعيل بن بزيع، نزديك كن تا او را زيارت كنيم؛ چون به قبر رسيديم، بالاي سرش رو به قبله نشست؛ در حالي كه قبر در مقابل او بود؛ سپس گفت: صاحب اين قبر - يعني محمد بن اسماعيل بن بزيع - به من خبر داد، از امام جواد عليه السلام شنيده است كه چنين مي فرمود: هر كس قبر برادر مؤمنش را زيارت كند، پس كنار قبرش بنشيند در حالي كه رو به قبله باشد و دستش را، بر قبر او بگذارد و هفت مرتبه سوره ي قدر - انا أنزلناه في ليلة القدر - را بخواند، از روز قيامت در امان است. و محمد بن اسماعيل، امام موسي بن جعفر عليه السلام را درك كرده است. نصر بن صباح گفته است: محمد بن اسماعيل، اين حديث شريف را از ابن بكير نقل كرده است. [1014] . و الحمد لله رب العالمين

## پاورقي

[1] كافي 1: 492.  
[2] اعلام الوري 2: 91.  
[3] مصباح المتهجد: 805.  
[4] كافي 1: 492.  
[5] دلائل الامامه:394.  
[6] كشف الغمه 2: 345.  
[7] اختيار معرفة الرجال: 553، شماره ي 1044.  
[8] اثبات الوصيه: 210، بحار الانوار 15:50.  
[9] كافي 6: 360 ح 3.  
[10] كافي 1: 82 ح 1.  
[11] زخرف: 43 87.  
[12] توحيد: 82.  
[13] عنكبوت: 29 61.  
[14] احتجاج 2: 465 ح 319.  
[15] بحار الانوار209:3.  
[16] كافي 1: 82 ح 2 و 85 ح 7.  
[17] كافي 1: 123 ح1.  
[18] تحف العقول: 456.  
[19] التوحيد: 193 ح 7.  
[20] كافي 1: 87 ح 3.  
[21] بصائر الدرجات: 501 ح 4.  
[22] قصص الانبياء 213 ح 277.  
[23] قصص الانبياء: 122 ح 124.  
[24] اثبات الوصيه: 212.  
[25] جمعه: 62 2.  
[26] انعام: 6 92.  
[27] بصائر الدرجات: 245 ح 1.  
[28] جمعه: 62 2.  
[29] انعام: 6 92.  
[30] بصائر الدرجات: 246 ح 4.  
[31] تحف العقول: 457.  
[32] اعلي: 87 6 و 7.  
[33] بقره 2 106 و 107.  
[34] تفسير الامام العسگري عليه السلام 491 ح 311.  
[35] شيخ طوسي مروزي را از اصحاب امام هادي عليه السلام بشمار آورده است و او امام جواد عليه السلام را نيز درك كرده است، (معجم رجال الحديث 14: 327 ح 10091).  
[36] (در پاورقي كتاب ايمان آورده كه: يعني گويا مرگ همين امروز كه در آن قرار داريم، يا فرداي امروز، فرا مي رسد و اين، كنايه از نزديكي اجل است به نقل از حاشيه كتاب «اختيار معرفة الرجال».  
[37] آل عمران 3 25.  
[38] اختيار معرفة الرجال 2: 833 ح 1057.  
[39] نساء 4 5.  
[40] تفسير عياشي 1: 220 ح 22.  
[41] نساء 4 32.  
[42] تفسير عياشي 1: 24 ح 119.  
[43] مائده: 5 1.  
[44] تفسير قمي 1: 168.  
[45] البقره 2 173.  
[46] المائده 2 3.  
[47] نحر: شيوه ي كشتن شتر.  
[48] مائده: 5 / 3.  
[49] من لا يحضره الفقيه 3: 343 ح 4213.  
[50] اعراف: 7 46.  
[51] بصائر الدرجات: 520 ح 18.  
[52] ممكن است اين علي بن عبدالله، ابوالحسن العطار القمي كه شيخ طوسي، او را از اصحاب امام جواد عليه السلام به حساب آورده، باشد يا ممكن است علي بن عبدالله مدائني كه او را شيخ طوسي و برقي از اصحاب آن حضرت شمرده اند.  
[53] طه: 20 / 123.  
[54] كافي 1: 414 ح 10.  
[55] كهف: 18 / 82.  
[56] اختيار معرفة الرجال 2: 859 ح 1116.  
[57] دخان: 44 4.  
[58] لقمان: 31 27.  
[59] كافي 1: 248 ح 3.  
[60] انفال 8 50.  
[61] انفال 8 50 و محمد 47 27.  
[62] نجم: 53 2 تا 18.  
[63] تفسير قمي 2: 311.  
[64] قيامه: 75 34 و 35.  
[65] عيون اخبار الرضا عليه السلام 2: 59 ح 205.  
[66] الليل: 92 1 و 2.  
[67] نجم: 53 1.  
[68] من لا يحضره الفقيه 3: 376 ح 43 - 23.  
[69] كافي، 5: 316 ح 5.  
[70] كافي، 5: 316، ح 51.  
[71] فلاح السائل: 199.  
[72] فلاح السائل: 257.  
[73] ذراع: تقريبا نيم متر است و از انگشت دست تا آرنج را گويند.  
[74] بحار 92: 329 و 87: 62 ح 16.  
[75] بحار 85: 66 ح 58.  
[76] مصادقة الاخوان: 34 ح 3.  
[77] كافي 1: 343 ح 31.  
[78] علل الشرايع: 244 ح 2.  
[79] تفسير امام عسكري عليه السلام: 336 ح 210.  
[80] تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام: 332 ح 199.  
[81] كافي 1: 441 ح 5.  
[82] الثاقب في المناقب: 29 ح 248.  
[83] دلائل الامامة: 400 ح 358.  
[84] نساء: 3 69.  
[85] بصائر الدرجات: 150 ح 2.  
[86] آل عمران 3 169.  
[87] بصائر الدرجات: 300 ح 15.  
[88] تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام: 73 ح 37.  
[89] تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام: 351 ح 237.  
[90] دلائل الامامه: 399 ح 354.  
[91] دلائل الامامة 397 ح 346.  
[92] كافي 1: 353 ح 9.  
[93] الكافي 1: 495 ح 6.  
[94] يوسف: 12 22.  
[95] مريم: 12 19.  
[96] مجمع البيان 5: 781.  
[97] يوسف: 22 12.  
[98] احقاف: 46 15.  
[99] بصائر الدرجات: 258 ح 10.  
[100] كافي 1: 383 ح 3.  
[101] يوسف: 23 108.  
[102] الكافي 1: 384 ح 8.  
[103] الكافي 1: 320 ح 3.  
[104] الكافي 1: 384 ح 5.  
[105] احقاف: 46 / 35.  
[106] توبه: 9 80.  
[107] دلايل الامامه: 384 ح 342.  
[108] اثبات الوصيه: 210.  
[109] المناقب 4. 394.  
[110] المناقب 4: 388.  
[111] المناقب4: 388.  
[112] كشف الغمه 2: 344.  
[113] كافي 1: 494 ح 4.  
[114] خصال 2: 650 ح 46.  
[115] الامالي: 531 ح 718.  
[116] الكافي 2: 248 ح 3.  
[117] الكافي 1: 525 ح 1.  
[118] تاريخ بغداد 3: 54.  
[119] الغيبة: 453 ح 459.  
[120] مثير الاحزان: 5 مقدمه.  
[121] كافي 4: 486 ح 5.  
[122] بحار الانوار 48: 165 ذيل ح 6.  
[123] عيون اخبار الرضا 1: 22 ح 1.  
[124] عيون اخبار الرضا 2: 179 ح 1.  
[125] اثبات الوصيه: 203.  
[126] اثبات الوصيه: 215.  
[127] مؤدبي در زمان بني العباس شغل بود و رسم مردم اين بود كه براي فرزندان خود مؤدب مي گرفتند و او به فرزندان آداب و علم مي آموخت كما اينكه در زمان پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله و سلم براي فرزندان دايه مي گرفتند و او هم شير مي داد و هم ادب مي آموخت.  
[128] بقره 2: 156.  
[129] اعراف: 7، 171.  
[130] اعراف: 1.  
[131] الثاقب في المناقب: 509 ح 435.  
[132] امالي: 759 ح 1026.  
[133] اثبات الوصيه: 208.  
[134] الخرائج و الجرائح 2: 666 ح 6.  
[135] مشارق الانوار:178.  
[136] بصائر الدرجات: 2ح 19.  
[137] بحار الانوار ج 26: 220 ذيل حديث 43.  
[138] بصائر الدرجات: 197 ح 7.  
[139] الخرائج و الجرائح 1: 387 ح 16.  
[140] احزاب: 33 و 38.  
[141] نور: 24 32.  
[142] ارشاد: 319.  
[143] تحف العقول 454.  
[144] ق: 50 16.  
[145] احزاب: 33 7.  
[146] حج: 22، 75.  
[147] انفال: 8 33.  
[148] الاحتجاج 2: 477 ح 323.  
[149] دلايل الامامة: 403 ح 363.  
[150] اختيار معرفة الرجال 2: 849 ح 1092.  
[151] اختيار معرفة الرجال 2: 850 ح 1093.  
[152] دلائل الامامة: 402 ح 361.  
[153] دلائل الامامه: 400 ح 355.  
[154] الخرائج و الجرائح 1: 372 ح 1.  
[155] الخرائج و الجرائح 1: 377 ح 5.  
[156] المناقب 4: 390.  
[157] توبه: 9 199.  
[158] الخرائج و الحرائج 1: 377 ح 6.  
[159] الثاقب في المناقب: 517 ح 445.  
[160] الثاقب في المناقب: 518 ح 447.  
[161] يوسف 12 31.  
[162] حلية الأبرار 2: 415.  
[163] الكافي 1: 495 ح 5.  
[164] دلائل الامامة: 401 ح 360.  
[165] دلائل الامامه: 405 ح 366.  
[166] الخرائج و الجرائح 1: 383، ح 13.  
[167] الهداية الكبري: 300.  
[168] المناقب 4: 391.  
[169] الخرائج و الجرائح 2: 667 ح9.  
[170] الخرائج و الجرائح 2: 667 ح 9.  
[171] اثبات الوصية: 218.  
[172] الخرائج و الجرائح 2: 667 ح 8.  
[173] الخرائج و الجرائح 2: 670 ح 17.  
[174] الخرائج و الجرائح 1: 376 ح 4.  
[175] الخرائج و الجرائح 1: 386 ح 15.  
[176] الثاقب في المناقب: 517 ح 446.  
[177] عيون المعجزات: 124.  
[178] الثاقب في المناقب: 522 ح 455.  
[179] نمل: 27 16.  
[180] دلائل الامامة: 400 ح 356.  
[181] الثاقب في المناقب: 523 ح 458.  
[182] الخرائج و الجرائح 1: 383 ح 11.  
[183] الخرائج و الجرائح 1: 388 ح 17.  
[184] دلائل الامامه: 398 ح 347.  
[185] الهداية الكبري: 302.  
[186] دلائل الامامه: 404، ح 365.  
[187] امالي: 191 ح 20.  
[188] دلائل الامامه: 399، ح 350.  
[189] همان، ح 351.  
[190] بسطام: شهري قديمي از توابع شاهرود، بر سر راه شاهرود - آزاد شهر است و آرامگاه با يزيد نيز در آن قرار دارد.  
[191] نساء: 4 86.  
[192] اثبات الهداه 6: 204 ح 79.  
[193] دلائل الامامة: 405، ح 366.  
[194] نور الأبصار:162.  
[195] به نقل مسعودي، صاحب اين ماجرا، فرزند امام جواد، امام هادي است و اين گفته صحيح است، زيرا متوكل معاصر امام جواد نبوده، بلكه معاصر فرزند اوست. مروج الذهب 4: 86.  
[196] دلائل الامامه: 400، ح 357.  
[197] الثاقب في المناقب: 512 ح 437.  
[198] كافي 1: 497، ح 10.  
[199] الخرائج و الجرائح 1: 383، ح 12.  
[200] الهداية الكبري: 306.  
[201] احمد بن محمد حضرمي از اصحاب امام باقر است چنانكه كتاب معجم رجال الحديث 2، 331 متعرض شد، لكن ابن حمزه، اين حديث را از معجزات امام جواد شمرده است.  
[202] الثاقب في المناقب: 503، ح 431.  
[203] الهداية الكبري: 304.  
[204] همان: 516 ح 444.  
[205] اعلام الوري 2: 100.  
[206] كشف الغمه 2: 363.  
[207] الخرائج و الجرائح 2: 773، ح 94.  
[208] الغيبة: 186 ح 37.  
[209] الغيبة: 185 ح 36.  
[210] الكافي 1: 323 ح 1.  
[211] حجرات 49: 12.  
[212] مباهله: نفرين كردن به يكديگر بر سر درستي سخني يا مطلبي.  
[213] الكافي 1: 324 ح 2.  
[214] اكمال الدين: 378 ح 3.  
[215] بقره 2: 148.  
[216] اكمال الدين: 377 ح 2.  
[217] الغيبه: 302 ح 10.  
[218] الغيبه: 453 ح 459.  
[219] اكمال الدين: 377 ح 1.  
[220] تفسير منسوب به امام حسن عسكري: 344 ح 224.  
[221] كافي 5: 111 ح 6.  
[222] الهداية الكبري: 302.  
[223] واقفيها كساني هستند كه بعد از امام موسي بن جعفر عليهما السلام امامت امامان بعدي را نپذيرفتند و توقف كردند و به هفت امامي نيز شهرت دارند.  
[224] يعني جواب سلام حضرت، سرد بود و مثل سلام به شيعيان نبود و معلوم بود كه حضرت فهميده است كه آن مرد واقفي است.  
[225] الثاقب في المناقب: 518، ح 449.  
[226] كافي 3: 205 ح 10.  
[227] اختيار معرفة الرجال 2: 838 ح 1073.  
[228] بصائر الدرجات: 262 ح 2.  
[229] اختيار معرفة الرجال 2: 869 ح 1135.  
[230] همان ح 1136.  
[231] همان: 810 ح 1012.  
[232] همان: 838 ح 1084.  
[233] همان: 838 ح 1075.  
[234] همان: 798 ح 986.  
[235] همان: 865 ح 1128.  
[236] همان: 811 ح 1013.  
[237] علامه مجلسي در بحارالانوار در ذيل اين روايت فرموده است: روايت شده است كه مرض نواصير در فرجش بود. نواصير: زخمي به شكل رگ كه در جسم به ويژه اطراف مقعد پيدا مي شود، (فرهنگ عميد).  
[238] عيون المعجزات: 129.  
[239] مناقب 4: 391.  
[240] اختيار معرفه الرجال 2: 835 ح 1064.  
[241] همان: 839، ح 1077.  
[242] همان: 867 ح 1132.  
[243] النوادر: 52، ح 97.  
[244] گويا كنيه زكريا بن آدم است.  
[245] دو نفر از ياران و معتمدان امام جواد عليه السلام.  
[246] اختيار معرفة الرجال 2: 858، ح 1115.  
[247] محقق شوشتري بر خلاف مرحوم مجلسي، اين نامه را متعلق به امام باقر مي داند.  
[248] بقره: 2 16.  
[249] زمر: 39 15.  
[250] كافي 8: 52 ح 16.  
[251] كافي 8:56 ح 17.  
[252] اختيار معرفة الرجال 2: 792 ح 963.  
[253] همان:793 ح 964.  
[254] الغيبة: 348 ح 303.  
[255] همان: ح 304.  
[256] عبارت داخل پرانتز به نقل از كتاب مناقب مي باشد.  
[257] اختيار معرفة الرجال 2: 839 ح 1076.  
[258] همان: 795 ح 975.  
[259] همان: 563 ح 499.  
[260] الغيبه: 349 ح 306.  
[261] اختيار معرفة الرجال 2: 826 ح 1040.  
[262] همان: 849 ح 1091.  
[263] قطوان: محلي است نزديك كوفه كه به توليد لباس، شهرت دارد.  
[264] الثاقب في المناقب: 514 ح 441.  
[265] اختيار معرفة الرجال 2: 773 ح 903.  
[266] همان:782 ح 925.  
[267] همان: 781 ح 923.  
[268] همان: 783 ح 931.  
[269] همان: 783 ح 932 و 781 و 922 با كمي اختلاف در سند و بعضي الفاظ.  
[270] الامالي: 46 ح 56.  
[271] فرقان: 25 44.  
[272] اختيار معرفة الرجال 2: 761 ح 872.  
[273] همان: 761 ح 873.  
[274] غاشيه: 88 2 و 3.  
[275] اختيار معرفة الرجال 2: 761 ح 874.  
[276] به نقل مجلسي در بحارالانوار.  
[277] معني كلام او اين است كه طلاق سه تا واقع مي شود نه بيشتر.  
[278] بقره 2: 129.  
[279] اثبات الوصيه: 213.  
[280] معاني الاخبار:290.  
[281] دعوات: 248 ح 698.  
[282] تهذيب الاحكام 1: 273 ح 805.  
[283] شايد مراد حضرت صورتي باشد كه به وسيله خورشيد خشك نشده باشد. براي تفصيل بيشتر به كتب استدلالي و اجتهادي فقه مراجعه شود.  
[284] علل الشرايع: 275 ح 2.  
[285] استبصار 4: 96 ح 12.  
[286] مستدرك الوسائل 17: 77 ح 20809.  
[287] تهذيب الاحكام 1: 304 ح 885.  
[288] كافي 3: 147 ح 2.  
[289] همان: 208 ح 6.  
[290] همان: 218 ح 3 و 263 ح 46.  
[291] محمد بن عيسي، پسر عبيد بن يقطين بن موسي، از قبيله اسد بن خزيمه، ملقب به ابوجعفر، در ميان اصحاب ما جليل القدر، مورد وثوق، شخص برجسته و بزرگ و مورد نظر مردم، نقل كننده ي احاديث فراوان و داراي كتابهاي زيبا و ارزشمند است و در گفتار و نوشتار خود، از امام جواد عليه السلام روايت كرده است، رجال نجاشي: 333، شماره: 896.  
[292] استبصار 1: 49 ح 138. شيخ كلام حضرت را بر استحباب يا بر تقيه حمل كرده است.  
[293] بقره: 2 187.  
[294] كافي 3: 282 ح 1.  
[295] استبصار 1: 283 ح 2.  
[296] كافي 3: 398 ح 7.  
[297] همان: 407 ح 16.  
[298] همان: 331 ح 7. در توضيح اين روايت به بحارالانوار مراجعه شود.  
[299] همان: 399 ح 9.  
[300] تهذيب الاحكام 2: 205 ح 804.  
[301] فنك، حيوان كوچكي از تيره ي سگسانان و شبيه روباه، با گوشهاي دراز. المنجد.  
[302] كافي 3: 400 ح 14.  
[303] خز: جانوري است كوچك و پستاندار مانند سمور داراي دم دراز و پر مو پوستش قهوه اي يا خاكستري است و زير گلويش سفيد، غالبا شبها بيرون مي آيد و پرندگان كوچك را مي گيرد و خون آنها را مي خورد، فرهنگ عميد.  
[304] من لا يحضره الفقيه 1: 262 ح 808.  
[305] خز طاروني، نوعي لباس خز است، اقرب الموارد.  
[306] من لا يحضره الفقيه 1: 262 ح 807.  
[307] كافي 6: 450 ح 3.  
[308] بحارالانوار 26: 222 ح 48.  
[309] مكارم الاخلاق: 92.  
[310] هشام بن ابراهيم عباسي، از معارضين امام رضا و امام جواد بود.  
[311] كافي 3: 313 ح 2.  
[312] تهذيب الاحكام 2: 326 ح 193.  
[313] كافي 3: 321 ح 7.  
[314] تهذيب الاحكام 3: 210 ح 509.  
[315] همان: 427 ح 1484.  
[316] همان: 428 ح 1487.  
[317] كافي 4: 524 ح 1.  
[318] همان 3: 455 ح 19.  
[319] مستطرفات السرائر: 570.  
[320] كافي 3: 374 ح 5.  
[321] من لا يحضره الفقيه 1: 379 ح 1112.  
[322] التوحيد: 101 ح 11.  
[323] الامالي: 352 ح426.  
[324] تهذيب الاحكام 3: 276 ح 807.  
[325] همان: 67 ح 23.  
[326] بلد الامين: 149.  
[327] استبصار 2: 73 ح 1.  
[328] كافي 7: 456 ح 10.  
[329] همان 4: 136 ح 6.  
[330] من لا يحضره الفقيه 3: 376 ح 4322.  
[331] كافي 4: 169 ح 1.  
[332] بحارالانوار 91: 135 ذيل ح 4.  
[333] توبه 9 103 - 105.  
[334] انفال: 8 41.  
[335] بابك خرمدين و پيروان او، مزدكي و فاسق بودند و به قبل از اسلام مربوط مي شوند و مزدكيان فاسق بعد از اسلام نيز، همچون آنانند و همگي در حلال شمردن محرمات، يكسانند و قائل به اشتراك در مال و زن مي باشند.  
[336] تهذيب الاحكام 4: 141 ح 398. شيخ طوسي در كتاب تهذيب گفته است اگر حكم اموال و دارائي ها و غنيمتها و باغ و زمينها، چنان است كه شما گفتيد از وجوب خمس آنها و ضرورت تصرفشان، توسط امام، زناشوئي شما و كسب و كارتان و حتي خورد و خوراكتان، به هيچ وجهي از وجوه، جايز و روا نيست، به او خواهيم گفت: اگر چه حق همان است كه گفته شد، اما راه چاره هم براي ما مقرر شده است، چنانكه تصرف هم در مواردي را كه خمس به آنها تعلق مي گيرد و از مختصات امامان شيعه به شمار مي رود، براي ما روا شمرده اند و اجازه ي دخل و تصرف در آنها را به ما داده اند.  
[337] كافي 1: 547 ح 22.  
[338] تهذيب الاحكام 4: 123 ح 353.  
[339] همان: ح 352.  
[340] همان: 143 ح 400.  
[341] كافي 1: 547 ح 24.  
[342] همان: 548 ح 27.  
[343] كافي 3: 559 ح 1.  
[344] بقره 2 264.  
[345] يس: 36 20.  
[346] تفسير منسوب به امام عسكري: 314 ح 160.  
[347] كافي 4: 292 ح 11.  
[348] همان: 292 ح 8.  
[349] همان: 314 ح 1.  
[350] من لا يحضره الفقيه 2: 430 ح 2884.  
[351] كافي 4: 275 ح 5.  
[352] همان: 309 ح 2.  
[353] تهذيب الاحكام 5: 412 ح 1433.  
[354] همان 9: 226 ح 889.  
[355] كافي 7: 65 ح 30.  
[356] تهذيب الاحكام 5: 408 ح 1419.  
[357] كافي 4: 536 ح 2.  
[358] تهذيب الاحكام 5: 436 ح 1518.  
[359] كافي 4: 550 ح 2.  
[360] همان: 276 ح 9.  
[361] همان: 350 ح 3.  
[362] من لايحضره الفقيه 2: 353 ح 2674.  
[363] همان: ح 2675.  
[364] تهذيب الاحكام 5: 310 ح 1063.  
[365] همان: 127 ح 417.  
[366] كافي 4: 314 ح 2.  
[367] همان: 439 ح 5.  
[368] خصال: 298 ح 68.  
[369] تهذيب الاحكام 5: 267 ح 908.  
[370] كافي 4: 486 ح 5.  
[371] همان: 504 ح 2.  
[372] همان: 430 ح 3.  
[373] همان:532 ح 3.  
[374] تهذيب الاحكام 6: 126 ح 221.  
[375] كافي 1: 53 ح 15.  
[376] كافي 3: 475 ح 5.  
[377] تفسير منسوب به امام حسن عسكري: 362 ح 250.  
[378] همان: 324 ح 171.  
[379] تهذيب الاحكام 7: 44 ح 191.  
[380] همان: 228 ح 996.  
[381] كافي 7: 154 ح 6.  
[382] كافي 5: 209 ح 2.  
[383] بقره: 2 257.  
[384] وسائل الشيعه 18: 131 ح 23310.  
[385] تهذيب الاحكام 7: 167 ح 739.  
[386] شهري است ما بين انطاكيه و حلب در كشور سوريه از يك طرف و سرزمين روم از طرف ديگر و قبر مأمون عبدالله رشيد در آن قرار دارد. معجم البلدان 4: 28.  
[387] اختيار معرفة الرجال 2: 868 ح 1133.  
[388] اختيار معرفة الرجال 2: 868 ح 1134.  
[389] اثبات الوصيه: 221.  
[390] كافي 1: 497 ح 11.  
[391] تهذيب الاحكام 6: 348 ح 984.  
[392] كافي 5: 94 ح 9.  
[393] كافي 7: 36 ح 31.  
[394] همان: 36 ح 30.  
[395] همان: 38 ح 37.  
[396] انفال: 8 73.  
[397] كافي 5: 347 ح 2.  
[398] همان: ح 1.  
[399] همان: 394 ح 7.  
[400] اوقيه مساوي يك ششم أقة، يا يك ششم نصف رطل است، برابر 2564 گرم مي باشد. المنجد، هر اوقيه معادل چهل درهم است. مجمع البحرين.  
[401] من لا يحضره الفقيه 3: 398 ح 4399.  
[402] مهج الدعوات: 463.  
[403] تهذيب الاحكام 7: 457 ح 1828.  
[404] اثبات الوصية: 214.  
[405] كافي 5: 446 ح 13.  
[406] همان: 441 ح 8.  
[407] بقره 2 226.  
[408] بقره: 2 234.  
[409] همان 6: 113 ح 1.  
[410] تهذيب الاحكام 8: 57 ح 186.  
[411] كافي 6: 81 ح 9.  
[412] من لا يحضره الفقيه 3: 356 ح 4257.  
[413] المحاسن 2: 203 ح 1603.  
[414] مكارم الاخلاق: 71.  
[415] همان: 71.  
[416] محاسن 2: 468 ح 95.  
[417] تهذيب الاحكام 9: 31 ح 125.  
[418] تهذيب الاحكام 8: 290 ح 1072.  
[419] وسائل الشيعه 16: 172 ح 2.  
[420] تهذيب الاحكام 8: 228 ح 823.  
[421] وسائل الشيعه 16: 206 ح 4.  
[422] ر. ك: الحدائق الناظرة، ج 22: ص 640.  
[423] ر. ك: مراة العقول، و پاورقي كافي.  
[424] ر. ك: من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 239.  
[425] همان: 7 ح 4.  
[426] تهذيب الاحكام 9: 198 ح 790.  
[427] همان: 242 ح 937.  
[428] همان: ح 938.  
[429] بقره: 2 181.  
[430] كافي 7: 14 ح 3.  
[431] من لا يحضره الفقيه 4: 261 ح 5607.  
[432] تهذيب الاحكام 9: 162 ح 667.  
[433] همان 8: 257 ح 934.  
[434] همان 9: 286 ح 8.  
[435] كافي 7: 163 ح 2 و 164 ح 4.  
[436] همان: 126 ح 4.  
[437] انفال: 8 75.  
[438] كافي 7: 120 ح 7.  
[439] همان: 13 ح 2.  
[440] مائده: 5 34.  
[441] تفسير قمي 1: 167.  
[442] مائده: 5 33.  
[443] تفسير عياشي 1: 314 ح 91.  
[444] نساء: 4 43.  
[445] مائده: 5 6.  
[446] جن: 72 18.  
[447] تفسير عياشي 1: 319 ح 109.  
[448] صريا، روستائي در سه مايلي شهر مدينه كه حضرت امام موسي بن جعفر عليه السلام، آن را ساخته بود.  
[449] طلاق: 65 2.  
[450] المناقب 4: 382.  
[451] تهذيب الاحكام 10: 170 ح 672.  
[452] من لا يحضره الفقيه 3: 153 ح 3559.  
[453] كافي 7: 403 ح 6.  
[454] تفسير منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام: 329 ح 186.  
[455] كافي 2: 296 ح 16.  
[456] كافي 1: 322 ح 12.  
[457] كشف الغمه 2: 347.  
[458] تحف العقول: 457.  
[459] فصول المهمة: 260.  
[460] ارشاد القلوب: 160.  
[461] كافي 1: 496 ح 8.  
[462] كشف الغمه 2: 349.  
[463] كافي 6: 434 ح 24.  
[464] تحف العقول: 457.  
[465] الدرة الباهره: 40.  
[466] احقاق الحق 19: 602.  
[467] تحف العقول: 456.  
[468] احقاق الحق 12: 439.  
[469] فصول المهمة: 273.  
[470] اعراف: 7 99.  
[471] تحف العقول: 456.  
[472] احقاق الحق 19: 601.  
[473] كشف الغمه 2: 349.  
[474] تحف العقول: 456.  
[475] انوار البهيه 222.  
[476] احقاق الحق 19: 601.  
[477] كشف الغمه 2: 350.  
[478] تحف العقول: 457.  
[479] همان: 456.  
[480] انوار البهيه: 265.  
[481] كشف الغمه 2: 349.  
[482] احقاق الحق 19: 601.  
[483] كشف الغمه 2: 348.  
[484] الدرة الباهره: 39.  
[485] كشف الغمه 2: 349.  
[486] همان.  
[487] الدرة الباهره: 39.  
[488] كشف الغمه 2: 349.  
[489] فصول المهمه: 261.  
[490] كشف الغمه 2: 346.  
[491] فصل المهمه: 261.  
[492] آل عمران 3: 153.  
[493] تفسير عياشي 1: 205 ح 147.  
[494] زخرف: 43 67.  
[495] كشف الغمه 2: 349.  
[496] امالي: 328 ح 13.  
[497] تحف العقول: 455.  
[498] همان.  
[499] كشف الغمه 2: 350.  
[500] همان: 347.  
[501] همان.  
[502] اعلام الدين: 309.  
[503] الفصول المهمه: 260.  
[504] كشف الغمه 2: 350.  
[505] همان: 349.  
[506] سداب، يك نوع گياه معروفي است.  
[507] طب الائمه: 91.  
[508] همان: 90.  
[509] همان: 89.  
[510] قرنفل محصول درختي مانند ياسمين است، گل ميخك را هم قرنفل مي گويند.  
[511] طب الائمه: 70.  
[512] حزاء يك گياه صحرائي، شبيه كرفس است، جز اينكه برگهايش از كرفس، پهن تر مي باشد.  
[513] كافي 8: 191 ح 220.  
[514] همان:307ح2.  
[515] همان:312 ح 5.  
[516] مناقب 389:4.  
[517] التوحيد: 47 ح 11.  
[518] جمال الاسبوع: 179.  
[519] دعوات راوندي: 93.  
[520] مهج الدعوات: 59.  
[521] همان.  
[522] كافي 6: 16 ح 6.  
[523] همان 2: 547 ح 6.  
[524] همان، ذيل ح 6.  
[525] همان: 534 ح 36.  
[526] همان:56 ح 14.  
[527] من لا يحضره الفقيه 1: 544 ح 1515.  
[528] اقبال الاعمال 3: 266.  
[529] مصباح المتهجد: 814.  
[530] اقبال الاعمال 1: 76.  
[531] الخرائج و الجرائح 2: 670 ح 18.  
[532] كافي 1: 496 ح 9.  
[533] مهج الدعوات: 300.  
[534] نوعي از اسبان تا تاري.  
[535] سوره ي آل عمران، آيه هجده.  
[536] حج: 22 65.  
[537] غول: جن ساحر، افسونگر، هر چه به ناگاه فرو گير و هلاك كند، هر چيزي كه عقل را زائل كند. لسان العرب.  
[538] برص نوعي بيماري پوستي است.  
[539] جزام نوعي بيماري است كه موجب ريزش گوشت و اعضاء مي شود.  
[540] مراد نور محمد و آل محمد صلي الله عليه و اله و سلم، مي باشد.  
[541] مهج الدعوات: 36.  
[542] همان 41.  
[543] بر اساس روايات، روح مقامش از همه ملائك و فرشتگان بالاتر است.  
[544] مصباح المتهجد: 440.  
[545] همان: 449.  
[546] همان: 460.  
[547] همان: 468.  
[548] همان: 479.  
[549] همان: 489.  
[550] و آن نوعي صرع و بادي است كه عارض مي شود و موجب غش مي گردد. المنجد.  
[551] درد يك طرف سر را گويند.  
[552] مصباح المتهجد: 499.  
[553] محاسن 2: 434 ح 12.  
[554] فتح الابواب: 142.  
[555] تهذيب الاحكام 6: 3 ح 3.  
[556] كامل الزيارات: 13.  
[557] كافي 4: 584 ح 1.  
[558] عيون اخبار الرضا عليه السلام 2: 286 ح 6.  
[559] همان: 288 ح 12.  
[560] امالي: 120 ح 110.  
[561] عيون اخبار الرضا عليه السلام 2: 286 ح 13.  
[562] همان: 288 ح 13.  
[563] امالي: 752 ح 1010.  
[564] كافي 4: 584 ح 2.  
[565] كامل الزيارات: 505 ح 788.  
[566] همان: 507 ح 791.  
[567] همان، 509 ح 793.  
[568] همان: 505 ح 786 ح 787.  
[569] ماههاي دوازده گانه سال و تعداد ساعت ها و حروف «لا اله الا الله» كنايه و رمزي از ذوات مقدس امامان دوازده گانه است و در واقع بر آنها درود مي فرستد.  
[570] نياي پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله وسلم.  
[571] بحار الانوار 102: 52 ح 11.  
[572] كامل الزيارات: 536 ح 827.  
[573] اختيار معرفة الرجال 2: 836 ح 1066.